

وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَيْكَ مَا تَصِفُو

الحمد لله والمنة كتاب فيض انتاب المسبب



كَلَامُ صَالِحٍ



باہتمام منشی محمد میسر پرویز اور سبب فیض ولیم صاحب سیر نفیرس ناٹھ فیض الدین

در مطبع ہیر پورسین ہو طبع سنہ



135430

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ
 الْأَوْلِيَاءِ وَالْآخِرِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ وَاصْبِحُوا وَمَنْ تَبِعَهُمْ الْجَمْعَيْنِ
 بِدَانِ تَانِيكَ بَحْتِ كَنْدَرَا خدای تعالی که دانستن فرض برکلف فرضت
 و دانستن واجب و ایت و دانستن سنت سنت است و دانستن استحباب
 استحباب است چون مهم ترین همه از فرض بدنی نماز است دانستن فرض واجب
 و سنت و استحباب و از اهم مهمات است تا آنکه در فتاوی کبری و ناصری
 و شریعی و سعودی آورده که هر که فراموش و اجبات نماز کند نماز او روا نباشد
 و شیخ ابو حفص کبیری فرموده که کافر گردد و لغو باشد منهای اول تعریف هر یک
 از اینها بگویم بعد بیان آن در نماز نام فرض آنست که بدلیل قطعی که در این
 وجه شبهه نبوت ثابت شده باشد آنکه حق تعالی چنان حکم فرموده بنص آن

مطابقت معنای
 که در متن مذکور است
 علی السعید و در
 آقا سید محمد
 و آقا خیرین و آقا

عادت معنی آن جا
 که بدان یکی بخت کند تا
 خدای تعالی بلفظ دعای
 و معنی از آن مدول کرده
 دانستن راعلت حصول
 از اینها بگویم بعد بیان آن
 وجه شبهه نبوت ثابت شده
 آنکه حق تعالی چنان حکم فرموده بنص آن

و بعد علم

یا حدیث سواتر یا اجماع است پس اگر فرضیت آن نزد همه مجتهدین باشد منکر او
 کافرست و اگر نزد بعضی بود منکر او فاسق باشد و بهر تقدیر از ناکردن آن خبر که
 فرضیت آن چیز فاسد گردد و جایز نباشد در دنیا و عذاب و فرخ شود در عقبه
 قطعاً و یقیناً لکن حق تعالی تجاوز کند بکر خویش و واجب آنست که بدلیل ظنی از قرآن
 غیر منصوص یا حدیث غیر سواتر ثابت شده باشد آنکه حکم حق تعالی یا آنکه پیغمبر صلی
 علیه و آله و سلم و ائم کزده باشد و انکار بر تبارک آن تیر فرموده اند و حکمش آنست که
 منکر او فاسقست و گمراه نزد مجتهدین که وجوب ثابتست و از ناکردنش آن عمل کفر
 تحریمی می شود یعنی قریب حرام گردد در دنیا و ثواب اصلاً نباشد و اخس اگر چه فرضیت
 قضا از هر طرف گردد و اما وجوب ثابتست و سبب عذابت باشد و ظن غالب اگر
 اعاده نکند مگر حقیقاً عفو نماید بطف خویش و سنت آنست که از پیغمبر صلی علیه
 و آله و سلم ثابت شده باشد بزوج تا کید قولاً یا فعلاً یا رضا و بهر تقدیر فعل باید که اکثری باشد
 تا آنکه گفته اند ترک از دو مرتبه زیاده نباشد و ظاهر آنست که مراد از زیادتی وجود عدم
 باشد چنانچه استفاد از بعضی سنن میشود و حکمش آنست که منکر او بدعتیست و سببی
 بدکار اگر ثبوت سنت آن خبر واحدست و فاسقست اگر خبر شش هفتاد باشد
 و کافرست اگر خبر سواتر ثابت شده سنت او و اگر
 نمود باید از روایات و استخفاف انکار کند بهر وجه که باشد کافر گردد و از
 ناکردن آن بعد از قبول و اعتقاد سنت نقصان ثواب شود مگر و تنزیه میگرد
 در دنیا و سبب عتاب یعنی سزانش باشد در آخرت و بعضی محققان ترک سنتی که
 اشد التاکید را واجب گناه گویند و اگر عمل سنت کردن تهاون نزد بعضی

این حدیث از سنن
 مجتهدین است
 من توان کرد
 و کفری بود

این حدیث از سنن
 مجتهدین است
 من توان کرد
 و کفری بود

آسان و اندویدیا کے نام خوف کفرست اگر خود را مقصد اندید عفو است مستحبت است
 کہ آن بر و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثواب عمل آن بیان فرمود و اندویدیا کا ہی خود کرده با و ارادت
 باشند عادات و این راست است تجویز نامست بعضی مستجابات ارباب و خلف نیز آید با محرم
 مستحب کافرست فاسق مہبت تدع نبوی مگر انکار آن مستحب ثبوت استجواب بحدیث شریف
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکہ معلوم شد از سابق و همچنین غیر عال پرچو جہا خود نیست بلکہ
 تارک فضیلت است از ثواب آن محروم و عامل آن ثبوتات عظیم فرزند من و منصور
 بصلاحیت مشہور بالفور منظور بر اعلیٰ سند و الضمن و اجبات و سنن نماز ماورین بہ بیت
 بحروف اشارت کردہ است کہ اکثر اوقات بفرزندان حضرت یعنی شاہ عیسیٰ صاحب تعلیم فرمود
 و آن این است ایات و فرائض ندانی شوی و قلق

احسن نسیو نقتق بسق
 و اجبت ندانی شوی و قلق
فصیت نقتق جسر
رولت نقتق دست داکا

Handwritten notes and marginalia:
 - "فرائض ندانیدن" (Farday Nadanidan)
 - "تلاوت خواندن" (Talaot Khondan)
 - "سجدہ کردن" (Sajdah Kardan)
 - "چو واجب ندانی شوی و قلق" (Chu Wajib Nadani Shoyi va Qalq)
 - "فرائض ندانیدن" (Farday Nadanidan)
 - "تلاوت خواندن" (Talaot Khondan)
 - "سجدہ کردن" (Sajdah Kardan)
 - "چو واجب ندانی شوی و قلق" (Chu Wajib Nadani Shoyi va Qalq)
 - "فرائض ندانیدن" (Farday Nadanidan)
 - "تلاوت خواندن" (Talaot Khondan)
 - "سجدہ کردن" (Sajdah Kardan)
 - "چو واجب ندانی شوی و قلق" (Chu Wajib Nadani Shoyi va Qalq)

تفصیل این محفل از کتب معتبرہ گویم و حوالہ کردہ نشود مگر وقتیکہ فرو باشد بیان بت اول الطرح

اختصار آن است که اندام کپ کردن از نجاست بخوی صوری بحدت و خست حرف
 فقها تمیز این هر دو واقع میشود حدث بردوست صغر که سبب وضو باشد و کبر که سبب غسل شد
 فصل در بیان وضو این که فرض وضو چهار خیرست فرض اول شستن روی از ریش تا گام
 پشانی و اگر متعارف تازیرینخ و از ریز گوش تا زرد گوش دیگر اگر سوی انبوه برآمده باشند
 اگر سوی انبوه برآمده است شستن زیر سوی با قطی شود و بجای مسح ریش فرض که و علی بن ابی
 و صحیح است که شستن بویها که بر روی آید فرض میشود که فی السراج الوهاج علیه القدری که ذاتی الطهر
 و جزین هر دو بیت که است از رجوع کرده اند که فی البدیع در تخریق مسکود که عجب
 از صحابین که روایت صحیح منقحی به با رجوع واقع شده ترک میکنند و روایات دیگرند که
 میانند فرض دوم شستن بر دست تا آرنج است فرض سوم شستن بر دست تا
 شتا انگست و آرنج و شتا انگ دخل در فرض است فرض چهارم مسح چهارم
 دست از هر طرف که میرسد ^{در هر دو دست} و فرض پنجم شستن اول هر دو دست
 شستن تا بند دست جدید بعد از هر دو شستن دوم در وقت ابتدای اسم الله العظیم
 علی وین السلام گفتن و اگر بسم الله الرحمن الرحیم کفایت کند سنت او میشود سوم
 مسواک کردن بوقت مضطره اگر موجود نباشد سه بار برود تا آنها بگرداند یا سه بار که مال
 کند تا آب حاصل آید باید که از دست آراک باشد سنت و اگر نه باید که تلخ بود و خیریکه صفا
 کردن باشد و مسطری خضر و تخمیا و درازی که موجب با تقریباً سنت در کیفیت که
 است که خضر دست را پایین مسواک نهند و سه انگشت بالادار و او چهارم از بر سر او
 نهند که فی البحر الرائق و شرح بدن عالی طرف است کند بعد بدان عالی بطرف
 بعد در دندان سفلی همین طریق عمل نماید که آن شرح نمیدانم و قیل مرتبه سابع

بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن
 در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن

در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن
 در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن

در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن
 در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن

در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن
 در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن

در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن
 در بیان وضو و شستن و مسح و مسواک و کفایت آن

کند و اگر اول استنشاق نماید جائز است
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده

در آنست که اگر در آب غوطه خورده
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده

و دعا عالی و سایر دعا فلست بآب در کدام استمال نماید و ذکرها فی البحر الرائق چهارم
 مضمضت یعنی آب و سر جنبانیدن و بعضی آیات مبالغه در و که غرغره گویند تا بجلت
 رسانیدن ترسنت پشم آب و بینی کردن آن دست راست چون کند دست چپ بکشد و
 بعضی آیات مبالغه در آن ترسنت است و آن آنست که با گشت آب پخته کند و بینی تا
 بره برسد در عین مبالغه هر دو راست است و دست راست که برای مضمضه و استنشاق
 هر مرتبه جدا جدا بگیرد و ششم هر عضو را به بارشستن لیکن مرتبه اول از فرض واقع میشود باید که بر
 مرتبه آب همه عضو جاری شود که در فی البحر الرائق ششم است و ضویا رفع حدث کردن بل و
 بزبان گفتن مستحب است اگر نیت نکند ثواب ضویا بد اگر چه نماز روا باشد محل وقت شستن است
 که آن فی السراج الوباج شاید مراد آن باشد تا خیر از و جا ز نیست که فرض است اما تقدیم از و
 جا ز نیست قیاس بر نماز تطهیر که ضعیف در میان واقع نشود و لهد صاحب عین سنت است
 اول شمره است ششم خلال نجیست و طریقی است که از جانب سفلی نشکست
 لطف علی بر رو در حدیث جمیع اجماع و است که آن هر صلی الله علیه و آله و سلم غرغره آب بر
 ریش رسانید تا تحلیل شود نیز هم تحلیل صالح است از رو دست و هر دو پای
 بعضی اشتمان با تطهیر بعضی در آن چنانکه تشک حال بد و در میان بنصره است
 تحلیل خضرای است که به پدید نماند شود و بنصره چپ هم تمام سر چس کردن کیفیت
 او است که هر دو کف با دست گرد بر مقدم سر بند و آنرا تا قفا بکشد بحیثی که تمام سر است و عب
 گردد و بعد بهر دو انگشت مسج و جل هر دو گوش مسح کند و بهر دو جانب با لبای هر دو گوش مسح کند
 یا در هم اندک مسح هر دو گوش تا بیک برای هم سر گرفته است بکنده فی آب جدا گانه تا خور
 نباشد استند و از و هم رعایت ترتیب کند یعنی اول روی بشوید بعد هر دو دست

در آنست که اگر در آب غوطه خورده
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده
 در آنست که اگر در آب غوطه خورده

تا آنج بشوید بعد مسح کند بعد پای تا شایک بشوید چنانچه در ضمن قرآن واقع است
 سیزدهم بی در پی شوی یعنی در میان توقف آنقدر بخت که عضو در هوا مقدر خشک
 گردد و قبل از شستن پای اعضا بنیدل خشک سازد که مانع ولایت که آنرا میسراج ایست
 عن شمس الائمة الخلوای و سواى این من بعضی سنت گفته اند بعضی در سجات شروع
 اند و هوا لصب استجبات وضو با زده چیز است اول وقت شروع تعویذ و تمییز گفته
 بسم الله العظيم الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 چهارم کلمه شهادت در دو مرتبه مخصوص فرض گفتن در حدیث صحیح نسائی مروی است
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُو
 إِلَيْكَ بَعْدَ ذُنُوبِي عَمَلٍ أَوْحِبُّ أَنْ تُرْسِلَ إِلَيْكَ أَسْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُهُ بعد وضو گوید حق تعالی
 اورا هست در شت بکشاید یعنی در آید از هر دریک خواهد و ادعیه ثوره نیز خواندن است چنانکه
 در حدیث جمع اجماع از علی بن ابیطالب که مسمی میروست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 وقت دست شستن لبیم الله العظيم الحمد لله على دين الاسلام می گفتند و در
 روایتی دیگر از مرویست که وضو کردی وقت مضمضه اللهم لفتن حجتی وقت شستن
 اللهم لا تخمنی رايحة الجنة و بکام می شستن اللهم بیض و جهمی
 تبیض و جوه و کسود و جوه و وقت شستن اللهم اغضنکالی و تبیض
 وقت دست شستن اللهم اجعل الخلد بشمالی و لا تجعلها مغلوته الى عنق
 و بکام سم الله غشیا برحمتک فاننا نخشى عذابک اللهم لا جمع
 بین نواصینا و اقدامنا و وقت مسح عنق اللهم نجنا من مقطعات

اینکه در وقت وضو باید که دست را در آب فرو برد و در وقت شستن باید که دست را در آب فرو برد و در وقت مسح باید که دست را در آب فرو برد

اینکه در وقت وضو باید که دست را در آب فرو برد و در وقت شستن باید که دست را در آب فرو برد و در وقت مسح باید که دست را در آب فرو برد

اینکه در وقت وضو باید که دست را در آب فرو برد و در وقت شستن باید که دست را در آب فرو برد و در وقت مسح باید که دست را در آب فرو برد

و غفاله این باشد و در هر روز
 در وقت نماز و در وقت خواب
 و در وقت بیداری
 و در وقت غم
 و در وقت شادی
 و در وقت تنهایی
 و در وقت شلوغی
 و در وقت خلوتی
 و در وقت جمعی
 و در وقت تنهایی
 و در وقت شلوغی
 و در وقت خلوتی
 و در وقت جمعی
 و در وقت تنهایی
 و در وقت شلوغی
 و در وقت خلوتی
 و در وقت جمعی

الْبِرَّانِ بِكَلِمَاتٍ سِتْرٍ بِي اللّٰهِ ثَبَّتْ قَدِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ
 گفتم آن روز چون ضو تمام گردید ما مسته فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اللهم كما طهرت لنا بطننا
 فطهرنا من الذنوب بعد موتی کرد از سر و صلی الله علیه وآله وسلم هر که این او عیب بخواند هر
 که از اندام او وقت وضو بکشد پدید کند از حق تعالی فرشته که استغفار کند بجهت او تا روز قیامت
 و گناهان او بخشید شود و انتهی محصله عده آیه الکرسی تا آنکه بخواند که ثواب عظیم در این است
 و اردست چنانکه کتاب با اوعیه دیگر در فروع الاوراد آورده بخواند گفتم کسی چنانکه اگر
 فراخ باشد و اگر نه لازم است ششم هم کردن کردن بعضی تیرا من و هم کردن راد
 شمرده اند هفتم بر عضای مغسوله وقت غسل است سائیدن ششم تقهیر بر او و بر او
 و اطراف چشم نمودن نهم شستن روی ریساه و دست باوی انگشتان و هم سر مقدم
 کردن و هم وقت نیت از زبان گفتن بویست ان اتوضا لرفع الحدت امثالا
 لا هیر الله تعالی یا زود هم بذات خود سهید امرو خوش شدن و از روم از نقه آب است
 آسمانیدن پیرو هم شکر وضو و اگر در چهار روم تازه وضو برای هر نماز کردن
 روی آسمان کردن و بعد از وضو شهادت سابقه خواندن مغزین است سبب است چنانکه
 در کفایه المومنین غیره و در وقت ساحت که صور کردن چون در حال سو و یا
 پر کردن مشانه کردن اگر پیش نبود باشد بعد وضو برود خواندن لیکن این مقدم
 مهات مکر و هات در وضو چهارده خیرت اول است ناسته در آوند انداختن پرا
 و تیکه نجاست نباشد شستن مستی اگر نه شستن مست اگر یقین باشد و شوم
 سخن دنیاوی در وضو گرفتن و مطلق المومنین گوید هم است سوم آب بسیار خن باید که بد
 ظل که یک من است وضو کند که شستن و زیاد از رطل است و رطل بوزن است پیت

در وقت نماز و در وقت خواب
 و در وقت بیداری
 و در وقت غم
 و در وقت شادی
 و در وقت تنهایی
 و در وقت شلوغی
 و در وقت خلوتی
 و در وقت جمعی
 و در وقت تنهایی
 و در وقت شلوغی
 و در وقت خلوتی
 و در وقت جمعی

۸
 شستن یکباره از شستن با
 شستن یکباره از شستن با
 شستن یکباره از شستن با
 شستن یکباره از شستن با

پاوست تقریباً و بعضی آیات که جماعه بر فتوی او دارند بخس خفیف در چاه یا آب که حکم غلیظ دارد و مسل
 بول غلیظ و خون شراب پس اندخت تا کمان بول سر کین چینی یک گوشت و خورد و بول کین
 چینی گوشت را خورد بخس غلیظ است لیب ان کورات که مقدار درم با تمام کشید شود و اگر مکرر باشد
 و وصد لوب کشند و برنت قیاس کرده آنچه موجود باشد بشند و علی القوی من الاکثر مسل
 مثل شوش خورد با چه کورتی تاسی و لو وسط یا اندک در کویصاع آب گنج باشد و از چه کورتی با چه کورتی
 چل باشد و کشند و از چه کورتی تا کورتی باشد با اندک حواسی تا ماسد باشد اگر چه خورد و تمام کشند
 مسل چون چاه بخس شود سه روز و شبها آن نماز بگرداند اگر مسخ یا بند وقت وقوع معلوم باشد
 والا تا یک شب و زنگرداند فرض واجب الاتفاق اعاده نماید و سنت فخر و بعضی آیات
 آمده است چنانکه در بحر الرائق مذکور است و علم با بصواب مسل عرق برقی حکم سوار و اردو یعنی پس
 خورد و ادمی است هر چه گوشت خورد پاست و پس خنده سنگ و خنزیر و درندگان بهایم بخس است و
 پس خنده که در مرغ کوچ کرد و کویصاع کویصاع کویصاع کویصاع کویصاع کویصاع کویصاع کویصاع کویصاع
 و حار شکرت اگر آب پاک موجود نباشد و خورده بیم کند یا بعکس آن مسل اگر آب باشد که
 تر و خورند این طایفه را رویت صحیح است که تیم کند و خورند قال فی البحر الرائق قیسم و لا یضا
 به و قول الامام الخروقد رجع الیه و هو صحیح و فصل در تیم چون استعمال
 قادر باشد از تمر آداب است یک کرده آن شن هنر از گزست بگز عامه که میت و چهار است
 است کذا فی البحر الرائق و غیره یا آنکه غسل و خورند و تیم کند که مرض یا و میسویا بدرانی می کند
 یا سردی است که استعمال آب میمیرد و یا حرمت قطعاً و این اخیر و عمل اتفاق روایات امام
 و در روایت است که جائز است و غسل اگر قدرت بر گرم کردن آب باشد یا علاج دیگر تواند کرد و تیم
 و اگر بهیچ وجه سردی نتواند جائز است و ذکره فی البحر الرائق و غیره یا آنکه خوف نهد یا دشمن باشد یا

این روایت از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

این روایت از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

این روایت از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

این روایت از کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

دور است که خوف بر مال بود یا خود و دشمنی او را شود و یا فرقی او را یا جانور او را یا اگر دو گویا برین درو که آب کند
یا اگر از بهای میان ما و بریم برید و بر همین صورتها تیمم جاریست بجز آنکه از جنس زمین است یعنی آنچه خوبتر از خاک
نشود پس ماسون مانند آن جویت مانند آن جاریست و طریقی است که دست بر زمین نهد خاک در کرده به تمام وی مال
چنانکه بریم با ما مذاب است بر زمین و به چهار دست چهار دست است از آنکه نشان گنفته تا آنج رسد و
دست باطن دست است از طرف آرنج تا بند دست ساند و باطن است چنانچه چنانچه چنانچه دست گذراند
و دیگر بر زمین کند که ذکر المشایح علی بابجر الراق غیره مسله خرب محبت هر و تیمم یک طریق است با
سابق مسله بر زمین غایت بر طرف به عبارتها نیز جایز است اگر چه برین چنانچه دست و تیمم وضو است بر کاف
نست اگر تیمم کرده مسلمان شود و نمازی اندر و بخلاف وضو است تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم
نیکند تیمم که با قرض وضو است آن را از آنکه در آنجا وضو است تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم
تا آخر جز اولی صحت مسله جاریست تیمم قبل از وقت برای آنکه ازین صفت خلافا لثانی فیها مسله تیمم
جاریست بجهت مخالفت نماز جانه که بلی با وقتیکه خود است کند چون حصت بر جاریست نما
هو المماره البدیه قال في البحر الرائق اما على ظاهر الرواية فيجب التيمم لكل عند خوف
الفوات لكرهه الا متطارا مراد از فوت سابق تمام تحریر است اگر بعضی از درید بریت زکره
البدیه و القنیه مسله خرب محبت حاضر و غایب مساویند و جزو تیمم جنازه مسله بجهت خوف فوت
نماز عید تیمم جاریست اگر چه شروع بر وضو کرده باشد بجهت خوف فوت وقت جاریست خلافا لثانی
مسله اگر تیمم نماز کرده باشد و در آنجا وضو است مسله اگر چه در آنجا وضو است مسله اگر چه در آنجا وضو است
اندازد و اگر خیر از زمین طلب کند اگر چه بی مثل بکشد و اگر بکشد و اگر در روز یا وضو تیمم کند مسله
اگر اگر اعضای غسل و وضو در مساحت که بر سیدن آب آبی بیدیم کند و اگر اگر صحیح است غسل وضو
کند و تیمم با نماز عید مبارک است بجهت بعضی بعد و اعضا کرده اند و بعضی حتما قال فی البحر الرائق اختلاف

دور است که خوف بر مال بود یا خود و دشمنی او را شود و یا فرقی او را یا جانور او را یا اگر دو گویا برین درو که آب کند
یا اگر از بهای میان ما و بریم برید و بر همین صورتها تیمم جاریست بجز آنکه از جنس زمین است یعنی آنچه خوبتر از خاک
نشود پس ماسون مانند آن جویت مانند آن جاریست و طریقی است که دست بر زمین نهد خاک در کرده به تمام وی مال
چنانکه بریم با ما مذاب است بر زمین و به چهار دست چهار دست است از آنکه نشان گنفته تا آنج رسد و
دست باطن دست است از طرف آرنج تا بند دست ساند و باطن است چنانچه چنانچه چنانچه دست گذراند
و دیگر بر زمین کند که ذکر المشایح علی بابجر الراق غیره مسله خرب محبت هر و تیمم یک طریق است با
سابق مسله بر زمین غایت بر طرف به عبارتها نیز جایز است اگر چه برین چنانچه دست و تیمم وضو است بر کاف
نست اگر تیمم کرده مسلمان شود و نمازی اندر و بخلاف وضو است تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم
نیکند تیمم که با قرض وضو است آن را از آنکه در آنجا وضو است تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم تیمم
تا آخر جز اولی صحت مسله جاریست تیمم قبل از وقت برای آنکه ازین صفت خلافا لثانی فیها مسله تیمم
جاریست بجهت مخالفت نماز جانه که بلی با وقتیکه خود است کند چون حصت بر جاریست نما
هو المماره البدیه قال في البحر الرائق اما على ظاهر الرواية فيجب التيمم لكل عند خوف
الفوات لكرهه الا متطارا مراد از فوت سابق تمام تحریر است اگر بعضی از درید بریت زکره
البدیه و القنیه مسله خرب محبت حاضر و غایب مساویند و جزو تیمم جنازه مسله بجهت خوف فوت
نماز عید تیمم جاریست اگر چه شروع بر وضو کرده باشد بجهت خوف فوت وقت جاریست خلافا لثانی
مسله اگر تیمم نماز کرده باشد و در آنجا وضو است مسله اگر چه در آنجا وضو است مسله اگر چه در آنجا وضو است
اندازد و اگر خیر از زمین طلب کند اگر چه بی مثل بکشد و اگر بکشد و اگر در روز یا وضو تیمم کند مسله
اگر اگر اعضای غسل و وضو در مساحت که بر سیدن آب آبی بیدیم کند و اگر اگر صحیح است غسل وضو
کند و تیمم با نماز عید مبارک است بجهت بعضی بعد و اعضا کرده اند و بعضی حتما قال فی البحر الرائق اختلاف

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

محمد شکره فی البحر الرائق مسلم است که باغت داده شود آن ابدارون پاک شود مطلقا و اگر عیبت
 باقی بماند یا بشاید بعد رسیدن آب جائد پلیدی شود مسلم است خوگ مطلقا پاک نشود که نجس العین
 براتی سگت نجس صحت آنهم پاک نشود مسلم است آدمی حکم پاک آن بنخند از جهت بر پاک کسی است
 نکند مسلم است آدمی هر مرد ۵۰ و ۱۰۰ کبریا که بر پیش پان بود
 بان بودی از ندها استعمال آبی ضرورت جاست مسلم است نو پاک نشود از پلیدی شد از مالیدن از غیر
 نشیند و بعد خشک شدن میتواند مالید اگر غلیظ باد اگر نه باید شست و شیر مانند آن که قیقل باشد مسح
 پر چه کایت چون بود زمین پاک میشود بحیث نماز نیم خشک شدن چون ریخت ماند و بعد تری بار
 عاید نجاست میشود علی آجاره البریعی نمیشود مطلقا علی ماصحی قاضی خان از اهدی مسلم است قدریم
 یعنی ساحت عرض و خاک مطلقا علی ماصحی فی الهدیه والکادیل العبر الوزن مطلقا المقتبی
 عند اکثر الشایخ ان الاول فی الرقیق و الثانی فی الغلیظ و تقدیر نجاست غلیظ یعنی خون شراب
 ماکیان بول جنزیکه گوشت و حرم است پس اندخته چهار پایه گوشت اهل است معانت یعنی نماز بان
 جائز است با کربست و فتح القدریم از دریم هم کرده گفته است و تحقق است که قدر دریم کرده حرم است
 و مادون او کرده نه سببیت زیاده از اولی است که ذکر کرد فی الیسبع و غیره مسلم است قدر ربع بول
 مطلقا علی ماصحی فی طه او ادنی یا بجز لبصه او علی ماصحی لصدوری ابعد اوی و ما اصابین
 الذی لوالد خریص علی ماصحی الا کثرت شبر فی شبر علی ما قدره ابو یوسف و نقل فی غرر المفکار عن الامام
 الاعظم از نجاست مخففه چنانچه بول یا بول محذوف پس اندخته برنده که گوشت و حرم است و خون پاک
 و لعاب خسته و شامه بول مثل سوزن معانت تفصیل سابق مسلم است یا که میو بر چه و غیره
 از نجاست مرئی بزوال فوات اثر او مگر آنکه مشقت تمام شود و از غیر مرئی سبب است که بار هر بار تقوی
 تمام باید پیلید معتبر قوت پیلید است اگر رعایت بر چه کرد پلیدی ماند و آنچه پیلید نشود سبب است

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين

این علم و این مجسمه صلی بر موضع نجس چه باشد نماز میکند اگر جائز است در طبری که تشریح
 تواند کرد یعنی بدن نخواهد نمود نماز و الا لا و اگر پای فرزند پوشید نماز بر محل نجس کند نماز جا
 نیت و اگر فرود آورده که ستوده بر بایسته جائز است زیرا که در صورت اول بجز فایده است بخلاف
 اثنانی سین تشریح کردن فرض است آن از زیر ناف است تا زیر ناف در او وزن حره را
 تمام بدن تشریح کردن در نماز فرض است مگر روی هر دو کف دست هر دو قدم علی مانی ظاهر الروایه
 و بعضی و آیات قدم تشریح است و این چهار فاضلین و اسپچا و مغنیات شامخ المصلی بان
 تاریخ و ادوات و راه در حکم است مگر شست و سلم که آن تشریح است و سینه تابع شکست ذکره
 القیامه و نماز اگر خود را بر نه بنید جائز است نماز در اصح روایات و بعضی و آیات نماز فاسد
 ذکره فی البحر الرائق و غیره مسکه کشف ریح عضوان نماز است مادون ریح عضو اگر چه باید که
 ریح او طاهر است بر نه گزارد جائز است و اگر کم از ربع پاک باشد نجس است و اگر پاک نیاید شسته بگزارد
 با شارت این فصل است تا در کتب و وجود است که نماز در ریح بر نه گزارد
 کند در نماز در رنگ تنها یا اجتناب مکرر است اگر دیگر شست یا ذکره فی المحيطه فی نه نون است کردن
 یعنی از قدس نماز است نیت بلا فاصله کردن نماز می کند بحسب حدیثی که در او از فاصله هر
 عملی که لائق نماز نیست در میان واقع شود چنانکه اکل شرب سخن یا قمار سبوی حجب و وضو یا
 مدار و لیکن مستحب است که متصل یک باشد یعنی مستحضر باشد نماز را بگیرد و اما تاخیر از و بر و
 اگر خبی جائز است و در ظاهر روایات جائزه حتی آنکه گفته اند بعد از اقبل از آنکه است کند جائز
 باشد مسکه تقدیر نیت کافیه در بین نوافل اما بحسب فرض تعیین آن فرض مثل عصر و ظهر
 فرض است این تعیین نیت رول است با جماع جمع علی او ظهر الیوم ظهر الوقت بزبان
 اوست اگر یاقین میدانند که وقت موجود است و گرنه بگوید ظهری که بر من است بر تقدیر یک

این علم و این مجسمه صلی بر موضع نجس چه باشد نماز میکند اگر جائز است در طبری که تشریح
 تواند کرد یعنی بدن نخواهد نمود نماز و الا لا و اگر پای فرزند پوشید نماز بر محل نجس کند نماز جا
 نیت و اگر فرود آورده که ستوده بر بایسته جائز است زیرا که در صورت اول بجز فایده است بخلاف
 اثنانی سین تشریح کردن فرض است آن از زیر ناف است تا زیر ناف در او وزن حره را
 تمام بدن تشریح کردن در نماز فرض است مگر روی هر دو کف دست هر دو قدم علی مانی ظاهر الروایه
 و بعضی و آیات قدم تشریح است و این چهار فاضلین و اسپچا و مغنیات شامخ المصلی بان
 تاریخ و ادوات و راه در حکم است مگر شست و سلم که آن تشریح است و سینه تابع شکست ذکره
 القیامه و نماز اگر خود را بر نه بنید جائز است نماز در اصح روایات و بعضی و آیات نماز فاسد
 ذکره فی البحر الرائق و غیره مسکه کشف ریح عضوان نماز است مادون ریح عضو اگر چه باید که
 ریح او طاهر است بر نه گزارد جائز است و اگر کم از ربع پاک باشد نجس است و اگر پاک نیاید شسته بگزارد
 با شارت این فصل است تا در کتب و وجود است که نماز در ریح بر نه گزارد

این علم و این مجسمه صلی بر موضع نجس چه باشد نماز میکند اگر جائز است در طبری که تشریح
 تواند کرد یعنی بدن نخواهد نمود نماز و الا لا و اگر پای فرزند پوشید نماز بر محل نجس کند نماز جا
 نیت و اگر فرود آورده که ستوده بر بایسته جائز است زیرا که در صورت اول بجز فایده است بخلاف
 اثنانی سین تشریح کردن فرض است آن از زیر ناف است تا زیر ناف در او وزن حره را
 تمام بدن تشریح کردن در نماز فرض است مگر روی هر دو کف دست هر دو قدم علی مانی ظاهر الروایه
 و بعضی و آیات قدم تشریح است و این چهار فاضلین و اسپچا و مغنیات شامخ المصلی بان
 تاریخ و ادوات و راه در حکم است مگر شست و سلم که آن تشریح است و سینه تابع شکست ذکره
 القیامه و نماز اگر خود را بر نه بنید جائز است نماز در اصح روایات و بعضی و آیات نماز فاسد
 ذکره فی البحر الرائق و غیره مسکه کشف ریح عضوان نماز است مادون ریح عضو اگر چه باید که
 ریح او طاهر است بر نه گزارد جائز است و اگر کم از ربع پاک باشد نجس است و اگر پاک نیاید شسته بگزارد
 با شارت این فصل است تا در کتب و وجود است که نماز در ریح بر نه گزارد

این علم و این مجسمه صلی بر موضع نجس چه باشد نماز میکند اگر جائز است در طبری که تشریح
 تواند کرد یعنی بدن نخواهد نمود نماز و الا لا و اگر پای فرزند پوشید نماز بر محل نجس کند نماز جا
 نیت و اگر فرود آورده که ستوده بر بایسته جائز است زیرا که در صورت اول بجز فایده است بخلاف
 اثنانی سین تشریح کردن فرض است آن از زیر ناف است تا زیر ناف در او وزن حره را
 تمام بدن تشریح کردن در نماز فرض است مگر روی هر دو کف دست هر دو قدم علی مانی ظاهر الروایه
 و بعضی و آیات قدم تشریح است و این چهار فاضلین و اسپچا و مغنیات شامخ المصلی بان
 تاریخ و ادوات و راه در حکم است مگر شست و سلم که آن تشریح است و سینه تابع شکست ذکره
 القیامه و نماز اگر خود را بر نه بنید جائز است نماز در اصح روایات و بعضی و آیات نماز فاسد
 ذکره فی البحر الرائق و غیره مسکه کشف ریح عضوان نماز است مادون ریح عضو اگر چه باید که
 ریح او طاهر است بر نه گزارد جائز است و اگر کم از ربع پاک باشد نجس است و اگر پاک نیاید شسته بگزارد
 با شارت این فصل است تا در کتب و وجود است که نماز در ریح بر نه گزارد

و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...
 و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...
 و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...
 و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...
 و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...
 و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...
 و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...
 و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...
 و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...
 و بعضی از آنکه در بعضی از اینها...

غیرین ظهور نباشد اگر دیگر باشد تعین هذا الظاهر کند و تعین کلمات و استقبال قبله
 نیست که در فی البحر الرائق غیر مسلمه بآن گفته است نزوا که علماء و زو بعضی است و بعضی
 بکس است و فامندا با جهتن غیر شروع است چنانکه فیض الباری میگوید اختلفوا فی التلطف
 بها بعد لاتفاق علی ان الجهر غیر مشروع مطلقا فقیل مستحب و قيل نه
 وقيل مکروه لانه لم یثبت عن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من طریق
 صحیح ولا ضعیف انه کان یقول عند الافتتاح لصلى كذا و كان احد من
 الصحابة والتابعين و فی شرح المنیة و لم یقل عن الائمة الاربعة ایضا
 وقال فی البحر الرائق عن المنیة انه مستحب و هو المختار و صحیح فی المحتج و
 الهدایة و الکافی و الثبیین انه حسن لاجتماع الغزیه و ائمة الثبیین
 همام انه بدعة ثم قال فخرج من هذا انه بدعة حسنة عند قصد
 جمع الغزیه و لفظ وی بقید وقوع می بدارین باشد صلی فرض الوقت لله بهر مانیکه بود
 بل و دل حاضر و تا آنکه نوبت ان اصلی بعد از آنکه دعوا هم شهوت که موافق آن حدیث است و در
 چنانکه در بحر الرائق تصریح بآن کرده اند الموفق مسلمه اگر تقدی باشد متابعت امام بر روی لایم
 مسلمه است امام را و نیست استقبال قبله هر یکی را طرفیت اگر اقتدی بهذا الامام غیرت
 صلوة هذا الامام و حلت صلوة هذا الامام بگوید بعضی صحیح نیست تا تعیین فرض نکند و الاصح بجا
 کذا فی البحر الرائق و در جمع نیست استظهار فرض ظهر نماز جمعه کند و الا فرض او انیشو و زو جمع علمای باخفا
 زو فرض است تعیین اول ظهر علیه و حجت ظهر بعد کند و الا او انیشو چنانکه از بحر الرائق ظاهر است لیکن در
 شیئی که در غیر مطلقا ظاهر فاشه کلمات فرموده اند و در بعضی گویند که مطلق و ترک گوید لفظ و اب
 که اختلاف در وجوب است و صحیح نیست که در وجوب گویند که مذکور است امام عظم در وجوب است

برای جمعیت ظاهر در بسیاری از اینها
 این امام که آن است بسیار در شیخ
 که متواتر است از نزدیک بجهت حسنه
 و قطعا در بعضی از اینها صاحب
 در مختار گوید بلفظ مستحب باشد و بلفظ
 حال صحیح بینود مستحب و اگر نیست
 نماز امام یا نه من امام کنکاتب
 نیست و فضل بکسیت اقتدای امام به
 اسد کسب گفتش کند و اگر در پیشک
 امام در محراب امامت استاده

۱۸
 نیست کند هم بدست و اگر نیست
 شروع در نماز امام کرد و امام
 نموده است پس اگر چه عدم شروع
 سبب از نماز بود اگر چه کسان در وقت
 و انباشده ۱۲ عالمگیر
 کند که امام فلان شیخ و او آمده اقتدا کند
 مان نام زمان بدون نیست نیز در ۱۲
 زو چنانچه بحر الرائق ظاهر است که در
 از سمت باشد سبب کاتب خود بود

Marfat.com

جدول متعلق صفحہ ۲

دو نیم ست گر عاقلی عامل شو گنیم تو ای عیسوی این طبقہ با جدول اقدار سایہ سے با اختلاف شہور وارده گا
 جلالی و انگریزی ہندی و بلوا و شہور ہندوستان بحساب قدم و دقائق با طول و عرض ملایہ تعیین بریلدہ از اقالیم سوسایہ
 عبارت از سایہ ہر خیر ہنگام رسیدن مرکز اقطاب بر خط نصف النہار کہ وقت ظہر ہر ہنگام نوال و تجاوز نہایت و مراد از قدم
 ہنرمند خبری و مراد از دقیقه در اینجا شصت حصہ قدست و برای یہل حساب کوششے و ثلث و غیر ہا را در اینجا حذف کردہ
 شد باینست کہ این حساب متحرکست جدول اطلال اقدام بازای درجات ارتفاع از یک تا نو کہ در زنجہا آورده اند تخریج
 اطلال با اقدام نہایت کہ درجات عرض بلدہ مطلوب اطلال اور رفت و نیم ضرب نمایند و حاصل ضرب بہر شصت تقسیم نمایند پس خارج حاصل اطلال اقدام

محل	نور	جوزا	سرطان	سنبلہ	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	تقریباً	تقریباً
صل	۲۵	۵۵	۱۰	۳۲	۱۰	۵۵	۲۵	۱۰	۲۵	۱۰	۱۵۱۳	اول
دولت آباد	۲۴	۵۴	۱۱	۳۱	۱۱	۵۴	۲۴	۱۱	۲۴	۱۱	۱۱۱۳	دوم
سورت	۲۵	۵۵	۱۰	۳۲	۱۰	۵۵	۲۵	۱۰	۲۵	۱۰	۱۱۰۳	دوم
کلکتہ	۲۵	۵۵	۱۰	۳۲	۱۰	۵۵	۲۵	۱۰	۲۵	۱۰	۱۲۲	دوم
احمد آباد	۲۴	۵۴	۱۱	۳۱	۱۱	۵۴	۲۴	۱۱	۲۴	۱۱	۱۰۸	دوم
کجرات	۲۴	۵۴	۱۱	۳۱	۱۱	۵۴	۲۴	۱۱	۲۴	۱۱	۱۰۸	دوم
کاسپلہ	۲۵	۵۵	۱۰	۳۲	۱۰	۵۵	۲۵	۱۰	۲۵	۱۰	۱۱۶	دوم
مرشد آباد	۲۵	۵۵	۱۰	۳۲	۱۰	۵۵	۲۵	۱۰	۲۵	۱۰	۱۱۶	دوم
دہلی آباد	۲۵	۵۵	۱۰	۳۲	۱۰	۵۵	۲۵	۱۰	۲۵	۱۰	۱۱۹	دوم
ب	۲۵	۵۵	۱۰	۳۲	۱۰	۵۵	۲۵	۱۰	۲۵	۱۰	۱۱۹	دوم
بنارس	۲۶	۵۶	۱۱	۳۳	۱۱	۵۶	۲۶	۱۱	۲۶	۱۱	۱۱۶	دوم
عیط آباد	۲۶	۵۶	۱۱	۳۳	۱۱	۵۶	۲۶	۱۱	۲۶	۱۱	۱۱۶	دوم
سنگر	۲۶	۵۶	۱۱	۳۳	۱۱	۵۶	۲۶	۱۱	۲۶	۱۱	۱۱۶	دوم
جونیور	۲۸	۵۸	۱۳	۳۵	۱۳	۵۸	۲۸	۱۳	۲۸	۱۳	۱۱۶	دوم

سایه اصلی مروج چای

و آخر وقت ظهر اگر گشتن سایه هر خبری در چندان خیمه سایه اصلی بدانکه سایه اصلی سایه را گویند که وقت
استوای آفتاب باشد و بهتر خبری که در معرفت سایه توال گفته اند که صاحب محط گفته و صد



شعیت و شرح و قایم نقل نموده آن جانب است که نیرنج
برابر کنند هر چهار طرف که آب ریزند برابر هر طرف رود
و بروداره گشته و نام این دایره هندیت و در
مرکز دایره چوبی استاده کنند و آن چوب را تمیقا

گویند و در آن مقیاس بقدر نقطه یاد و نقطه باشد و قامت آن بقدر چارم که خط منصف آن
دایره باشد و خط منصف را قطر دایره گویند پس سایه مقیاس در اول روز ریزند چون کم گشته بد
رسان چای علامت کنند از داخل ظل گویند از جای که بیرون رود و آنجا نیز علامت کنند که از آن محل
کنند پس آنقدر دایره که در میان داخل مخرج ظل است آنرا نصف بکن یک خط از محل نصف این
دایره که در میان داخل مخرج است بکش تا مرکز دایره و از مرکز دایره بکش این خط نصف نه است
چون سایه آن چوب درین خط بیاید وقت نصف نه است آنقدر سایه معلوم کنند که این
سایه اصلی گویند سایه نصف نه است چون سایه از نصف نه است در اول نشین شود و آخر وقت
تا او برسد سایه آن چوب دو چند خبر سایه اصلی که در حقیقه صد شرعیه و فقهای لائت همین است
سایه اصلی تحقیق نموده سایه به راه را نوشته اند که در ساون کنیم قدم باشد و علی هذا القیاس قدم
در اصطلاح فقها هفتم حصه هر شی را گویند چنانچه هر آدمی هفت قدم می باشد پس اگر چوب هفت
انگشت باشد یک انگشت قدم وی است و قس علی هذا چون عرض زمین هفت اقلیم است هر شی

135430

سایه کمر قریب بود نیز پس سایه هم تفاوت دارد و لهذا آنها که بیان سایه اصلی نموده اند
 در قلم چهارم که در بی و لایه و غیره شش کسب کنند و ست درست بنشیند و موجب دایره بند
 این بے بضاعت با و در مخلصان بگردانند و سایه تمام سال ملاحظه نمود
 آنچه درین قلم بود نوشته در زمان سابق چون این شرح است که در بیان آمده خواهد بود
 درین وجه نماید تا جمیع فارسی خوانان فایده تمام یابند آنکه از سیزدهم تا بیست و هشتم سال
 یک قدم در جهان نهد سایه سایه را اول است سر سایه و از بیست و هشتم تا سیزدهم سایه بیادون
 دو قدم سایه در جهان خورد و از بیست و هشتم تا سیزدهم سایه بیادون
 تا بیستم اسب سه قدم سایه را توپاکی و یک در عمر خویش مفرای و از بیست و هشتم تا بیستم
 اسب سه سایه را چار و در شمار بیاید چار و پنج زمانه را بگذارد و از بیستم اسب تا چهارم کاتک
 پنج قدم درین هنگام که کنگه یکند خاص عامه و از چهارم کاتک تا سیزدهم کاتک
 شش قدم سایه این ایام که یک این همه پیش تو دم و از سیزدهم کاتک تا دوم مگر هفت
 اند قدم سایه درین که تو بمقیاس خود بسنج و بین و از دوم تا سیزدهم مگر سایه اصلی شش
 این است که این درازت عمر کوتاه است و از سیزدهم مگر تا سیزدهم بود و نه قدم کشت یا
 نیک بین و شش گشت سر و بعد ازین و از سیزدهم بود تا دو از دوم مانگه و ده قدم سایه
 برساند که شش تا دم ازین گردانده و از دو از دوم مانگه تا بیست و هشتم مانگه اندرین سایه نه
 قدم است و فتنش همچو عمر و مبد است و از بیست و هشتم مانگه تا بیستم بیادون هفت کرد و قدم
 درین سایه باز کم کرد و شش سر سایه و از بیستم بیادون تا بیست و یکم بیادون هفت آمد و سایه بیادون
 سایه اش میرود پگاه بین و از بیست و یکم بیادون تا چهارم حیت شش شود سایه قدم و این کینیا
 از عمر خود خوانند و از چهارم حیت تا بیست و یکم حیت اندرین روز سایه پنج شمارت عمر خود را تو

۲۳

ایگان بگذارد و از بیت یکم چیتا ششم و یکا که اندرین با سایه چا قدم زده اند جهان
 پیش نه کم و از ششم و یکا که تابت هشتم و یکا که سقدم سایشتم چموده و چون گذاری تو عمر
 و از بیت ششم و یکا که نایز در حبه و دو قدم سایه تومی بینی و دین از لکونه می بینی و از سیزدهم
 حبه نایز و سیم باره یک قدم سایه نند و دیگر رفت با دصر حیا ن رسید و گذشت و چون سایه آنا
 فاما تغییر است که می گذرد می آفراید و ضبط کسور و خیالی از صعوبت نبود لهند اول و آخر و مقرر بود
 میان بقیاس قایل گذشت و بوانمودن آن نبردخت و سلام مع الاکرام من عرفان شرح سکا

تمام شد سایه صلی مروجه چا

بر باها شمس کی درین بیت بیت لاولاب لاولا لاش مست لاکطوط لالشهور کوش
 باید نزول آفتاب بر محل که عبارت از فرود است تحقیق کند بعد حساب تمام سال آسان شود قطعه ز فرود
 چو بگذشتی به روی بهشت آید بود خرد او و تیر اندام او ت همشاید پس از شهر نور و از شهر و آبان
 اوز و دی ان که بر همین خرفند از ندای می فراید و الله الموفق و مستحب و سادای ظهر در ایام صیف
 تاخیر است حدوت که بگرار قبل از رسیدن مثل کذافی البحر الرائق یعنی چون وقت بلا گرفت اوز
 تحقیق تا مثل است بعد مثل الی المسلمین مکره نهی می شود بنا بر خلاف صاحبیه که نزد ایشان بعد مثل
 وقت ظهر است بلکه وقت عصر است مشایخ طهر را در آن وقت لا یعنی در ترک الاحتیاط گفته اند چنانکه
 در این عالم و بحر رائق مذکور است پس قبل از نماز مثل اول بعد از نصف آن مثل مستحب باشد زیرا که
 تاخیر نصف آخر وقت چنانکه تجیل نصف اول وقت مذکره فی البحر الرائق و غیره و در ایام شتا
 تجیل ظهر مستحب و حد آن نکوشد و تحقیق صیف و شتا است در ایامیکه هر ماه روز زیاد تر کرد
 شاست در ایامیکه گرمی هر روز زیاد تر گردد صیف و انا ایامیکه سرما کمی شروع کند رعیت و
 ایامیکه گرمی کمی کند خریف است حال این هر دو مذکور شد صاحب رائق میگوید که آنچه ظاهر شود

صیف کوش
 لاولاب
 لاولا
 لاش
 لاکطوط
 لالشهور
 کوش
 ۲۲
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این علامت بحال است و از ولایت
از عمل بیرون چنانکه مشهور است

است که در هیچ وقت درین حکم خفیف نیست و وقت عصر بعد از آن
 علی اختلاف المذاهب یعنی بعد از اشد تعویل امام عظیم و بعد از تعویل صاحب ریاست امام عظیم بعد از
 و اشدت ظهری بر آید و وقت عصر بعد از اشدت شود پس آن مثل آنی در وسط بین الظهر و العصر با و جمله احوال
 او با غروب است اما در این باب بنیاد که قبول و بعد از عصر از قرص غاب وقت عصر نیست قبول جمیع کرده
 تحیر ما و سحر است تا عصر است تا آنکه قرص منقرض شود و در اینجا یعنی صورت شش تدویر و نصف
 تا یک است ز سیده است تحت مکر و ایا میکا ابر یا چنانکه آید وقت مغرب بعد از غروب یا غروب نیست
 و آن بعضی است اتفاق که بعد از غروب ظاهر شود در سبب امام عظیم نیست قول او که صدق عمر
 و معاوی بن جلاله صدیق رضی الله عنهم و برید و صلح عبارت از نیست این قول ابن عمر است
 اگر محقق قوی اوبان او را بدو نیست نماز تا آخرین بعضی قوی قول آنی داوود لیکن شیخ ابن
 میگوید لا تساءلوا عن رأیة و استحب و آوای مغرب تحمل است و حد و در هر اربان
 تقدم از نصف آخر گرفته است اما شیخ ابن قاسم میگوید بعد از این است که بعد از آن یعنی غروب محض
 مقدار تعیین اگر تا آخر کند کرده شود صابج راق تا طلوع سله گفته است ظاهرا و غیره هر وقت است
 باشد که اینها بجز در وقت بعد از این است که در نماز بعد از استیسا که نجوم بالاتفاق مکرره تحریر است چنانکه
 در اکثر کتب نیست لیکن این مخالف است بجز در سفر و طعام تا خیر است مکره فی زیه لمصل
 و وقت عشا و وتر از غروب شفق علی اختلاف است تا صبح صادق که بالاسمعلوم الا آنکه
 تقدم وتر عشا با نیست سبب وجه تیسر و فرض خمسه مع الورا الوجب یعنی غیب است
 تا خیر عشا تا ثلث شب و فصل نیست که بعد از آن گری شیخ یا نگری دانموده شود چنانچه در سابق
 الزوال تفصیل الفروع الدلیل مذکور کرده و در الموفق مسلم در ایام عصر و عشا تحمل باید کرد اما عشا
 که وقت کبر است تحریری واقع گردد و عشا سبب آنکه حج صلیا از آن رسد لیکن به نماز باقی یا خیر باید نمود اما

کتب معتبره
 در بیان حقیقت
 این طریقت
 و در بیان حقیقت
 این طریقت
 و در بیان حقیقت
 این طریقت

۲۵
 کتب معتبره
 در بیان حقیقت
 این طریقت
 و در بیان حقیقت
 این طریقت
 و در بیان حقیقت
 این طریقت

در وقت نماز اگر کسی در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد
 و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد
 و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد
 و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد

ظهر میاید که بجهل وقت اول او شود و مغرب یا اگر وقت غروب باشد و اگر قبل از وقت وقت
 کرد و چون اوقات مفروضه معلوم اوقاتیکه روز نماز جا نیست یا که وقت باید باشد و اگر نماز
 مسله منوعت بطلق نماز بعد تلاوت نماز خانه در وقت طلوع است و اگر غروب یعنی در این اوقات
 اگر فرض ماوجب ایاقتضا کند غیر وقت نماز که عصر ممنون روز که صحیح است بکسرت تحریمی یا اگر
 از قضا است و اگر نماز فعلیت یکروزه تحریم است و جهت قضای او اگر قطع کند و اگر تمام کند از عهد
 آنچه لازم شروع شده براید نماز یکروزه باشد چه هم یکروزه تحریم است و نماز خانه بعضی مطلق گفته
 اند و بعضی گفته اند اگر در وقت حاضر شود و یکروزه است لیکن افضل است و همچنین سجده تلاوت گفته اند
 کل ذلک البحر الرائق غیره و اگر وقت طلوع مرتفع میگردد و اگر آن قدر تیره و اگر دینتر باشد بهتر
 حاصل آنکه ملواکم نظر متیون کرد و بقصر شمس نماز است و طلوع و غروب مساوی است و نقل آنچه نیز
 شد بعد از نماز فجر و عصر قضای فایده و سخن تلاوت و صلوة خانه که اینها بلا کسرت جا نیست پس اگر شروع
 کند نقل وقت جواز بعد فاسد کند یا روی یکی ازین وقت او نماید ساقط نمیشود از وقت او حکما فی المحی
 بنا و علی کسرت فجر شروع کرده فاسد کند آن واجب میشود پس بعد از نماز فجر قبل از طلوع اگر او کند جایز
 باشد بر حسب صحیح که ذانی البحر الرائق بعضی گفته اند که جا نیست چنانکه در ظهیر حلیه سنت فجر گفته
 شروع کرده یکسره فرض بلا رفع الیدین بگوید بعد قبل از سلام او نماید لیکن در شرح مجمع رود کرده گفته
 است که در وقت مذکور قضای تطیب که شروع کرده است مکروه است بلکه شروع کردن بخت قصر
 قیحت شرعاً کرده فی البحر الرائق بر گاه که مندر و حقیقی مکروه تحریمی باشد چنانکه گذشت مندر
 مکروه تحریمی بطریق اولی خواهد بود چنانکه در البحر الرائق و محل دیگر گفته است مسلماً بعد از طلوع فجر اگر
 زنت فجر نگردد و قبل از مغرب وقت خطبه نفل نگردد مسلماً در وقت باید که او آن را قبل
 قبل سخن گوید و در وقت اقامت نیز پیش است و در اوان وقت صلوة و فلاح رود و در هر یک

در وقت نماز اگر کسی در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد
 و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد
 و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد
 و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد

در وقت نماز اگر کسی در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد
 و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد
 و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد
 و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد و در وقت نماز باشد

یا هر وقت در گوش کند و صلوٰة یا قامت قامت در میان اذان و بکبر است مسلم
 اذان اگر قبل از وقت و اوده باشند علاوه کنند مسلم برای ادای هر فرض سنت موکده است اذان
 اقامت و حجت فائده برای اول کفالت میکند مکره است اذان جنب و اقامت محدث و اذان
 زین فاسق و شمشیر است نه اذان غلام و ولد از او نباید و ای ابو مکره است که اذان اقامت
 بر دور کند سازند آنکه در خانه و در شهر است که از او دور جانک او از میر است بر و هر
 نه زمانه را بیک است نه آن است بگویند و الله علم مسلمان اذان سخن و ترجمه در شهادت
 و بعد فلاح در اذان فجر و بار الصلوة خیر من النعم بگوید مسلم اقامت مثل اذان
 بعد از فلاح او قد قامت الصلوة و بار بگوید مسلم و اذان میان کلمات که کند قابل
 فی التائب یعنی نقول الله اکبر الله اکبر و یقف ثم یقول الله اکبر الله
 اکبر و یخیر فی کثر العباد الفتاوی و الفتن و اذکار عبادت بحرف اللق توقف در کلمات
 مفهوم میشود و بگویند مراد از کبر این است که بود و علم قاف اذان قبل از اذان و بگوید
 آوردن در تمام نماز است و آن روایتی تمام صحیح است صحیح است که نسبت نماز در حق
 یکجا حاضر بود است که مقابل عین آن کعبه شود و در حق یکجا است مقابل است که کفالت
 میکند و آن بنی المغربین است بنی الشرقین بنی الشرقین است بنی المغربین و اقول دلیل شناختن قبل
 قطب شمالی است یکجا در جانب غربت بر گوش است است و یکجا در غربت بر گوش است
 و یک طرف عین کعبه است مقابل وی است و یکجا در شمال کعبه است بر مشرق است و است مقابل
 قبله بعضی آیات فرستند از یک صحیح منقح است که در مشرق است بلکه در بدایع و غیره گفته است که
 فضل است که نسبت مقابل کعبه بخدا نموده که اگر می اذات واقع شود نماز با نیت است
 کعبه زمین کعبه قبله است قال فی عمدة الفکر فی کعبته اذ رفعت عن مکة فی ارضه

در آن کلمات در گوش کند و صلوٰة یا قامت قامت در میان اذان و بکبر است مسلم
 اذان اگر قبل از وقت و اوده باشند علاوه کنند مسلم برای ادای هر فرض سنت موکده است اذان
 اقامت و حجت فائده برای اول کفالت میکند مکره است اذان جنب و اقامت محدث و اذان
 زین فاسق و شمشیر است نه اذان غلام و ولد از او نباید و ای ابو مکره است که اذان اقامت
 بر دور کند سازند آنکه در خانه و در شهر است که از او دور جانک او از میر است بر و هر
 نه زمانه را بیک است نه آن است بگویند و الله علم مسلمان اذان سخن و ترجمه در شهادت
 و بعد فلاح در اذان فجر و بار الصلوة خیر من النعم بگوید مسلم اقامت مثل اذان
 بعد از فلاح او قد قامت الصلوة و بار بگوید مسلم و اذان میان کلمات که کند قابل
 فی التائب یعنی نقول الله اکبر الله اکبر و یقف ثم یقول الله اکبر الله اکبر و یخیر فی کثر العباد
 الفتاوی و الفتن و اذکار عبادت بحرف اللق توقف در کلمات مفهوم میشود و بگویند مراد از کبر
 این است که بود و علم قاف اذان قبل از اذان و بگوید آوردن در تمام نماز است و آن روایتی
 تمام صحیح است صحیح است که نسبت نماز در حق یکجا حاضر بود است که مقابل عین آن کعبه
 شود و در حق یکجا است مقابل است که کفالت میکند و آن بنی المغربین است بنی الشرقین
 بنی الشرقین است بنی المغربین و اقول دلیل شناختن قبل قطب شمالی است یکجا در جانب
 غربت بر گوش است است و یکجا در غربت بر گوش است و یک طرف عین کعبه است مقابل
 وی است و یکجا در شمال کعبه است بر مشرق است و است مقابل قبله بعضی آیات فرستند
 از یک صحیح منقح است که در مشرق است بلکه در بدایع و غیره گفته است که فضل است که
 نسبت مقابل کعبه بخدا نموده که اگر می اذات واقع شود نماز با نیت است کعبه زمین
 کعبه قبله است قال فی عمدة الفکر فی کعبته اذ رفعت عن مکة فی ارضه

أَخْبَرَنَا الْكَلْبَاءُ فِي تِلْكَ الْحَالِ جازت صلوة المتخمين إلى أرضها كذا في البحر الرائق

مسئله اگر تمام غیر حجت که بنا را از صاحب کنا که بر است که مخالفت فرض میکند اما کنا نیست زیرا که
بعذری که حجت که جازت بخلاف یکدیگر و چون نماز را از کنا و غیره زیرا که بهر حال نماز بی طهارت است یا
یا حکمی فرض است کذا فی البحر الرائق لیکن استفاوه قواعد حصول است که تا عقاود جز از ننگ کنا نیست
چون لالت بر بی ادبی میکند ظاهر بنا و علیه حکم گفته شده باشد و السلام علم مسلم هر که خوف دارد و دشمن یا
از شر یا نحوها جازت است او را که ترک تقابل قبل کند بهر طواف که قادر باشد نماز او انما بعد مسلم بر هر چه شود
قبلا نظر تمام کن بیان حجت که اول گیرد نماز او کند اگر بعد از نماز خطا ظاهر شود و عاوده بخند و اگر در عین نماز معلوم
شود بگرد و اگر جماعتی تحریر کردند حال امام معلوم نیست نماز یک پیش امام است جاز باشد این صفت فرض
که مذکور شد با هم شرط است زیرا که داخل نماز نیستند و وقت یکدیگر پیش آید یا همگان مشهور است از آن یکدیگر احتلا
و صحیح و مختار در بحر الرائق است که طهرت بعضی محققین کن گفته اند و پیش دیگر که مذکور شود با خلاف کن
ترد کسی که بضریت آنها قائل شده اند و فائده خلاف در تحمید ظاهر میشود و بنای فعل بر یک فرض که آن
جازت نزد کسی که شرط میگوید و جازت نزد کسی که برین گوید یعنی آنکه بعد از تشهد قبل از سلام عرض
نقلی بود با کند مختلف است و صحیح جازت است بیکدیگر یعنی فرض است بعضی این شرط
گفته اند بعضی کن صحیح یعنی اول است و در مختلف ظاهر میشود و بنای نماز فعل بر تحمید فرض بنا بر
قول شرطت بنا بر جازت بنا بر کفایت جازت چنانکه گذشت مسلم شخصی اگر حال نجاست یا خوف
از قبل یا کمون العوة و در وقت بگیرد متصل فرغ از بگیرد نجاست دور کرد یا بسوی قبله شایسته
اندر حال نماز جازت شرطت که وقت بگیرد استاوه باشد کذا فی البحر الرائق مسلم
اگر در جماعت بر بسوی کعبه مانگشته بگیرد گفت نماز جازت باشد اگر بسوی کعبه نزدیک باشد اگر
بسوی قیام بگیرد باشد جازت همین بگیرد کفایت میکند و واضح ذکره فی فتم القید و بر و است

در صورت بودن اگر در وقت استیصال
جایز باشد اگر در وقت استیصال
همان بودن لیکن اگر بعد از نماز شود
همین جهت که بعد از نماز بود
واقع شود نماز جازت دیگر خوانند بیکدیگر
و اندرون نماز یا بعد از آن معلوم شود
تا آنکه اگر چهار رکعت در جماعت
جانب خوانند جازت باشد همان نماز تمام
کند و از سر بگیرد و اگر بنیاد بر زمین

قد نماز یکدیگر کسی که در وقت استیصال
گفته اند بعضی که در وقت استیصال
انقدر است که در وقت استیصال
کند نماز است و صحیح بود امام است که در عین
عابدین و اندک پیش امام است که در عین
نماز معلوم است که در وقت استیصال
توجه است نماز است و صحیح بود و اگر در وقت استیصال
عقلان حجت است و صحیح فرض است و اگر در وقت استیصال
بنای فرض است و اگر در وقت استیصال
جازت است و اگر در وقت استیصال
و برای نماز است و اگر در وقت استیصال

و این است که در وقت استیصال
بغیر از نماز است و اگر در وقت استیصال
خلاف آن است و اگر در وقت استیصال
نماز است و اگر در وقت استیصال
وقت نماز است و اگر در وقت استیصال
نماز است و اگر در وقت استیصال

و در گویند تا صیغه نیت ذکره فی جواهر العقادی مسئله اگر قبل از نام تحمیر گفت نماز نیت که لفظ
 فقط گفته باشد اگر بعد از باشد لیکن قبل از آن تو علم کردی و عارضت بقول شقی بخلاف ابی یوسف که آن
 بجز الرائق مسئله اگر شروع نماز بجای تکبیر عظم یا الله جل جلاله یا الله جل جلاله یا الله جل جلاله
 گوید عارضت و اگر یا الله اعظمی و مانند آن از قسم دعا شروع کند عارضت و وحشت است که عظیم
 حق سبحانه و تعالی مطلوب است بجز لفظ که باشد و در دعا مطلوب است مسئله اگر خبر که دلالت بر
 تعظیم میکند عبارت فارسی گوید نیز عارضت چنانکه قرات فارسی وقت عجز عارضت لیکن چون در
 مض قرآن قرآن تکبیر وقت بنا بر آن غیر لفظ است که هر وقت تحریر یا تیرها و مختار تحمیر
 است که عمل آن در صلی الله علیه و آله و سلم و امامی است که بود لا غیر ذکره فی البحر الرائق مسئله اگر بگویم
 الرحمن الرحیم شروع کند عارضت نزد بعضی چرا که دلالت بر تعظیم میکند و عارضت نزد جماعتی
 در معنی اللهم یا رب فی هذا ایست و امام سلمی ترجیح بخیر کرده و شرح منیه گفته است که این اشبه است و در بحر
 رائق ترجیح جواز نموده لیل شمیة و زوج و السلام مسئله در وقت تکبیر گفتن است از همین آید
 که مستحب است مسئله اگر مد الف الله کند شروع و در نماز عظیم است خوف گفتن اگر عباد الله
 اگر مد الف بگیرد یا بگیرد و اگر مد الف کند خطاست از روی لغت و همچنین در خطاست مد الف
 است صواب است کذا فی شرح القدر لیکن این را نیز مد و از گذشته ذکره الجلی حاشیه شرح الوفا یه مسئله شرط
 در یافتن ثواب تکبیر اولی که در حدیث خیر من الدنیا و ما فیها وقت است که تعارض
 امام باشد و روایتی تا در ثبات بروایتی تا در فاتحه است و هو الثانی الخلاصه و بروایتی تا در
 اول است حال فی الذخیر هذا الوسع بالناس قاف و هم قیامت و آن فرض است بانفاق
 که قاف است بر آن حدیث است که چون دست دراز کند بر نوز سگدانی البحر الرائق و هر وقت
 زمین مایند مستحب است کذا فی الحرب و میباید که بار هر دو بار باشد کما فی

در وقت تکبیر اولی که در حدیث خیر من الدنیا و ما فیها وقت است که تعارض
 امام باشد و روایتی تا در ثبات بروایتی تا در فاتحه است و هو الثانی الخلاصه و بروایتی تا در
 اول است حال فی الذخیر هذا الوسع بالناس قاف و هم قیامت و آن فرض است بانفاق
 که قاف است بر آن حدیث است که چون دست دراز کند بر نوز سگدانی البحر الرائق و هر وقت
 زمین مایند مستحب است کذا فی الحرب و میباید که بار هر دو بار باشد کما فی

در وقت تکبیر اولی که در حدیث خیر من الدنیا و ما فیها وقت است که تعارض
 امام باشد و روایتی تا در ثبات بروایتی تا در فاتحه است و هو الثانی الخلاصه و بروایتی تا در
 اول است حال فی الذخیر هذا الوسع بالناس قاف و هم قیامت و آن فرض است بانفاق
 که قاف است بر آن حدیث است که چون دست دراز کند بر نوز سگدانی البحر الرائق و هر وقت
 زمین مایند مستحب است کذا فی الحرب و میباید که بار هر دو بار باشد کما فی

و نماز که امام بچرخاند مکتوب است اما در غیر آن اختلاف است کذا فی البرجندی و امام
محمد و ارباب فاشحه سخن میدانند بگوید ای ذکره فی الهدایه سی رکوع در نماز فرصت حد رکوع
نزد آنکه چه شدن است مطلقاً و نیز بعضی که گردن پشت است در شرح بنی این و است احسن گفته
و بعضی گفته اند اگر سوی قیام اقرب است کوع او پیشود و اگر بر کوعیکه بوجه سنت وسط ظهر او کند
اقرب است او می شود و ذکره فی الخلاصه و غیره باینکه باید که دست از نو برسد و الا داخل نماز است
بالا در حد قیام از بجای راق مذکور شد و این در وقتیت که نماز است تا و کذا اگر نشسته او ایستاده
که جنبه مقابل که بود تا حاصل آید رکوع کذا فی البرجندی مسئله کوز پشت کفایت او بعد رکوع
رسیده کفایت میکند او را سپر پامن چون کرده فی البحر الرائق و البرجندی مسئله وقتیکه رکوع نکرده
از قیام سجده رفت باید دید که بوجه سنت ^{الستجد بینه} حال که نماز فاسد شود و اگر کج شد در میان مثل شتر
نماز باقی ماند کذا فی الخلاصه و سبب همین گفته اند که وقت ^{بینه} حال از قومه کوع است بنشیند و الا
دور کوع لازم می آید که موجب نقصان است از نماز کما است زیادتی در نماز است پس سجده
هر دو سجده در نماز فرصت است ^{بینه} آن نهادن بعضی وجهت بر زمین جنبه باشد یا بینی و نقد کفایت
فرض کفایت میکند و ظاهر الروایه لیکن بکرم است تحریراً و کتاب بر کلی از اینها سبب موجب نهادن
هر دو کافی فتم القیر و البحر الرائق مسئله کتاب سجده و را دای فرض کفایت یکند بالاتفاق هر
الثله و اما کتاب بر بینی فقط پس نزد امام عظم جار است نه نزد صاحبیه قوی بر قول ایشان
و بعضی بر آنند که نزد صاحبیه نهادن هر دو شرط است و کتاب جنبه جانزه صاحبی راق میگوید
که این خلاف شهرت است از صاحبیه و شهو سوار کفایت مسئله وقتیکه در سجده پای از زمین
بالا دارد و یا بالا سازد نماز صحیح نیست یعنی اگر مقدار تسبیح از زمین مرفوع دارد و اقل از زمین است
چنانکه در کتب صورت و نجاست مقرر است که مقدار تسبیح موجب نجاست و کفایت یکند

نماز است که در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است
و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است
و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است
و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است
و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است
و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است و اگر در وقت نماز است

فمنها ما رواه الشيخان في الصحيحين...
منها ما رواه الشيخان في الصحيحين...
منها ما رواه الشيخان في الصحيحين...
منها ما رواه الشيخان في الصحيحين...
منها ما رواه الشيخان في الصحيحين...
منها ما رواه الشيخان في الصحيحين...
منها ما رواه الشيخان في الصحيحين...
منها ما رواه الشيخان في الصحيحين...
منها ما رواه الشيخان في الصحيحين...
منها ما رواه الشيخان في الصحيحين...

في قوله...
في قوله...
في قوله...
في قوله...
في قوله...
في قوله...
في قوله...
في قوله...
في قوله...
في قوله...

بناون كيت استرواي فرض في كذا في البحر الرائق وقال فلو لم يضح الاصابع وضع
ظهر القدم فانه لا يجوز فان وضع القدم بوضع الاصابع مسرعا فيركب قدمه
فقط ما جازا باشد باكرت اگر عدد شش باشد كذا قاصد خان وهو كراهة تحريرية
على التحقيق من المذهب وتزوية على مذهب ابي شيخ الاسلام واما قوله
وجامه ديكر برين فته اندك وضع هر دو هم فرضت پس نماز پرده شدن بقديم بقدر فلو فاسد شود واز
فناوي عياني معلوم ميشود اگر مطلقا يعني در تمام سجده نهند فاسد گردد و اما نهادن هر دو دست
هر دو زانو پس فرض ميت نبا بر ظاهر الرواية و عليه قولي مشايخنا و احقر الفقيه ابو الليث الاثرع
صححه في العيون كذا في البحر الرائق شيخ ابن همام يفرماد كه فقيه ابو الليث انكار رويت مشايخ نميكند
ويگويد از امام اعظم ثابت ميت صاحب بحر الرائق ميگويد كه نص قرآن فرضيت سجود يفرمايد
و در حقيقت آن وضع يدين در ركعتين ميت و اعدل اقوال آن است كه شيخ بن همام اختيار نمود
كه وضع هر دو دست تا نماز بدون وضع كمي از اينها كرده تحريري ميشود و اگر چه منقول از اكثر مشايخ است
كه سنت تبرك آن كرده تحريري ميشود مساله سجده بر دو ركعتي كرده تبرهيت و قتيكه و در
جبهه باشد اما وقتي كه بر سر باشد و جبهه بر زمين نرسد نماز صحيح ميت بر تقدير كه جبهه و بيني هر دو در
باتفاق روايات و اگر بيني رسيد بركوع صحيح است چنانكه گذشت ليكن گروهي تخريفيت مساله
نماز عازرت بر زمين و آنچه در حكم لوست يعني آنچه جبهه بر دو ركعتي تواند گرفت كذا في
البحر الرائق وان سجدا على الثبن والقطن ان استقرت لجهة يجوز كما في الخبر
وقال القدير والصابغة في طائفة ان بالغ لا يشفر الرأس ابلغ منه يجوز
كذا في كثر العباد و الحادي من البرهانية فلو سجد على الذرة و نحوها
لا يجوز كما في الظهيرية وفي العيانية انه يجوز على الخنطة والشعر

در سجده...
در سجده...
در سجده...
در سجده...
در سجده...
در سجده...
در سجده...
در سجده...
در سجده...
در سجده...

باید و است که فرض خارجی و داخلی که تصفق علیه عند امتسا التمسکه تو در میان شد
یک فرض دیگر نزد امام عظم بحسب آیات مشهوره است و نزد صاحبیه است
و آن خروج از نماز بفعل مصلحت است و بیان آنست که فرضت در رویت امام
ابوسعید بروعی از امام عظم ابوحنیفه کوفی حتمه اند علیه بر آمدن از نماز بفعل اختیاری مصلحت
که سانی نماز باشد مانند سلام یا کلام یا خوردن یا آشامیدن یا برخواستن یا رفتن بلکه اگر
عشت اختیاری کند همه نماز تمام شود لیکن در ماورای سلام نماز مکروه تحریمی میگردد و بنا بر آنکه
لفظ سلام واجب است آنرا ترک نمود ما کرخی میگوید خلاف نیست در میان ائمه سلام
یعنی خروج بفعل خست یا ر صلا فرض نیست و ابوسعید از امام عظم روایت کرده است
بلکه تباط از مسائل نموده است و آن غلط است لیکن مختار صدر الشریعه مفتی نقیین و حجاز
محققین از متقدمین و متاخرین قول ابوسعید بروعی است و الله اعلم و فائده خلاف ظاهر میشود
در عینیکه حدیث نبی خست یا ر بعد از تشهد شود و نماز او تمام است بنزد صاحبیه و بنزد ائمه
با عقاد امام کرخی تمام است زیرا که یک فرض باقیست نزد امام ابوسعید بروعی که خروج بر
مصلحت است و همین است ندب متاخرین تا آنکه خلاف در مسائل اثنا عشری اول
دیدن شیم آب و وهم تمام شدن ت تسبیح سووم نزع کردن موزه ببل قلیل چهارم
اموضن امی سوره یا آیت پنجم یافتن بر بنه مقدار ستر عورت ششم قادن
نومی بر رکوع و سجود پنجم با آمدن نماز فائده ششم خلیفه گرفتن امتی را نهم
طالع شدن آفتاب نماز صبح و هم دخل شدن وقت عصر نماز جمعه یا ز و سه نهم
پرسه جرحت بپاز شدن و و از و هم زوال صدر معدومینی بر همین است سبطان نماز
نزد امام عظم و قییکه بعد از مقدار تشهد باشد ساخته اند و صاحبیه مانده بر رضوت

باید و است که فرض خارجی و داخلی که تصفق علیه عند امتسا التمسکه تو در میان شد
یک فرض دیگر نزد امام عظم بحسب آیات مشهوره است و نزد صاحبیه است
و آن خروج از نماز بفعل مصلحت است و بیان آنست که فرضت در رویت امام
ابوسعید بروعی از امام عظم ابوحنیفه کوفی حتمه اند علیه بر آمدن از نماز بفعل اختیاری مصلحت
که سانی نماز باشد مانند سلام یا کلام یا خوردن یا آشامیدن یا برخواستن یا رفتن بلکه اگر
عشت اختیاری کند همه نماز تمام شود لیکن در ماورای سلام نماز مکروه تحریمی میگردد و بنا بر آنکه
لفظ سلام واجب است آنرا ترک نمود ما کرخی میگوید خلاف نیست در میان ائمه سلام
یعنی خروج بفعل خست یا ر صلا فرض نیست و ابوسعید از امام عظم روایت کرده است
بلکه تباط از مسائل نموده است و آن غلط است لیکن مختار صدر الشریعه مفتی نقیین و حجاز
محققین از متقدمین و متاخرین قول ابوسعید بروعی است و الله اعلم و فائده خلاف ظاهر میشود
در عینیکه حدیث نبی خست یا ر بعد از تشهد شود و نماز او تمام است بنزد صاحبیه و بنزد ائمه
با عقاد امام کرخی تمام است زیرا که یک فرض باقیست نزد امام ابوسعید بروعی که خروج بر
مصلحت است و همین است ندب متاخرین تا آنکه خلاف در مسائل اثنا عشری اول
دیدن شیم آب و وهم تمام شدن ت تسبیح سووم نزع کردن موزه ببل قلیل چهارم
اموضن امی سوره یا آیت پنجم یافتن بر بنه مقدار ستر عورت ششم قادن
نومی بر رکوع و سجود پنجم با آمدن نماز فائده ششم خلیفه گرفتن امتی را نهم
طالع شدن آفتاب نماز صبح و هم دخل شدن وقت عصر نماز جمعه یا ز و سه نهم
پرسه جرحت بپاز شدن و و از و هم زوال صدر معدومینی بر همین است سبطان نماز
نزد امام عظم و قییکه بعد از مقدار تشهد باشد ساخته اند و صاحبیه مانده بر رضوت

باید و است که فرض خارجی و داخلی که تصفق علیه عند امتسا التمسکه تو در میان شد
یک فرض دیگر نزد امام عظم بحسب آیات مشهوره است و نزد صاحبیه است
و آن خروج از نماز بفعل مصلحت است و بیان آنست که فرضت در رویت امام
ابوسعید بروعی از امام عظم ابوحنیفه کوفی حتمه اند علیه بر آمدن از نماز بفعل اختیاری مصلحت
که سانی نماز باشد مانند سلام یا کلام یا خوردن یا آشامیدن یا برخواستن یا رفتن بلکه اگر
عشت اختیاری کند همه نماز تمام شود لیکن در ماورای سلام نماز مکروه تحریمی میگردد و بنا بر آنکه
لفظ سلام واجب است آنرا ترک نمود ما کرخی میگوید خلاف نیست در میان ائمه سلام
یعنی خروج بفعل خست یا ر صلا فرض نیست و ابوسعید از امام عظم روایت کرده است
بلکه تباط از مسائل نموده است و آن غلط است لیکن مختار صدر الشریعه مفتی نقیین و حجاز
محققین از متقدمین و متاخرین قول ابوسعید بروعی است و الله اعلم و فائده خلاف ظاهر میشود
در عینیکه حدیث نبی خست یا ر بعد از تشهد شود و نماز او تمام است بنزد صاحبیه و بنزد ائمه
با عقاد امام کرخی تمام است زیرا که یک فرض باقیست نزد امام ابوسعید بروعی که خروج بر
مصلحت است و همین است ندب متاخرین تا آنکه خلاف در مسائل اثنا عشری اول
دیدن شیم آب و وهم تمام شدن ت تسبیح سووم نزع کردن موزه ببل قلیل چهارم
اموضن امی سوره یا آیت پنجم یافتن بر بنه مقدار ستر عورت ششم قادن
نومی بر رکوع و سجود پنجم با آمدن نماز فائده ششم خلیفه گرفتن امتی را نهم
طالع شدن آفتاب نماز صبح و هم دخل شدن وقت عصر نماز جمعه یا ز و سه نهم
پرسه جرحت بپاز شدن و و از و هم زوال صدر معدومینی بر همین است سبطان نماز
نزد امام عظم و قییکه بعد از مقدار تشهد باشد ساخته اند و صاحبیه مانده بر رضوت

تمام گفته اند بنا بر آنکه یک فرض از نماز که خروج بفصل است بسیار مستحب است هنوز مانده بود که
 این امور عارض گشت پس در عین نماز سبب فساد و پیرسید بخلاف صاحبیه و روایت
 که رخ که نماز بقوه و قدرت شهید تمام شده بود و طریق آن امور مذکوره بعد از نماز مفید نیست بلکه
 ادای جمع فرض مذکوره از تحریر یا اخذ در پداری شرط است اگر در یکی از اینها بخواب یا
 محسوسیت بلکه فرض است اعاده آن بر مذنب صحیح مختار و اگر در شروع و انتها میدار با
 کفایت میکند در اکثر روایات جمع فرضها مکروه در حدیثی نیز مذکور است و اگر تمام رکعت
 در خواب او افتد نماز فاسد گرد و کل نکت من البحر الرائق باید دانست که تمام فرض که یکی از
 شاکر و ان امام عظم است ترتیب ادای آنها چنانکه اول قیام بعد از آن سجده رکوع بعد از آن
 نیز فرض گفته با فرض سابقه پس بنا بر قول او پاره فرض میشود و بقول امام عظم هر دو است
 مختار چهارده میشود و بقول صاحبیه سیزده است چون در سیزده خلالت هیچ یکی از آنها نداشته ما
 نبود بنا علیه در بیت مذکور شاید آن عزیز مؤلف البیات آورده باشد و الله اعلم چون مؤلف
 بحدیث سجانه تمام بخامد شروع در واجبات کرده میشود **و هم چو در حجب سجد**
شوی در خطر فضیلت لقت لقت جسر فاتحه خواندن در نماز واجب است
 با اتفاق علمای شیعه مذنب حنیف خلافاً لمدنّب اللذات الشیعه که فرض است نماز تبرک آن
 فاسد میشود و عذر و ترماد اگر عمد ترک کن نماز ناقص و مکروه تحریمی و وجوب الاعاده گردد
 و اگر سهواً ترک کرد موجب سجده سهو است و همین حکم هر دو است مسلمة و فرض قرأت
 فاتحه در رکعت اولی و عمیت و نقل مطلق و در هر رکعت چوبیت و برودت حسن
 بن زیاد و جمیع رکعات فرض نیز واجب است مسلمة و فرض قرأت و وجوب آن فاتحه و قمر
 او شود که بنیت قرآن قمار است کند و اگر بنیت دعا بخواند ذکره فی المیلاد و فی التلاوة

این روایت در صحیحین و سنن ابوداؤد و سنن ترمذی و سنن ابویوسف و سنن ابن ماجه و سنن بیهقی و سنن ابوالخدیج و سنن ابوالحمزه و سنن ابوالشامه و سنن ابوالکثیر و سنن ابواللیث و سنن ابوالعلاء و سنن ابوالحارث و سنن ابوالفضال و سنن ابوالغضائف و سنن ابوالمنذر و سنن ابوالوفاء و سنن ابوالویث و سنن ابوالیاسین و سنن ابوالیاسین و سنن ابوالیاسین و سنن ابوالیاسین

در حدیث صحیحین و سنن ابوداؤد و سنن ترمذی و سنن ابویوسف و سنن ابن ماجه و سنن بیهقی و سنن ابوالخدیج و سنن ابوالحمزه و سنن ابوالشامه و سنن ابوالکثیر و سنن ابواللیث و سنن ابوالعلاء و سنن ابوالحارث و سنن ابوالفضال و سنن ابوالغضائف و سنن ابوالمنذر و سنن ابوالوفاء و سنن ابوالویث و سنن ابوالیاسین و سنن ابوالیاسین و سنن ابوالیاسین و سنن ابوالیاسین

بیان واجبات نماز

در شان آن ۱۲ ...
 در دو کلام آن نماز عجمه است ...
 در دو کلام آن نماز عجمه است ...
 در دو کلام آن نماز عجمه است ...

التصغیر من القراءه کذا فی البحر مسلمه اگر خوف فوت وقت باشد فاتحه
 ترک کند و بیگانه گنایت کند که در لغت لیکن در بی صورت اگر بعد از وقت بسبب
 ترک اجبات اعاده کند بهتر باشد و الله اعلم بالصواب ^ص نما و ضم سورہ یعنی بقدرت
 بعد از فاتحه واجب نزد علمای ما و سنت است نزد ائمه ثلثه و این ضم در فرض قدر و رکعت
 اول است فقط و در سنن من قول ^ص و در هر رکعت واجب است و در هر دو رکعت اخیر فرض فاتحه
 مستحب است و سکوت و تسبیح نیز جایز است و در مذہب اصح و بروایتی مکروه تسبیح است و
 البحر الرائق فلو ضم فی الاخرین من الفرض لا یكون مکروها کما نقل فی غایة البیان مسلمه
 اگر فاتحه خواند و دو آیت ضم کرده کوع کرده اعاده کند بوجه و واجب آیت سوم بخواند و سجده
 سهوا لازم آید ذکره فی البحر مسلمه فاتحه و ضم سورہ هر یک جدا واجب است و قائم
 فرض میشود و از هر آنکه آنچه از قرآن در نماز خوانده شود و تمام از فرض میگردد و چنانچه در وقت تقدیر
 و بحر رائق و برجستد و غیره مذکور است **تی اول** همین قرات در دو رکعت اول فرض
 واجب است تا آنکه در آخرین یا در احد الاولین و احد الاخرین خواند فرض او میشود لیکن نماز مکروه
 تحریمی گردد اگر عمد باشد سجده سهوا لازم آید اگر سهوا بود این مذہب صحیح است ذکره فی
 البحر الرائق و غیره مسلمه تقدیم فاتحه بر سورہ و مانی حکما هم واجب است تا آنکه گفته اند
 اگر یک کلام از سورہ قبل از فاتحه خواند سجده سهوا لازم آید و در لفظ ضم افاده این معنی است
 کذا فی البحر الرائق ظاهر امر او مقدار تسبیح باشد چنانکه از موضع دیگر معلوم میشود مسلمه
 فاتحه در اولین یکبار بخواند اگر دو بار واقع شد باید دید که فصل سورہ کرده یا نه در صورت
 ثانیه سجده سهوا لازم آید ذکره قاضیان و اختاره فی المحیط و الظہیرتیه و خلاصه چون سخن
 در قرات واقع لا بد است که بعضی مسائل را القاری آورده شود مسلمه خطا یکبار از قاری

۱۲ ...
 ۱۳ ...
 ۱۴ ...
 ۱۵ ...
 ۱۶ ...
 ۱۷ ...
 ۱۸ ...
 ۱۹ ...
 ۲۰ ...
 ۲۱ ...
 ۲۲ ...
 ۲۳ ...
 ۲۴ ...
 ۲۵ ...
 ۲۶ ...
 ۲۷ ...
 ۲۸ ...
 ۲۹ ...
 ۳۰ ...

و از ابی یوسف خلاف نقل میکنند لیکن صحیح خلاف است و قنوی ماضی خان گفته اگر
 یک کلمه شروع کرد قبل از تمامیت آن رجوع کرده صحیح خواند یا رجوع نمود اگر آن کلمه تمام
 فاسد میشد نماز فاسد نمیشود و الا لا هو ای صحیح است و از اینجا صریح شد که اگر کلمه موجب فساد خوانده
 اعاده کن قطعا نماز باطل گرد و دو تقدیم و تاخیر کلمات داخل همین قسم است اگر تغییر معنی نشود
 نماز فاسد نیست و الا فاسد است و اما اگر کلمه زیاده کنه خواهی و بر آفاست نمیشود اگر در قرآن
 باشد و معنی متغیر نگردد و اگر معنی تغییر یابد فاسد است اگر چه در قرآن باشد نحو من عمل صالحا
 و کفر فله اجره اگر معنی متغیر نگیرد و لیکن در قرآن مثل است فاسد نمیشود عند ما خلا
 لابی یوسف و اگر وضع ظاهر موضع مضمون کنایه عکس آن درین اختلاف شناخت و از قسم
 زیاد است الحاقی که در و شباع حرکات بسبب عایت نعمات نموده شود و اما نقصان
 کلمه و رقم تقدیرند کونیت شاید بر قیاس ما تقدم باشد معنی آنکه اگر تغییر معنی است مفصّل است و
 الا لا اما چون آیت مقام آیت دیگر خواند اگر تغییر معنی نیست فاسد نمیشود اتفاقا و اگر تغییر معنی
 در میان اگر وقف تمام واقع شد فاسد نیست و الا فاسد است چنانکه اگر خواند ان الذین امنوا
 و عملوا الصالحات و وقف کرد بگفتن اولئك هم شر البریه فاسد نمیشود و اگر
 متصل گفت فاسد است عند فاعله المشایخ و هو صحیح بخاری اگر شهادت پشت بد هم
 را که مشهور و بدو رخ است یا عکس آن اگر در میان وقف تمام شد نماز فاسد نیست و الا فاسد
 كل ذلك من فتح القدير الشيخ الامام بن همام الخلاصة وقف
 تام مذکور کرده اند شاید مقدار ادای رکن یعنی قدر سبع باشد و احتمال دارد که معارف
 باشد چنانکه ظاهر عبارت بران لالت میکن و الله علم لیکن در صورتیکه قدر سبع توقف نشود
 سجده سهولاً لازمی آمد کما قرنی موضع سے دو م تعدیل رکان حسب

در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...

در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...
 در این کتاب...

مقدمه بر این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است

و ان عبادت از تسکین حواج مقدار یک سبج است و در کوع و سجود و این مرتبه او فی ست
 امام طحاوی میگوید اینقدر فرصت نزد امام عظیم و صاحبیه اکثر علمای مذہب بر آنند که
 فرصت نزد ابی یوسف و حبت بن امامین و مختار محققین از متقدمین و متاخرین همینست
 و جرجانی نسبت از امام عظیم نقل کرده در بحرانق آن را ضعیف گفته و از امام محمد منقولست
 که گفت هر که ترک کند میترسم که نماز جائز نباشد و اکثر شایخ بلزوم اعاده حکم فرموده اند شیخ
 ابن همام میگوید که در وجوب اعاده هیچ اشکال نیست از مگر آنکه همین حکمت در هر نمازیکه
 مکروه تحریمی میشود تبرک واجب نماز مکروه تحریمی شدید پس اعاده واجب است پس استی محصل امام
 سرحی لزوم اعاده را قائل نیست ظاهر امر او هم فرصت بود یا ندیست جانی نیست یا
 نموده باشد و علم اللطائفیت در قوسه و جمله در ظاهر مذہب نیست است و مختار محققین
 است که وجوبت و لازمست اعاده نماز تبرک آن چنانکه در بحرانق از صد القضاة نقل
 مینماید که طمانیت در قوسه و طمانیت وجوبت بمقداریکه هر عضو در مقام خود استقرانیا
 و اگر ترک کند و یکی ازین اربعه سهوا پس سجده سهوا لازم آید و اگر عمد باشد نماز آنست که مکروه
 شود و اعاده لازم بود و از محیط نیز مثل این نقل نموده میگوید که القول بوجوب العمل سهوا
 مختار المحقق ابن همام و تلمیذہ ابن امیر الحاج حتی قال انه لصوب و ائمه الموفق للاخر از عن الخطا
 الی الصوب قاف اول قعدہ اولی وجوبت مقدار تشهد و این ظاهر مذہبست که جمہور
 مشایخ برورفته اند و همینست صحیح مذکره فی البحر الرائق و غیره و طحاوی و کرخی سنت میگویند
 لیکن وجه آن در بدائع گفته که یعنی از سنت و وجوب آن ثابت شده یا آنکه سنت مکروه
 در سنی وجوبت اطلاق یکی بر دیگری مجاز است و ان کرد مسلمه مراد از قعدہ اولی
 غیر اخیر است که این فرضست از مگر آنکه بقول سبج بکعت سقده میکند اول نماز

مقدمه بر این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است
 و این کتاب است که در آنجا که در این کتاب آمده است

۱۳

قاف اول

و بیست و نهم فرض ذکره فی البحر الرائق **سوم** تشهدت که آن بیست
 و سه و هفتاد و چهار در ظاهر ردیاتی و هو الاصح فی المیوط و الذخیره و الهدایه فی سجود السجود
 مختار محققین مستدین و متأخرین است و جماعه در اول سنت گویند و در ثانی و بیست
 و سه و هفتاد و اولی و بیست و ثانی فرض پس باید که در ذکر این نیز فرق باشد و این ملازمه
 کافی البحر الرائق و غیره لام یعنی لفظ است سلام علیکم گفتن واجب چنانکه از اکثر کتب فقه
 و احادیث صحیحه مستفاد میشود صاحب رائق اتفاقاً از اقتصار مفتی القلین بر لفظ
 السلام میکند که لفظ علیکم واجب است و باجماع این اتفاق است که خروج از نماز بجز لفظ سلام
 میشود واجب علیکم نیست و نزد ائمه ثلاثه لفظ سلام علیکم فرض است تا آنکه اگر السلام
 گوید یا سلامی علیکم گوید نماز صحیح نیست ذکره الامام النووی **سلام** علیکم و تحمید
 بهر دو طرف گفتن و ثانی از اول آیه گفتن سنت است ذکره فی المیوط و غیره و خصی
 نیته المصلی بالامام مسلمه اگر اکتفا بر السلام علیکم یا السلام کند یا سلام علیکم یا علیکم
 گوید نماز تمام شود و تارک سنت باشد بکبریت اخیر صحت و قومت و لفظ برکات نگوید
 که بیست و نهم روایتی مباحث مسلمه التفات مینا و شمالا است و بیست و نهم اگر لفظ
 السلام مقابل وجه گوید هم از نمازی براید اگر سهواً باشد **سنت** در سلام برویا
 سنت خوب روایتی مستحب اگر منفرد باشد حفظه یا اخلصه من سجده یا جامع مومنین
 واجب اختلاف روایات نیست کند و اگر المم باشد مقتدیان را و روایتی جمع مومنان
 بکند و اگر مقتدی باشد قوم و حفظه و امام هر جانبیکه بستند بکند و اگر مجازی المم است بهتر
 جانب بکند **قاف** در دعای قنوت در ترخواندن واجب است نزد امام عظیم
 اما نزد صاحب نیست چنانکه اصل و تریز سنت است و آن در عام عرف مستند است اگر ایما

این حدیث صحیح است و در بعضی کتب
 آمده است که در نماز بیست و سه
 و هفتاد و اولی و بیست و ثانی
 فرض است و این ملازمه کافی
 البحر الرائق و غیره است
 و صاحب رائق اتفاقاً از اقتصار
 مفتی القلین بر لفظ سلام
 علیکم فرض است تا آنکه اگر
 السلام گوید یا سلامی علیکم
 گوید نماز صحیح نیست
 ذکره الامام النووی و تحمید
 بهر دو طرف گفتن و ثانی
 از اول آیه گفتن سنت است
 ذکره فی المیوط و غیره و خصی
 نیته المصلی بالامام مسلمه
 اگر اکتفا بر السلام علیکم
 یا السلام کند یا سلام
 علیکم یا علیکم گوید نماز
 تمام شود و تارک سنت
 باشد بکبریت اخیر صحت
 و قومت و لفظ برکات نگوید
 که بیست و نهم روایتی
 مباحث مسلمه التفات مینا
 و شمالا است و بیست و نهم
 اگر لفظ السلام مقابل
 وجه گوید هم از نمازی
 براید اگر سهواً باشد
 سنت در سلام برویا
 سنت خوب روایتی مستحب
 اگر منفرد باشد حفظه
 یا اخلصه من سجده یا
 جامع مومنین واجب
 اختلاف روایات نیست
 کند و اگر المم باشد
 مقتدیان را و روایتی
 جمع مومنان بکند و
 اگر مقتدی باشد قوم
 و حفظه و امام هر
 جانبیکه بستند بکند
 و اگر مجازی المم است
 بهتر جانب بکند
 قاف در دعای قنوت
 در ترخواندن واجب
 است نزد امام عظیم
 اما نزد صاحب نیست
 چنانکه اصل و تریز
 سنت است و آن در
 عام عرف مستند است
 اگر ایما

این حدیث صحیح است و در بعضی کتب آمده است که در نماز بیست و سه و هفتاد و اولی و بیست و ثانی فرض است و این ملازمه کافی البحر الرائق و غیره است و صاحب رائق اتفاقاً از اقتصار مفتی القلین بر لفظ سلام علیکم فرض است تا آنکه اگر السلام گوید یا سلامی علیکم گوید نماز صحیح نیست ذکره الامام النووی و تحمید بهر دو طرف گفتن و ثانی از اول آیه گفتن سنت است ذکره فی المیوط و غیره و خصی نیته المصلی بالامام مسلمه اگر اکتفا بر السلام علیکم یا السلام کند یا سلام علیکم یا علیکم گوید نماز تمام شود و تارک سنت باشد بکبریت اخیر صحت و قومت و لفظ برکات نگوید که بیست و نهم روایتی مباحث مسلمه التفات مینا و شمالا است و بیست و نهم اگر لفظ السلام مقابل وجه گوید هم از نمازی براید اگر سهواً باشد سنت در سلام برویا سنت خوب روایتی مستحب اگر منفرد باشد حفظه یا اخلصه من سجده یا جامع مومنین واجب اختلاف روایات نیست کند و اگر المم باشد مقتدیان را و روایتی جمع مومنان بکند و اگر مقتدی باشد قوم و حفظه و امام هر جانبیکه بستند بکند و اگر مجازی المم است بهتر جانب بکند قاف در دعای قنوت در ترخواندن واجب است نزد امام عظیم اما نزد صاحب نیست چنانکه اصل و تریز سنت است و آن در عام عرف مستند است اگر ایما

این برود که گویند در دعای مشهور است
 از تو آمیزش من یلکم از تو
 ای بار خدایا باری بر تو
 که نام من را بگویند
 ستمدیک پس از بزرگوار
 مطاوعی این بگویم در حال
 کما تزلزلن تو بیکند
 میں کیا کروں دیوں کے
 احسان تو و نعمت زلفان
 خود را پروردایم
 ایمان آوردم
 از تو آمیزش من یلکم از تو

ربنا آتنا الآیه بخواندیا اللهم اغفر لی بالقضیاء رب سہ باز تکرار کن دیا دعای دیگر که خواہ
 بخواند کفایت میکند و بعضی گویند مطلقاً اینها جائز است دعای مشهور اینست اللهم
 انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک
 الخیر کلہ نشکرک ولا نکفرک ونخلع ونفترک من تعجبک اللهم انک
 نعبدک و لک نصلی ونسجد و لیک نسعی و نخفد و نذجو و نحتمک و نخشی
 عذابک ان عذابک بالکفر ملحق اختلاف علماء و روایات این دعا
 در معدن شرح کنز از امام حجة الدین بلخی نقل می کنند که ایشان در سه موضع و اورا بگویند
 اذ نشکرک و نخلع و نذجو اما صحیح است که در خلع است چنانکه در روایت طحاوی و بیهقی
 ثابت شده ذکره فی البحر الرائق و صاحب معدن وعده الاسلام برینند که در هر کلمه او
 بگویند که موجب تقدر و شایستگی پس بنا بر تحقیق حجة الدین بلخی و او بیازده می آید و بر تحقیق
 بحر رائق و واروه میشود و بر تحقیق معدن و غیره چهارده می گردود و در بحر رائق میگوید
 که اولی است که بعد از آنچه پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم علی رضی اللہ عنہما
 قنوت تعلیم فرموده بودند بخواند و آن اینست اللهم اهدنی فیمن ھدیت و
 عافنی فیمن عافیت و تولی فی من تولیت و بارک لی فی ما اعطیت و فی
 شرم ما قضیت انک تقضی و یقضی علیک انه لا یدل من والیت و لا
 یغفر من عادیات سبارکت ربنا و تعالیات نسئرک و نتوب الیک روا
 ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و غیرهم و صلی اللہ علی
 محمد النبی رواه النسائی فقط مسلمه و در دو آخر قنوت مختلف فیه
 صاحب خلاصه و غیره منع کرده است و محققیه ابواللث استجاب است و صاحب

از تو آمیزش من یلکم از تو
 ای بار خدایا باری بر تو
 که نام من را بگویند
 ستمدیک پس از بزرگوار
 مطاوعی این بگویم در حال
 کما تزلزلن تو بیکند
 میں کیا کروں دیوں کے
 احسان تو و نعمت زلفان
 خود را پروردایم
 ایمان آوردم
 از تو آمیزش من یلکم از تو
 ای بار خدایا باری بر تو
 که نام من را بگویند
 ستمدیک پس از بزرگوار
 مطاوعی این بگویم در حال
 کما تزلزلن تو بیکند
 میں کیا کروں دیوں کے
 احسان تو و نعمت زلفان
 خود را پروردایم
 ایمان آوردم
 از تو آمیزش من یلکم از تو

عنه صلى الله عليه وسلم
عن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم
عن ابي بصير عن النبي صلى الله عليه وسلم

بجرائق این را و هو الحق گفته است لیکن اللهم صل على محمد و علی آل محمد حجتیاری نموده است
مسله خواندن این ادعیه خفیه مختار صاحب هدایه و محیط است و علیه شایخ ماوراءالنهر و مختار
صاحب فیضیه جهرت در حق امام ماموم تعلیم بایند و بعضی تفضل داده اند اگر قوم عالم بنا
جهر است تا تعلیم بایند و اگر نه اخفا تفضلت حاصل مسله است که در بعضی اوقات جهر
خواندن بلا شبهه فضلت است لیکن بجرائق از منیة لمصلی نقل سیکت که جهر اومی بایند از جهرات
کم باشد یعنی تفرق و در آن در عاظهار شود و اولد اعلم لفظ ملحق بکبریا امام استیجا تحقیق نموده
است و جهری نص بر فتح کرده گفته است و هو لصاب و عبارت و دعای قنوت آنچه در
حسن حصین نام جزری از صنف ابی بکر بن شیبه و عمل الیوم و اللیل و ابن سنی نقل کرده است
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَعِينُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنَسْتَعِيظُكَ وَنَسْتَعِيذُكَ
وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ وَبِعِزَّتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
تعبیرت آنکه نضلی بنجد و الیک نسعی و تخفد و تخشی عذابک الحدو
رجوار حمتک ان عذابک الحد بالکفار ملحق برین تقدیرت و او
در بعضی روایات برین سجد نیز است پس قره میشود و لفظ تشکر در روایات حدیث
نیت چنانکه مطزری تصریح کرده است و گفته که در کتب فقه و اردت و اولد اعلم و در صحیح
و ابوداود و غیره باوقعت که بعد از سلام و ترغیب صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الملك
القُدوس سه بار میفرمودند و مرتبه باشد با و از بلبندی گفتند و واقطنی رب
الملائیکه و الروح زیاده کرده است و اگر محمد بن بوزواللهم انی اعوذ بربنا
من سخطک و بعافاتک من عقوقتک و اعوذ بک منک لا احصی ثنای
علیک انت کما اثلنت علی نفسک نیز نقل نمان سرور صلی الله علیه و آله و سلم کرده است

۴۳

در وقت نماز...
 بیشتر موافق خبر...
 باشد اما این...
 عالمگیری...
 عالمگیری...
 عالمگیری...

توقیع باید عمل نماید **والله الموفق والمعین** در چهارم تکبیرات عیدین واجبست
 وان شش تکبیرت سه در هر رکعت و طریقتش آنست که بعد از تکبیر افتتاح رکعت
 چنانکه گذشت شمس است و بخواند بعد از تکبیر گوید و ارسال نامد یا از تکبیر گوید و ارسال نامد
 و توقف مقدسه تسبیح بحیث نوال اشتباه و تکبیرین مستحبست **قال فی البحر الرائق**
وسیکت بین کل تکبیرین قدثلت تسبیحات لزال لاشتباه
وقال المبسوط و مختلف بکثرة الان دحام وقتها انتهى یعنی اگر از وضو
 بسیار باشد و بقدر زیاد توقف کند و اگر در دم کم باشد کمتر کند بعد از آن تکبیرت
 بند دو قرات فاتحه و ضم سوره کند و مستحب آنست که تسبیح اسم یاق باشد باز
 در رکعت دوم اول فاتحه خوانده سوره ضم کند و مستحب آنست که **هل اتك حديث**
الغاشية یا اقربت الساعة باشد چون از قرات سوره فارغ شود سه مرتبه
 اسم کبر گوید و ارسال نماید و در هر یک توقف مقدار مذکور فضلست بعد از تکبیر رکوع گوید
 و این تکبیر رکوع در همه نمازها سنتست و در هر دو عید واجبست **کما ذکره**
الریعی و غیره تا آنکه اگر سهوا ترک نماید سجد سهوا لازم آمد اگر عباد باشد کرده تخریج
 کرد و در تکبیرات واجبست بکثرت سق **کما ذکره فی البحر الرائق و غیره** جمیع چیز در صلوة
 جمیع واجبست بر امام فقط **وا فضلست منفردا یعنی در نماز صبح و در رکعت اول**
مغرب و عشا و نماز جمع و عیدین و تراویح و در راه رمضان امام چهار قرات واجبست
 و منفرد غیرست لیکن فضل او در چهرست پس بر خواندن قران در ظهر و عصر و رکعت
 سوم غریب و آخرین غشا و نماز کسوف و استسقاء واجبست بر امام بالاتفاق و بر منفرد
 نیز واجبست **اصح کذا فی البحر الرائق یعنی تا نماز کسوف قرات خفیه بر امام واجبست**

اگر چه نماز در وقت زیادست...
 در وقت نماز...
 اگر چه نماز در وقت زیادست...
 در وقت نماز...
 اگر چه نماز در وقت زیادست...
 در وقت نماز...
 اگر چه نماز در وقت زیادست...
 در وقت نماز...

در وقت نماز...
 اگر چه نماز در وقت زیادست...
 در وقت نماز...

واما استعجاب مذهب امام عظيم چون جماعت نيست كفتين فرادى بخنيا وانا نيد و...
 مذهب ماين بقرارت جهر كصلوة العيدين بخوانند كما عليه العمل في الامصار...
 جهر در مقام جهر در قضاتير و حيب نيست امام را و منفرد بخيرت و جهر يدا و قضاء...
 مثل نقل شبانه و در مقام سر امام و منفرد اين و حيب است چنانكه در نقل روزانه مسلم...
 اگر امام فوق الحاجه جهر كند مستي است ذكره في السراج الولى ج مسلم منتقل بر و خفيه...
 بخواند و جوبا اما منتقل شب اگر منفرد باشد بخيرت و امام است جهر و حيب است...
 مسلم چون مقتضى قضاي مافات در جمعه بخير و بخيرت و جهر و مخافت ذكره...
 السراج الولى و اين دلالت ميكند بر جمع صلوة جهر بهين حكم باشد مسلم شخصي صلوة جهر...
 بخافت ميخواند و ديكرى اقتدا كرد و بعد از تمام فاتحه يا بعضى آن اعاده فاتحه جهر نمايد كذا...
 في الخلاصة و في النخلة الرواية انه يجهر حيث انتهى حين الاقتداء مسلم...
 وراي قرات قران مثل اوعيه و تسيجات و تشديد جهر كند ذكره في البراق مسلم جهر...
 نزديك اكثر مشايخ است كه غيرى بشود و وحد مخافت است كه خود بشود و بعضى بر...
 كه مخافت تصحيح جهر است و جهر استماع نفس خود است و الصحيح الاول على ما في الهدى...
 و غيرها و كذا كل ما يتعلق بالنطق كالتمية على اللين و...
 التسمية بالتلاوة والعناق والطلاق والاستثناء حتى لو طلق و...
 لم يسمع نفسه لا يقع وان صح الحروف ذكره في البحر الرائق و در خلاصه...
 اگر امام در صلوة مخافت بخشي خواند كه يك كس ماورد كس بشود و جهر نباشد بلكه جهر...
 است كه همه مقتديان بشوند و در جهر رائق ميگويد عا و ح است چون خود بشود...
 هر كه متصل اوست ميشود و اتمى ليكن اين در صورت كمال اتصال متصور است و...

در مقام جهر در قضاتير و حيب نيست امام را و منفرد بخيرت و جهر يدا و قضاء...
 مثل نقل شبانه و در مقام سر امام و منفرد اين و حيب است چنانكه در نقل روزانه مسلم...
 اگر امام فوق الحاجه جهر كند مستي است ذكره في السراج الولى ج مسلم منتقل بر و خفيه...
 بخواند و جوبا اما منتقل شب اگر منفرد باشد بخيرت و امام است جهر و حيب است...
 مسلم چون مقتضى قضاي مافات در جمعه بخير و بخيرت و جهر و مخافت ذكره...
 السراج الولى و اين دلالت ميكند بر جمع صلوة جهر بهين حكم باشد مسلم شخصي صلوة جهر...
 بخافت ميخواند و ديكرى اقتدا كرد و بعد از تمام فاتحه يا بعضى آن اعاده فاتحه جهر نمايد كذا...
 في الخلاصة و في النخلة الرواية انه يجهر حيث انتهى حين الاقتداء مسلم...
 وراي قرات قران مثل اوعيه و تسيجات و تشديد جهر كند ذكره في البراق مسلم جهر...
 نزديك اكثر مشايخ است كه غيرى بشود و وحد مخافت است كه خود بشود و بعضى بر...
 كه مخافت تصحيح جهر است و جهر استماع نفس خود است و الصحيح الاول على ما في الهدى...
 و غيرها و كذا كل ما يتعلق بالنطق كالتمية على اللين و...
 التسمية بالتلاوة والعناق والطلاق والاستثناء حتى لو طلق و...
 لم يسمع نفسه لا يقع وان صح الحروف ذكره في البحر الرائق و در خلاصه...
 اگر امام در صلوة مخافت بخشي خواند كه يك كس ماورد كس بشود و جهر نباشد بلكه جهر...
 است كه همه مقتديان بشوند و در جهر رائق ميگويد عا و ح است چون خود بشود...
 هر كه متصل اوست ميشود و اتمى ليكن اين در صورت كمال اتصال متصور است و...

كند و اگر در عين يكجا بود...
 فائده سورت بايد در اين كه...
 اعاده سورت بايد در اين كه...
 اگر يك باشد سورت بايد در اين كه...
 اگر سورت بود سورت بايد در اين كه...
 فائده سورت بايد در اين كه...
 اعاده سورت بايد در اين كه...
 اگر يك باشد سورت بايد در اين كه...
 اگر سورت بود سورت بايد در اين كه...

۱
 نماز مثل صد رکعت نماز
 در ترتیب و ترتیب رکعت در تمام
 نماز بود رکعت نهم و آنکه اگر رکعت
 اخیر با جمع یا قبل خوانده شود
 بقدره پیش از سر کلام یا بعد از
 بقدره نماز با آواز آورده شود
 نماز با آواز آوردن سجده و سجده است
 تمام آنکه نماز عاده بقدره
 نماز و سجده سجده با آواز آوردن
 نماز و سجده ترتیب سجده
 رکعت و ترتیب تمام است

ممکن است که مجاور شوند و چنانکه معاصف و صفت با آنکه حروف بشدت تکلم کند و الله اعلم
 رعایت ترتیب و فعلی که در هر رکعت مکرر شود واجب است پس اگر سبب ثانیه از رکعتی ترک در
 دو رکعت دیگری سبب کرد نماز فاسد نشود لیکن سبب سهواً لازم بدین ترتیب قیام بر رکوع
 ترتیب رکوع بر سجود در رکعت واحد حضرت معنی این کلام خانانکه در بحر رائق تحقیق کرده است
 است که حضرت عاده آن کن مثلاً اگر رکوع کر قبل از قیام با سجود و من قبل از رکوع و حضرت
 که عاده قیام نمود رکوع کند و عاده رکوع نموده سجود کند آن نماز صحیح باشد و سجده سهواً
 لازم آمد و سجده شریعه در نماز را بکبر افتاح و بقدره اخیر ترتیب واجب گفته است نه سبب
 بحر رائق قبول است تحقیق مسطور آورده است و این مختصر گنجابین تفصیل ندارد مسلماً
 اگر زیادتی در نماز سبب تک ترتیب کم از رکعت شد عاده بطریق مسطور نماید و اگر خدا
 رکعت شد نماز فاسد گردد و واجب است آنکه یک رکعت تمام قابل بر طرف ساختن نیست که ذاتی البر
 الرائق مسلم مردی شرع کرد نماز را قیام نمود و قرآن خواند و رکوع کرد و لیکن سبب نماز
 و باز قیام نمود و قرآن خواند و رکوع نکرد و سجده با آورد یک رکعت تمام شد زیرا که زیادتی
 قیام دوم و قرات دوم معتبر نشد این سجده ملحق بر رکوع اول گشت و هم چنین
 بعد افتاح رکوع کرد و قیام و قرات ترک داد و بارهاستاده قیام و قرات و رکوع نموده
 هر دو سجده او را کرد یک رکعت شد چرا که قیام و قرات الی آخر رکعت ملحق به یک رکعت است
 و همچنین اگر بعد از افتاح دو سجده کرد بعد از آن قائم گشته قرات کرد و رکوع نمود اما سجده
 نکرد و باز قائم گشته قرات نموده هر دو سجده با آورد و رکوع نکرد و صورت سه رکعت کرد آیا
 یک رکعت شد بکبر اول معتبر شد و قیام و قرات ثانیه معتبر شد و سجده از ثانیه محسوب گشت و
 همچنین اگر بعد از افتاح در اولی بعد از قیام و قرات رکوع کرد و سجده نمود و در

بجای آنکه در سجده با او رکوع نمود و رکعت او باشد ذکر کلماتی
 فتح القدر عن الحاکم مسلمه در رکعتی که یاد آید که قبل از رکعتی ترک او دام آن کن بالفعال
 او نماید و از رکعتی که تعالی نموده اعاده کردن او مستحبست بقول صاحب هدایه و در
 بقول قاضی خان و غیره و آیه مثل صاحب بحر الرائق و اگر بعد از نماز است کسی یاد آید حاجت
 اعاده نیست مثلاً در سجده بود که رکوع رکعت سابقه بر رکعتی که در سجده دست یاد آمد
 برخاسته قضا کند و رکوع و هر دو سجده که بسبب تک رکوع فاسد شده بود بجزه بقول
 صاحب هدایه اعاده این سجده مستحبست و هر دو رکعت درست شود و بقول
 قاضی خان آن رکوع سابق و دو سجده کرده این سجده که از او برخاسته بود و جریا اعاده نماید
 کذا استفید من البحر الرائق جوان اجبات نماز معلوم شد احکام سجده سهو که ترک آن
 سجده سهو لازم می آید بطریق اجمال بیان نمودن ضرورت بدانکه هر یک از وجبات که
 چند سله متعلق است اول قرات فاتحه پس اگر ترک کند در یکی از دو رکعت اولین کلمات
 او اکثر بقضا در آخرین ن کند سجده سهو لازم آید و اگر اقل فاتحه ترک کند سجده سهو نیست کما
 المحیط و لازمست کما فی لمحتی و اگر ترک کند در آخرین فرض سجده سهو لازم نیست بجز
 الوتر و لفظ که از ترک هر رکعت که باشد سهو لازم آید و در ضم سور پس اگر سوره ترک آید
 یا یک آیت خواند سهو لازمست اگر دو خواند لازم می آید کما فی الطهیر و منی آید چنانچه در
 بحر الرائق از زینبی استفاده کرده است سوره بعد از فاتحه و است پس اگر
 سهواً قبل از وقت شروع کرد سجده سهو لازم آید اگر چه کچیز باشد ذکره فی لمحتی
 یا آنکه مقدار تسبیح قرات نموده باشد ذکره فی الفتح القدر سله اگر فاتحه مکرر خواند
 در میان اگر سوره خوانده است سجده سهو لازم نیاید والا لازمست ذکره خان صاحب

کمانیه نیز چنین کرد و در ناله سجده با او رکوع نمود و رکعت او باشد ذکر کلماتی
 فتح القدر عن الحاکم مسلمه در رکعتی که یاد آید که قبل از رکعتی ترک او دام آن کن بالفعال
 او نماید و از رکعتی که تعالی نموده اعاده کردن او مستحبست بقول صاحب هدایه و در
 بقول قاضی خان و غیره و آیه مثل صاحب بحر الرائق و اگر بعد از نماز است کسی یاد آید حاجت
 اعاده نیست مثلاً در سجده بود که رکوع رکعت سابقه بر رکعتی که در سجده دست یاد آمد
 برخاسته قضا کند و رکوع و هر دو سجده که بسبب تک رکوع فاسد شده بود بجزه بقول
 صاحب هدایه اعاده این سجده مستحبست و هر دو رکعت درست شود و بقول
 قاضی خان آن رکوع سابق و دو سجده کرده این سجده که از او برخاسته بود و جریا اعاده نماید
 کذا استفید من البحر الرائق جوان اجبات نماز معلوم شد احکام سجده سهو که ترک آن
 سجده سهو لازم می آید بطریق اجمال بیان نمودن ضرورت بدانکه هر یک از وجبات که
 چند سله متعلق است اول قرات فاتحه پس اگر ترک کند در یکی از دو رکعت اولین کلمات
 او اکثر بقضا در آخرین ن کند سجده سهو لازم آید و اگر اقل فاتحه ترک کند سجده سهو نیست کما
 المحیط و لازمست کما فی لمحتی و اگر ترک کند در آخرین فرض سجده سهو لازم نیست بجز
 الوتر و لفظ که از ترک هر رکعت که باشد سهو لازم آید و در ضم سور پس اگر سوره ترک آید
 یا یک آیت خواند سهو لازمست اگر دو خواند لازم می آید کما فی الطهیر و منی آید چنانچه در
 بحر الرائق از زینبی استفاده کرده است سوره بعد از فاتحه و است پس اگر
 سهواً قبل از وقت شروع کرد سجده سهو لازم آید اگر چه کچیز باشد ذکره فی لمحتی
 یا آنکه مقدار تسبیح قرات نموده باشد ذکره فی الفتح القدر سله اگر فاتحه مکرر خواند
 در میان اگر سوره خوانده است سجده سهو لازم نیاید والا لازمست ذکره خان صاحب

بجای آنکه در سجده با او رکوع نمود و رکعت او باشد ذکر کلماتی
 فتح القدر عن الحاکم مسلمه در رکعتی که یاد آید که قبل از رکعتی ترک او دام آن کن بالفعال
 او نماید و از رکعتی که تعالی نموده اعاده کردن او مستحبست بقول صاحب هدایه و در
 بقول قاضی خان و غیره و آیه مثل صاحب بحر الرائق و اگر بعد از نماز است کسی یاد آید حاجت
 اعاده نیست مثلاً در سجده بود که رکوع رکعت سابقه بر رکعتی که در سجده دست یاد آمد
 برخاسته قضا کند و رکوع و هر دو سجده که بسبب تک رکوع فاسد شده بود بجزه بقول
 صاحب هدایه اعاده این سجده مستحبست و هر دو رکعت درست شود و بقول
 قاضی خان آن رکوع سابق و دو سجده کرده این سجده که از او برخاسته بود و جریا اعاده نماید
 کذا استفید من البحر الرائق جوان اجبات نماز معلوم شد احکام سجده سهو که ترک آن
 سجده سهو لازم می آید بطریق اجمال بیان نمودن ضرورت بدانکه هر یک از وجبات که
 چند سله متعلق است اول قرات فاتحه پس اگر ترک کند در یکی از دو رکعت اولین کلمات
 او اکثر بقضا در آخرین ن کند سجده سهو لازم آید و اگر اقل فاتحه ترک کند سجده سهو نیست کما
 المحیط و لازمست کما فی لمحتی و اگر ترک کند در آخرین فرض سجده سهو لازم نیست بجز
 الوتر و لفظ که از ترک هر رکعت که باشد سهو لازم آید و در ضم سور پس اگر سوره ترک آید
 یا یک آیت خواند سهو لازمست اگر دو خواند لازم می آید کما فی الطهیر و منی آید چنانچه در
 بحر الرائق از زینبی استفاده کرده است سوره بعد از فاتحه و است پس اگر
 سهواً قبل از وقت شروع کرد سجده سهو لازم آید اگر چه کچیز باشد ذکره فی لمحتی
 یا آنکه مقدار تسبیح قرات نموده باشد ذکره فی الفتح القدر سله اگر فاتحه مکرر خواند
 در میان اگر سوره خوانده است سجده سهو لازم نیاید والا لازمست ذکره خان صاحب

از نظیریه آمده که اگر بعد فاتحه دو آیت خواند
 آیت تمام کند و سجده سهو
 اگر در آن سجده سهو
 اگر در آن سجده سهو
 اگر در آن سجده سهو
 اگر در آن سجده سهو

از نظیریه آمده که اگر بعد فاتحه دو آیت خواند
 آیت تمام کند و سجده سهو
 اگر در آن سجده سهو
 اگر در آن سجده سهو
 اگر در آن سجده سهو
 اگر در آن سجده سهو

خروج از نماز نمودن و باز آید سجده سهواً لازم آید بنا بر تأخیر واجب تا آخر خروج که فرست
نزد بعضی کذا فی تخمین صاحب بجر رائق گوید که اینجا از سجده سهواً بنا بر تأخیر واجب شد
ترک واجب و این گفته که تأخیر واجب مطلقاً واجب است چنانکه کسی بعد از فاتحه مثلاً
تشهد خواند یا فاتحه که بخواند باید نیست که اینجا صابطه صدر الشریعه که سجده سهواً لازم نیست
مگر ترک بریم میشود الا ان تعالی کان لوجوب عدم التأخیر وضع السورة و قدر ترک العلم
مسئله اگر اول سلام طرف چپ او سهواً لازم نیست زیرا که ترک سگت کرد مسأله اگر
یک سلام او دیگر فراموش کرد بیک و اینست سلام بگیر بگیر دیگر و بیت چون پشت
بجهد او ندیده شد قنوت اگر ترک داد و رکوع کرد دیگر و بیت باز کرد و سجده سهواً
و عیبه نیست که باز کرد و سجده سهواً نماید ذکره فی المجتبی و غیره مسأله اگر در رکعت سوم
قنوت خواند لیکن فاتحه یا سوره فراموش کرد چون بعد از رکوع یاد آمد باز کرد و وقار است نمود
قنوت را عاده نماید و ثانیاً رکوع نموده سجده رود ذکره فی فتح القدر مسأله اگر تکبیر
قنوت نیز به جهت پس بر آن سجده سهواً لازم آید ذکره از یحیی و قبل لا یجب قال فی البحر الرءی
و غیره و در صحیح عم الوجود لاندلیل علی المطلوبه هم تکبیرات عیدین است اگر ترک کند یا غیر
محل بخارد یا زیاده یا نقصان نباید سهواً لازم آید مسأله اگر در رکعت شامیه قبل از تکبیر
رکوع کرد و باز کرد و اگر معتدی در رکوع رسید آن را کند ذکره فی کشف الاستر مسأله
اگر تکبیر رکوع ثانی در عید فراموش کند سجده سهواً لازم است ذکره فی المجتبی و غیره و اگر تکبیر
تشریح فراموش کرد سجده سهواً لازم نیست ذکره فی البدائع و هم خبر در صلوٰة بهر نسبت که باشد
بمقدار یا بخور به صلوٰة که حکم کثرت دارد و خفیه خواند سهواً لازم آید و آن یک آیه است
مطلقاً نزد امام عظیم و سیئه است و تفسیر به یک آیت طولی از صاحبیه و هذا المعنی موجب است

عنه و ما لم یحضر
بدر وقت نماز
منست بر او امام
غده دارن و غیره
از ان واجب است
و در بیان ترتیب
از ان واجب است
در تکبیر
قنوت که در وقت
و واجب لازم می آید و آن
لا یجوز است الحکم بود
کسب سجد بهر تکبیر است
که در عید لازم است بدون
غلط باشد بنا و طبعه که
تأخیر است
در بیان
در بیان این امام سخن
دارند فلینظر الیه
منه
عشر از ان دشوار است
۱۱

فصل کرده که اختیار منفرد در هر یک از اینهاست
 ظاهر این در صورتیست که جوهر
 اسرار فراموش کند پس بقدر
 ظاهر این در صورتیست که جوهر
 اسرار فراموش کند پس بقدر
 ظاهر این در صورتیست که جوهر
 اسرار فراموش کند پس بقدر

میدانند برای التماس نظر هر که
 سجده لازم نیست ۱۲
 لهذا در عالمگیری آورده که اگر
 سجده رکعتی ترک کرد در
 آخر از پیاد رسید آن سجده
 او کند سجده سهو بجا آرد
 برای ترک ترتیب و اعاد
 باقیش لازم نیاید ۱۲
 یعنی بر خلاف که
 میان صدر الشریع و غیره
 گذشت که اعاده رکعت
 یا نه ۱۲ منتهی است
 یکا و جوهر سجده سهو در
 عدم آن است اختلاف
 در آنکه معتبر کون یا نیست
 یا اول رکعت گفته رکوع الیا
 معتبر است
 زیرا که در محل خود
 واقع نشود و اگر وقت با وجوب
 و اگر در غیر وقت با وجوب
 یا در وقت با وجوب
 یا در غیر وقت با وجوب
 اگر گفته بود در وقت با وجوب
 لازم است ۱۲
 فاجب است که ترتیب خواندن اعمالی

تقدیر یا تجویز به الصلوة عند کل منهما هو الاصح علی ما فی الهدایة و قاضی خان میگوید که در
 ظاهر و ایت سهولانست قلیل باشد یا کثیر کذا فی الظهیر و الذخیره و زاد فی الخلاصة
 و علی اعتماد شمس الائمة الخلوئی و هو الراجح عند صاحب بحر الرائق ظاهر امر او قلیل یک
 کلمه باشد زیرا که ایت قصیده را کثیر گفتند و آن دو کلمت چنانکه معلوم شد مسلم
 اگر سهوا دعایا تشهد جهر منو سهوت لیکن در بحر رائق بعضی در تشهد محل تا مل گفتند
 یعنی باید که سجده سهولانم آید که دوام خضیا او ثابت یا زود هم سرست در همین اختلاف
 در و نیز است اصح است نزد صاحب ای که مقدار یا تجویز بصلوة اگر چه بخواند سهولانم
 آید و مختار علمای سابق است که سهولانست قلیل باشد یا کثیر و و از و هم رعایت ترتیب
 است پس اگر سجده فراموش کند هر وقت که یاد آید او کند و سهولانم آید فقط و اعاده هر
 لازم نیست مگر وقتیکه از رکعت حال کند در آن هنگام لازم است بر خلاف سابق مسلم اگر
 تاخیر سجده تلاوت در نماز از سه آیت کرد درین دور است ذکره فی المجتبی و جنم
 فی التجنیس بعدم الوجوب لیکن صاحب تاخیر مسی است که قضا ندارد مگر آن که در همان
 رکعت اعاده نماید اگر در رکعت دیگر اعاده کند سجده دیگر لازم شود کما ذکره فی السجدة التی
 این دوازده وجب و اگر کتب مذکور است که ترک آن در سهو سبب سجده سهوت
 صاحب بحر رائق چند محل دیگر نقل میکند که سجده سهولانم می بقضی که ضرورت مذکور
 نموده میشود مسلم اگر در رکوع گویا سهو نموده یا محل قیام مقده آورده یا
 بعکس آن کرد و مقدار تسبیح توقف شد سهولانم آید مسلم اگر مقدار یک آیت قیصر
 در رکوع یا در سجود یا قومی یا جل خواند سهولانم آید و همچنین اگر پیش از تشهد خواند
 بعد از ذکره فی محیط مسلم اگر در قیام بعد از فاتحه تشهد یا دعای دیگر بخواند

سهولازم میشود و اگر قبل از فاتحه باشد مسئله اگر تکرار تشهد و رقعده اولی کند سهولازم
 و هو الاصح و فی شرح الطحاوی لایزم و اگر در وقت و مقدار اللهم صل علی محمد خوانده
 لازمست و هو الصیح **مسئله** اگر شک در نماز شد و توقف بحیث تفکر در مقدار تسبیح سهو
 لازمست ذکره فی البدایع و در ذخیره قید کرده است که لزوم قیوتیت که تفکر مانع از تسبیح و
 قرائت باشد **مسئله** اگر حدث شد بعد در انهای وضو ساعتی توقف کرده فکر نمود
 که چند رکعت کرده است سهولازمست **مسئله** و قیقه قدر تشهدت بعد فکر کرد که کم
 رکعت کرده ام باید و مقدار تسبیح توقف شد سهولازم آید **مسئله** اگر تسمیه قبل از فاتحه
 ترک کرد سهولازمست ذکره الزلیعی و قبل لایجب و این بنا بر اینست که صاحب قنیه میگوید
 صحیح نیست که تسمیه قبل از فاتحه و حیث در سحر راق تسمیه گوید این خلاف بدست
مسئله اگر جمیع اجابت ترک آرد یک سجده سهو کفایت میکند اگر سهو کرد
 امام اولاً باز خلیفه گرفت بحیث حدث و او سهو کرد و ثانیاً یک سجده سهو پس میشود
 ذکره فی الظمیر **مسئله** اگر مسبوق دخل شد بعد از سهو امام لازمست که همراه امام
 سجده سهو کند و اگر بعد از یک سجده سهو دخل شود همچون یک او نماید حاجت دیگر نیست
 و اگر اقله کرد بعد از آنکه امام هر دو سجده سهو کرده بود حاجت نیست مطلقاً ذکره فی البحر
 الرائق و غیره **مسئله** لائق متابعت امام در سجده سهو نیست بلکه مشغول بقضای
 ما فات شود در چند نماز سجده سهو او نماید و اگر متابعت کرد نماز فاسد نمیشود و لیکن در
 آخر باز اعاده لازمست **مسئله** مسبوق متابعت در سجده سهو کند لیکن سلام سهو
 ندید اگر عمداً یا خطا و اسیب جمل مسئله نماز فاسد گردد و اگر سهو او ادب معنی آنکه در خیال او
 نماز تمام شده است اگر قبل از امامست یا همراه اوست صح ما ک نیست و اگر بعد از امام

در وقت نماز اگر سهو کرد و در وقت تشهد و رقعده اولی کند سهولازمست
 و هو الاصح و فی شرح الطحاوی لایزم و اگر در وقت و مقدار اللهم صل علی محمد خوانده
 لازمست و هو الصیح **مسئله** اگر شک در نماز شد و توقف بحیث تفکر در مقدار تسبیح سهو
 لازمست ذکره فی البدایع و در ذخیره قید کرده است که لزوم قیوتیت که تفکر مانع از تسبیح و
 قرائت باشد **مسئله** اگر حدث شد بعد در انهای وضو ساعتی توقف کرده فکر نمود
 که چند رکعت کرده است سهولازمست **مسئله** و قیقه قدر تشهدت بعد فکر کرد که کم
 رکعت کرده ام باید و مقدار تسبیح توقف شد سهولازم آید **مسئله** اگر تسمیه قبل از فاتحه
 ترک کرد سهولازمست ذکره الزلیعی و قبل لایجب و این بنا بر اینست که صاحب قنیه میگوید
 صحیح نیست که تسمیه قبل از فاتحه و حیث در سحر راق تسمیه گوید این خلاف بدست
مسئله اگر جمیع اجابت ترک آرد یک سجده سهو کفایت میکند اگر سهو کرد
 امام اولاً باز خلیفه گرفت بحیث حدث و او سهو کرد و ثانیاً یک سجده سهو پس میشود
 ذکره فی الظمیر **مسئله** اگر مسبوق دخل شد بعد از سهو امام لازمست که همراه امام
 سجده سهو کند و اگر بعد از یک سجده سهو دخل شود همچون یک او نماید حاجت دیگر نیست
 و اگر اقله کرد بعد از آنکه امام هر دو سجده سهو کرده بود حاجت نیست مطلقاً ذکره فی البحر
 الرائق و غیره **مسئله** لائق متابعت امام در سجده سهو نیست بلکه مشغول بقضای
 ما فات شود در چند نماز سجده سهو او نماید و اگر متابعت کرد نماز فاسد نمیشود و لیکن در
 آخر باز اعاده لازمست **مسئله** مسبوق متابعت در سجده سهو کند لیکن سلام سهو
 ندید اگر عمداً یا خطا و اسیب جمل مسئله نماز فاسد گردد و اگر سهو او ادب معنی آنکه در خیال او
 نماز تمام شده است اگر قبل از امامست یا همراه اوست صح ما ک نیست و اگر بعد از امام

در وقت نماز اگر سهو کرد و در وقت تشهد و رقعده اولی کند سهولازمست
 و هو الاصح و فی شرح الطحاوی لایزم و اگر در وقت و مقدار اللهم صل علی محمد خوانده
 لازمست و هو الصیح **مسئله** اگر شک در نماز شد و توقف بحیث تفکر در مقدار تسبیح سهو
 لازمست ذکره فی البدایع و در ذخیره قید کرده است که لزوم قیوتیت که تفکر مانع از تسبیح و
 قرائت باشد **مسئله** اگر حدث شد بعد در انهای وضو ساعتی توقف کرده فکر نمود
 که چند رکعت کرده است سهولازمست **مسئله** و قیقه قدر تشهدت بعد فکر کرد که کم
 رکعت کرده ام باید و مقدار تسبیح توقف شد سهولازم آید **مسئله** اگر تسمیه قبل از فاتحه
 ترک کرد سهولازمست ذکره الزلیعی و قبل لایجب و این بنا بر اینست که صاحب قنیه میگوید
 صحیح نیست که تسمیه قبل از فاتحه و حیث در سحر راق تسمیه گوید این خلاف بدست
مسئله اگر جمیع اجابت ترک آرد یک سجده سهو کفایت میکند اگر سهو کرد
 امام اولاً باز خلیفه گرفت بحیث حدث و او سهو کرد و ثانیاً یک سجده سهو پس میشود
 ذکره فی الظمیر **مسئله** اگر مسبوق دخل شد بعد از سهو امام لازمست که همراه امام
 سجده سهو کند و اگر بعد از یک سجده سهو دخل شود همچون یک او نماید حاجت دیگر نیست
 و اگر اقله کرد بعد از آنکه امام هر دو سجده سهو کرده بود حاجت نیست مطلقاً ذکره فی البحر
 الرائق و غیره **مسئله** لائق متابعت امام در سجده سهو نیست بلکه مشغول بقضای
 ما فات شود در چند نماز سجده سهو او نماید و اگر متابعت کرد نماز فاسد نمیشود و لیکن در
 آخر باز اعاده لازمست **مسئله** مسبوق متابعت در سجده سهو کند لیکن سلام سهو
 ندید اگر عمداً یا خطا و اسیب جمل مسئله نماز فاسد گردد و اگر سهو او ادب معنی آنکه در خیال او
 نماز تمام شده است اگر قبل از امامست یا همراه اوست صح ما ک نیست و اگر بعد از امام

رکعت خود را میقتل سجده کرده است
 امام سجده سهون نماز نماز است
 کند و الا نماز فاسد گردد
 علی السلام
 و آنچه از قیام و رکعت
 رکعت کرده باشد در حد
 رکعت ۳۳
 ششصد قبل آن سیزده
 ششصد قبل آن سیزده
 رکعت ۳۳
 ششصد قبل آن سیزده

باشد سجده بر و لازم آید که فی البحر الرائق و غیره **مسئله** اگر سبق سجده سهو کرد و همراه
 امام بعد تحقیق شد که بر امام سجده سهو نبود نماز سبق فاسد گردد و نماز دیگر آن است
 ذکره فی البدایع **مسئله** اگر سبق برخاست قبل از سجده سهو امام تا مقید نکرده است
 رکعت خود را سجده عود کند و سجده بجا آرد و اگر نه و در حین نماز او کند و برخاستن او بگوید
 تحریریت قبل از سلام امام مگر آنکه بدت مسح با نقصان نزدیک رسیده باشد یا در جمعه و عید
 و فجر و معذ و چون از خروج وقت ملاحظه باشد خوف حدث باشد یا آنکه مردم از وحام
 خواهند کرد و پیش نماز خود سبک گذشت در راهی محال نکوترک متابعت کند و اگر
 کرده تحریریت اختیار کرده برخاست بعد متابعت امام سلام کرد نماز او فاسد شود
 و بگوید بیت فاسد نیست و علیه القوی کل ملک من فتم القدر **مسئله** سبق که در رکعت
 آخر سبب از رباعی و رکعت باقرات فاتحه و ضم سوره او نماید و در میان قعد
 کند باز رکعت آخر بدون ضم سوره او نماید مختار متاخرین همین است و در بجز خار میگوید
 در میان قعد تخت بگذرد و نشیند و در بعضی حواشی شرح و قایلین با مختار امام عظیم
مسئله اگر سهو اسلام نماز بد امام یا منفر نماز فاسد است اگر چه بیت قطع باشد لیکن سجده
 سهو لازم است و اگر مقتدی است سهو هم لازم نیست و اگر لاحق باشد حکم و ترتیب است
 سبق ندکورش **مسئله** اگر در قرأت توقف شد بحجت طلب یا بعد مقدار او
 رکعتی یعنی قدر سبب سجده سهو لازم آید علی ما فی البدایع و اگر در عین قرأت تفکر کند لازم
 نمی آید علی ما من الذخیره **مسئله** چون آیه از سر گیر و ظاهر است که لازم نیاید لیکن
 اگر تکرار همان لفظ بکند قیاس است که لازم آید و الله اعلم **مسئله** چون سهو از قعد
 اولی شد اگر قریب قیام است تمام شود و سخن سهو بجا آرد و اگر قریب قیام است غایب گردد

و قبل سلام امام فاسد
 شد **مسئله** اگر سلام
 بیت قطع داد کسیکه
 در سجده سهو است پس یاد
 نمود در نماز است نیز چنین
 اگر بعد از این سجده سهو
 بجا آرد و الا فاسد نمرد
 در نماز است سجده
 کند یا نکند اول اصحت
 باین اگر کسیکه
 سلام با دو رکعت
 صحیح است و اگر
 او توقف کند در نماز
 بجز اگر سابقا باشد
 نیست فاسد است اگر چه
 سهو کند و الا فاسد است
 گوید سهو است و اگر
 غلط است سهو است و اگر
 در وقت تنگی است که در سجده
 بماند زیرا که سهو است
 نیست است اولی تکلیف و از
 ۳۳ رکعت است و کلام
 قید کرد و اینست
 کرده است

و حاجت سهولیت در اصح روایات و علیه اکثر المشایخ و قبل سبب لیس و در قریب روایات
 مختلف است یک روایت تا از متصل نیست قیاسی است چون انور بدشت قریب قیام
 شد و بروایتی تا نصف پانین یعنی هر دو برابر شده است یعنی تا رکوع زسیده است
 قریب قعود است و هو الاصح علی ما فی الکافی و جماعتی بر آنند تا تمام قیام نگارده است
 کند و هو الاصح علی ما فی التمهید و در مبسوط این ظاهر الروایه گفته است و فی فتح القدر
 انه ظاهر المذهب پس بنا برین تحقیق تا تمام نیاروده است عود لازست و بر تحقیق سابق
 قریب هر یک در حکم آن کرده است این مروی از ابی یوسف است لیکن صحاب مشایخ اکثر
 مشایخ همین است یا کرده اند **مسئله** در صورتیکه عدم عود کند نماز فاسد شود علی الاطلاق
 السابق و نزد کسی که فاسد میشود سهولت است اما در صورتیکه قائم شد تمامه بعد عود
 کرد جمهور بر اینند که نماز فاسد شود و هو الاصح علی ما فی الزیلعی و غیره لیکن شیخ ابن همام
 در فساد سخن دارد و راجع عدم فساد میگردد و در بحر الرائق میگوید که اگر عود کند بعد از قیام
 تمام از روی خطا نزد بعضی تشهد بخوابد و صحیح است که بخواند و بر خیزد و حق است که فاسد
 میشود **مسئله** در نفل و سنن چون قعدہ اولی فراموش کرد تا رکعت ثالثه سجده
 مقید نکرده است باز کرده و در رد حکم حضرت زکریا ^{چهار گانه اگر چه بود که باشد} فی البحر الرائق **مسئله** و فتیکه
 قعدہ اخیر فراموش شد اما در رکعت خامسه در رباعی و رابعه در بلا و ثالثه در ثانی
 ضم نکرده است عود کند و سجده سهوی بخارزد و اگر سجده کرد فرض باطل کرد و بعد از برود
 سرزدا امام محمد و به قال الجمهور و علی الفتوی و یجوز سر نهادن نزد ابو یوسف و عمره
 خلاف در وضو شکستن است در سجده اگر وضو شکست و رفته وضو کرد و بعد یاد آمد
 که قعدہ اخیر نکرده بود نزد جمهور متفاده بکنند نماز تمام شود و نزد ابو یوسف نماز شکست

چون در روایتی که در بعضی روایات مذکور است که در بعضی روایات مذکور است که در بعضی روایات مذکور است

چون در روایتی که در بعضی روایات مذکور است که در بعضی روایات مذکور است که در بعضی روایات مذکور است

قیام شدن باقی عود کرده است نسبت به سجده سهوی که در خطای است و درین باب است با امام است پس اگر امام بعد رکوع عود کرد و وضو کرد

زیرا که مثل نماز زمین شد ۲۱۳ بود و بعضی گویند عود کند

تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام
تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام
تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام
تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام
تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام

قابل اصلاح نیست **مسئله** اگر بعد از رقعده اخیر بهیچ وجه برخواست تاسیخ نکرده است
نشیند و سلام گوید و اگر سیده مقید کرده است دو رکعت تمام کند و بر سر دو تقدیر سجده سهو
کنند تاخیر **مسئله** سلام موجب سهوت گما هو المختار فی البحر الرائق و غیره **مسئله**
هر گه شک شود که چند رکعات کرده است پس اگر مرتبه اول است تنیاف کن یعنی
از سر گیرد و اگر نه فکرت بر هر چه دل قرار دهد بدان عمل آرد و اگر نیاید برکت مقرر
کند و بر و بنا نماید دوم آواز اول مرتبه در تمام عسرت بعد از بلوغ کما علیه اکثر المشایخ
ذکره فی الخلاصة و النجاشی و الطهیریه و علیه الریعی و امام حسن گوید که سهو در تاسیخ
و فخر الاسلام میگوید که اول مرتبه در هر نماز است این مختارین افضل است کما فی ظاهر
و غایه البیان چون از مسائل ضروری و اجبات فارغ شدیم سنن نماز بیان کنیم و باینکه
التوفیق علیه چیست چونست بدل نشوی مقتدا **و وقت ثبت شدت**
دعا که رفع یدین وقت تکبیر است حاجت است باید که ابهامین ببرد
گوش رسد و رفع یدین اگر ترک کند آثم شود و بعضی گویند که آثم وقتیت که عادت کنند
این مختار شیخ ابن همامست میگوید و الا لازم آید که واجب باشد صاحب بحر رائق
میگوید که هیچ نیست که تبرک سنت نموده نیز گفته است لیکن کم از گناه ترک واجب
میشود **مسئله** میباید که وقت تکبیر شستن دستها بر حال خود باشد نه شسته
کند و نه مضموم سازد و تمام کف دست با انگشتان مستقبل قلب باشد ذکره فی البحر الرائق
و غیره و ما سنندیل کتی وقت بستن فرود آرد ذکره فی الخزانة الروایت و ارسال کنند
بلکه زیناف بنده چنانکه بیاید و سر بریزد و نکند که بدعت است ذکره فی الملبوط **مسئله**
چونسته تکبیر رفع یدین نماید این مختار حجاوسی و شیخ الاسلام و قاضی خان و

در عالم گری در صورت سجده سهو
بیت کردند رکعت بسجده سهو
مکتبینا که فرض فاند شد و تا اگر کسی از یک بند فرض
بسیار آن کند اگر کسی از یک بند فرض
باطل شد لیکن نقل صحیح است و از ترک
فقطه نقلی سهو اینترسیه لازم یاید چنانکه
انکه نماز مذکور وقت ترک فقطه نقلی نبود
بکلیت آن هنگام تکبیر تکبیر
هم سجده سهو در صورت اول برای تاخیر
فقد است چنانکه پیشتر گفته شد نه برای
تاخیر سلام چه سلام از محل خود که بعد
اول را قلم کند سلام یا سلام با سلام
و بگردمانی نماز و سجده سهو
باید که در وقت تکبیر سجده سهو
کردن این توجیه
باید که در وقت تکبیر سجده سهو
نماید که این را اول نماز او و نیز بنشیند
از جهت کیفیت سجده سهو در وقت تکبیر
و در وقت سجده سهو در وقت تکبیر
از جهت کیفیت سجده سهو در وقت تکبیر
از جهت کیفیت سجده سهو در وقت تکبیر
از جهت کیفیت سجده سهو در وقت تکبیر

Marfat.com

تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام
تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام
تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام
تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام
تمام خواهد کرد رضایقندارد و این امام

۱۰
 با این جهت که در روایتی است که او در سنه ۱۰۰ هجری در مدینه متولد شد و در سن ۱۰ هجری در مدینه فوت شد و در سن ۱۰ هجری در مدینه متولد شد و در سن ۱۰ هجری در مدینه فوت شد

و خلاصه و تحفه و بدائع و محیط است امام تقالی گوید قول همه اصحاب با همین است و ضمیر این
 قاضی خان چنین کرده است که بدایت تکبیر بدست رفع یدین تقارن با پشت و ختم او
 بختم آن که وضعت متصل بود و جماعت بر این اند که رفع باید که سابق بر تکبیر باشد
 و ترجمه این با قول امام اعظم هم و میگوید در فائیه البیان این منسوب با اکثر
 علمای نذریه میکند و در تسبیح میگوید این نذریه اکثر شاکست و در مدایح
 این را هوای صمیم گوید قال لفقیه ابو جعفر بیستقبل بطون کفیه
 القبله فاذا استقر نافی موضع محاذات الابهامین شحمة الاذین
 کتبق قال الابهام الترخی علی هذا عامه المشایخ و نأخذ
 به کذا فی الغیابیه و تقول بعضی بعد از تکبیر رفع کند مختار محققین متأخرین اول
 و بعضی محققان باین ترجیح داده اند و در احادیث صحیح از ترمذی و غیره گات
 بر رفع یدیه لثم تکبیر تا بدین قول ظاهر است و اگر رفع فراموش کند بعد از تکبیر باین
 سابقین مرفوع نماید که محل فوشه و اگر دشامی تکبیر بایند مرفوع سازد و اگر آخسته
 ابهام هر دو دست یا یکی نزدیک مؤذرت وزن را می باید که تا پیش دست بردارد
 و بروایتی تا سینه بردارد و بر امام نیست که تکبیر با او از بلند گوید مقدار یک در دو سمع
 کند اما مقتدی و منفرد اصل در حق ایشان اختاست چه سنون نیست ~~کله~~ وقت
 تکبیر سر فرو بردن ممنوعست مگره فی الخلاصه و البحر الرائق و در وقت قیام جاری باشد که
 نظر بر محل سجده ماند و ازین فرعون منوعست مگره فی الشرحه لیکن از حدیث عمل
 الیوم و اللیده مستفاد میشود که فضل نظر از پاتا محل سجده است بلکه پاهایه است تا محل
 سجده شود و در نذریه است و استدعا علم و او وضع یدین زینت نیست

از این روایتی است که او در سنه ۱۰ هجری در مدینه متولد شد و در سن ۱۰ هجری در مدینه فوت شد
 و در سن ۱۰ هجری در مدینه متولد شد و در سن ۱۰ هجری در مدینه فوت شد
 و در سن ۱۰ هجری در مدینه متولد شد و در سن ۱۰ هجری در مدینه فوت شد
 و در سن ۱۰ هجری در مدینه متولد شد و در سن ۱۰ هجری در مدینه فوت شد
 و در سن ۱۰ هجری در مدینه متولد شد و در سن ۱۰ هجری در مدینه فوت شد

۵۵

و او

در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲

کیفیت او است که بگیرد دست چپ بخضر و باهام دست راست و بنهد دست
 بر بالای بند کور و باطن دست کف دست باید که بر ظاهر کف چپ باشد ذکر مرفی
 الظهیرة و الخاصة و قال استخذه کثیر من المشایخ و هو المختار
 کافی البحر الرائق و خیره این حکم دست و اما زن اباید که در میان سینه بنهد
 مسکه وضع میباید که بعد از رفع متصل باشد در میان ارسال نخند چنانکه در صلوة
 مسعودی میگوید و تنها چون پای بطبر رود و چون سل کشتی فرو برده وضع کند و
 بعضی روایات ارسال آمده لیکن نختار در اکثر کتب اولست که شایانند
 یعنی سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَلَا
 إِلَهَ غَيْرُكَ بر همه دست امام باشد یا تقدی یا منفرد لیکن در وقتیکه امام قرائت بجهت
 شروع کرده است نگوید که محل استماع و جهت ذکره فی الذخیره و قال هو الصیحیح و سابق
 دو مرتبه در غیر انوقت بگوید یعنی در هر گاسیکه داخل نماز امام میشود بگوید و باز چون بحبت
 قضای باقات بر خیزد هم بگوید ذکره فی البحر الرائق اما توجیه یعنی وجهت وجهی للذکر
 قطر السموات تا شیرین پس نزد امام عظم سنیت خلفا لابی یوسف و الصیحیح
 عنده انه یقول ذلك بعد التناء و ظاهر احادیث صحیح است که آن سرور
 صلی الله علیه و آله وسلم وجهت الی اخره میخوانند در فرض و نفل شما اگر در تجدید
 دارد و عمل فاروق صنی الله عنه در فرض بود و بعضی روایات حدیث جمع در نماز
 و توجیه در کتوبه نیز وقتست و توجیه تکلف است **مسکه** چون مقتدی بر کوع امام
 رسد شایانند بر تقدیر یک رکوع فوت نشود و اگر نه از وسط رکوع دو و متابعت امام
 شود که آنست فضا بلفظ فی اول تهر و یعنی اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ

در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲
 در دو کبیلاي سینه ۱۲

الحجيم كفتن بعد از ثمانست است این عبارت مختار اکثر شاست و بعضی استیضامه
گفته اند لیکن متأخرین قبول ندارند و بعضی زیادتى السبع العلمین میکنند لیکن در بحر الرائق
لا یعنی گفته است و این تابع قرارت است نزد امام عظیم و امام محمد پس مسبوق وقت قرارت
خود بگویدند مقتدی که بر قرارت نیست خواه مؤتم باشد خواه مسبوق خلافاً لابی یوسف
فانه عنده تبع للثناء وللقرارة ایضاً فاتی به المسبوق علی قوله
مرفی کما فی البحر الرائق **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بواجته
در برکت سنت است نزد اکثر شاست مذنب وهو المختار من الروایة فی جمیع
کتب الدرر الیة و فی الکافی وهو قول ابی یوسف و محمد و روایة
عن الامام وهو اقرب الی الاحتیاط و فی الکفایة انه حسن اتفاقاً
ومن زعم انه عند ابی حنیفة فی الاولی فقط فقد غلط غلطاً فاحشاً
وصحیح الزاهدی ان التسمیة قبل الفاتحة واجب رکعتی تبعه ابن
هبان وقال الوجوب قول اکثر لیکن متأخرین قبول ندارند با بر سورته خواندن
سنت نیست نزد امام عظیم و ابویوسف خلافاً للمحدث قال فی البحر الرائق والمحدثان
فی الاستئذان اما عدم الکراهة فتفق علیها وهذا صرح فی المجتبى
والذخیره بانه ان سمي بين الفاتحة والسورة كان حسناً
عند ابی حنیفة سواء كانت السورة مقروءة سیراً او جهرت قال فی
المضمر و علیه الفتوى وهو المختار و بهذا ظهر ضعف ما فی العین
و غیره انه مکروه و رجحه المحقق الشیخ ابن الهمام قتلینده **الحلقة**
لشبهة الخلاف فی کونها آیه من کل سورة انتهى و رجح

الحجيم كفتن بعد از ثمانست است این عبارت مختار اکثر شاست و بعضی استیضامه
گفته اند لیکن متأخرین قبول ندارند و بعضی زیادتى السبع العلمین میکنند لیکن در بحر الرائق
لا یعنی گفته است و این تابع قرارت است نزد امام عظیم و امام محمد پس مسبوق وقت قرارت
خود بگویدند مقتدی که بر قرارت نیست خواه مؤتم باشد خواه مسبوق خلافاً لابی یوسف
فانه عنده تبع للثناء وللقرارة ایضاً فاتی به المسبوق علی قوله
مرفی کما فی البحر الرائق **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بواجته
در برکت سنت است نزد اکثر شاست مذنب وهو المختار من الروایة فی جمیع
کتب الدرر الیة و فی الکافی وهو قول ابی یوسف و محمد و روایة
عن الامام وهو اقرب الی الاحتیاط و فی الکفایة انه حسن اتفاقاً
ومن زعم انه عند ابی حنیفة فی الاولی فقط فقد غلط غلطاً فاحشاً
وصحیح الزاهدی ان التسمیة قبل الفاتحة واجب رکعتی تبعه ابن
هبان وقال الوجوب قول اکثر لیکن متأخرین قبول ندارند با بر سورته خواندن
سنت نیست نزد امام عظیم و ابویوسف خلافاً للمحدث قال فی البحر الرائق والمحدثان
فی الاستئذان اما عدم الکراهة فتفق علیها وهذا صرح فی المجتبى
والذخیره بانه ان سمي بين الفاتحة والسورة كان حسناً
عند ابی حنیفة سواء كانت السورة مقروءة سیراً او جهرت قال فی
المضمر و علیه الفتوى وهو المختار و بهذا ظهر ضعف ما فی العین
و غیره انه مکروه و رجحه المحقق الشیخ ابن الهمام قتلینده **الحلقة**
لشبهة الخلاف فی کونها آیه من کل سورة انتهى و رجح

۵۶

الحجيم كفتن بعد از ثمانست است این عبارت مختار اکثر شاست و بعضی استیضامه
گفته اند لیکن متأخرین قبول ندارند و بعضی زیادتى السبع العلمین میکنند لیکن در بحر الرائق
لا یعنی گفته است و این تابع قرارت است نزد امام عظیم و امام محمد پس مسبوق وقت قرارت
خود بگویدند مقتدی که بر قرارت نیست خواه مؤتم باشد خواه مسبوق خلافاً لابی یوسف
فانه عنده تبع للثناء وللقرارة ایضاً فاتی به المسبوق علی قوله
مرفی کما فی البحر الرائق **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بواجته
در برکت سنت است نزد اکثر شاست مذنب وهو المختار من الروایة فی جمیع
کتب الدرر الیة و فی الکافی وهو قول ابی یوسف و محمد و روایة
عن الامام وهو اقرب الی الاحتیاط و فی الکفایة انه حسن اتفاقاً
ومن زعم انه عند ابی حنیفة فی الاولی فقط فقد غلط غلطاً فاحشاً
وصحیح الزاهدی ان التسمیة قبل الفاتحة واجب رکعتی تبعه ابن
هبان وقال الوجوب قول اکثر لیکن متأخرین قبول ندارند با بر سورته خواندن
سنت نیست نزد امام عظیم و ابویوسف خلافاً للمحدث قال فی البحر الرائق والمحدثان
فی الاستئذان اما عدم الکراهة فتفق علیها وهذا صرح فی المجتبى
والذخیره بانه ان سمي بين الفاتحة والسورة كان حسناً
عند ابی حنیفة سواء كانت السورة مقروءة سیراً او جهرت قال فی
المضمر و علیه الفتوى وهو المختار و بهذا ظهر ضعف ما فی العین
و غیره انه مکروه و رجحه المحقق الشیخ ابن الهمام قتلینده **الحلقة**
لشبهة الخلاف فی کونها آیه من کل سورة انتهى و رجح

الحجيم كفتن بعد از ثمانست است این عبارت مختار اکثر شاست و بعضی استیضامه
گفته اند لیکن متأخرین قبول ندارند و بعضی زیادتى السبع العلمین میکنند لیکن در بحر الرائق
لا یعنی گفته است و این تابع قرارت است نزد امام عظیم و امام محمد پس مسبوق وقت قرارت
خود بگویدند مقتدی که بر قرارت نیست خواه مؤتم باشد خواه مسبوق خلافاً لابی یوسف
فانه عنده تبع للثناء وللقرارة ایضاً فاتی به المسبوق علی قوله
مرفی کما فی البحر الرائق **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** بواجته
در برکت سنت است نزد اکثر شاست مذنب وهو المختار من الروایة فی جمیع
کتب الدرر الیة و فی الکافی وهو قول ابی یوسف و محمد و روایة
عن الامام وهو اقرب الی الاحتیاط و فی الکفایة انه حسن اتفاقاً
ومن زعم انه عند ابی حنیفة فی الاولی فقط فقد غلط غلطاً فاحشاً
وصحیح الزاهدی ان التسمیة قبل الفاتحة واجب رکعتی تبعه ابن
هبان وقال الوجوب قول اکثر لیکن متأخرین قبول ندارند با بر سورته خواندن
سنت نیست نزد امام عظیم و ابویوسف خلافاً للمحدث قال فی البحر الرائق والمحدثان
فی الاستئذان اما عدم الکراهة فتفق علیها وهذا صرح فی المجتبى
والذخیره بانه ان سمي بين الفاتحة والسورة كان حسناً
عند ابی حنیفة سواء كانت السورة مقروءة سیراً او جهرت قال فی
المضمر و علیه الفتوى وهو المختار و بهذا ظهر ضعف ما فی العین
و غیره انه مکروه و رجحه المحقق الشیخ ابن الهمام قتلینده **الحلقة**
لشبهة الخلاف فی کونها آیه من کل سورة انتهى و رجح

سر برداشتن از رکوع سنت و بر پا و قف کردن افضل است در اکثر روایات و در قنای
 صوفیه اشباع با اختیار نموده و ترجیح داده فی الجمله ترک با و بعضی روایات معذرت
 ذکره فی خزانه الروایة عن کثر العباد و عاشیة السراجیة و ترغیب الصلوة و بین وجهی فی الشرح
 الالهیادی فی محبت العائد الی الموصول و امام بر همین کفایت کند چنانکه مفتی ثقلین و صد
 الشریع حجتیار کرده اند و بروایتی از امام ابو حنیفه که شیخ ابن جامم شرح قول نقل
 امام جمع کند و تسبیح و تحمید یعنی اللهم ربنا و لک الحمد غیر گوید و این تسبیح امام ابو یوسف و
 محبت لیکن است در وقت قیام گوید و قنای ظهیر میگوید که امام ابو بکر محمد بن فضل
 عاصمیه مائل بود امام طحاوی نیز همین حجتیار نموده در جنت بعد از ثقلین ذکر
 میگوید و بکذا نقل عن جماعة من المتأخرین منهم اختاروا قولهما انتهى و ظاهر از احادیث صحیح
 مسلم و غیره آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز فرض جمع میفرمودند و آنچه مستحب
 آن بعضی علماء گفته اند که در حالت نظر بود و بظاهر الشیخ است از مکرر آنکه دایم است
 صلی الله علیه و آله و سلم فرض آنها هیچ حدیث معلوم نیست و لهذا شیخ ابن جامم بعد از توبه
 مذکور میگوید الظاهر من الحدیث ان ذکر کسای جمع بنیایه فی عموم صلوة انتهی و در کتاب
 فقه مذکور است کان صلوات الله علیه و آله و سلم یطلب علی جماعته کما فی غالیه بسیار
 و غیره و لهذا راجح در نزد جمیع جماعت است کما صرح به فی البحر الرائق و نقل فی البیوم
 عن عائمة الشیخ لانه ثبت الموطأ من غیر ترک مع الاکار علی تارکه و مقتدی سامی باید
 که کتاب تحمید نماید بلا خلاف بین اصحابنا علی ما فی الذخیره و منقول تحمید جمیع لفظ
 افضل از همه اللهم ربنا و لک الحمد بعد از ان اللهم ربنا لک الحمد بعد از وی ربنا و لک
 الحمد بعد از همه آنچه متعارف است یعنی ربنا لک الحمد کذا فی البحر الرائق و منقول

له
 جمعین ابدال
 جام در لفظ لرن و
 ساکن کردن نیم
 ...
 ...

۵۹

این روایت در بعضی نسخ
 آمده است که در آنجا
 در بعضی نسخ آمده است
 که در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است
 که در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است
 که در بعضی نسخ آمده است
 و در بعضی نسخ آمده است

البرجندی عن شرح الطحاوی ربنا لک الحمد هو الالمهر وعن شرح البخاری ربنا و لک الحمد
 وعن المحيط اللهم ربنا لک الحمد هو الفضل وعن کافی اللهم ربنا و لک الحمد هو الاحسن مخفیاً
 که در احادیث صحیح روایات اربعه مذکوره بحسب اختلاف اوقات و اردست و هر چه در
 زیادتی است چون لالت بر زیادتی حسنه میکند بلاشبهه فصلت اما در حق منفرد
 روایات فقہی متعدده است یکی آنکه کفایت بنسب کند چنانکه ابو یوسف از امام عظمی روایت
 کرده اند لیکن در بجزرائق میگوید برین اعتماد نباید کرد که معلوم نیست تبصیر این دو
 آنکه بر تحمیل کفایت نماید و این را مفتی القلین صحیح نموده و صدر الشریعہ ختیار کرده
 و فی المسیطر هو الاصح علیہ اکثر المشایخ و اختاره شمس الائمہ الحلوانی و الامام الطحاوی
 و صحیح فی البرجندی سوم آنکه جمع کند و هر دو صحیح صاحب الهدایه و قال صدر الشریعہ
 و علیہ الاعتماد و اختاره صاحب الجمع و غایتہ لبيان قال فی بحر الرائق المرحوم من جهة
 المذهب الاکتفاء بالتحمیل فان ظاہر الروایة علی ما صرح به قاضی خان والمرجح بحسب الدلیل
 الجمع بینهما كما صحیح فی الہدایہ و غیره و در قنیه میگوید وقت سر برداشتن منفردیم
 گوید در حالت قیام تحمیل بگوید در ظاہر الروایة و هو الصحیح اتمی و برین تقدیر بهتر
 باشد نسبت ظاہر الروایة نیز مسلمه اگر مشفرد در حالت سر برداشتن بشمیع گفتند در
 حالت قیام بگوید ذکر صفت جامع التمر تاشی و فی البرجندی لشمیع یاتی به حاله الرفع با
 الاتفاق و اما التحمیل فصل حاله الاستقرار یقول حاله الرفع یقول حاله الاخطا ط و اما الموقوف
 ہے چهارم توقف در حالت رفع از رکوع و سجود سنت است و آن را در عرف فقہا
 بقومہ و جلہ تبصیر میکند و در حدیث صحیح مسلم وارد است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
 در حالت قیام از رکوع و طبعین السجودین ایخدر توقف میکردند کہ صحابہ کجایان می بودند

در قیام

اعجاب گفت در سوره سجده و سجده بر زمین و سجده بر آتش و سجده بر خاک و سجده بر هر شیئی که در زمین است

که فراموش کردند یعنی نماز را از غایت حضور و در حدیث صحیحین واردست که رکوع و سجود
سرور صلی الله علیه و آله وسلم بقوم و جلس او بر برابری نزدیک بود در طمی سگوید که آنچه نسبت
ابوصیفه میکند که محض سر برداشتن کفایت میکند عجب است و او از آن بیزارست که صجبا
اونص کرده اند هر که قومه و جله ترک کند گناهگار است و در بحر رائق از شرح راهی و غیر
نقل میکند که بجهت قومه و جله طمنیان در و چنانکه هر عضو مقام خود آید چنانکه گذشت
عبارت صدر الشریع در شرح وقایع رض و جوب است **حَدَّثَنَا قَالَ وَيَجِبُ الْأَطْمِينَانُ**
فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَقَدْ رُمِيَ بِمَا رَالَ التَّبِيحَةَ وَكَذَلِكَ الْأَطْمِينَانُ بَيْنَ
الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَبَيْنَ السُّجُودَيْنِ انْتِهَى و ظاهر این لالت میکند که مقدار
توقف در قومه و جله نیز یک تسیم باشد لیکن در بحر رائق مقدار بعد سابق کرده این را
موافق آن حل توان کرد اما دلالت احادیث سابقه بر قریب مساوات است قابل
در ایس سگوید که علما اختلاف کرده اند در مقدار رفع از سجود و اصرح است که تا وقتی
سجده قریب است نماز جاز نیست از مگر آنکه در حکم سجده اول است و اگر بقع و اقرت
جاز است زیرا که متحقق میشود بان سجده ثانیه انتهی و از حضرت صاحب سماعت کما
در شرح وقایع نقل از بعضی میکنند که رفع بمقدار گذشتن پا و کفایت میکند از امام
مروی نیست بلکه از جماعت مروی است یعنی تابعان بزید و مرویان این اعتقاد
و عمل داشتند باجملة اتهام بسیار در قومه و جله داشتند تا اگر غزیری می شد تا کید
تمام منع میفرمودند و المد الموفق و مقدار توقف زیاد از استقامت قامت درند
یافته نمیشود و نه قدرت است که اگر توقف نکند کرده نترسیمت و نزد امام احمد حنبل تحمید و
قومه و سوال مغفرت در جله فرضت پس ظاهر آن است که بقدر تحمید اللهم اغفر

نمودند بایست که در سجده بر زمین و سجده بر آتش و سجده بر خاک و سجده بر هر شیئی که در زمین است
انقدر استقامت قامت درند و مدد که آنست که در سجده بر زمین و سجده بر آتش و سجده بر خاک و سجده بر هر شیئی که در زمین است

از حدیث صحیحین واردست که رکوع و سجود
سرور صلی الله علیه و آله وسلم بقوم و جلس او بر برابری نزدیک بود در طمی سگوید که آنچه نسبت
ابوصیفه میکند که محض سر برداشتن کفایت میکند عجب است و او از آن بیزارست که صجبا
اونص کرده اند هر که قومه و جله ترک کند گناهگار است و در بحر رائق از شرح راهی و غیر
نقل میکند که بجهت قومه و جله طمنیان در و چنانکه هر عضو مقام خود آید چنانکه گذشت
عبارت صدر الشریع در شرح وقایع رض و جوب است **حَدَّثَنَا قَالَ وَيَجِبُ الْأَطْمِينَانُ**
فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَقَدْ رُمِيَ بِمَا رَالَ التَّبِيحَةَ وَكَذَلِكَ الْأَطْمِينَانُ بَيْنَ
الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَبَيْنَ السُّجُودَيْنِ انْتِهَى و ظاهر این لالت میکند که مقدار
توقف در قومه و جله نیز یک تسیم باشد لیکن در بحر رائق مقدار بعد سابق کرده این را
موافق آن حل توان کرد اما دلالت احادیث سابقه بر قریب مساوات است قابل
در ایس سگوید که علما اختلاف کرده اند در مقدار رفع از سجود و اصرح است که تا وقتی
سجده قریب است نماز جاز نیست از مگر آنکه در حکم سجده اول است و اگر بقع و اقرت
جاز است زیرا که متحقق میشود بان سجده ثانیه انتهی و از حضرت صاحب سماعت کما
در شرح وقایع نقل از بعضی میکنند که رفع بمقدار گذشتن پا و کفایت میکند از امام
مروی نیست بلکه از جماعت مروی است یعنی تابعان بزید و مرویان این اعتقاد
و عمل داشتند باجملة اتهام بسیار در قومه و جله داشتند تا اگر غزیری می شد تا کید
تمام منع میفرمودند و المد الموفق و مقدار توقف زیاد از استقامت قامت درند
یافته نمیشود و نه قدرت است که اگر توقف نکند کرده نترسیمت و نزد امام احمد حنبل تحمید و
قومه و سوال مغفرت در جله فرضت پس ظاهر آن است که بقدر تحمید اللهم اغفر

بود وقت قضا چنانچه قرات سوره فاتحه در دو رکعت اخیره از نماز و شمس لائمه سر
 قول کرخی را خستیار نموده راج کرده است و میگوید که اجماع بر استجاب در حالت تکبیر
 است و قول طحاوی مخالف اجماع است صاحب بحر اراق میگوید اگر نقل اجماع تمام
 شود این راجح است و الا قول طحاوی با جنت یار اولی است شاید امام سخی از
 وجوب نفض کمان کرده تا رو نموده است و مراد و وجوب بصلح است انتهی محصله اول
 و دوم دعا خواندن بعد از درود سنت است اما باید که با الفاظ قرآن یا حدیث باشد
 مثل رَبَّنَا اتِّفَانِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ
 النَّارِ و احسن بحب احادیث صحیحه چنانکه مجموع صحاب صحاح سته غیر از بخاری است
 کرده اند انت اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و عذاب القبر
 و من فتنه الحیا و الموات و الفتنه المسیح الدجال بگوید که بعضی تا
 این واجب است اندازا آنکه نماز سبب این اعاده فرموده اند و غیر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرما بتماس او این دعا آموخته اند اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً
 کثیراً اولا یعرف الذنوب الا انت فاعف عني مغفرة من عندک و ارحمني
 انت انت الغفور الرحیم رواه البخاری و الترمذی و النسائی
 و فقها حدیث می آرند من صلا صلوة و لم یدع فیها المؤمنین و المؤمنات
 فی حلیج بنا علیه اللهم اغفر لی و للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین
 و المسلمات اکثیا منهم و الاموات خواندن سنت فرموده اند که کتاب
 در فوج الاوراد اوعیه دیگر اریا و نموده است مع الاسناد اگر توفیق یابد عمل نماید لیکن
 در حالت امامت بمقدری کفایت کند که ملال نشود الف در آخر عبارت است از

در وقت قضا چنانچه قرات سوره فاتحه در دو رکعت اخیره از نماز و شمس لائمه سر
 قول کرخی را خستیار نموده راج کرده است و میگوید که اجماع بر استجاب در حالت تکبیر
 است و قول طحاوی مخالف اجماع است صاحب بحر اراق میگوید اگر نقل اجماع تمام
 شود این راجح است و الا قول طحاوی با جنت یار اولی است شاید امام سخی از
 وجوب نفض کمان کرده تا رو نموده است و مراد و وجوب بصلح است انتهی محصله اول
 و دوم دعا خواندن بعد از درود سنت است اما باید که با الفاظ قرآن یا حدیث باشد
 مثل رَبَّنَا اتِّفَانِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ
 النَّارِ و احسن بحب احادیث صحیحه چنانکه مجموع صحاب صحاح سته غیر از بخاری است
 کرده اند انت اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و عذاب القبر
 و من فتنه الحیا و الموات و الفتنه المسیح الدجال بگوید که بعضی تا
 این واجب است اندازا آنکه نماز سبب این اعاده فرموده اند و غیر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرما بتماس او این دعا آموخته اند اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً
 کثیراً اولا یعرف الذنوب الا انت فاعف عني مغفرة من عندک و ارحمني
 انت انت الغفور الرحیم رواه البخاری و الترمذی و النسائی
 و فقها حدیث می آرند من صلا صلوة و لم یدع فیها المؤمنین و المؤمنات
 فی حلیج بنا علیه اللهم اغفر لی و للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین
 و المسلمات اکثیا منهم و الاموات خواندن سنت فرموده اند که کتاب
 در فوج الاوراد اوعیه دیگر اریا و نموده است مع الاسناد اگر توفیق یابد عمل نماید لیکن
 در حالت امامت بمقدری کفایت کند که ملال نشود الف در آخر عبارت است از

در وقت قضا چنانچه قرات سوره فاتحه در دو رکعت اخیره از نماز و شمس لائمه سر
 قول کرخی را خستیار نموده راج کرده است و میگوید که اجماع بر استجاب در حالت تکبیر
 است و قول طحاوی مخالف اجماع است صاحب بحر اراق میگوید اگر نقل اجماع تمام
 شود این راجح است و الا قول طحاوی با جنت یار اولی است شاید امام سخی از
 وجوب نفض کمان کرده تا رو نموده است و مراد و وجوب بصلح است انتهی محصله اول
 و دوم دعا خواندن بعد از درود سنت است اما باید که با الفاظ قرآن یا حدیث باشد
 مثل رَبَّنَا اتِّفَانِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ
 النَّارِ و احسن بحب احادیث صحیحه چنانکه مجموع صحاب صحاح سته غیر از بخاری است
 کرده اند انت اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و عذاب القبر
 و من فتنه الحیا و الموات و الفتنه المسیح الدجال بگوید که بعضی تا
 این واجب است اندازا آنکه نماز سبب این اعاده فرموده اند و غیر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرما بتماس او این دعا آموخته اند اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً
 کثیراً اولا یعرف الذنوب الا انت فاعف عني مغفرة من عندک و ارحمني
 انت انت الغفور الرحیم رواه البخاری و الترمذی و النسائی
 و فقها حدیث می آرند من صلا صلوة و لم یدع فیها المؤمنین و المؤمنات
 فی حلیج بنا علیه اللهم اغفر لی و للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین
 و المسلمات اکثیا منهم و الاموات خواندن سنت فرموده اند که کتاب
 در فوج الاوراد اوعیه دیگر اریا و نموده است مع الاسناد اگر توفیق یابد عمل نماید لیکن
 در حالت امامت بمقدری کفایت کند که ملال نشود الف در آخر عبارت است از

بدون آنکه در این برود...
بدون آنکه در این برود...
بدون آنکه در این برود...

مفسرین ازین سخن...
بعضی ازین سخن...
بعضی ازین سخن...

اینست که گفتن آن خبیث بعد از نماز است فاما در سوره نماز یا بر مصلی بالاتفاق سنت است
مگر مقتدی وقتیکه قرأت امام نشود و در لفظ اولعات متعده است اشهر و افضل
تحقیق است و اگر بدو تشدید بگوید یا نفاسد میشود ذکره فی البحر الرائق هویدا باشد
که آنچه در آیات ثلثه از قرآن و واجبات و سنن بود مذکور شد الا انک در سنن مذکور
سولف آیات برهم کفایت نموده است از هر آنکه سنن دیگر است در کتب متداوله
و مستحبات نیز و برای نیست آنچه مذکور است در کفایة المؤمنین و عیون و غیره با مسطور نامیم
از مکرر بعضی ملاحظه نکنیم تا خصار سابق و فائده کلی حاصل آید فصل در عیون المسائل
که مصنف آن دعوی ایراد مسائل مفتی کرده است میگوید که سنت در تکیه اول چه چیز
اول بدشتن هر دو دست دوم روی آوردن هر دو دست جانب قبله سوم کشاوه بدشتن
انگشتان هر دو دست بر عادت چهارم بلند گفتن امام بگیر را پنجم متصل گفتن مقتدی
تکبیر با امام و آن نزدیک امام عظیم چون امام بیاهی اسد رسد مقتدی شروع کند و نزدیک
صاحبیه چون برای بگیر رسد شروع کند انتهی و در کفایة المؤمنین دستها بسوی قبله دست
سحب گفته است و مستحب درین شت است اول شروع کردن امام چون در وقت
سوزن مرتبه اول بگوید دوم برداشتن هر دو دست برابر زمه های گوش چنانکه هر دو دراز
بانهها ساس کند مردان را و از نماز اما هر دو وقت سوم بر آوردن هر دو دست با از
این مردان چهارم اول دستها هم شده بعد بگیر گفتن و نزد بعضی متصل تکبیر چنانکه
گذشت وجه قول اول نیست که در برداشتن هر دو دست دنیا و آخرت از دل برآرد
و در تکبیر عظمت الهی مدخل در آرد چنانکه در کلام توحید دو وجه قول دوم است که در کلام
چون دو قول است جمع هر دو نمیتواند کرد و اینجا زبان تکبیر میتوان گفت یا انکه از دل

بعضی ازین سخن...
بعضی ازین سخن...
بعضی ازین سخن...

بعضی ازین سخن...
بعضی ازین سخن...
بعضی ازین سخن...

سواى اسد بر آورده شود و هر دو دست هم توان برداشت چرا که یکی قول و یکی فعل است
 کل وجهه هومو لهما لیکن اول آسانست و مختار صاحب عیون و هدایه و بحر آ
 ست اگر چه بقول دوم بسیار رفته اند و بعضی ترجیح نیز داده اند بهر چه موفق کرد و عامل آید و
 تدریجاً مفصلاً پنجم و ایضا مستحب است که بکثیر بزرگ گوید چنانکه در لف احدیت و عظمت و در لام
 الویت و در نهایت الهی ملحوظ باشد ششم لام اسد را منضم گوید یعنی بر هفتم رای اکبر سلو
 نوید ششم و هفتم متصل بگیرند و بروایتی در گذارد و الا اول کلمه کما مر و مکروه در تکبیر و
 ست اول در کردن و در آن در چهار محل است و لف اسد و الف اکبر و بای اکبر
 هر سه اگر سهوا باشد نماز گروه تحریمی میشود و بروایتی شروع صحیح نیست و اگر عمد باشد
 کافر گردد و مد لام اسد اکبر بسیار کند مکره نیز بهیست و اندکی صحیح است چنانکه گذشت
 دوم سخت کشاده کردن انگشتان وقت برداشتن دست سوم بسیار پیوسته کردن
 آنها چهارم مشت بستن در وقت برداشتن پا بعد از آن پنجم پشت دست بجانب قبله کردن
 ششم کفها مقابل سوی خود کردن هفتم روی آسمان نمودن هشتم در آمدن در نماز با
 کشاکش بول و غائط نهم تکرار کردن تجبیر و هم زیاده کردن بر تکبیر لفظی دیگر گذاشتن
 العیون و فی الجبر الزائق کل لفظ سوی لفظ التلبیر مکرره تحریرها گما
 سبق و در کفایت المومنین یکی از مستحبات تکبیر گفته که در آن وقت اندکی سر نکون کردن
 لیکن در خلاصه و غیره گفته و لا یطأ علی راسه و یقل هوید حه کما مر و کفایت
 المومنین در بگردن هات گفته که دستها درون آستین و شستن و بالاتر از گوش بردن و یا بر آ
 کتف برداشتن و وصل نمودن در قیام نه چیرست اول کف دست راست بر پشت کف
 دست چپ گذاشتن و با هم و خضر حلقه کردن چنانکه گذشت دوم سوا کف

15

در تکبیر و هم زیاده کردن
 بر تکبیر لفظی دیگر گذاشتن

در کفایت المومنین یکی از
 مستحبات تکبیر گفته که در آن وقت
 اندکی سر نکون کردن

در چهارم فقط پنج رکعت اول در نماز فجر و سحر و هفت خیرست اول از سه آیه
 زیاده خواندن دوم با تریل یعنی با طهار مخارج بوق قاعده عرب قرارت خواندن و
 رعایت وقوف با تدبر کردن و ادنی مرتبه آن حضور دلست بمعانی قران و اگر نه
 بالفاظ آن سوم در حضرت طوال مفصل در فجر و ظهر و آواسط مفصل و در غشا و عصر و قصار
 مفصل در مغرب خواندن و در سفر هر چه میسر آمد کذا فی العیون و در کثرت قرارت مذکور
 سنون گفته است و تعیین مفصلات اختلافت قال فی البحر الرائق والذی
 علیه واصحابنا من الحجرات الی والسماذات البرج طوال و منها
 الی لم یکن اوساط و منها الی اخر القرآن قصار و قال فی المنیة عن القدر
 ان الظهر کالعصر یعنی فی قاعة الاوساط و اما عدد الایات فی الجامع
 الصغیر انه یقرع فی الفجر سوری الفاتحة اربعین او خمین او ستین و فی
 روایة الی اربعین فقط و فی روایة احسن الی مائة و فی الظهر مثله علی
 ما فی الجامع الصغیر و فی الحامی دون ستین الی اربعین و جمع کل
 ان المائة غایة الزیادة و اربعین غایة النقصان و ما بینهما بینهما و
 اما فی العصر و العشاء فعشرون فی الاو لیین کما فی المحيط ا و خمسة عشر
 کما فی الخلاصة و هو ظاهر الروایة علی ما فی قاضیخان و اما فی المغرب
 فخمس آیات و لغتاری البدایع عدم التعیین بل هو مختلف باختلاف
 الوقت و الامام و القوم و بالجملة ینبغی ان یقرء ما یخفف علی القوم ای
 اکثرهم و لا یثقل علیهم بعد ان یتکون علی الشام انتهى مختصراً و المراد
 بالتمام ما هو السنة كما صرح به الشیخ ابن همام فی الفقه العظام

اینست که در چهارم فقط پنج رکعت اول در نماز فجر و سحر و هفت خیرست اول از سه آیه
 زیاده خواندن دوم با تریل یعنی با طهار مخارج بوق قاعده عرب قرارت خواندن و
 رعایت وقوف با تدبر کردن و ادنی مرتبه آن حضور دلست بمعانی قران و اگر نه
 بالفاظ آن سوم در حضرت طوال مفصل در فجر و ظهر و آواسط مفصل و در غشا و عصر و قصار
 مفصل در مغرب خواندن و در سفر هر چه میسر آمد کذا فی العیون و در کثرت قرارت مذکور
 سنون گفته است و تعیین مفصلات اختلافت قال فی البحر الرائق والذی
 علیه واصحابنا من الحجرات الی والسماذات البرج طوال و منها
 الی لم یکن اوساط و منها الی اخر القرآن قصار و قال فی المنیة عن القدر
 ان الظهر کالعصر یعنی فی قاعة الاوساط و اما عدد الایات فی الجامع
 الصغیر انه یقرع فی الفجر سوری الفاتحة اربعین او خمین او ستین و فی
 روایة الی اربعین فقط و فی روایة احسن الی مائة و فی الظهر مثله علی
 ما فی الجامع الصغیر و فی الحامی دون ستین الی اربعین و جمع کل
 ان المائة غایة الزیادة و اربعین غایة النقصان و ما بینهما بینهما و
 اما فی العصر و العشاء فعشرون فی الاو لیین کما فی المحيط ا و خمسة عشر
 کما فی الخلاصة و هو ظاهر الروایة علی ما فی قاضیخان و اما فی المغرب
 فخمس آیات و لغتاری البدایع عدم التعیین بل هو مختلف باختلاف
 الوقت و الامام و القوم و بالجملة ینبغی ان یقرء ما یخفف علی القوم ای
 اکثرهم و لا یثقل علیهم بعد ان یتکون علی الشام انتهى مختصراً و المراد
 بالتمام ما هو السنة كما صرح به الشیخ ابن همام فی الفقه العظام

در عصر و غشا و سحر و فجر و سحر و هفت خیرست اول از سه آیه
 زیاده خواندن دوم با تریل یعنی با طهار مخارج بوق قاعده عرب قرارت خواندن و
 رعایت وقوف با تدبر کردن و ادنی مرتبه آن حضور دلست بمعانی قران و اگر نه
 بالفاظ آن سوم در حضرت طوال مفصل در فجر و ظهر و آواسط مفصل و در غشا و عصر و قصار
 مفصل در مغرب خواندن و در سفر هر چه میسر آمد کذا فی العیون و در کثرت قرارت مذکور
 سنون گفته است و تعیین مفصلات اختلافت قال فی البحر الرائق والذی
 علیه واصحابنا من الحجرات الی والسماذات البرج طوال و منها
 الی لم یکن اوساط و منها الی اخر القرآن قصار و قال فی المنیة عن القدر
 ان الظهر کالعصر یعنی فی قاعة الاوساط و اما عدد الایات فی الجامع
 الصغیر انه یقرع فی الفجر سوری الفاتحة اربعین او خمین او ستین و فی
 روایة الی اربعین فقط و فی روایة احسن الی مائة و فی الظهر مثله علی
 ما فی الجامع الصغیر و فی الحامی دون ستین الی اربعین و جمع کل
 ان المائة غایة الزیادة و اربعین غایة النقصان و ما بینهما بینهما و
 اما فی العصر و العشاء فعشرون فی الاو لیین کما فی المحيط ا و خمسة عشر
 کما فی الخلاصة و هو ظاهر الروایة علی ما فی قاضیخان و اما فی المغرب
 فخمس آیات و لغتاری البدایع عدم التعیین بل هو مختلف باختلاف
 الوقت و الامام و القوم و بالجملة ینبغی ان یقرء ما یخفف علی القوم ای
 اکثرهم و لا یثقل علیهم بعد ان یتکون علی الشام انتهى مختصراً و المراد
 بالتمام ما هو السنة كما صرح به الشیخ ابن همام فی الفقه العظام

در غیر مجرب مساوات قرائت در میان هر دو رکعت مستحب است نزد امام عظیم و ابو یوسف خلافاً للمحمد فانه قال سبب التویل فی الاولی بل بین قال بعضهم القوی علی قول محمد والمستفاد من البحر الرائق ان الفتوی علی قولها واما در مجرب اتفاق بر سنت که تطویل اولی مستحب بلکه سنون است بقدر ثلث و ثلثین بانقدر ضعف اما تطویل رکعت ثانیة بر اولی مکروه است بالاتفاق اگر تا سه آیت باشد و ما دون او و معانیست مکروه در تطویل در عمل آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آمده مثل سجح الاسم بل انی در عیدین و جمعه که آن سنت است کما فی البحر الرائق و فی محیط کواطال الاولی لیکن یدرک القوم کبأس به اذا کان لا یثقل علی القوم قال فی البحر الرائق قال التویل فی الكل یقصد الخیر لیس بمکروه چهارم مستحب است خواندن سوره فاتحه در دو رکعت اخیر فرض خشم بر سرفاتحه در هر رکعت تسمیه خواندن کذا فی العیون در اکثر کتب تسمیه قبل از فاتحه سنون و فرموده اند چنانکه گذشت ششم دفع کردن سوره حسد آنکه در هفتم پوشیدن درین وقت فازه کذا فی العیون و غیره و در کفایة المؤمنین کوفع فازه نیز مستحب است که لب زین بدان بگسرد و یا به پشت دست چپ درین پوشند و در بحر رائق از خلاصه کورست که با امکان دفع بدندان اگر درین بدست یا به پرچه پوشند مکروه است و دیگر مظلوم باشد که دفع سرفه و فانه در تمام نماز مستحب است پس خصوصیت ذکر هر دو در قرائت فقط در عیون ظاهر تقریری باشد که اگر در قرائت ظاهر میشود و الله اعلم و در کفایة المؤمنین از مستحبات قرائت بر امام گفته که اینقدر بلند خواند که صف اول بشنود و مکروهات در قرائت است و هفت است اول بلند خواندن چیزی که آیت فرموده اند دوم ششردن آنها بانگسان چنانکه مانع سنت وضع شود سوم تخمخوردن

در غیر مجرب مساوات قرائت در میان هر دو رکعت مستحب است نزد امام عظیم و ابو یوسف خلافاً للمحمد فانه قال سبب التویل فی الاولی بل بین قال بعضهم القوی علی قول محمد والمستفاد من البحر الرائق ان الفتوی علی قولها واما در مجرب اتفاق بر سنت که تطویل اولی مستحب بلکه سنون است بقدر ثلث و ثلثین بانقدر ضعف اما تطویل رکعت ثانیة بر اولی مکروه است بالاتفاق اگر تا سه آیت باشد و ما دون او و معانیست مکروه در تطویل در عمل آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آمده مثل سجح الاسم بل انی در عیدین و جمعه که آن سنت است کما فی البحر الرائق و فی محیط کواطال الاولی لیکن یدرک القوم کبأس به اذا کان لا یثقل علی القوم قال فی البحر الرائق قال التویل فی الكل یقصد الخیر لیس بمکروه چهارم مستحب است خواندن سوره فاتحه در دو رکعت اخیر فرض خشم بر سرفاتحه در هر رکعت تسمیه خواندن کذا فی العیون در اکثر کتب تسمیه قبل از فاتحه سنون و فرموده اند چنانکه گذشت ششم دفع کردن سوره حسد آنکه در هفتم پوشیدن درین وقت فازه کذا فی العیون و غیره و در کفایة المؤمنین کوفع فازه نیز مستحب است که لب زین بدان بگسرد و یا به پشت دست چپ درین پوشند و در بحر رائق از خلاصه کورست که با امکان دفع بدندان اگر درین بدست یا به پرچه پوشند مکروه است و دیگر مظلوم باشد که دفع سرفه و فانه در تمام نماز مستحب است پس خصوصیت ذکر هر دو در قرائت فقط در عیون ظاهر تقریری باشد که اگر در قرائت ظاهر میشود و الله اعلم و در کفایة المؤمنین از مستحبات قرائت بر امام گفته که اینقدر بلند خواند که صف اول بشنود و مکروهات در قرائت است و هفت است اول بلند خواندن چیزی که آیت فرموده اند دوم ششردن آنها بانگسان چنانکه مانع سنت وضع شود سوم تخمخوردن

در غیر مجرب مساوات قرائت در میان هر دو رکعت مستحب است نزد امام عظیم و ابو یوسف خلافاً للمحمد فانه قال سبب التویل فی الاولی بل بین قال بعضهم القوی علی قول محمد والمستفاد من البحر الرائق ان الفتوی علی قولها واما در مجرب اتفاق بر سنت که تطویل اولی مستحب بلکه سنون است بقدر ثلث و ثلثین بانقدر ضعف اما تطویل رکعت ثانیة بر اولی مکروه است بالاتفاق اگر تا سه آیت باشد و ما دون او و معانیست مکروه در تطویل در عمل آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آمده مثل سجح الاسم بل انی در عیدین و جمعه که آن سنت است کما فی البحر الرائق و فی محیط کواطال الاولی لیکن یدرک القوم کبأس به اذا کان لا یثقل علی القوم قال فی البحر الرائق قال التویل فی الكل یقصد الخیر لیس بمکروه چهارم مستحب است خواندن سوره فاتحه در دو رکعت اخیر فرض خشم بر سرفاتحه در هر رکعت تسمیه خواندن کذا فی العیون در اکثر کتب تسمیه قبل از فاتحه سنون و فرموده اند چنانکه گذشت ششم دفع کردن سوره حسد آنکه در هفتم پوشیدن درین وقت فازه کذا فی العیون و غیره و در کفایة المؤمنین کوفع فازه نیز مستحب است که لب زین بدان بگسرد و یا به پشت دست چپ درین پوشند و در بحر رائق از خلاصه کورست که با امکان دفع بدندان اگر درین بدست یا به پرچه پوشند مکروه است و دیگر مظلوم باشد که دفع سرفه و فانه در تمام نماز مستحب است پس خصوصیت ذکر هر دو در قرائت فقط در عیون ظاهر تقریری باشد که اگر در قرائت ظاهر میشود و الله اعلم و در کفایة المؤمنین از مستحبات قرائت بر امام گفته که اینقدر بلند خواند که صف اول بشنود و مکروهات در قرائت است و هفت است اول بلند خواندن چیزی که آیت فرموده اند دوم ششردن آنها بانگسان چنانکه مانع سنت وضع شود سوم تخمخوردن

کردن بیزد اگر چه چون ظاهر شود و امام ناپوشیدن مهن بوقت قاضی پنجم و این
چیزی در دین وقت قرائت که مانع ترسیل باشد ششم تمام کردن در رکوع هفتم
خواندن قرآن در غیر قیام هشتم شبانی کردن در قرائت چنانکه طریق سنت
مرعی نباشد اگر چه بر عایت قوم باشد نهم تعیین کردن سوره در نماز جهتی که غیر آن
خواهد در جمیع کردن در دو سوره بروحیکه یکسوره در میان بماند و در یک رکعت و نزد
بعضی در دو رکعت نیز مکروه است مطلقاً و در بعضی آیات اگر سوره طول در میان
باشد مکروه نیست که در حکم دو سوره قصیره است ذکره فی البحر الرائق یا در دهم حال
کردن از یک آیت یا یک آیه دیگر اگر چه در میان سوره باشد یعنی اگر معنی فاسد نشود
و اگر نه لایحوز است کما مراد و از دهم تقدیم سوره متاخره بر مقدمه اگر چه در رکعت باشد
کذا فی العیون و اگر مهوا باشد مکروه نیست ذکره فی حرأه الروایه و در بحر الرائق
میگوید اگر سهوا در اولی قیل اعد و بر ب الناس خواند و در ثانی نیز همین بخواند و امثال
این در فرض مکروه است اما در نوافل ناک ندارد و سیزدهم در از کردن رکعت دوم
بر رکعت اول بمقدار سه آیت باعتبار کلمات در فرائض چهاردهم توقف کردن آیه
رحمت یا عذاب امام را و توقف است مطلقاً و منفرد را در فرائض یا در دهم در از کردن
امام نماز اگر بر قوم گران آید و تیکه مخالف سنت باشد شانزدهم تخفیف کردن امام
بخلاف سنت بر عایت قوم مقدم محتاج ساختن قوم را بجزایب یعنی بعد از مقدار
و حیب امام را رکوع نکردن بیستم خواندن مقتدی قرائت پس امام نوزدهم خواندن
امام آیت سجده در نماز سریه بگراند که در آنست باستم مگر خواندن آتی را از خویشی
یا از اندوه در نهائض مست و یکم خواندن آخر یکسوره در رکعتی و آخر سوره دیگر

شیخ شریک...
کتاب...
اصول...
فصل...
در صورت ظهور در وقت قرائت...

در صورت ظهور در وقت قرائت...
فصل...
اصول...
کتاب...

کتاب...
اصول...
فصل...
در صورت ظهور در وقت قرائت...
فصل...
اصول...
کتاب...
اصول...
فصل...
در صورت ظهور در وقت قرائت...
فصل...
اصول...
کتاب...
اصول...
فصل...
در صورت ظهور در وقت قرائت...
فصل...
اصول...
کتاب...
اصول...
فصل...
در صورت ظهور در وقت قرائت...

کتاب...
اصول...
فصل...
در صورت ظهور در وقت قرائت...
فصل...
اصول...
کتاب...
اصول...
فصل...
در صورت ظهور در وقت قرائت...

میرود که فرجه چهارگشت مسنون است و مویدا مالک قول بحیثین ست الباء اللصاق
 یعنی القرب و در حدیث نیز الصاق الکعب بمعنی القرب و المقابله و قست پس مقابله
 کعب کعب نیز اراده میتوان نمود چنانکه تحقیق این مسئله در حواشی بحر اوق کاتب
 بتفصیل مذکور نموده و الله اعلم و مستحب در پنج خیرست اول برابر کردن سر با پیر
 و پشت دوم نظر کردن بسوی پشت پامی سوم زیاده از سه بار تسبیح گفتن منفر در بطا
 چهارم دور داشتن بازو از شکم مردان ^{پنجم} دستها فرو داشتن در قومه و مکرده در نو
 خیرست اول برداشتن هر دو دست وقت رفتن رکوع دوم همچنین برداشتن هر دو
 دست وقتیکه سر از رکوع بر میدارد و سوم تکرار کردن تکبیر یعنی بعد از استماع وقت
 سر برداشتن تکبیر برداشتن تکبیر گوید باز وقت فرو شدن هم گوید چنانکه در بعضی روایات
 آمده چهارم زیاده کردن در وقت تسبیح یعنی در فرض بعضی ادعیه مانوره خواندن پنجم
 تسبیح رکوع بلند گفتن ششم نقصان کردن تسبیح از سه مرتبه بقدم ترک تسبیحات ورود
 هفتم ترک کردن قومه نهم ترک کردن طمانیت در رکوع و در قومه دهم بلند کردن سر از
 پشت و سر نواز دهم فرو کردن سر از دور و از دهم کف هر دو دست در میان دو زانو
 طبق کردن یعنی جمع نمودن چنانکه در بعضی آثار آمده نیز دهم آوردن تسبیح با تحمید
 در وقت رفتن بسوی سجده یعنی باید که در قومه تمام کند و اگر در رفتن تمام کند
 مگر دست چهاردهم متظر بودن امام مگر کسی را که آواز تعلیل او میشنود و پانزدهم هم مرد
 تسبیحات با انگشتان در آن شانزدهم سپانیدن بازو باشکم مردان از هفدهم برداشتن
 انگشتان پانزدهمین در آن نیز دهم ششمی کردن مقتدی بر امام در رفتن بسوی رکوع
 اگر امام را در رکوع در یابد و الا نماز فاسد شود و نوزدهم ششمی کردن در سر برداشتن

من القربین فی حال رکوع
 سوره اعراف
 چنانکه در سبب الامتنان نیست
 مع این در روز و در بعضی
 خیرست چنانکه در وقت
 مع از ابوالاسود
 طبق بتطابق
 تسبیح
 بعضی معتقدین
 بر مقتدی
 بنابر آن
 هفتم تسبیح
 که در بازو رکوع
 دو رکوع
 امام سر از رکوع
 مقتدی
 مکرده
 تسبیح
 که امام سلام داد یا برآید

تسبیح تمام کند و اگر مقتدی
 متابعت نمود چنانکه امام سلام
 داد عیب بعد تسبیح بود که امام سلام
 داد اللهم متابعت کند و با تامل
 نکوشد و مردم از آن غافلند

بینی در شماره دهم نهادن انگشتان هر دو پای بر زمین گذاشتن و در بعضی و آیات
 نهادن پیشانی و بینی از دست موکده گفته اند و نظر بسوی پرده پیشی مستحب فرموده
 اند و هر دو قدم نهادن در بعضی روایات فرض گفته است چنانکه گذشت پس مراد از
 انگشتان همه ساق باشد که همه نهادن مستحب است بالاتفاق و الله اعلم بمرکوبات
 در وقت و هفت است اول بر داشتن انگشتان یکپای از زمین دوم زیاد کردن
 بر تسبیحات از ادعیه یا ثوره یعنی در فرض سوم بلند گفتن تسبیحات چهارم تمام کردن تکبیر
 در سجده پنجم در زمین اگر مسمع نیست ششم نهادن دو دست پیش از زانو بغیر
 پنجم برداشتن دو زانو پیش از دست وقت برخاستن بغیر ششم گردانیدن سنگره
 پیش از دو بار بر روی سجده نهم کشاندن انگشتان دست وقت سجده هشتم سجده
 کردن بر بنده و سته با بغیر یازدهم گسترانیدن دهن با اینست یا جامه برای خاک نه برای گر
 و سردی دوازدهم پانیدن شکم باران دران ساق و ساق بر زمین مرد او در دراز
 آنها زانرا نیز و سیم پوستن باز و در غیر اینوهی مرد از او چهارم گسترانیدن هر دو ساعده
 مردان را پانزدهم برداشتن دست از زمین وقت سجده هجدهم شازدهم برداشتن زانو
 از زمین بیجدهم گردانیدن انگشتان پایی از جانب قبله سیزدهم سجده کردن
 بر صورتیکه بی تا مل در نظر آید بی سر بریده نوزدهم ترک کردن در میان دو سجده جلوسم
 نشستن بر یکپای در جلوسبت یکم نشستن با نزدیک دران سبت دوم مرغ نشستن
 دران سبت و سوم نشستن بر پاشنه هر دو پای دران این همه جلوسها چیزی سبت
 و چهارم ترک کردن طمانینت و جلوسبت پنجم بر پیشانی یا بینی تنها کفایت نمودن
 در سجده چیزی سبت و ششم پیشی کردن هفتمی بر امام در سجده رفتن اگر ایستادن

در سجده پنجم در زمین اگر مسمع نیست ششم نهادن دو دست پیش از زانو بغیر
 پنجم برداشتن دو زانو پیش از دست وقت برخاستن بغیر ششم گردانیدن سنگره
 پیش از دو بار بر روی سجده نهم کشاندن انگشتان دست وقت سجده هشتم سجده
 کردن بر بنده و سته با بغیر یازدهم گسترانیدن دهن با اینست یا جامه برای خاک نه برای گر
 و سردی دوازدهم پانیدن شکم باران دران ساق و ساق بر زمین مرد او در دراز
 آنها زانرا نیز و سیم پوستن باز و در غیر اینوهی مرد از او چهارم گسترانیدن هر دو ساعده
 مردان را پانزدهم برداشتن دست از زمین وقت سجده هجدهم شازدهم برداشتن زانو
 از زمین بیجدهم گردانیدن انگشتان پایی از جانب قبله سیزدهم سجده کردن
 بر صورتیکه بی تا مل در نظر آید بی سر بریده نوزدهم ترک کردن در میان دو سجده جلوسم
 نشستن بر یکپای در جلوسبت یکم نشستن با نزدیک دران سبت دوم مرغ نشستن
 دران سبت و سوم نشستن بر پاشنه هر دو پای دران این همه جلوسها چیزی سبت
 و چهارم ترک کردن طمانینت و جلوسبت پنجم بر پیشانی یا بینی تنها کفایت نمودن
 در سجده چیزی سبت و ششم پیشی کردن هفتمی بر امام در سجده رفتن اگر ایستادن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
والمؤمنين
والمؤمنات
والعالمين
والمؤمنات
والعالمين

در ریاضه و اگر نه نماز فاسد شود بست و ختم برداشتن بصدای سریش از امام باید است
سجده دوم مانند سجده اولی است مگر آنکه جلوسه نباید کرد بعد از آن وقت برخواستن بر رکعت
دوم و چهارم کذا فی العیون مخفی نماند که زیاده خواندن ادعیه با ثوره در رکوع و سجود و اجابت
صحیح و درست لیکن امام اعظم رحمه الله فرموده اند چنانکه میان مراد کرده اند
لیکن در احادیث صحیح و مسلم که مشتمل بر ادعیه است لفظ صلوة مکتوبه و درست چنانکه با
در وجهت وجهی مدند کوشد و آمد علم و یکی از عذرهای که در بنا و ن هر دو دست پیش از
زانو در سجده و برداشتن زانو پیش از دست وقت قیام سرسوده اند که چون نموده
پوشیده باشند جایز است ذکره فی البحر الرائق و غیره و در کفایه المؤمنین از استیجاب سجده
کف پای را وقتی که در جماعت نماز کند پوشیدن گفته و نحوه فی اساس المصلحین
در بحر الرائق از خلاصه نقل میکنند و گویند قد میند فی التجدد بکبره انتهی پس سر
نگردن اولی باشد یا اگر خالی از حرم نیست و از استیجاب در کفایه المؤمنین برابری در
تسبیحات رکوع و سجود گفته است و مکر و هات سجده چیست اول کبر گفتن دوم چشم
پوشیدن در آن سوم سوی بینی نادیدن چهارم و تنها مقابل زانو نهادن پنجم در فرض امام
را تسبیح زیاده از سه بار گفتن و تسبیح یکم که رقم گران آید شمرده است لیکن در بحر الرائق
چشم بهیئت قصد جمع خاطر جائز داشته اند مطلقا فصل مسنون در رقعده شش خیریت
اول انتقال کردن از سجده بعقده بکبر گویان دوم بلند گفتن امام این کبر را سوم کسبیدن
پای چپ از پشت بران دستاو مگردن پای رهت مردان از زنان ابر برین
چپ نشستن هر دو پای بجانب است کشیدن چهارم در و بر آن سرور صلی علیه
و آله وسلم در رقعده اخیر فرستادن بعد از تشهد چشم دعا کردن خود را جمع

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
والمؤمنين
والمؤمنات
والعالمين
والمؤمنات
والعالمين

سومین رابعهای مشابه قرآن با حدیث بعد از درود ششم آیه خواندن تشهد و درود
 و دعا در آن و استحضات در قعه هفت است اول نهادن هر دو کف دست
 بر رانها و دوم گسترانیدن انگشتان تا برسند بسزا نو سوم روی آوردن انگشتان دستها
 و پایها بجانب قبله چنانکه تواند چهارم کشاده داشتن دست بر عادت پنجم نگر بستن
 بجانب کنار ششم پوشیدن هر دو پای بدین نزدیک بعضی هفتم نظر بودن مسبق
 تا فارغ شدن امام کذا فی العیون باید دست که انتظار مسبق تا فارغ شدن امام در
 فتح القدیرو بجز رائق و جب گفته اند تا آنکه نماز بجز در غایتی غیر ضرورت چنانکه گذشت
 مکروه تحریمیت و ظاهر همین است زیرا که متابعت امام تا خروج بفعل مصلحت و جب گفته اند
 پس اعتماد بر فتح القدیرو بجز رائق باید کردند بر مثل عیون و تیسیر الاحکام و الله اعلم و توجه
 کردن انگشتان هر دو پای در قعه خالی از اشکال نیست و لهذا چند آنکه تواند بکند اگر چه
 در برخی گفته که متبادر از عبارت مختصر و قایه نیست که توجه اصابع هر دو پای کند
 توجه اصابع چپ بکلفت حاصل میشود و در خلاصه و خزانه التعمین اصابع چپ و راست
 انتهی و مکروهات در قعه ده است اول نشستن بر پاشنه و دوم همچو یک نشستن
 یعنی بر سرین سوم مربع نشستن اما بر سه بیذری چهارم تشبیه گفتن پیش از تشبیه
 در رو یا ادعیه پنجم گرفتن هر دو زانو بدست ششم زیاده گفتن بر الفاظ تشهد و
 هفتم مسج کردن خاک از پیشانی قبل از سلام ششم خمی از پیشانی پیش از سلام
 هفتم بیذری نهم بلند خواندن تشهد و یاد در رو یا ادعیه دهم ستادن مسبق بر
 قضای سابق پیش از سلام امام بیذری کذا فی العیون در کفایت المومنین از مکروهات
 قعه نشستن بر هر دو پای بعد از گسترانیدن و هر دو پای یکجا بستن و سو

۴۵

کتابخانه جامع مسجد اعظم کربلا
 دفتر ثبت و ضبط اسناد
 شماره ثبت اسناد: ۱۳۰۰
 شماره ثبت کتاب: ۱۳۰۰
 شماره ثبت نسخه: ۱۳۰۰
 شماره ثبت خط: ۱۳۰۰
 شماره ثبت تصویر: ۱۳۰۰
 شماره ثبت صوت: ۱۳۰۰
 شماره ثبت فیلم: ۱۳۰۰
 شماره ثبت اسکن: ۱۳۰۰
 شماره ثبت دیجیتال: ۱۳۰۰
 شماره ثبت اینترنت: ۱۳۰۰
 شماره ثبت موبایل: ۱۳۰۰
 شماره ثبت تبلت: ۱۳۰۰
 شماره ثبت هوش مصنوعی: ۱۳۰۰
 شماره ثبت بلاگ: ۱۳۰۰
 شماره ثبت وبسایت: ۱۳۰۰
 شماره ثبت اپلیکیشن: ۱۳۰۰
 شماره ثبت شبکه اجتماعی: ۱۳۰۰
 شماره ثبت پورتال: ۱۳۰۰
 شماره ثبت سیستم مدیریت محتوا: ۱۳۰۰
 شماره ثبت سیستم مدیریت کاربران: ۱۳۰۰
 شماره ثبت سیستم مدیریت محتوا: ۱۳۰۰
 شماره ثبت سیستم مدیریت کاربران: ۱۳۰۰
 شماره ثبت سیستم مدیریت محتوا: ۱۳۰۰
 شماره ثبت سیستم مدیریت کاربران: ۱۳۰۰

فوقى اورد و در وقت اشاره
دقت شدت و در در الحار
است که اشاره کرد بسیار
امره از علمای بام و در دمه
که اشاره که گفت و سخن
فقیه است از شافعی اولین
نادر است از شافعی اولین
تند در دو لوله و غیره
لا یسئدیه الاشارة

که نارناویدن او عیب بسیار خواندن که بر مقتدیان گران آید و در وقت سلام
گفت نماویدن و کساده کردن از معاد انگشتان او در وقت بران می نهند و سر را تپان
نگون کردن نیز شمرده است و از مکر و بات شهادت در عیون و کیدانی اشاره کردن با
شهادت گفته است و فی منتهی لفتی بکوه الاشارة بالمسجود و در خلاصه مضمرات
گفته المختار و انه لا یشیر فی الولا حیه و النجس و علیه الفتوی لان مینه
الصلوة علی السکون و فی شرح الوقایة عز الشافعی انه یشیر قال
و مثل هذا جاء عن علمائنا ایضا و فی الذخیره انه یشیر بالسبابة عند
الشهادة و فی دمر البحار یشیر بالسبابة علیه الفتوی و فی فتح القدیر
بعد نقله عن محمد بن کتیبة الاشارة بقیض خضره و التي تلبسها و
یحلق الوسطی و الایهام و یقیم المسبحة و کذا عن ابی یوسف فی الامالی
قال الشیخ و هذا فرع لتصحیح الاشارة و عن کثیر من المشایخ لا یشیر
اصلا و هو خلاف الروایة و الذریة و عن محمد بن مازکرة فی کتیبة
الاشارة قول ابی حنیفة انتهى فقول الشیخ ابن همام خلاف الروایة دلیل
على ان الروایة الصحیحة عن علمائنا الثلاثة هی الاشارة كما نقله و قول
خلاف الذریة ایفاء علی ما جاء فی الأحادیث الصحیح من صحیح المسلم
و غیر فی التخصیص علی الاشارة فانها کثیرة و المذكور منها فی مشکوة
المصابیح سبعة و الظاهر انها هی السنة کما فی البرجدی عن
الامام الزاهد انه قال لروایات عن اصحابنا ان الاشارة بالمسبحة
سنة فی البحر الرائق عن المجتبى كما اتفقت الروایات عن اصحابنا

فوقى اورد و در وقت اشاره
دقت شدت و در در الحار
است که اشاره کرد بسیار
امره از علمای بام و در دمه
که اشاره که گفت و سخن
فقیه است از شافعی اولین
نادر است از شافعی اولین
تند در دو لوله و غیره
لا یسئدیه الاشارة

نقل عقل مستور از عین
کتابت بنویسد که اشاره
بسیار است از ابی یوسف در
است اشاره است و در بسیار
نقل عقل مستور از عین
کتابت بنویسد که اشاره
بسیار است از ابی یوسف در
است اشاره است و در بسیار

يَعْنَى كَوْنِهَا سُنَّةً وَكَذَا عَنِ الْكُوفِيِّينَ وَالْمَدَنِيِّينَ وَكَثُرَتِ الْأَخْبَارُ
عَنِ الْعَمَلِ بِهَا أَوَّلَى وَفِي الْمُلْتَقَطِ عَنْ أَبِي نُصَيْرٍ مِنْ سَلَامٍ لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ
فِتْلَانُ الْعُلَمَاءِ أَنْتَهَى وَكَعَلَهُ أَرَادَ اخْتِلَافَ الْمُحَقِّقِينَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ
لَتَأَخِّرِينَ مِنْهُمْ وَدَرَجَاتِ ابْنِ شَيْخِ رَحْمَةِ اللَّهِ صَاحِبِ مَسَاكِبِ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ
رُشْتَةَ أَنْدُونِيَّةً وَتَجَابَ دِرَانِ مَقَرَّرٌ مَمْنُودَةٌ أَنْدِجَانِيَّةً رَسُولُ اللَّهِ كُورْدِيَّةً نَجَانَةَ كَاتِبِ مَجْمُوعِ
سِتِّ وَأَسَدِ الْمَوْفِقِ وَدَفْعِ الْقَدِيرِ كَقَوْلِهِ صَحِيحٌ سَلَامٌ وَضَعُ كَفِّ مِينِي وَقَبْضِ إِصْبَاحِ أَنْ
لَشَبَّ جَمْعُ هَرُونَ مَكْنُفِيَّةً شَائِدٌ مَرَادُ أَنْ يَأْتِيَهُ أَوَّلُ سَبْطٍ كَنْدَجَةٌ وَقَدْ أَشَارَتْ قَبْضُ
لَنْدَانِيَّةً وَتَحْقِيقِيَّةً نَجَانَةَ أَيْ سَلَامٌ عَمَلٌ كَثِيرٌ بِرِجَالِهِ مَحْضُ أَشَارَاتٍ بِإِجْمَاعٍ مَعْلُومٌ فِي رِغَالِ
مَكْرُوهٍ كَقَوْلِهِ بَشَائِرُ عَمَلٍ كَثِيرٌ بِمَحْضِ تَطْبِيقِ كَمَا مُمْكِنٌ بِوُجُودِ كَثِيرَةٍ مَبْدُونِ أَيْ خِيَانَةٍ
وَرُوحَانِيَّةً فَتَمَّ الْقَدِيرُ وَشُدَّ شِدْوَانُ نَجْوَرٌ أَشْتَمَةٌ شُدَّ وَوَأَسَدُ الْمَسِيرِ فِي وَقْتِ أَشَارَاتِ
بِالِاتِّعَاقِ وَقَدْ شَهِدَتْ قَالَ شَمْسُ الْأَكْثَمَةِ الْخَلْوَانِي يُقِيمُ الْأَصْحَحَ عِنْدَ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَيَضَعُهَا عِنْدَ إِلَّا اللَّهُ لِيَكُونَ الرَّفْعُ لِلنَّبِيِّ وَالْوَضْعُ لِلدِّشَائِرِ
رُوزِي بَعْضِي وَسْتَانِ أَيْ فِيهِ شَفَارٌ مَمْنُودَةٌ وَرِجَالٌ وَوَحْدَةٌ لِأَشْرِكِيَّةً
وَجِبْ بِأَشْدَّ كَقَوْلِهِ وَوَجْاحِ حَمَالٍ أَرِيدُ بِلِيَّانِكِ بَشَارَاتِ كَقَوْلِهِ جَانِكِ فِي حَدِيثِ صِحِّحِ
كَبْرِ الشَّيْطَانِ أَيْ تَبِيرُ أَيْ سَخْتِ كَقَوْلِهِ مَمْنُودَةٌ بِأَشْدَّ وَوَمِنْ كَقَوْلِهِ رَسْمُ رِجَالِ رُوزِي
أَيْ بِلِيَّانِكِ أَرِيدُ بِمَحَلِّ شَرِكْتِ بِنُودَةٍ مَمْنُودَةٌ كَقَوْلِهِ شُدَّ وَوَجْاحِ حَمَالٍ أَرِيدُ بِمَحَلِّ شَرِكْتِ
أَنْدَكِ خَطَابِ آدَبَانَ سِرِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَقِيَ مَمْنُودَةٌ أَنْدَكِ الْبَشَائِرِ لِلَّهِ وَالصَّلَاةِ
وَالطَّيِّبَاتِ حَقِّ سُبْحَانِهِ وَتَعَاذُ بِالسَّلَامِ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ
وَبَرَكَاتُهُ بِسَمِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَرْضَ مَمْنُودَةَ السَّلَامِ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ

وضع اصحاب كوفيين ومدنين وكثرت الاخبار
عن العمل بها اولي وفي الملتقط عن ابي نصير من سلام ليس في الاشياء
فتلان العلماء انتهى وكعله اراد اختلاف المحققين من العلماء و
لتاخرين منهم ودرجات ابن شيخ رحمة الله صاحب مسالك رسول الله كان
رشته اندونيت و تجاب دران مقترن ممدودة اندجانية رسول الله كوردية نجانة كاتب مجموع
ست و اسد الموفق و دفع القدير كقوله صحيح سلام وضع كف ميني وقبض اصابع ان
لشبه جمع هرون مكنفية شائد مراد ان ياتي اول سبط كندجة وقت اشارت قبض
لنداني و تحققي نجانة اي سلام عمل كثير برجاله محض اشارات باجماع معلوم في رغال
مكروه كقوله بشارت عمل كثير بمحض تطبيق كما ممكن بوجود كثيرة بدون اين خيانة
روحاني فتم القدير و شدد شدون نجر و اشتمة شد و و اسد المسير في وقت اشارات
بالاتعاق وقت شهدت قال شمس الاكثمة الخلواني يقيم الاصح عند
لا اله الا الله و يضعها عند الا لله ليكون الرفع للنبي و الوضع للدشائر
روزي بعضي و ستان اي فيه شفار ممدودة و رجال و وحدة لاشريكية
وجه چه باشد گفته شده و وجه احتمال اريد بليانك بشارت كقوله جانك في حديث صحيح
كبير الشيطان اي تبير اي سخت كقوله ممدودة باشدد و و من كقوله رسم رجال روزي
اي بليانك اريد بمحل شركت بنودة ممدودة كقوله شدد و وجه حال اريد بمحل شركت
انك خطاب آدبان سره صلى الله عليه وسلم ما بقى ممدودة انك البشائر لله و الصلوة
و الطيبات حق سبحانه و تعاذ بالسلام عليك ايها النبي و رحمة الله
و بركاته بسميه صلى الله عليه وسلم عرض ممدودة السلام علينا و على عباد الله

عید و السلام است برای نیت نیت که هر وقت صلوات
 بر او کردی و در آن روز
 ادای نیت است نمودن آن
 ظاهر اینست که هرگاه
 نیت در چهار چیز است
 اول نیت در وقت
 دوم نیت در مکان
 سوم نیت در جهت
 چهارم نیت در کلمات

همانست که نیت با نیت
 یا نماز را که هر وقت صلوات
 بر او کردی و در آن روز
 ادای نیت است نمودن آن
 ظاهر اینست که هرگاه
 نیت در چهار چیز است
 اول نیت در وقت
 دوم نیت در مکان
 سوم نیت در جهت
 چهارم نیت در کلمات

الصالحین ما انک کفرت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده
 ورسوله انتم وکلمه در ترک غاصیان یا ذکر صالحان بزرگان چنین گفته اند که آنها را پنجم
 صلی الله علیه و آله وسلم بجا مشقت خود در علی بن ابی طالب نمودند و ذلک لیس بعبیه
 فانه رحمه للعالمین **فصل** اگر سلام سهوا در نماز باقیست چنانکه گذشت لیکن در
 عیون میگویند این وقت که در وصف نماز شبهه شود چنانکه تمام راتمام انکار و اما
 در اصل نماز اگر شبهه شود چنانکه گمان برود مقیم در نماز چهار کاسه که من ساوم یا وتر را که
 تراوحیت و یا گمان برود مسوق تمامیت نماز خود درین صورتها نماز را از سر کرده و تکبیر و
 تحریمه گوید انتهی و در بحر رائق مذکور است اگر مسوق سهوا همراه امام یا قبل از او سلام گوید
 صحیح است و اگر بعد از امام گوید سببه سهوا لازم آید و اگر بی علم سهوا خطایا عمدا
 گوید نماز فاسد شود چنانکه گذشت و مسنون در سلام دو چیز است سلام اول است
 و سلام دوم چنانچه پیشتر متقدی سلام خود را بسلام امام چنانکه در تحریریه مستحب در آن پنج
 چیز است اول گردنیدن روی بجانب استوا و چنانکه سفیدی رخساره در سر و طرف
 دیده شود و دوم نظر کردن بر کتفهای خود وقت سلام سوم نیت کردن امام بسلام **تقدیر**
 و فرستگان حفظ را نیت کردن بوقت سلام مادام که نیت که باشد و اگر پس نیت امام
 بود در هر دو جانب نیت کند و نیت کردن منفرد حفظ را چهارم بلند گفتن تمام سلام
 یا هم آسته گفتن سلام دوم و مکرویات حد و نیز نخست اول کفایت بر یک سلام
 دوم نهان گفتن امام هر دو سلام سوم بلند گفتن سلام دوم از اول چهارم زیادت کردن
 بر لفظ السلام علیکم ورحمة الله و بسم بر آمدن از نماز بر وجه سنت چنانکه حدث عمدا باشد یا سحر
 بود مطلقا یا بفعل دیگر هر چه باشد غیر از سلام مکروه است تحریر یا که موجب ترک سلام که در آن
 چون چندان داشته باشد در وقت

نیت که نیت با نیت
 یا نماز را که هر وقت صلوات
 بر او کردی و در آن روز
 ادای نیت است نمودن آن
 ظاهر اینست که هرگاه
 نیت در چهار چیز است
 اول نیت در وقت
 دوم نیت در مکان
 سوم نیت در جهت
 چهارم نیت در کلمات

نیت که نیت با نیت
 یا نماز را که هر وقت صلوات
 بر او کردی و در آن روز
 ادای نیت است نمودن آن
 ظاهر اینست که هرگاه
 نیت در چهار چیز است
 اول نیت در وقت
 دوم نیت در مکان
 سوم نیت در جهت
 چهارم نیت در کلمات

و چون از میان مکروهات که در ارکان مخصوصه است فارغ شدیم مکروهات خارجیه که
 هم که خصوصیت برکنی او وقتی ندارد **فصل جا هاییکه در آن نماز مکروه است پانزده است**
 اول زمین مخصوصه دوم مصلاهی مخصوصه سوم پالای سفت که عظیم اگر چه ستره هم نشین
 باشد ^{برای ترک تقییم} چهارم بادیه غوغای مردم باشد پنجم در صحرا که بی ستره اگر چه
 در حام جای پاک باشد و صوت متقابل نباشد باک نیست ششم جای نجس کردن سهره
 نهم منزله یعنی جاییکه در و خاشاک جابو بهاجع میکنند و نهم جای نشاندن ستران یا نوز
 پایگاه اسپان و از دهم گورستان مگر جایی که برای نماز ساخته باشند و دهم
 متقابل نباشد ذکره فی البحر الرائق سیزدهم در تخانه چهاردهم در خارخانه پانزدهم
 صورت حیوان باشد مگر آنکه سر بریده یا بسیار خرد باشد اگر بر درمی که حامل اوست پاک
 ندارد کذا فی العیون در کفایه المؤمنین گفته است و در سنی که در آن خصوصت است
 یعنی ملک شخص نشده و در زمین کفار مطلقا بے اجازت ایشان اهل کتاب باشند
 یازدهم در محل سکونت کافران و غرض مسجد یعنی بر بام او بیخیزی و بر بامی که وقت نماز
 و در مسجدی که متقابل کلخن بود یعنی دیوار در میان نباشد و بر بامی که فرود آن نجاس
 باشد و جای نشستن کاوان و گوسفندان کوچک یعنی کوچ که در و حمال گذر و پیش باشد
 ستره و معبد یهود و نصاری چون آتش باشد و در پیش باشد در که این را میگوید
 مکروه نیست در بجر ائق میگوید درین اختلاف ^{ببین} مشایخت و المتخارانه لایکه و در
 خانه که مر امیر یا حرس باشد و در خانه که سک باشد و در خانه که مر و یا شرطی باشد و
 در مقامیکه بوی بد بیاید و مصلی چون بد بوی باشد اگر چه پاک بود و در خانه ^{منتظر}

در زمین مخصوصه
 در مصلاهی مخصوصه
 در پالای سفت
 در بادیه غوغای مردم
 در صحرا که بی ستره
 در حام جای پاک
 در منزله
 در پایگاه اسپان
 در گورستان
 در تخانه
 در خارخانه
 در صورت حیوان
 در کافران
 در مسجد
 در خانه که مر امیر یا حرس
 در خانه که سک
 در مقامیکه بوی بد بیاید

49
 در سنی که در آن خصوصت است
 یعنی ملک شخص نشده
 در زمین کفار مطلقا
 بے اجازت ایشان
 اهل کتاب باشند
 یازدهم در محل سکونت
 کافران
 در غرض مسجد
 یعنی بر بام او
 بیخیزی
 و بر بامی که
 وقت نماز
 در مسجدی که
 متقابل کلخن
 بود
 یعنی دیوار در
 میان نباشد
 و بر بامی که
 فرود آن نجاس
 باشد
 و جای نشستن
 کاوان
 و گوسفندان
 کوچک
 یعنی کوچ که
 در و حمال
 گذر و پیش
 باشد
 ستره و معبد
 یهود و نصاری
 چون آتش
 باشد
 و در پیش
 باشد
 در که این را
 میگوید
 مکروه نیست
 در بجر ائق
 میگوید
 درین اختلاف
 مشایخت و
 المتخارانه
 لایکه
 و در
 خانه که
 مر امیر یا
 حرس
 باشد
 و در خانه
 که سک
 باشد
 و در خانه
 که مر و یا
 شرطی
 باشد
 و در مقامیکه
 بوی بد
 بیاید
 و مصلی
 چون بد بوی
 باشد
 اگر چه پاک
 بود
 و در خانه

در وقت نماز اگر نماز فرغ من باشد و ستره که نزدیک باشد و در سیاهخانه انتی لمی
کفایت المؤمنین مختصراً و آنچه نزدیک ستره گفته حد کرهت معلوم نشد و در بجز رائق میگوید
که سنت آنست که زیاده نباشد و دوری ستره از سه گز از اینجا مستفاد میشود که کم ازین مطلقاً
جائز باشد بعضی از احکام ستره آنست که مستحب مقدار ذراع دراز باشد و سطره
آنگشت باشد و ناممکن باشد بخاند و اگر محل و فاکند بروایتی دراز اندازد سیخاید است
جماعتی بنا بر او صحیح گفته اند باید که یک جانب کند که مقابل حقیقه ممنوعست و ستره
امام کفایت میکند و وقتیکه ستره نباشد اکثر مشایخ برینند که حاجت خط کشیدن نیست
و نزد بعضی مسنونست بروایتی خط عرضاً مانند هلال کند و بروایتی طولاً امام شود
این بافتار گفته و شیخ ابن سمام خرم نسبت خط کرده است که در حدیث ابی داود و
ابن ماجه مطلق خط و قنوت و همین است قول امام محمد و مختار شیخ ابن سمام و الله الموفق
فصل مکروهات جامه در کفایت المؤمنین میگوید که آنست و سه چیز است اول جامه
عسل یعنی معصفر و دوم جامه زرد یعنی فرغ فرسوم جامه ابریشمی چهارم جامه قرمز یعنی نماز
درین هر دو مکروهست یا آنکه پوشیدن حرمت پنجم جامه پارسی که بدن نماید و را
عورت و زنان را در مثل این جائزست ششم جامه مغضوب هفتم جامه جهودان هشتم جامه
ترسیان نهم جامه کافران دهم پاموی بنابر ششمی یازدهم جامه کهنه با وجود نود و از دهم
بجامه کینه با وجود اعلی سیزدهم سر برهنه چهاردهم بکلاه با وجود دستار پانزدهم
پیراهن تنها با وجود آزار شانزدهم باز آرتنها با وجود پیراهن هجدهم جامه زر چکن نوزدهم با
زر کم نوزدهم پانزدهم محلی بزرگم جامه هندوی با وجود جامه پارسی ست و یکم با جاد
که برکت بود و طرف اوقان باشد و فتح القدر میگوید داخل نیست که بر چه کتف

در وقت نماز اگر نماز فرغ من باشد و ستره که نزدیک باشد و در سیاهخانه انتی لمی
کفایت المؤمنین مختصراً و آنچه نزدیک ستره گفته حد کرهت معلوم نشد و در بجز رائق میگوید
که سنت آنست که زیاده نباشد و دوری ستره از سه گز از اینجا مستفاد میشود که کم ازین مطلقاً
جائز باشد بعضی از احکام ستره آنست که مستحب مقدار ذراع دراز باشد و سطره
آنگشت باشد و ناممکن باشد بخاند و اگر محل و فاکند بروایتی دراز اندازد سیخاید است
جماعتی بنا بر او صحیح گفته اند باید که یک جانب کند که مقابل حقیقه ممنوعست و ستره
امام کفایت میکند و وقتیکه ستره نباشد اکثر مشایخ برینند که حاجت خط کشیدن نیست
و نزد بعضی مسنونست بروایتی خط عرضاً مانند هلال کند و بروایتی طولاً امام شود
این بافتار گفته و شیخ ابن سمام خرم نسبت خط کرده است که در حدیث ابی داود و
ابن ماجه مطلق خط و قنوت و همین است قول امام محمد و مختار شیخ ابن سمام و الله الموفق
فصل مکروهات جامه در کفایت المؤمنین میگوید که آنست و سه چیز است اول جامه
عسل یعنی معصفر و دوم جامه زرد یعنی فرغ فرسوم جامه ابریشمی چهارم جامه قرمز یعنی نماز
درین هر دو مکروهست یا آنکه پوشیدن حرمت پنجم جامه پارسی که بدن نماید و را
عورت و زنان را در مثل این جائزست ششم جامه مغضوب هفتم جامه جهودان هشتم جامه
ترسیان نهم جامه کافران دهم پاموی بنابر ششمی یازدهم جامه کهنه با وجود نود و از دهم
بجامه کینه با وجود اعلی سیزدهم سر برهنه چهاردهم بکلاه با وجود دستار پانزدهم
پیراهن تنها با وجود آزار شانزدهم باز آرتنها با وجود پیراهن هجدهم جامه زر چکن نوزدهم با
زر کم نوزدهم پانزدهم محلی بزرگم جامه هندوی با وجود جامه پارسی ست و یکم با جاد
که برکت بود و طرف اوقان باشد و فتح القدر میگوید داخل نیست که بر چه کتف

می اندازند و قبای آستین می پوشند لیکن در بحر رائق میگوید خلف المتأخرین المتأخر
 لایکه انتهی ظاهر امر او نفی کرست تحریمی باشد زیرا که حکم بکرست در نهایت و غیره از ضبط
 آورده است و دلالت بر بی پروائی می کند ترک فضیلت و با آستینهای لقان یعنی بر
 کتف قبای ختن بست و دوم در جامه کسی که بی نمازیت بست و سوم چادر بر سر مانند زنان
 کردن فصل مکروهات عامه یعنی غیر مخصوصه بر کنی در کفایت المؤمنین ^{بر این زبان باشد} گفته است لیکن
 ازان بالا مذکور شد و سنی نیست اول بوقت تنگ نماز کردن و دوم با جوره نماز کردن سوم بر
 تارک کرده دادن در بحر رائق میگوید ظاهر آنست که عقص کرده تحریمیت چهارم
 هر بار تخم کردن اگر حرف پیدا شود تخم دست بر محاسن بردن ششم چپ رست دین
 بی جنبانیدن کردن هفتم نبودن چشم نگرستین ششم برای جواب بر ضاییدن نهم از بی
 خاریدن دهم گوش بجانب سر و دیان و مانند آن داشتن یازدهم گردن پیر چابک بستن و با
 برهنه گذاشتن بخلاف اندکی از میان دستار که مانده باشد و از دهم فازه بکلف آورد
 یعنی سستی دفع نکردن نیز دهم برای سب ده سنگ از سجده گاه دور کردن در محلی که سجده
 توان کردن و اگر ضرورت باشد بجا آورد و در این خصت سنگ ترک آن غریت ذکره
 فی البحر الرائق چهاردهم خلال کردن یازدهم مسواک کردن شانزدهم با تن و جامه یاز
 کردن هجدهم انگشتان بکشیدن نوزدهم بوقت کاهلی نماز کردن دهم بخواب الودکی نماز کردن
 نهم باحتساج بول نماز کردن سبت و یکم با احتیاج فایط نماز کردن در حدیث صحیح
 واردست لا صلوة بحضرة الطعام ولا هوید افعه الاخبثان
 امام زینلی مدافعیریح در حکم خشین شده است در بحر رائق میگوید اگر وقت تنگ باشد
 باین کرست ادا نماید که از قضا بهتر است سبت و دوم بعد از خوردن طعام دهن داشته

در بحر رائق میگوید خلف المتأخرین المتأخر
 لایکه انتهی ظاهر امر او نفی کرست تحریمی باشد زیرا که حکم بکرست در نهایت و غیره از ضبط
 آورده است و دلالت بر بی پروائی می کند ترک فضیلت و با آستینهای لقان یعنی بر
 کتف قبای ختن بست و دوم در جامه کسی که بی نمازیت بست و سوم چادر بر سر مانند زنان
 کردن فصل مکروهات عامه یعنی غیر مخصوصه بر کنی در کفایت المؤمنین ^{بر این زبان باشد} گفته است لیکن
 ازان بالا مذکور شد و سنی نیست اول بوقت تنگ نماز کردن و دوم با جوره نماز کردن سوم بر
 تارک کرده دادن در بحر رائق میگوید ظاهر آنست که عقص کرده تحریمیت چهارم
 هر بار تخم کردن اگر حرف پیدا شود تخم دست بر محاسن بردن ششم چپ رست دین
 بی جنبانیدن کردن هفتم نبودن چشم نگرستین ششم برای جواب بر ضاییدن نهم از بی
 خاریدن دهم گوش بجانب سر و دیان و مانند آن داشتن یازدهم گردن پیر چابک بستن و با
 برهنه گذاشتن بخلاف اندکی از میان دستار که مانده باشد و از دهم فازه بکلف آورد
 یعنی سستی دفع نکردن نیز دهم برای سب ده سنگ از سجده گاه دور کردن در محلی که سجده
 توان کردن و اگر ضرورت باشد بجا آورد و در این خصت سنگ ترک آن غریت ذکره
 فی البحر الرائق چهاردهم خلال کردن یازدهم مسواک کردن شانزدهم با تن و جامه یاز
 کردن هجدهم انگشتان بکشیدن نوزدهم بوقت کاهلی نماز کردن دهم بخواب الودکی نماز کردن
 نهم باحتساج بول نماز کردن سبت و یکم با احتیاج فایط نماز کردن در حدیث صحیح
 واردست لا صلوة بحضرة الطعام ولا هوید افعه الاخبثان
 امام زینلی مدافعیریح در حکم خشین شده است در بحر رائق میگوید اگر وقت تنگ باشد
 باین کرست ادا نماید که از قضا بهتر است سبت و دوم بعد از خوردن طعام دهن داشته

مفصل کرده است
 بعضی درین
 انگشتان در آن حالت
 هم است که در سجده نظر
 نماز باشد یا برای نماز
 یزدان خارج نماز اگر
 برای حاجتی باشد
 چنانکه بر جهت طهارت
 مفصل کرده است
 در بعضی
 این امر سه فطم کردن
 نماز اگر در آن عارض
 شود مستحب است بشود
 وقت یا جهت
 باشد، عالمگیری
 وقت در حالیکه وقت
 این طعام در حالیکه وقت
 میگذران را در وقت یعنی بول
 و غلط است

فصل در بیان نماز و وقت آن
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز

نماز کردن بست و سوم هر بار در روین بان کردین بست و چهارم در سرگاه
خردگان دیدن بست پنجم جانب نشسته بقصد دیدن بست و ششم فہم نشسته کردن بست
چون طعام موجود باشد گرسنه نماز کردن یعنی با وجود دست و روقت بست و ششم حوی
دین بکندن بست و نهم سنی افتادن ششم ام موزہ تنگ نماز کردن در عیون از
افعال مکررہ کشتن پیش و دفن کردن آن گفته مراد بفعل قلیل است و الا بفعل کثیر مع
چنانکہ میاید و این قہت کہ ایذا رساند و اگر ایذا رساند نذر و کذا فی البحر الرائق
و پاک کردن بچاسید یا باویرن کم از سه مرتبہ و مگر ستن بسوی آسمان و فرو بردن خمر کہ در
اندان بست خرد تراز خود و چشم بستن یعنی وقتیکہ قصد تحصیل حضور نباشد چنانکہ در تجرید
گفته است و بستن اندام و در آوردن انگشتان در یکدیگر و کشیدن موزہ بفعل اندک
و بوی کردن خون شود برداشتن کودک بچدری و شہا بودن با ماہ ببلندی کہ زیادہ
از قامت بروایتی و اکثر بہند کہ زیادہ از گز باشد و عکس این و تنہا بودن
معتد در پس صغی کہ در و فرج بست و گزاردن معتدی دقت جماعت و عین
صف غیر نماز امام مثل سنت و غیرہ و تمہ فی المکروہات و تحقیق بعض المسائل الی تقیہ
در تجرید رائق میگوید کہ عیث در نماز یعنی فعلی کہ در و عرض صحیح نباشد مکرر بست
تحریر یا اما مسح عرق در نماز پاک ندارد نزد بعضی مشائخ و نزد بعضی مکرر بست و تطہق
است کہ بی ضرورت مکرر بست و با ضرورت جائز است و آنچه در حدیث وارد است
محمول بر ضرورت یا بیان جواز است و در فتاوی خانہ سیس گوید بہر پاک نیست
کہ مسح جبہ از خاک یا عیش کند بعد از فراغ از نماز و قبل از او نیز اگر از آب بد مشغول
از نماز کند اما اگر آزار نہ دهد در عین نماز مکرر بست و قبل از شہد مکرر بست

فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز

فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز

فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز
فصل در بیان وقت نماز

یعنی قبل از تمامیت تشهد در محیط این را صیغہ گفته در بحر رائق میگوید و هو مع ما
 قد منامن تعریف العتب بیدل علی ان الحک بیده فی بدنه انما
 یكون عبدا اذا کان بغیر حلیة اما ان اکلہ شیء فی بدنه ضربه
 و اشغله فلا بأس به ولا یکن من الجنۃ انتہی اما گشتن گشتن
 در بحر رائق میگوید سزاوار است که مکروه تحریمی باشد اما در غیر نماز بغیر حاجت
 مکروه تنزیہیت و ایضا از مکروهات در و تشبیک اصابع در نماز مکروه تحریمی گفته است
 و در حالت انتظار نماز تکریم مکروه است یکی از مکروهات اتم است یعنی هر دو سر بر
 زمین باشد و هر دو زانو استاده باشد بقول طحاوی و هر دو کف پای استاده کند
 و برپاشنه بنشیند نزدیک کرنی هر دو مکروه است تحریم صحیح بی فی البحر الرائق و او را نشد
 در سجده مکروه است چنانکه گذشت در بحر رائق میگوید بظواهر است که مکروه تحریمیت و
 یکی از مکروهات چهار زانو در نماز نشستن است اگر ضرور نباشد و آنچه در حدیث وارد
 نماز تقلزیریم کردن محمول بر ضرورت یا میان جواز است و از مکروهات کف توب است
 یعنی وقت سجده رفتن جامه را یا از آزار خوف پاره شدن از دست بالا کردن در بحر
 رائق از کیفیت بالای پر این و مانند آن مکروه است شمرده و مکروه گفته است و در
 گفته است که مکروه است نماز کردن مکروه نیست شاید مراد غیر بر این باشد زیرا که اگر است
 و خصوص بر این در قنای داودی و غیره وقت و دخل در کف صاحب مغرب
 از استین بر پر این کرده است و آیتین بالا کردن وقت نماز دخل گفت است ذکره
 فتح القدیر و یکی از مکروهات شمردن آیات و سوره و تسبیحات گفته اند و نزد صاحب مکروه
 در بحر رائق میگوید محل اختلاف است که بدست شمر و یا تسبیح اما اگر بر سر گشت شمر

یعنی قبل از تمامیت تشهد در محیط این را صیغہ گفته در بحر رائق میگوید و هو مع ما
 قد منامن تعریف العتب بیدل علی ان الحک بیده فی بدنه انما
 یكون عبدا اذا کان بغیر حلیة اما ان اکلہ شیء فی بدنه ضربه
 و اشغله فلا بأس به ولا یکن من الجنۃ انتہی اما گشتن گشتن
 در بحر رائق میگوید سزاوار است که مکروه تحریمی باشد اما در غیر نماز بغیر حاجت
 مکروه تنزیہیت و ایضا از مکروهات در و تشبیک اصابع در نماز مکروه تحریمی گفته است
 و در حالت انتظار نماز تکریم مکروه است یکی از مکروهات اتم است یعنی هر دو سر بر
 زمین باشد و هر دو زانو استاده باشد بقول طحاوی و هر دو کف پای استاده کند
 و برپاشنه بنشیند نزدیک کرنی هر دو مکروه است تحریم صحیح بی فی البحر الرائق و او را نشد
 در سجده مکروه است چنانکه گذشت در بحر رائق میگوید بظواهر است که مکروه تحریمیت و
 یکی از مکروهات چهار زانو در نماز نشستن است اگر ضرور نباشد و آنچه در حدیث وارد
 نماز تقلزیریم کردن محمول بر ضرورت یا میان جواز است و از مکروهات کف توب است
 یعنی وقت سجده رفتن جامه را یا از آزار خوف پاره شدن از دست بالا کردن در بحر
 رائق از کیفیت بالای پر این و مانند آن مکروه است شمرده و مکروه گفته است و در
 گفته است که مکروه است نماز کردن مکروه نیست شاید مراد غیر بر این باشد زیرا که اگر است
 و خصوص بر این در قنای داودی و غیره وقت و دخل در کف صاحب مغرب
 از استین بر پر این کرده است و آیتین بالا کردن وقت نماز دخل گفت است ذکره
 فتح القدیر و یکی از مکروهات شمردن آیات و سوره و تسبیحات گفته اند و نزد صاحب مکروه
 در بحر رائق میگوید محل اختلاف است که بدست شمر و یا تسبیح اما اگر بر سر گشت شمر

از علی ای در غیره گذشت
 درین کتاب در هر دو مرتبه
 ذکر کرده اند یکی ازین
 العظیم در وقتیم پنهان
 گفتن در سبحان ربنا
 معنی صد بار در رکوع
 در همه خلافت است
 روایت بالا جماع و اهل
 در نماز است و در نماز
 و گفته اند

یا بدل ما و در مکروه است اتفاقاً اکثرین حکم در فرض و نفل عام گفته اند و در حاشیه
 بنی حضرت شیخ طاهر نوشته اند **كُلُّ مَا فِي التَّطَوُّعِ اِنَّهٗ لَا يَكْرَهُ وَالتَّخَلُّفُ**
فِي الْقَرْضِ و از مکروهات در بجز راق آوردن ذکر ارکان در غیر موضع است
 و گفته که درین دو دخل است ترک از موضع و ایقان غیر موضع یعنی سبب و کرمت
 میشود و ایضا مکروه است که سورتی شروع کرد آیه یا اقل ازین خواند باز ترک دهد
 اگر چه یک حرف باشد بخاطر سولف می آید که در مقاسمیک شخصی سوسنونه بر خود لازم
 کرده است مثلاً قیل یا و یا قیل هوا سرد است فجر و مغرب مثال این اگر سهواً سوره دیگر
 بزبان آید باید که مقدار سه آیت قصیره یا یک آیه طویل خوانده سوره معهوده بخواند
 ناحق هر دو ادا شود و الله اعلم و یکی از مکروهات نهادن در هم و دینار است و روشن
 که مانع قرائت نباشد و اگر از ادای حرف مانع باشد همان نیست کافی الحلاصه
 و غیر با و یکی از مکروهات شبها امام در ادای ارکان شمرده اند قال فی
 البحر الرائق و منها انه یکره للامام ان یجعل المقتدین عن احوال الساعی فی الارکان
 و از مکروهات شمرده اند که امام بعد از نماز نشسته بماند تا آنکه زیاده از دعای مانوره
اللَّهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَ اِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ تَبَارَكَ
مَا ذَا الْجَلَالِ الْاَكْبَرِ کرده گفته اند در نماز یک بعد از سنت اما درین سله
 اختلاف بسیارست مذہب شمس اللائم حلوائے جو ازت و حاصل سله است
 که سنت اہمست مباد و در قرائت ادعیه که مستحب است از دست رو و بهتر است در غیر
 معزب که کلمه توحید در آن ده بار قبل از جنبانیدن در حدیث وارد است از قدر
 سابق زیاده توقف کند بعد از سنت موکده ادعیه که بعد از صلوة آمده است بخواند

و اگر محبت است
 هم باشد گاه گاه
 خواند پس هر گاه
 است و سوره را بعد
 تمام گذاشتن کرده تا آنکه
 اگر در اول رکعت مثلاً
 سوره خوانده بود در میان
 سوره دیگر که بالای است
 شروع کرد و تمام باید نمود
 و که است تقدیم را اختیار
 توان کرد درین صورت
 ظاهر نیست که هر چه
 ۱۲
 با چاشنی است
 تا اگر گفته اند
 سنت متصل بقیع از وقت
 آغاز و این قول اجماع
 است در مدعی که در آن دعای اللهم
 است و از آنست سلام
 ۱۳
 در خط و دعای سلام
 است و از آنست سلام
 ۱۴
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۱۵
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۱۶
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۱۷
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۱۸
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۱۹
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۰
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام

نقطه اولیک بعد از سلام
 خواندن او را در سبب
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۱
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۲
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۳
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۴
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۵
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۶
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۷
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۸
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۲۹
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام
 ۳۰
 از آنست سلام
 است و از آنست سلام

و در بجز راق میگوید و منها کل عمل قلیل بغیر عذر فهو مکروه و انتهى اول
 و مقرب در نماز کرده نیت و اگر عمل علیل باشد و اگر حاجت عمل کثیر شود نماز از سر گیرد
 در این فعل کثیر نیز مسأله گفته وقتیکه پیش بگذرد و خوف ایند باشد و الا مکروه است و کوزه
 فی النهایه مسأله و در بجز راق میگوید اگر وجب کرده نماز قطعاً مکروه تحریمی میشود و اگر
 منت مکره توبه کرد بعبید نیت که مکروه تحریمی شود که او با نیت ترک حبس است و اگر
 غیر مکره است مکروه مسریت اما ترک سحت کسرت نیت بلکه خلاف اولی است پس
 باید و نیت که کلیه در باب مکروه آن است که ترک حبس مکروه تحریمی است و ترک نیت
 مکروه کرده تنزیه نیت بر قول اکثر از غرافکار و بجز راق در بعضی مواضع معلوم میشود که
 ترک سحت نیز مکروه است تقریباً و از کفایت المؤمنین و عیون در ششردن مکروهات
 نیز همین معنی است فادست لیکن همه مستحبات را در ترک مذکور کرده اند شاید الفاظ بر اهم
 کرده باشند و الله اعلم و مستحبات از جمیع مکروهات خاصه و عامه نماز خالص باشد و
 حساب شود و اگر مکروه تحریمی واقع گردد و نیت احاده آن و اگر تنزیه باشد
 است اعاده آن که مذکور است این هم فی فتم القدر و الله الموفق فصل چون از بیان
 مکروهات فارغ شدیم طریقه نماز مسنون را تا بحکم الفقهاء اعظام مذکور تا هم در ضمن
 آن آنچه از سننات و مستحبات بایست از کتب معتبره تنبیط نموده بیان نماییم
 تا هر که بران عمل کند بر قول آن سرور صلوات الله علیه و آله وسلم صلوات الله علیهم
 اصلاً حاصل باشد انشاء الله تعالی و با الله التوفیق هر گاه خواهد که نماز شروع کند بعد
 از حضار قلب بجهنم فرض الله بربخیر مدات بگوید فصلی مختار است درین که اول
 رفع نماید یا از شروع بگیر تا نیت آن رفع و وضع هر دو در عمل آید و هر دو در وقت نشاء

در این عمل کثیر نیز مسأله گفته وقتیکه پیش بگذرد و خوف ایند باشد و الا مکروه است و کوزه
 فی النهایه مسأله و در بجز راق میگوید اگر وجب کرده نماز قطعاً مکروه تحریمی میشود و اگر
 منت مکره توبه کرد بعبید نیت که مکروه تحریمی شود که او با نیت ترک حبس است و اگر
 غیر مکره است مکروه مسریت اما ترک سحت کسرت نیت بلکه خلاف اولی است پس
 باید و نیت که کلیه در باب مکروه آن است که ترک حبس مکروه تحریمی است و ترک نیت
 مکروه کرده تنزیه نیت بر قول اکثر از غرافکار و بجز راق در بعضی مواضع معلوم میشود که
 ترک سحت نیز مکروه است تقریباً و از کفایت المؤمنین و عیون در ششردن مکروهات
 نیز همین معنی است فادست لیکن همه مستحبات را در ترک مذکور کرده اند شاید الفاظ بر اهم
 کرده باشند و الله اعلم و مستحبات از جمیع مکروهات خاصه و عامه نماز خالص باشد و
 حساب شود و اگر مکروه تحریمی واقع گردد و نیت احاده آن و اگر تنزیه باشد

که راه مسلمان گذار
 در روزگاری بسیار اگر
 بدو نیت شد ۱۲
 ظاهر است هم کرده تنزیه نیت
 طوطای از ابو مسعود روایت
 اگر ترک حبس یا بدن
 بی و نیت آن کرده کوزه
 تحریمی باشد اگر ترک
 من زدا ینوار آب
 و غیره است مکروه ۱۲

فصلی مختار است درین که اول
 از حضار قلب بجهنم فرض الله بربخیر مدات بگوید فصلی مختار است درین که اول
 رفع نماید یا از شروع بگیر تا نیت آن رفع و وضع هر دو در عمل آید و هر دو در وقت نشاء

در این عمل کثیر نیز مسأله گفته وقتیکه پیش بگذرد و خوف ایند باشد و الا مکروه است و کوزه
 فی النهایه مسأله و در بجز راق میگوید اگر وجب کرده نماز قطعاً مکروه تحریمی میشود و اگر
 منت مکره توبه کرد بعبید نیت که مکروه تحریمی شود که او با نیت ترک حبس است و اگر
 غیر مکره است مکروه مسریت اما ترک سحت کسرت نیت بلکه خلاف اولی است پس
 باید و نیت که کلیه در باب مکروه آن است که ترک حبس مکروه تحریمی است و ترک نیت
 مکروه کرده تنزیه نیت بر قول اکثر از غرافکار و بجز راق در بعضی مواضع معلوم میشود که
 ترک سحت نیز مکروه است تقریباً و از کفایت المؤمنین و عیون در ششردن مکروهات
 نیز همین معنی است فادست لیکن همه مستحبات را در ترک مذکور کرده اند شاید الفاظ بر اهم
 کرده باشند و الله اعلم و مستحبات از جمیع مکروهات خاصه و عامه نماز خالص باشد و
 حساب شود و اگر مکروه تحریمی واقع گردد و نیت احاده آن و اگر تنزیه باشد

باید در وقت نماز دست راست را بر دست چپ بگذارد و دست چپ را بر دست راست بگذارد و در وقت سجده دست راست را بر دست چپ بگذارد و دست چپ را بر دست راست بگذارد و در وقت ایستادن دست راست را بر دست چپ بگذارد و دست چپ را بر دست راست بگذارد

بوضع اصلی داشته هر دو کف مستقبل قبله و اردو مثل سبیل گشته فرود آورده کف باطن دست راست را بر ظاهر کف چپ باطن ناف ببندد بچستی که با بهام و خضر بند دست چپ بگیرد و انگشتان بر پشت ساعد دراز بجاالت اصلی دارد و ثنا متصل آن خوانده دستگاه گفته است سید گوید و فاتیحه یا سوره یا سه آیت قرارت کند چون امام و لالضالین بخواند این آیه بگوید مثل امام و قرارت امام و منفرد و قیام تمام نمایند و بر مقتدی نیست اصلا و باید که در وقت قیام بعد چهار انگشت فرجه باشد و بار برود پای برابر بند و نظر از پا تا محل سجده دارد و تمام اعضا از حرکت محفوظ کند که گوشت خشیع قلبه خشیع جوارحه حدیث صحیح است و بعد از فراغ از قرارت اسد کبر گویان کوع کند چنانکه از الف را پنجا شروع نماید و تا استوار ظهر تکبیر تمام کند و درین نظر بر پشت پا دارد و کف هر دو دست هر دو را محکم گیرد و انگشتان کشاده کند و پشت و سر و سرین ابر بر نماید بچستی که اگر قدح آب بنهاده شود بجنبند دستها چون نه گمان ارد اگر کعبه کند مکر و هست در رکوع تسبیحات تمام سازد اگر امام سرعت کند متابعت نماید بخلاف تشهد که تمام بخواند و سمع الله لمن حمده بوقف با گویان سر بردارد اللهم سبنا و لک الحمد و در قومه گفته و اسد کبر گویان بشیند چنانکه درون آب شلا و اول انو لعهده دست لعهده بینی لعهده پیشانی بریزند رسد درین وقت و ماکل بطرف بینی شود و اگر گفت باشد بر تحمید کفایت کند وقت برخاستن بعکس این عمل نماید و شروع از جانب یسری بکند و تحب بر بینی و پیشانی نماید و هر دو باز و جدا از پهلوئی و بالتر از زمین دارد چون از دو حام نباشد و اگر نه بر وجه که سیراید و در میان شکم در آن فرق کند و بلندی بر تبه بود که بچه گو سفند تواند گذشت و این وقتی پیشود که هر عضوی بمقر خود مستقر از نماید و زانو برابر استاده

باید در وقت نماز دست راست را بر دست چپ بگذارد و دست چپ را بر دست راست بگذارد و در وقت سجده دست راست را بر دست چپ بگذارد و دست چپ را بر دست راست بگذارد و در وقت ایستادن دست راست را بر دست چپ بگذارد و دست چپ را بر دست راست بگذارد

باید در وقت نماز دست راست را بر دست چپ بگذارد و دست چپ را بر دست راست بگذارد و در وقت سجده دست راست را بر دست چپ بگذارد و دست چپ را بر دست راست بگذارد و در وقت ایستادن دست راست را بر دست چپ بگذارد و دست چپ را بر دست راست بگذارد

در بیان هر گاه گفت
 فدیک که گفتیم که در منزل
 عزای قلسه از تو بود
 والد و سلسله کجایت از
 رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم
 و در آن روز
 در آن روز
 در آن روز
 در آن روز

الْكَرْمِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ صَدَقَتْ اللَّهُ تَعَالَى الْكِبْرُ فِي قَلْبِكَ كَمَا تَقُولُ وَ
 تَشْعُشَعُ مِنْ قَلْبِهِ نَوْرٌ يَلْتَمِسُ مَلَكُوتَ الْعَرْشِ وَيُكْشِفُ لَهُ بِذَلِكَ النُّورِ
 مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَكْتُبُ لَهُ حُسُودَ لِكَ النُّورِ حَسَنَاتِ
 الْحَدِيثِ ذَكَرُوهُ فِي عَوَائِفِ الْمَعَارِفِ وَسُرُورِ تَكَرُّرِ اسْمِ الْكَبْرِ حَسْبُ هَرِ كُنْتِ
 كِه از عظمت بر آید یا ترقی نماید پس اسم کبر را بلا خطه کبر یا می او چنان گوید که از خود غائب
 شود و تمام کائنات در جنب عظمت او کم از خردول نماید او را نیز ظهور حال حق شناخت
 توجه بجانب او مطلقاً نماید و دره بطلان کمال حق جل و علا از خود بر آید و بدانند که برگشت
 از دانش دهنده بلکه ازین که او را دیگری بزرگے با تو اند کرد و لا احصی ثلثه
 أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ وَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ الْحَمْدُ بَيْنَ مَعْنَى بَعْضِهَا أَنْتَ مَنْزِلُ مَعْنَى
 مَنْزِلِ رَأْسِي مَرَّةً أَوْ مَرَّةً تَقَالُصُ الْمَكَانِي فِي رَحَالَتِهَا كَيْفَ تَصِفُ بِجَمِيعِ أَوْصَافِ كَمَالِ عَقْدِ
 مَيْكُنْمُ كَثِيرٌ الْخَيْرِ وَالْبِرِّ كَيْفَ تَصِفُ بِجَمِيعِ أَوْصَافِ كَمَالِ عَقْدِ
 افعال کامله میکند و بلند است عظمت تو که در بیان نمی آید نیست هیچ معبود و مشوق
 و موجود غیر تو و سوره فاتحه بلا خطه عظمت و ثنا بخواند که در حدیث صحیح وارد است
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنِ اللَّهِ تَعَالَى قَسَمْتُ
 الصَّلَاحَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي يَضْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 قَالَ حَمْدِي وَوَإِذَا قَالَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ قَالَ أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي وَإِذَا
 قَالَ مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ قَالَ حَمْدِي عَبْدِي وَإِذَا قَالَ إِيَّاكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ
 نَسْتَعِينُ قَالَ هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي فَإِذَا قَالَ هَذَا الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمَ
 قَالَ اللَّهُ هَذَا الْعَبْدِي وَالْعَبْدُ مَا سَأَلَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي مَبْدُوكَ بِرِعَابِتِ مَعْنَى

میگوید خدا شکر که مرا
 بنده من هر گاه گفت
 الرحمن الرحیم میگوید مستقیم
 من کرد بنده من هر گاه
 گفت مالک یوم الدین
 میگوید بزرگ داشت
 مواز بنده من هر گاه گفت
 ای که بنده ای که مستقیم
 میگوید این میان من
 و بنده سنت پس هر گاه
 بگفت ایها الصراط المستقیم
 میگوید خدا این برای
 بنده من است و بنده
 مه است آنچه بخواند
 دعایت کرد از اسلام

۹۰

۱۴

بجواندنا شایسته خطبات الهی کرده و در عوارف المعارف میفرماید که قال الشيخ
السراج اذا اخذ العبد في التلاوة شاهد يسمع قلبه كأنه يسمع من الله
او يقرء على الله اگر این حضور دست بدید بهتر و اگر نه معنی فاتحه ملاحظه نماید یعنی تجاه
اربعه جمع مجیم و تفرقه تفرقه و جمع تفرقه و تفرقه جمع ثابت است حسدالی را حامد و مسوم
فیه حقیقه درین مراتب هاست که پروردگار عوالم جمع معلومات و اعیان ثابت است
بفیض اقدس در مرتبه وحدت و احدیت و حتمیت است بر حمت عامه و وجودی بنفس
رحمانی و کمال جلای ظهوری بنفس مقدس و رحیم است بکمال استجلار و بانصاف
مستعان و حصول بمرتبه مشاهده و معاینه و فنا و بقا و بقا و البقاء در دنیا و مالک جز
در روز استیخرا آخری هر کس را بحسنه لائق سرفراز میکند چون اینجار سید دل
حامد محمود را حاضر دید خطاب کرده میگویی که مخصوص مسکن عبادت و عبودیت
و عبودت را بود درین تخصیص خالصه از تو استعانت میجویم تجلی افعالی و صفاتی
و ذاتی بقرب نوافل و فرائض و قرب القرب راه نما مار یا اله نفسا و قلبا و روحا راه
مستقیم که ما ذاع البصر و ما ظنی بود هیچ طرف از دنیا و آخرت که نباشد بعلم این
و عین الیقین و حق الیقین آنرا می که نموده جماعت اولیک الذین انعم الله علیهم
من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین نه را بیکه اهل غضب
دارند که جزا محبوب حقیقی مطلوبی در دل آرند بیت از راه است ما و نعم او روان
شدیم دنیا و آخرت بهمین ویار ماند و نه را بیکه اهل خلال میروند که بگرا امارت ظاهری
از کرم باطنی غافل میشوند تا بمرتبه از مراتب کفایت نمایند آئین بطریق عجز بقا و الجاء
استجابت میبایم که العجز عن درک اللدراک ادراک شعری مرد تاست کز تمامی کن

با خواجگی کار غلامی بجهه قل سواد احد یا سوره دیگر علامه معنی بخواند چون خلاص
 سبب خلاص همه است معنی آن در دل باشد بهتر است بگوید محمد شان اینست
 که احد جل جلاله متصف است بمرتبه احدیت ذاتی و احدیت جمعی و احدیت
 صمدیت از همه مستغنی است بتمامی ذاتی و همه با و محتاجند بجمال اسمای و صفات
 یا شریه است از تصاف با و صاف بلی در احدیت و موصوفت بصفات شریه
 در صمدیت هیچکی مماثل او نیست که ولد او توان گفت و او مماثل هیچ خیر نیست
 که و رای او تواند شد و در توالد مماثلت شرط است نیست او را هیچ یکی کفوی نیست
 توان گفت لیس کمثل شئ و هو السميع البصیر و اگر این معنی حاضر
 تواند کرد و مطلب الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه
 فانه یراک ملحوظ و او یا معنی آیت الذی یراک حیث تقوم و قلبک فی
 الشاحدین یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین در دل بحضور تمام متصور باشد
 و احد الموفق و فی عوارف المعارف از حدیث می آرند در نماز چهار بیات و شش
 ذکر است یعنی قیام و رکوع و سجود و قعود و تلاوت و تسبیح و حمد و استغفار و دعاء و
 صلوة و این ده چیز برده صف ملائکه منقسم هر صنفی ده هزار فرشته پس جمع میشود
 مصلی و در رکعت را عبادتی که متفرق است بر صد هزار فرشته پس باید که در هر عمل
 بصف آن عابدان متصف شود یعنی در قیام بقائم و در رکوع بر اکمان و در سجود
 بساجدان الی آخر الاوصاف حاضر باشد و عن ابن عباس الخشوع فی الصلوة
 ان لا یعرف المصلی من علی یمنیه و شمالیه و عن سفیان الثوری
 من لم یخشع فقدت صلواته و قال ابو سعید الخدری ان رکع احدکم

اینست معنی آنست که احد جل جلاله متصف است بمرتبه احدیت ذاتی و احدیت جمعی و احدیت صمدیت از همه مستغنی است بتمامی ذاتی و همه با و محتاجند بجمال اسمای و صفات یا شریه است از تصاف با و صاف بلی در احدیت و موصوفت بصفات شریه در صمدیت هیچکی مماثل او نیست که ولد او توان گفت و او مماثل هیچ خیر نیست که و رای او تواند شد و در توالد مماثلت شرط است نیست او را هیچ یکی کفوی نیست توان گفت لیس کمثل شئ و هو السميع البصیر و اگر این معنی حاضر تواند کرد و مطلب الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک ملحوظ و او یا معنی آیت الذی یراک حیث تقوم و قلبک فی الشاحدین یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین در دل بحضور تمام متصور باشد و احد الموفق و فی عوارف المعارف از حدیث می آرند در نماز چهار بیات و شش ذکر است یعنی قیام و رکوع و سجود و قعود و تلاوت و تسبیح و حمد و استغفار و دعاء و صلوة و این ده چیز برده صف ملائکه منقسم هر صنفی ده هزار فرشته پس جمع میشود مصلی و در رکعت را عبادتی که متفرق است بر صد هزار فرشته پس باید که در هر عمل بصف آن عابدان متصف شود یعنی در قیام بقائم و در رکوع بر اکمان و در سجود بساجدان الی آخر الاوصاف حاضر باشد و عن ابن عباس الخشوع فی الصلوة ان لا یعرف المصلی من علی یمنیه و شمالیه و عن سفیان الثوری من لم یخشع فقدت صلواته و قال ابو سعید الخدری ان رکع احدکم

اینست معنی آنست که احد جل جلاله متصف است بمرتبه احدیت ذاتی و احدیت جمعی و احدیت صمدیت از همه مستغنی است بتمامی ذاتی و همه با و محتاجند بجمال اسمای و صفات یا شریه است از تصاف با و صاف بلی در احدیت و موصوفت بصفات شریه در صمدیت هیچکی مماثل او نیست که ولد او توان گفت و او مماثل هیچ خیر نیست که و رای او تواند شد و در توالد مماثلت شرط است نیست او را هیچ یکی کفوی نیست توان گفت لیس کمثل شئ و هو السميع البصیر و اگر این معنی حاضر تواند کرد و مطلب الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک ملحوظ و او یا معنی آیت الذی یراک حیث تقوم و قلبک فی الشاحدین یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین در دل بحضور تمام متصور باشد و احد الموفق و فی عوارف المعارف از حدیث می آرند در نماز چهار بیات و شش ذکر است یعنی قیام و رکوع و سجود و قعود و تلاوت و تسبیح و حمد و استغفار و دعاء و صلوة و این ده چیز برده صف ملائکه منقسم هر صنفی ده هزار فرشته پس جمع میشود مصلی و در رکعت را عبادتی که متفرق است بر صد هزار فرشته پس باید که در هر عمل بصف آن عابدان متصف شود یعنی در قیام بقائم و در رکوع بر اکمان و در سجود بساجدان الی آخر الاوصاف حاضر باشد و عن ابن عباس الخشوع فی الصلوة ان لا یعرف المصلی من علی یمنیه و شمالیه و عن سفیان الثوری من لم یخشع فقدت صلواته و قال ابو سعید الخدری ان رکع احدکم

كَذِبٍ فِي رُكُوعِهِ اِنْ لَا يَبْقَى مَفْصِلٌ اِلَّا هُوَ مُتَّصِبٌ بِخَوَالِعِ الْعَرَسِ نَعْمَ
 سَمَّ اللَّهُ حَتَّى لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ شَيْءٌ اعْتَمَمَ مِنْ اللَّهِ فَاِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ
 اِلَّا سَمِعَ اللَّهُ يَعْلَمُ اِنَّهُ يَسْمَعُ ذَلِكَ وَفِيهِ اِبْصَارٌ مِنَ السَّاجِدِينَ مَنْ
 اشْفَى اِنَّهُ يَطْوِي بِسُجُودِهِ سَبَاطَ الْكُونَ وَالْمَكَانِ وَيَشْرَحُ قَلْبَهُ فِي
 مَنَاءِ الْكُشْفِ وَالْعِيَانِ يَسْجُدُ عَلَى طَرَفٍ رِذَاءِ الْعِظَمَةِ وَذَلِكَ فَهْمٌ
 اَيْتَمَنِي اِلَيْهِ طَائِرُ الْهَيْمَةِ الْبَشَرِيَّةِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ فِي بَيْتِ شَمْسٍ لَمْ
 تَلَفْ عَنِ السُّجُودِ شَعْرَةٌ كَمَا قَالَ سَيِّدُ الْبَشَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فِي سُجُودِهِ سَجْدًا لَكَ سَوَادِي وَخِيَالِي بَايِدُكَ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ كَمَا حَالَتْ اَخْطَا
 اِتْحَافُ سِتِّ عِظَمَتِ وَعُلُوقِ مِلِّ عِلَافِ مَسُوشِ نَحْنُ بَلْ كَمَا بَدَا اَنَّ اَعْلَى اَلْمَطْلُوقِ عِظَمِ
 جِنِّ وَرَمَقِيَاتِ تَفَلُّ وَدَوْنِ حَسْتِيَا رَمُودِهِ مَعْدُكَ حَسْبِ الْوَاقِعِ سَهَابِ عَظِيمِ وَعَالِي اَسْتِ
 ذَا ذَكَرَهُ شَيْخُ الْاَوْلِيَاءِ فِي عَيْنِ الْمَعَانِي وَقَالَ بَعْضُهُمْ لِلصَّلَاةِ اَرْبَعُ شُعَبٍ حَضُورُ
 النَّفْسِ وَالْقَالِبِ فِي الْحُرَابِ وَشُهُودُ الْعَقْلِ عِنْدَ الْمَلِكِ الْوَهَابِ خُشُوعُ
 الْقَلْبِ بِلَا اِنْ تِيَابِ حُضُوعِ الْاَن كَانَ بِلَا اِنْ تَقَابِ فَعِنْدَ حُضُورِ النَّفْسِ
 الْقَالِبِ فَتَحُّ الْبَابِ وَعِنْدَ شُهُودِ الْعَقْلِ رَفْعُ الْعِتَابِ وَعِنْدَ حُضُورِ
 الْقَلْبِ رَفْعُ الْحِجَابِ وَعِنْدَ حُضُوعِ الْاَن كَانَ وَجُوبِ الثَّوَابِ مَنْ اَتَى
 الصَّلَاةَ بِلَا حُضُوعِ النَّفْسِ فَهُوَ مُصَلٍّ خَاطِئٌ وَمَنْ اَتَاهَا بِلَا شُهُودِ الْعَقْلِ
 فَهُوَ مُصَلِّ سَاهٍ وَمَنْ اَتَاهَا بِلَا حُضُورِ الْقَلْبِ فَهُوَ مُصَلٍّ لَاهٍ وَمَنْ اَتَاهَا
 بِلَا خُشُوعِ الْاَن كَانَ فَهُوَ مُصَلٍّ جَانٍ وَمَنْ اَتَاهَا كَمَا وَصَفَ فِي
 مُصَلِّ رَانَ وَسُئِلَ سَيِّدُ الطَّائِفَةِ الْجُنَيْدُ عَافِي فَرِيضَةَ الصَّلَاةِ

در رکوع نماز
 در سجده نماز
 در ایستادن نماز
 در تشهد نماز
 در رکوع نماز
 در سجده نماز
 در ایستادن نماز
 در تشهد نماز

در رکوع نماز
 در سجده نماز
 در ایستادن نماز
 در تشهد نماز
 در رکوع نماز
 در سجده نماز
 در ایستادن نماز
 در تشهد نماز

بیان کرده شد
 نمازی در آنست
 است و بر سینه
 کرده چنانچه
 در فریضه نماز
 آری ششها و فرام
 اراده و عاقر بود
 بود و اگر آفرید
 گفت شرح اول
 دستها را بر خدای

در رکوع نماز
 در سجده نماز
 در ایستادن نماز
 در تشهد نماز
 در رکوع نماز
 در سجده نماز
 در ایستادن نماز
 در تشهد نماز

علیه السلام
 علیه السلام
 علیه السلام
 علیه السلام
 علیه السلام
 علیه السلام
 علیه السلام
 علیه السلام

یمن باطل عاقل باشد و غیره
 عاقل بهتر است و از بیجا بری
 یمن باطل عاقل باشد و غیره
 عاقل بهتر است و از بیجا بری
 یمن باطل عاقل باشد و غیره
 عاقل بهتر است و از بیجا بری

قَالَ قَطَعَ الْعَلَدَيْنِ وَجَمَعَ الْهَيْمَ وَالْحَضْرَيْنِ بَيْنَ يَدَيَّ رَبِّ الْخَلَائِقِ وَقَالَ
 الشَّيْخُ أَبُو الْخَيْرِ لَا قَطْعَ رَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فِي الْمَنَامِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَفَوَصَّيْتُ فَقَالَ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا أَبَا الْخَيْرِ عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ فَإِنِّي اسْتَوْصَيْتُ رَبِّي
 فَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَقَالَ إِنَّ أَقْرَبَ مَا أَكُونُ مِنْكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي وَدُرُودِي
 تَقُودُ بِي أَيْدِيكَ جَمْعَ مَرَاتِبٍ طَيِّبَةٍ مَمْدُودَةٍ بِبَابِ طَرَبٍ بِشَيْدِكَ كَمَا قَالَ الْمَشَايِخُ بِالصَّلَاةِ
 مِعْرَاجِ الْقُلُوبِ وَالتَّشَهُدِ مَقَرُّ الْوُصُولِ بَعْدَ تَذَرِيحِ مَسَافَةِ الْهَيَاتِ
 عَلَى طَبَقَاتِ السَّمَوَاتِ وَالتَّحِيَّاتِ سَلَامٌ عَلَى رَبِّ الْبَرِّيَّاتِ چُونِ سَلَامِ
 آخِرِي سَدِّ بَابِ بَرِّهِ وَتَسْلِيمٌ عَلَى رُسُلِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَتَسْلِيمٌ عَلَى رُسُلِهِ
 حَاضِرَانِ سَلَامٌ كَقَوْلِكَ بَعْدَهُ اللَّهُمَّ السَّلَامُ مِنْكَ السَّلَامُ بِمَعْرِفَتِ تَمَامِ جَوَاهِرِ
 اِبْنِ مَقْدَارِ اِسْتِزَارِ اِهْلِ بَعْتِنِ دَرِينِ رَسَالَةِ اِسْتِزَارِ اِهْلِ بَعْتِنِ دَرِينِ رَسَالَةِ اِسْتِزَارِ اِهْلِ بَعْتِنِ
 اِبْجَاعَةِ وَآنِ سُنْتِ سَوَكِدِه سِتْ دَرِ طَاهِرِ الرَّوَايَةِ اِمَامِ زَاهِدِي دَرِ مَعْنِي سِي كَوَيْدِ طَاهِرِ
 اِسْتِ كَمَا مَرَادِ اِزْ تَا كَيْدِ وَجُوبِ اِشْدَا زِمَمِ اِنْتُمْ اِسْتِدْلَالِ مِي كُنْتُمْ بَا جَادِيْثِ كَمَا دَلَالِ
 سِي كُنْتُمْ بَرِ وِعِيدِ شَدِيدِ وِدْرِ مِحِيْطِ مِي كَوَيْدِ كَمَا خَصْتُمْ تَرْكِ جَاعَتِ نَيْتِ مَكْرِ بَعْدِ رُودِ
 قَنِيَةِ مِي كَوَيْدِ كَمَا وَجِبْتُمْ تَعَزِيْرَ تَارِكِ جَاعَتِ رَا وِدْرِ اِعْمَالِ مِي كَوَيْدِ مَكْرِ سُنْتِ مَكْرِ
 كَفْتُمْ مَخَالِفِ وَجُوبِ نَيْتِ اِرْحَبِ اِنْتُمْ اِنْتُمْ دَرِ سَا وِينِ حَضْرَةِ دَرِ اِنْتُمْ اِنْتُمْ
 اِزْ شَا رِ سَلَامِ وَفِي الْبَحْرِ الرَّانِقِ الرَّاجِحِ عِنْدَ اِهْلِ الْمَذْهَبِ الْوَجُوبِ وَنَقَلَهُ فِي الْبِدَا عَنِ
 عَامَةِ مَشَاخِ اِنْتُمْ اِسْتِ اِسْتِ جَاعَتِ وَ اِسْتِ دَرِ مَازِجِ كَانِه وِدْرِ عِيدِيْنَ بِقَوْلِ
 وَجُوبِ اِنْتُمْ وِدْرِ جَمْعِ فَرَضْتُمْ وِدْرِ تَرَا وِجِ وَصَلَاةِ كَوَيْدِ سُنْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ اِسْتِ

دفع خوان شود و آب
 بهت حاصل کرد در زرا که
 نماز طفل در زرا که
 است در آب جماعت
 عام است در مسجد و غیر
 آن پس اگر کسی در غده
 بازن یا طفل یا کثیر خود
 نماز کند فضیلت جماعت
 باید که آنرا در المجر
 و الطحطاوی و صورت
 نفل خوان پس فرض خوان
 است که کسی فرض بانه
 گذارده بود باز دیگری
 چنان فرض افازید
 او هم ترک شد
 ۹۲
 که جماعت است
 اول بانان زوده شود
 اگر کسی در جماعت
 باشد و از او جدا شود
 او باید که در آنجا
 بماند تا جماعت تمام
 شود و اگر کسی در
 جماعت است و از او
 جدا شود او باید که
 در آنجا بماند تا
 جماعت تمام شود
 و اگر کسی در جماعت
 است و از او جدا
 شود او باید که در
 آنجا بماند تا جماعت
 تمام شود

دفع خوان شود و آب
 بهت حاصل کرد در زرا که
 نماز طفل در زرا که
 است در آب جماعت
 عام است در مسجد و غیر
 آن پس اگر کسی در غده
 بازن یا طفل یا کثیر خود
 نماز کند فضیلت جماعت
 باید که آنرا در المجر
 و الطحطاوی و صورت
 نفل خوان پس فرض خوان
 است که کسی فرض بانه
 گذارده بود باز دیگری
 چنان فرض افازید
 او هم ترک شد
 ۹۲
 که جماعت است
 اول بانان زوده شود
 اگر کسی در جماعت
 باشد و از او جدا شود
 او باید که در آنجا
 بماند تا جماعت تمام
 شود و اگر کسی در
 جماعت است و از او
 جدا شود او باید که
 در آنجا بماند تا
 جماعت تمام شود
 و اگر کسی در جماعت
 است و از او جدا
 شود او باید که در
 آنجا بماند تا جماعت
 تمام شود

و تبر رمضان بیکروایت و در صلوة خوف کمر است آن مخلف فیه است و خارج رمضان
 در ترک و نیست نزد اکثر روایتی مباح است و در استقامت و امامت و نزد صبا
 نیست و در نفل اگر تباہی یعنی باذان و اقامت است مکرم است اگر تباہی است
 مکروه نیست اگر در گوشه مسجد باشد و تکرار جماعت اگر تباہی است مکرم است و اگر نه مکرم است
 یا اگر چه باذان اقامت ثانیه باشد بر تقدیر که او را امام و مؤذن محین باشد و از عذر یا سحر
 جماعت سردی سخت و تاریکی سخت است و باران بسیار یا باد بسیار در شب باشد و
 در روز باد عذر میشود و مدفعت بول قایط نیز عذر است و خوف دشمن و اراده سفر
 که خوف فوت قافل باشد عذر است و تعهد بحال مریض یا مال خود که خوف ضائع
 شدن باشد عذر است و احتیاج تمام بطعام نیز عذر است و وقتیکه فوت شد عذر یا
 عذر طلب و مسجد یا شرط نیست بجهت منفرد او کند در مسجد یا در خانه با اهل خود جماعت
 کند بعضی گویند بجز جماعت با اهل خانه خود مکرم است و اختلاف است که مسجد جامع
 بهتر است یا مسجد قریب و قریب ازین هر دو نباشد مسجد قدیم خستیار کند و اگر معلوم
 نباشد اقرب خستیار کند و طالب علم را مسجد است او و فضیلت بالاتفاق کلونک
 من البحر الرائق و فضل جماعت بر منفرد بیت و عفت مرتبه است و بر روایتی است
 و پنج مرتبه است و هر چند که زیاد شوند فضل زیاد میشود پس اگر دو کس جماعت کنند
 مذکور یا نبند چون هزار کس باشند هر یک با فضل مذکور ثواب هزار نماز یاد چنانکه در
 مضمرات از تورات در بیاب حدیث آورده اند و در مشکوٰۃ المصابیح از انس رضی
 عنه روایت میکند که فرمود خپسب صلی الله علیه و آله وسلم نماز مرد در خانه یک نماز
 و نماز در مسجد قریب است و پنجم است و در مسجدی که در وجه شود یا نقد است

در وقت نماز اگر کسی در گوشه مسجد باشد و تکرار جماعت کند و اگر تباہی است مکرم است و اگر نه مکرم است
 یا اگر چه باذان اقامت ثانیه باشد بر تقدیر که او را امام و مؤذن محین باشد و از عذر یا سحر جماعت سردی سخت و تاریکی سخت است
 و باران بسیار یا باد بسیار در شب باشد و در روز باد عذر میشود و مدفعت بول قایط نیز عذر است و خوف دشمن و اراده سفر
 که خوف فوت قافل باشد عذر است و تعهد بحال مریض یا مال خود که خوف ضائع شدن باشد عذر است و احتیاج تمام بطعام نیز عذر است
 و وقتیکه فوت شد عذر یا عذر طلب و مسجد یا شرط نیست بجهت منفرد او کند در مسجد یا در خانه با اهل خود جماعت کند
 بعضی گویند بجز جماعت با اهل خانه خود مکرم است و اختلاف است که مسجد جامع بهتر است یا مسجد قریب و قریب ازین هر دو نباشد
 مسجد قدیم خستیار کند و اگر معلوم نباشد اقرب خستیار کند و طالب علم را مسجد است او و فضیلت بالاتفاق کلونک من البحر الرائق
 و فضل جماعت بر منفرد بیت و عفت مرتبه است و بر روایتی است و پنج مرتبه است و هر چند که زیاد شوند فضل زیاد میشود
 پس اگر دو کس جماعت کنند مذکور یا نبند چون هزار کس باشند هر یک با فضل مذکور ثواب هزار نماز یاد چنانکه در مضمرات
 از تورات در بیاب حدیث آورده اند و در مشکوٰۃ المصابیح از انس رضی عنه روایت میکند که فرمود خپسب صلی الله علیه و آله وسلم
 نماز مرد در خانه یک نماز و نماز در مسجد قریب است و پنجم است و در مسجدی که در وجه شود یا نقد است

در وقت نماز اگر کسی در گوشه مسجد باشد و تکرار جماعت کند و اگر تباہی است مکرم است و اگر نه مکرم است
 یا اگر چه باذان اقامت ثانیه باشد بر تقدیر که او را امام و مؤذن محین باشد و از عذر یا سحر جماعت سردی سخت و تاریکی سخت است
 و باران بسیار یا باد بسیار در شب باشد و در روز باد عذر میشود و مدفعت بول قایط نیز عذر است و خوف دشمن و اراده سفر
 که خوف فوت قافل باشد عذر است و تعهد بحال مریض یا مال خود که خوف ضائع شدن باشد عذر است و احتیاج تمام بطعام نیز عذر است
 و وقتیکه فوت شد عذر یا عذر طلب و مسجد یا شرط نیست بجهت منفرد او کند در مسجد یا در خانه با اهل خود جماعت کند
 بعضی گویند بجز جماعت با اهل خانه خود مکرم است و اختلاف است که مسجد جامع بهتر است یا مسجد قریب و قریب ازین هر دو نباشد
 مسجد قدیم خستیار کند و اگر معلوم نباشد اقرب خستیار کند و طالب علم را مسجد است او و فضیلت بالاتفاق کلونک من البحر الرائق
 و فضل جماعت بر منفرد بیت و عفت مرتبه است و بر روایتی است و پنج مرتبه است و هر چند که زیاد شوند فضل زیاد میشود
 پس اگر دو کس جماعت کنند مذکور یا نبند چون هزار کس باشند هر یک با فضل مذکور ثواب هزار نماز یاد چنانکه در مضمرات
 از تورات در بیاب حدیث آورده اند و در مشکوٰۃ المصابیح از انس رضی عنه روایت میکند که فرمود خپسب صلی الله علیه و آله وسلم
 نماز مرد در خانه یک نماز و نماز در مسجد قریب است و پنجم است و در مسجدی که در وجه شود یا نقد است

در میان نباشد و گفته است ذکره فی البحر الرائق عن الاسبغی و فی فتح القدر تقدم
الیام واجت و قیام الامام فی غیر محاذات و وسط الصف منکر و آفته
مسئله اگر یک کس بطرف رست باشد چون دیگری آمد باید که تکیه گفته
اورا بخت اگر قبل از تکیه نکرده باشد نماز مقدمی بر او ایستی فاسد میشود بجهت اجابت غیر مصلی
والاخره انه لا تقصد صلواته ذکره فی البحر الرائق مسأله اول صفت مرد
شود که از او باشد عیده طفلان از او بعد رده علامان بالغ عیده طفلان آنها بعد
خامای از او که بالغ باشند عیده طفلان آنها همچین در علامان آنها بعد زمان بالغ
عیده نابالغان همچین در و آهان دو از ده قسم شد کذا فی شرح المنیه و فی البحر الرائق
ظاهر کلامهم تقدیم الرجال علی الصبیان مطلقا سواء كانوا احرارا
او عبیدا مسأله اگر برابر مصلی نه بایت نماز او فاسد گردد خواه در
باشد یا پیش او پس بکین نماز سه کس میروند بشرط آنکه زن شتهات یعنی قابل جماع
خواه اجنبیه خواه زوجه خواه محترمه خواه عجزه قبیحه و در نمازیکه رکوع و سجود دارد و حقیقتا
حکم بشرط آنکه هر دو مشترک باشد در ادای نماز امام و او نیت است آن کرده باشد و
در یک مکان باشند یعنی بقدر قامت مختلف نباشد و در میان مقدار یک کز فرق
نباشد اگر یکی ازین امور فوت شود فاسد نگردد و کل ذلک من البحر الرائق و اما
لحاذاة الامر فقال فی فتح القدر صرح الکمل بعدم الفساد الا من
شد و لا تمسک له فی الروایة كما صرح جوابه و لانی الی رایت
لتصريحهم بان الفساد فی المرأة غیر مغلوب بعروض الشهوة بل هو لترك
قضیه المقام و لیس لها کذا فی الصبی ایتھی مسأله زمان بجماعت

در این حدیث که در البحر الرائق و فی فتح القدر تقدم
الیام واجت و قیام الامام فی غیر محاذات و وسط الصف منکر و آفته
مسئله اگر یک کس بطرف رست باشد چون دیگری آمد باید که تکیه گفته
اورا بخت اگر قبل از تکیه نکرده باشد نماز مقدمی بر او ایستی فاسد میشود بجهت اجابت غیر مصلی
والاخره انه لا تقصد صلواته ذکره فی البحر الرائق مسأله اول صفت مرد
شود که از او باشد عیده طفلان از او بعد رده علامان بالغ عیده طفلان آنها بعد
خامای از او که بالغ باشند عیده طفلان آنها همچین در علامان آنها بعد زمان بالغ
عیده نابالغان همچین در و آهان دو از ده قسم شد کذا فی شرح المنیه و فی البحر الرائق
ظاهر کلامهم تقدیم الرجال علی الصبیان مطلقا سواء كانوا احرارا
او عبیدا مسأله اگر برابر مصلی نه بایت نماز او فاسد گردد خواه در
باشد یا پیش او پس بکین نماز سه کس میروند بشرط آنکه زن شتهات یعنی قابل جماع
خواه اجنبیه خواه زوجه خواه محترمه خواه عجزه قبیحه و در نمازیکه رکوع و سجود دارد و حقیقتا
حکم بشرط آنکه هر دو مشترک باشد در ادای نماز امام و او نیت است آن کرده باشد و
در یک مکان باشند یعنی بقدر قامت مختلف نباشد و در میان مقدار یک کز فرق
نباشد اگر یکی ازین امور فوت شود فاسد نگردد و کل ذلک من البحر الرائق و اما
لحاذاة الامر فقال فی فتح القدر صرح الکمل بعدم الفساد الا من
شد و لا تمسک له فی الروایة كما صرح جوابه و لانی الی رایت
لتصريحهم بان الفساد فی المرأة غیر مغلوب بعروض الشهوة بل هو لترك
قضیه المقام و لیس لها کذا فی الصبی ایتھی مسأله زمان بجماعت

این حدیث که در البحر الرائق و فی فتح القدر تقدم
الیام واجت و قیام الامام فی غیر محاذات و وسط الصف منکر و آفته
مسئله اگر یک کس بطرف رست باشد چون دیگری آمد باید که تکیه گفته
اورا بخت اگر قبل از تکیه نکرده باشد نماز مقدمی بر او ایستی فاسد میشود بجهت اجابت غیر مصلی
والاخره انه لا تقصد صلواته ذکره فی البحر الرائق مسأله اول صفت مرد
شود که از او باشد عیده طفلان از او بعد رده علامان بالغ عیده طفلان آنها بعد
خامای از او که بالغ باشند عیده طفلان آنها همچین در علامان آنها بعد زمان بالغ
عیده نابالغان همچین در و آهان دو از ده قسم شد کذا فی شرح المنیه و فی البحر الرائق
ظاهر کلامهم تقدیم الرجال علی الصبیان مطلقا سواء كانوا احرارا
او عبیدا مسأله اگر برابر مصلی نه بایت نماز او فاسد گردد خواه در
باشد یا پیش او پس بکین نماز سه کس میروند بشرط آنکه زن شتهات یعنی قابل جماع
خواه اجنبیه خواه زوجه خواه محترمه خواه عجزه قبیحه و در نمازیکه رکوع و سجود دارد و حقیقتا
حکم بشرط آنکه هر دو مشترک باشد در ادای نماز امام و او نیت است آن کرده باشد و
در یک مکان باشند یعنی بقدر قامت مختلف نباشد و در میان مقدار یک کز فرق
نباشد اگر یکی ازین امور فوت شود فاسد نگردد و کل ذلک من البحر الرائق و اما
لحاذاة الامر فقال فی فتح القدر صرح الکمل بعدم الفساد الا من
شد و لا تمسک له فی الروایة كما صرح جوابه و لانی الی رایت
لتصريحهم بان الفساد فی المرأة غیر مغلوب بعروض الشهوة بل هو لترك
قضیه المقام و لیس لها کذا فی الصبی ایتھی مسأله زمان بجماعت

Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "فما كان" and "فما كان".

حاضر شوند مگر عجز که اسباب جوانی مطلقاً شسته باشد بشرط آنکه بی زینت
چون در غیر ظهر و عصر حاضر شوند بخورست ^{له} هَذَا عِنْدَ ابْنِ حَنِيفَةَ وَعِنْدَهُ
فِي الصَّلَاةِ كُلِّهَا وَالْإِعْتِمَادُ عَلَى مَذْهَبِ الْأِمَامِ ذَكَرَهُ فِي الْجَمْعِ الرَّابِعِ
مسئله فاسدست تعدای مرد بزرگ نابالغ و طاهر معذور و قاری باقی و صاب
لباس بر برهنه و غیر شیرشیر و منقرض و تمبقل و بمقرض ^{مسئله} آخر مسئله جائزست
ستوضی تیمم و غاسل با بنم و قائم بقاعده و بکوز پشت و شیر مثل خود و متقل بمقرض مسئله
اگر ظاهر شود که امام نماز سجدت خوانده عاده لازمست چون امام بر حال خود وقف
شود اگر مقتدیان همه جمع باشند اعلام نماید و اگر متفرق شده باشند خود عاده
کند کَذَا فِي ذَخِيرَةِ الْعُقْبَةِ وَفِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ الْمُبْتَعِي أَنَّهُ لَا يَلْزَمُهُ الْأَعْلَانُ
وَلَا يَأْتُمُّ بِتَرْكِهِ وَعَنْ مِعْرَاجِ الدِّرَازَةِ أَنَّهُ لَا يَلْزَمُ إِذَا كَانَ غَيْرَ مُتَعَيِّنٍ
وَعَنِ الْمُجْتَبَى يَجِبُ الْأَخْبَارُ مَهْمَا امْتَكَنَ بِاللِّسَانِ وَالْكِتَابِ الرَّسْمِ
عَلَى الْأَخْرِ انْتَهَى مُحْصَلُهُ فَصَلِّ فِي صَلَاةِ الْجُمُعَةِ شَرْطًا وَأَشْرَ خَيْرٌ مِنْ
مَصْرَعِي شَهْرِيهِ أَوْ رَأْسِيهِ وَنَاقِذُ الْأَحْكَامِ بَاشِدٌ فِي شَهْرِ يَعْقِدُ كَاهُ يَعْجَبُ
حکم فمائی مصرست جمعه آنجا جائزست و آنرا بعضی تا بقدر سه کرده معین کرده
فتوی داده اند و همین حد و وجوب تیر گفته اند و در بدائع حد و وجوب گفته که بعد از نماز
جمعه بلا تکلف در خانه تواند رسید و قَالَ هَذَا أَحْسَنُ وَاخْتَارَهُ فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ
مسئله در یک شهر در مواضع متعدده نماز جمعه جائزست وَهُوَ الْأَخْرَجُ عَلَى
مَا فِي الزَّيْلَعِيِّ وَعَلَيْهِ الْفَتْوَى مَا فِي فَتْحِ الْقَدِيرِ وَذَكَرَهُ الْأَمَامُ الْأَخْنَسِيُّ
وَالصَّحِيحُ وَبِهِ نَأْخُذُ شَرْطًا وَوَمِ دَرَادَايِ جَمْعِهِ سُلْطَانُ بِأَنْبَاءِ أَوْسْتِ وَمَوْلَا

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like "فما كان" and "فما كان".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like "فما كان" and "فما كان".

از نائب میر شهرت بده که تو ال بعد قاضی بده هر که اذن از اینها ترتیب باشد
 و این شرط در وقت بنای مسجد تا آنکه خطبای مختلفه راستوی مسجد که اذن مطلق
 حاصل نموده یا خطیب که بجهت خود اذن گرفته میتواند ساخت چنانکه در بحر رائق ^{مفضل}
 مذکور است و شرط سوم وقت ظهر است پس اگر از پیشین قبل از سلام زیاده شده نماز فاسد
 گردد و بالاتفاق و بعد از مثل نصوص صعبه و غیره فاسد میگردد و دو شرط چهارم خطبه قبل از
 نماز شرط سنت در آن پانزده خیر است اول صدوم است و دوم استماع سوم استقبال
 بقوم چهارم استعاده در دل یعنی خفیه گفتن بجم بلند خواندن تا قوم نشنوند ششم
 بحد خدا شنای حق تعالی چنانکه اهل سنت بقتم هر دو شهادت گفتن ششم در دو بر بنی صلی
 علیه و آله و سلم فرستادن نهم و عطا و نصیحت نمودن دهم قرآن در آن خواندن
 هر قدر که میر آید یا زدهم در میان دو خطبه نشستن و دوازدهم در خطبه دوم اعاده حمد و ثنا
 و صلوة کردن سیزدهم زیادتی کردن بر دعای مومنین و مومنات چهاردهم بودن هر
 خطبه بقدر سورتی از طوالم فصل و ازان زیاده مکروه است کذا فی المحتجب پانزدهم
 عصایا غیر او در دست گرفتن در خلاصه میگوید مکروه است لیکن در حاوی قدس
 تکیه بر بیشتر مذکور نموده است و ظاهر از بحر رائق است که فرق در بیشتر و غیره نیست و
 آنچه از کتب احادیث صحیح معلوم میشود جواز است بلکه سنت است گمار و آه سعد
 الْقُرْطَبِيُّ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا خَطَبَ فِي الْحَرْبِ
 خَطَبَ عَلَى قَوْسٍ وَإِذَا خَطَبَ فِي الْجُمُعَةِ خَطَبَ عَلَى عَصَا رِوَاةُ ابْنِ
 مَلْجَةَ وَالْحَاكِمُ فِي الصَّيْحِ الْمُسْتَدْرِكِ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي السُّنَنِ وَمِنْ
 حَنْ عَطَاءٍ مِنْ سَلَاةِ الشَّافِعِيِّ ذَكَرَهُمَا الْإِمَامُ الشَّيْخِيُّ فِي

خطبه در وقت نماز است و اگر در وقت دیگر باشد صحیح است
 در وقت نماز اگر در وقت دیگر باشد صحیح است
 در وقت نماز اگر در وقت دیگر باشد صحیح است

در وقت نماز اگر در وقت دیگر باشد صحیح است
 در وقت نماز اگر در وقت دیگر باشد صحیح است
 در وقت نماز اگر در وقت دیگر باشد صحیح است

در وقت نماز اگر در وقت دیگر باشد صحیح است
 در وقت نماز اگر در وقت دیگر باشد صحیح است
 در وقت نماز اگر در وقت دیگر باشد صحیح است

جمعة فهو كافر بالله تعالى **مسألة** نماز ظهر بر تقدیر اقبل از جمعه صحیح است
 اگر بعد از اذان و خانه برینت برآمد ظهر باطل میشود جمعه یا بدیانه **مسألة** اگر دست
 خدو را و مجوس را ادای ظهر بحاجت اقبل از ادای جمعه در سجده طامع و دیگر از کرا
 شدت و در بحر رائق میگوید **مسألة** اذاع الظهر مجامعة يوم الجمعة مكره
 مطلقا و هر که ادراک کند در شهر امام جمعه یا یاد وجود سهو نماز جمعه با تمام رساند
 نزد امام عظم و ابو یوسف و نزد امام محمد اگر اگر رکعت ثانیه یافته باشد بنای جمعه کند
 و اگر نه بنای ظهر کند **مسألة** وقتی که بر آید امام یعنی چون برخیزد برای آنکه بر منبر
 سوار شود نماز نفل سنت جمعه و تحت مسجد بخند و اگر دست باشد بکرویت
 بر دو رکعت قطع کند **مسألة** اختار الشیخ ابن همام و بروایتی دیگر تمام
 کند **مسألة** هو الصبح رکعة ما فی البحر الرائق و کلام نیز نکند اصلا اگر معروف کرد
 خطیب یا مجوز است و اختلاف کرده اند در شبیه و ذکر و قراءت بعضی چنان فرموده اند
 و بعضی منع در بنایه و عنایه میگوید **مسألة** اول الاصح و امام زینعلی میگوید
 الاحوط الا نصاب و در بحر رائق میگوید محل اختلاف قبل از شروع در خطبه
 است اما وقت خطبه پس کلام کرده تحریر است اگر چه معروف باشد **مسألة** كما صح
 بد فی الخلاصة و غیرها و قال لا بأس بالكلام اذا خرج قبل ان
 یتخطب و اذا نزل قبل ان یتکلم لکن در بحر رائق از عیون نقل میکنند که مرا و
 اذان است و اما غیره من الکلام فیکره **مسألة** مطالعة
 کتاب فقه و تفسیر آن جائز است نزد ابو یوسف و اشاره بدست یا چشم بر آن
 و فرنگ کردن باک ندارد و ذکره فی البحر الرائق و غیره باید دست چون روقت

اگر دست خدو را و مجوس را ادای ظهر بحاجت اقبل از ادای جمعه در سجده طامع و دیگر از کرا شدت و در بحر رائق میگوید مسأله اذاع الظهر مجامعة يوم الجمعة مكره مطلقا و هر که ادراک کند در شهر امام جمعه یا یاد وجود سهو نماز جمعه با تمام رساند نزد امام عظم و ابو یوسف و نزد امام محمد اگر اگر رکعت ثانیه یافته باشد بنای جمعه کند و اگر نه بنای ظهر کند مسأله وقتی که بر آید امام یعنی چون برخیزد برای آنکه بر منبر سوار شود نماز نفل سنت جمعه و تحت مسجد بخند و اگر دست باشد بکرویت بر دو رکعت قطع کند مسأله اختار الشیخ ابن همام و بروایتی دیگر تمام کند مسأله هو الصبح رکعة ما فی البحر الرائق و کلام نیز نکند اصلا اگر معروف کرد خطیب یا مجوز است و اختلاف کرده اند در شبیه و ذکر و قراءت بعضی چنان فرموده اند و بعضی منع در بنایه و عنایه میگوید مسأله اول الاصح و امام زینعلی میگوید الاحوط الا نصاب و در بحر رائق میگوید محل اختلاف قبل از شروع در خطبه است اما وقت خطبه پس کلام کرده تحریر است اگر چه معروف باشد مسأله كما صح بد فی الخلاصة و غیرها و قال لا بأس بالكلام اذا خرج قبل ان یتخطب و اذا نزل قبل ان یتکلم لکن در بحر رائق از عیون نقل میکنند که مرا و اذان است و اما غیره من الکلام فیکره مسأله مطالعة کتاب فقه و تفسیر آن جائز است نزد ابو یوسف و اشاره بدست یا چشم بر آن و فرنگ کردن باک ندارد و ذکره فی البحر الرائق و غیره باید دست چون روقت

در عبادت نماز
بعضی از بزرگان
سنت است و از جهت
بافتن پیش از دعوت
نشدت عمل بر آن
در این وقت هم
سنة که خطبای امام
بر آن کرده و تفصیل از
ما علی قاری و غیره
و آن یافان
پیرایه میان نشستن
امامت در خطبه تا امام
نزد چنانکه همیشه
سلم و یقین گردید آن
امام لودی در شرح مسلم
و گفت هاست صواب
۱۴ ای بود و کار
ماید مدار در دینونه
دور آخرت خوب و بد
مار از عذاب و وزخ
۱۵ شاه عبدالحق
دهوی گوید درین حالت
و عازبان از حضرت
صلی الله علیه و آله
۱۶

سکوت امام یعنی قبل از شروع تسبیح و ذکر و قرائت بروایت صحیح جاز شد در میان خطبه
که امام می نشیند و عا بطریق اولی جاز خواهد بود علی الخصوص در احادیث صحیح آمده که
سَاعَةٌ أَلَا سُبْحَانَكَ مَا بَيْنَ أَنْ يَجْلِسَ الْإِمَامُ فِي الْخُطْبَةِ إِلَى أَنْ يَقْضِيَ
الصَّلَاةَ كَمَا صَحَّ فِي صَحِيحِ الْمُسْلِمِ وَجَزَمَ بِهِ الْإِمَامُ لِلنَّوَوِيِّ فِي شَرْحِ الْمُسْلِمِ وَ
قَالَ هُوَ الصَّوَابُ بِسَابِقِهِ وَرَوَيْتُ جُلُوسَ كَمْ وَظَاهِرُ الرَّوَايَةِ مَقْدَارُ آيَةِ
وَارِدَةٍ كَمَا فِي الْخَبَرِ وَغَيْرِ رَبَّنَا اتِّكِنِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي عَذَابِ
النَّارِ بِرِعَايَتِ مَعْنَى بِنَوَازِكَةِ عَمَلِ بِظَاهِرِ الرَّوَايَةِ وَاحَادِيثِ صَحِيحَةٍ وَاقْعُ كَرْدُ وَكَرْدُ
بِرَدِّ شَيْءٍ بِنَوَازِكَةِ طَرِيقَةٍ وَكَأَنَّكَ وَاحَادِيثِ سَتِ وَاقْعُ كَرْدُ وَعَمَلِ بَرِّكَانِ
نِيَسْتِ **مسئله** اگر خطبه نام آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم شود و در اول
وَهُوَ الصَّوَابُ عَلَى مَا فِي فَتْحِ الْقَدِيرِ وَبِحَبِّكَ السَّمْعُ فِي خُطْبَةِ الْعِيدِ
وَخُطْبَةِ الْمَوْسِمِ وَخُطْبَةِ النِّكاحِ وَخُطْبَةِ الْخْتَمِ وَالْأَصْحَحُ الْجُوبُ مِنْ
أَقْلِبَهَا إِلَى الْخِرَافَةِ وَأَنَّ كَانِ فِيهِ ذِكْرُ الْوَلَاةِ كَذَا فِي الْمَجْتَبَى لِلدِّمَامِ الزَّهْدِيِّ
وَعَلَى هَذَا سُنَّتُ جَمْعِهِ وَقَدْ ذَكَرَ شَاهِدَانِ تَرْكُ وَجِبْتِ كَمَا عِبَارَتِ اسْكُوتِ
بِأَنَّكَ دَرِ الْمَقْدَارِ اسْكُوتِ سُنَّتِ تَمَامٌ مِثْلُهُ وَبَعْضُ خُطْبَةٍ وَاجِبِ السَّمْعِ اسْكُوتِ
مِيرُودِ بَلْكَهَ مِنْ بَعْضِ تَكْمِيلِ مِيرُودِ وَجِنَا كَمَا شَاهِدَهُ مَنُودَهُ شَدِيدِ سُنَّتِ بَعْدَ اسْمِ جَمْعِهِ
نَايِدِ قَبْلِ اسْكُوتِ مَعْبُودَهُ كَمَا قَضَايِ مَقْدَمِ بَرْدِ كَمَا ذَكَرَهُ فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ **مسئله**
كُرْدِ سُنَّتِ مَرَاغِ خُطْبَةٍ رَايِعِي أَنْجِ خُطْبَةٍ سُنَّتِ بِالْإِجْمَاعِ خَيْرِي كَمَا كُرْدِ سُنَّتِ وَرِنَا مِثْلِ
خُزْدِ وَآشَا مِيدِنِ وَعَبْتِ دَسْتِ وَبَا صِبَا مِيدِنِ وَالتَّغَاثِ بِجَوَابِ كُرْدِ وَآجَا
قِرَاةِ تَقْرَانِ دُذْكَرْفَةِ وَنَظَرِ دُرْدِ رَحَالِ اسْتِمَاعِ مُخْتَلَفِ نِيَسْتِ كَذَا فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ

در این وقت هم
سنة که خطبای امام
بر آن کرده و تفصیل از
ما علی قاری و غیره
و آن یافان
پیرایه میان نشستن
امامت در خطبه تا امام
نزد چنانکه همیشه
سلم و یقین گردید آن
امام لودی در شرح مسلم
و گفت هاست صواب
۱۴ ای بود و کار
ماید مدار در دینونه
دور آخرت خوب و بد
مار از عذاب و وزخ
۱۵ شاه عبدالحق
دهوی گوید درین حالت
و عازبان از حضرت
صلی الله علیه و آله
۱۶

در عبادت نماز
بعضی از بزرگان
سنت است و از جهت
بافتن پیش از دعوت
نشدت عمل بر آن
در این وقت هم
سنة که خطبای امام
بر آن کرده و تفصیل از
ما علی قاری و غیره
و آن یافان
پیرایه میان نشستن
امامت در خطبه تا امام
نزد چنانکه همیشه
سلم و یقین گردید آن
امام لودی در شرح مسلم
و گفت هاست صواب
۱۴ ای بود و کار
ماید مدار در دینونه
دور آخرت خوب و بد
مار از عذاب و وزخ
۱۵ شاه عبدالحق
دهوی گوید درین حالت
و عازبان از حضرت
صلی الله علیه و آله
۱۶

وقت نشستن استماع خطبه از اینجا مستفاد میشود که بییات صلوة بشیند یعنی دست
 یا بران نهاده که در نماز غیر این دو بیات بجز نشستن کردست و بهتر آن میباشد
 که بموجب ترتیب نماز و خطبه اول دست بند و در دوم بران نهاد از بعضی فضلاء
 مسیح شد که روایت نیز چنین است **مسلم** و حجت سنی و ترک بیع و آنچه مانع
 از توجه نماز بجزد سماع اذان اول که بعد از زوال است **وَهُوَ الصَّيْحُ فِي الْمَذْهَبِ**
وَقِيلَ بَعْدَ الْاَذَانِ لِلْخُطْبَةِ وَهُوَ ضَعِيفٌ كَذَا فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَفِيهِ الْضَمُّ
الْاِسْتِعْاَلُ بَعْدَهُ بِعَلٍ اِخْرَجَهُ وَكَانَ لَهَا مَعْنَى تَهْنِئَةٍ تَأْتِي طَاهِرًا عَسَلٌ مَجْرِبًا
 و اما علم و اذان سنت در قناری محبت مذکور است **قَالَ بَعْدَ الْاَذَانِ الْاَکْبَرِ**
قَالَ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ السَّلَاةِ وَقَبْلَ الْخُطْبَةِ وَفِي تَحَابُّهِ الْمَذْهَبُ الْاَذَانُ
السَّنَةِ اَحَدٌ نَهَا الْحَاجَّ وَكَانَ يَقُولُ سَيِّحِي وَابِي اَعْنِي عَنِ الْعَرَفَاءِ وَاسْمِ
الْاَذَانِ لِيَا اِنَّهُ اَحَدُهُ بِحَضْرَةِ مِنَ الصَّحَابَةِ مِنْ عَنِّي نَكِيٌّ فَكَانَ اِحْتِجَابًا
عَلَى جَوَازِهِ فَلَا يَكُونُ بَدْعًا مَنكُورًا بَلْ حَسَنَةً بِاَجْمَلِهِ مَرَّةً بَدَاوًا
 منع نباید کرد و اما اذان خطبه سنت موكده است بالاجماع مقابل منبر گوید و اقامت بعد
 از خطبه نماید **مسلم** غسل صحبه سنت موكده است چنانکه گذشت و سبب
 که روز جمعه خوشبو مالدا اگر دو شسته باشد و پرچه خوب پوشند و در صف اول حاضر شود
 در حدیث صحیح است هر که اول حاضر شود در صف اول ویت باشد **مسلم**
 باید که قراوت در جمعه مثل قراوت نماز ظهر باشد یعنی از طوال مفصل بخواند و
 آنست که در اولی سوره اشهر در آخر سوره تک بود لیکن مداومت نماید تا عامه خوب
 فحمت کافی البدائم **مسلم** تخلفی رقاب مکر و است علی الخصوص روز جمعه

این خطبه است که در روز جمعه خوانده میشود و در آن سوره اشهر در آخر سوره تک است
 و در آن سوره اشهر در آخر سوره تک است و در آن سوره اشهر در آخر سوره تک است

این خطبه است که در روز جمعه خوانده میشود و در آن سوره اشهر در آخر سوره تک است
 و در آن سوره اشهر در آخر سوره تک است و در آن سوره اشهر در آخر سوره تک است

این خطبه است که در روز جمعه خوانده میشود و در آن سوره اشهر در آخر سوره تک است
 و در آن سوره اشهر در آخر سوره تک است و در آن سوره اشهر در آخر سوره تک است

باید نظیر سال در عطف با زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار

باید نظیر سال در عطف با زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار

صحیح است هر که تحطی بقاب کند روز جمعه او در اهل و موزخ کرده شود لیکن در بحر رائق
 و ایگان لایو ذی احدک بان لایطائو باو لاجسدکا فلا باس بان تحطی
 و یدنقون من الامام و عن اصحابنا بان لاکاس بالتحطی ما لکم یاخذ
 الامام فی الخطبة انتهی یعنی آن تحطی سابق بکند ندارد و آن قبل از شروع خطبه
 اما تحطی که سبب این باشد قبل از او بعد از او هر وقت که ایذای نام کند و اردست
 در بیان نماز عید واجب است نماز عید بر کسیکه واجب است نماز جمعه و شرایط عید همان
 جمعه است و رای خطبه که در جمعه فرض است و در عید سنت موده اما شنیدن آن بعد از حضور
 واجب چنانکه در بحر رائق گفته و بالاندکور شد و در خزانة الروایة شنیدن نیز سنت
مسئله مسخت است و در عید فطر آنکه طعام اول بخورد و غسل کند و مسواک کند
 و خوشبو مالد و پرچه خوب که در ملک باشد بپوشد و صدقه فطر ادا کند بعد از مسواک
 یعنی عیدگاه شود و مقدار فطر نصف صاع است که عبارت از چهار ^{اصول} طعام باشد و آن
 دو سیر باد بالاشا بجا میشود چون از گندم یا آرد یا سبزی باشد و یک صاع بدهد اگر از
 خربایا جو باشد و این واجب میشود صبح یوم فطر و تقدیم و تاخیر جائز است و در خوب
 آن بر صاحب رضایب است یعنی هر که بخواهد دو نیم توله نقره یا بهای آن سواچی ممکن
 بودن پرچه پوشیدن ظروف خانه و اسب سواری و غلام و کینه که خدمت
 داشته باشد از خود و از فرزند صغیر خود و از راه و غلام خود و اینقدر بدهد و از زن و پسر
مسئله کبیر در راه عید فطر نیست نزد امام عظم و نزد صاحب
 بگوید و این مروی از امام نیز است واضح نزد صاحب خلاصه است و شیخ ابن
 بهام ترجیح نموده لیکن صاحب بحر رائق قبول ندارد اما صواب نزد محدثین

باید نظیر سال در عطف با زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار
 در پیش از آنکه بگردد از زنت و الاشتهار

Marfat.com

ترجمه ثانی است چنانکه در عمل الیوم و لیله و غیره وارد است **كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى**
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَخْرُجُ فِي الْفِطْرِ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ حَتَّى يَأْتِيَ
الْمُصَلِّيَ وَقَدْ فَضَّلَهُ الْكَاتِبُ فِي حَاشِيَةِ الْجُرْزَانِيِّ وَهَذَا قَالَ
فِي غَايَةِ الْبَيَانِ مُرَادَ الْأَعْلَامِ نَفَى التَّكْبِيرَ جَهْرًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ
 نقل قبل از نماز عید مکه است در عید گاه بلا خلاف در خانه نیز رویت اصح و اما بعد از
 پس در عید گاه کرده است رد جمیع و آبا بیرون از پوشیده جازست بجا کتبت بلکه استجب
 ست که چهار رکعت از **مصلح** جانش بگزارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سهیم
 و در دوم و نهم در سوم و الضحی و در چهارم اخلاص بخواند گو یا جمع کتب الهی
 قرات نموده و جمیع تباری را سیر ساخته و مثل عمل از روز اولین باید و پنجاه سالگانه
 او بخشیده شود **ذکر** ابن الجوزی **مَنْ قَرَأَ عَن سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي**
كِتَابِ التَّوْبَةِ وَذَكَرَهُ الْحَافِظُ الصَّدَاقِيُّ فِي عَمَلِ الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ مِثْلَهُ
 نماز عید از بلند شدن آفتاب بمقدار یک نیزه است نماز اول **ع** آن دو رکعت نماز
 که بعد از یک نیزه خوانده سه بگیرد هر رکعت باید گفت در اول قبل از قرات دو رثانیه
 بعد از آن در هر تکبیر یک بعد از قرات دعا و باقرآن است دست پس از وی به بند
 و در باقی دست لقان **ع** آرد و در میان تکبیرات **ع** فرجه مقدار سه شیم کند چنانچه بالما نیز
 مذکور شد مسئله و در خطبه بعد از نماز عید سنت است **ع** دوران تعلیم احکام فطر کند
 بعد از حمد و صلوة اگر عید فطر باشد و الا احکام **ع** ضحی و تکبیرات تشریح بیان کند
مسئله اگر نماز عید همراه امام فوت شود قضایست **ع** و اگر مسبوق یا لاحق باشد
 بقیه ادا نماید **ع** سبب عذر تا روز دوم اما با جماعت ادا کند نه بعد از روزی **ع**

در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است
 در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است
 در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است

در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است
 در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است
 در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است
 در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است

در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است
 در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است
 در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است و در این روز عید است

فی النبیة **مسلم** وتره رکعت است یک سلام که قنوت سوره در هر سه رکعت
 بعد از فاتحه واجب است و در سوم پیش از رکوع دعای قنوت باید خواند و جمع از سه
خِلافاَ لِلشَّانِعِ فَاِنَّهٗ یُقْتَتُ فِیْهِ عِنْدَهٗ فِی النِّصْفِ الْاٰخِرِ مِنْ رَمَضَانَ
 فقط و دعای قنوت بالا مذکور شد **مسلم** در فرض قنوت نیست خلاف
 امام شافعی که در نماز صبح بعد از رکوع میخواند مقتدی چون از خیفه باشد در آن وقت
 استاده باشد و بقولی بشعید هر قدر دعای قنوت بخواند **مسلم** سنت است
 پیش از فجر و بعد از ظهر و مغرب عشاء و رکعت است و پیش از ظهر و جمعه و بعد از جمعه چهار
 رکعت یک سلام است و بروایتی بعد از جمعه شش رکعت است که بعد از چهار دو
 بخواند و بروایتی صحیحین **سنت مسلم** چهار رکعت پیش از عصر و عشاء مستحب
 است و بعد از عشاء چهار رکعت و بعد از مغرب شش رکعت مستحب **مسلم**
 در نفل و در زیاده از چهار رکعت یک سلام در نفل شب زیاده از شش رکعت
 یک سلام کرده است و چهار رکعت نفل در شب و روز مستحب است **مسلم**
 و رازی قیام در نماز فضل است از کثرت سجود و بروایتی کثرت سجود فضل است و جماعت
 بر آنند اگر در وی از قنوت موسی و ابراهیم فضل کثرت عدد رکعات است و اگر نه
 طول قیام است و صاحب بحرائق ترجم روایت کثرت سجود میکند زیرا که قیام وسیله
 رکوع و سجود است که غایت شروع درین هر دو متحقق است و وسیله فضل از قصد میشود
 و آنچه منقول از امام عظیم کثرت رکعات تہجد است تا آنکه در بعضی کتب هزار رکعت
 نقل کرده اند مؤدیان ترجمه است **مسلم** در جمع رکعات نفل و در دو رکعت از نماز
 قنوت فرصت **مسلم** نفل شروع لازم میشود اگر چه بوقت طلوع یا غروب

در رمضان دعای آن بهمان
 ترتیب الهم صل علی نبی و علی
 آلہ و سلم و کتب علینا
 سنت غیرت اتفاقاً و بعضی
 در شب گفته اند پس بعد از
 نشسته و سوار گذاردنش
 دعا بماند و تفصیح کرده
 تا نزال برگاه باز بقیه
 شود بخلاف چکر سینه
 بود سنت بنماز رکعت
 ۱۰۰
 در این باب روایتی است که در
 حدیث آمده است که هر که در
 نماز عشاء چهار رکعت بخواند
 در روز قیامت چهل تن
 را با او بشمارند و هر که
 در نماز صبح چهار رکعت
 بخواند در روز قیامت
 چهل تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز عصر و عشاء
 چهار رکعت بخواند در روز
 قیامت چهل تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 ظهر و مغرب چهار رکعت
 بخواند در روز قیامت چهل
 تن را با او بشمارند و هر
 که در نماز هر یک از این
 اوقات پنج رکعت بخواند
 در روز قیامت پانجاه
 تن را با او بشمارند و هر
 که در نماز هر یک از این
 اوقات شش رکعت بخواند
 در روز قیامت شصت تن را
 با او بشمارند و هر که
 در نماز هر یک از این اوقات
 هفت رکعت بخواند در روز
 قیامت هفتاد تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات هشت
 رکعت بخواند در روز قیامت
 هشتاد تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از
 این اوقات نهم رکعت
 بخواند در روز قیامت
 نود تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از
 این اوقات ده رکعت بخواند
 در روز قیامت صد تن را
 با او بشمارند و هر که
 در نماز هر یک از این اوقات
 یازده رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و نود تن را با
 او بشمارند و هر که در
 نماز هر یک از این اوقات
 بیست رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و بیست تن را
 با او بشمارند و هر که
 در نماز هر یک از این اوقات
 بیست و یک رکعت بخواند
 در روز قیامت صد و بیست
 و یک تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از
 این اوقات بیست و دو رکعت
 بخواند در روز قیامت صد
 و بیست و دو تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات بیست
 و سه رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و بیست و سه
 تن را با او بشمارند و هر
 که در نماز هر یک از این
 اوقات بیست و چهار رکعت
 بخواند در روز قیامت صد
 و بیست و چهار تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات بیست
 و پنج رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و بیست و پنج
 تن را با او بشمارند و هر
 که در نماز هر یک از این
 اوقات بیست و شش رکعت
 بخواند در روز قیامت صد
 و بیست و شش تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات بیست
 و هفت رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و بیست و هفت
 تن را با او بشمارند و هر
 که در نماز هر یک از این
 اوقات بیست و هشت رکعت
 بخواند در روز قیامت صد
 و بیست و هشت تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات بیست
 و نهم رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و بیست و نهم
 تن را با او بشمارند و هر
 که در نماز هر یک از این
 اوقات سی رکعت بخواند در
 روز قیامت صد و سی تن را
 با او بشمارند و هر که در
 نماز هر یک از این اوقات
 سی و یک رکعت بخواند در
 روز قیامت صد و سی و یک
 تن را با او بشمارند و هر
 که در نماز هر یک از این
 اوقات سی و دو رکعت
 بخواند در روز قیامت صد
 و سی و دو تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات سی و
 سه رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و سی و سه تن
 را با او بشمارند و هر که
 در نماز هر یک از این اوقات
 سی و چهار رکعت بخواند
 در روز قیامت صد و سی
 و چهار تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از
 این اوقات سی و پنج رکعت
 بخواند در روز قیامت صد
 و سی و پنج تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات سی و
 شش رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و سی و شش
 تن را با او بشمارند و هر
 که در نماز هر یک از این
 اوقات سی و هفت رکعت
 بخواند در روز قیامت صد
 و سی و هفت تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات سی و
 هشت رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و سی و هشت
 تن را با او بشمارند و هر
 که در نماز هر یک از این
 اوقات سی و نهم رکعت
 بخواند در روز قیامت صد
 و سی و نهم تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات سی
 رکعت بخواند در روز
 قیامت صد تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات سی و
 یک رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و یک تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات سی و
 دو رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و دو تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات سی و
 سه رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و سه تن را با او
 بشمارند و هر که در نماز
 هر یک از این اوقات سی و
 چهار رکعت بخواند در روز
 قیامت صد و چهار تن را
 با او بشمارند و هر که در
 نماز هر یک از این اوقات
 سی و پنج رکعت بخواند در
 روز قیامت صد و پنج تن
 را با او بشمارند و هر که
 در نماز هر یک از این اوقات
 سی و شش رکعت بخواند در
 روز قیامت صد و شش تن
 را با او بشمارند و هر که
 در نماز هر یک از این اوقات
 سی و هفت رکعت بخواند در
 روز قیامت صد و هفت تن
 را با او بشمارند و هر که
 در نماز هر یک از این اوقات
 سی و هشت رکعت بخواند در
 روز قیامت صد و هشت تن
 را با او بشمارند و هر که
 در نماز هر یک از این اوقات
 سی و نهم رکعت بخواند در
 روز قیامت صد و نهم تن
 را با او بشمارند و هر که
 در نماز هر یک از این اوقات
 سی رکعت بخواند در روز
 قیامت صد تن را با او
 بشمارند

و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی و یک رکعت بخواند در روز قیامت صد و یک تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی و دو رکعت بخواند در روز قیامت صد و دو تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی و سه رکعت بخواند در روز قیامت صد و سه تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی و چهار رکعت بخواند در روز قیامت صد و چهار تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی و پنج رکعت بخواند در روز قیامت صد و پنج تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی و شش رکعت بخواند در روز قیامت صد و شش تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی و هفت رکعت بخواند در روز قیامت صد و هفت تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی و هشت رکعت بخواند در روز قیامت صد و هشت تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی و نهم رکعت بخواند در روز قیامت صد و نهم تن را با او بشمارند
 و هر که در نماز هر یک از این اوقات سی رکعت بخواند در روز قیامت صد تن را با او بشمارند

افقاب شروع نماید تا اگر بعد از شروع بشکند قضا لازم آید **مسئله** اگر بیت
 چهارگانه شروع کرد و رکعت لازم میشود بعد از قعود اول فساد واقع شود یا قبل از
 خلا: الابی یوسف **مسئله** اگر در نفل است با قدرت بر قیام جائز است ابتدا و
 بنا و اخلاقا لصاحبه فانه ادا شرع قائما گیره اما قاعدا **فصل** فی الترویج در ماه
 بعد از عتبات رکعت بد سلام پیش از وتر و بعد از باجماعت سنت است و ختم
 بجای خواندن در ترویج یا شنیدن در آن سنت است **مسئله** اگر ختم در ترویج ادا
 نمود در بقیه شهر ترویج ساقط میشود یا نه درین اختلاف است در حرأه الروایه
 از بعضی کتب نقل میکند که ساقط میشود و در بجز از آن گفته که ساقط نمیشود و
 هو الصحیح **مسئله** اگر در هر رکعت از ترویج ده آیه خوانده شود قیام تمام ختم میشود
 حکمانی و خیره العقبی و هو الصحیح حکمانی البحر الرائق ظاهر امر آن باشد که چون حافظی
 شود یا عذر شرعی داشته باشد و الا استماع تمام قرآن بالاتفاق فضل است **مسئله**
 بعد از چهار رکعت مقدار یک چهار رکعت بوجه سنت ادا توان نمود نشستن نیز سنت است
مسئله در ماه رمضان در جماعت مستحب است و در فتح القدر میگوید که سنت است
 و صاحب بنا یا از بعضی مشایخ اختیار نقل منباید و الظاهر الاول و غیر مصداق
 جماعت اگر بگذارد جائز است بگهت ذکره فی البحر الرائق **فصل** در ادراک فرض
مسئله اگر یک رکعت از فرض رباعی ادا کرده بود که اقامت شد و رکعت تمام کند
 و اقامت نماید و اگر سه رکعت گزارده است تمام نماید بعد از بیت نفل اقامت کند اگر ظهر یا
 عشا باشد و اگر در رکعت اول ضمیمه کرده است قطع نماید و ذکره فی الهدایه و
 الکافی و المحيط و همچنین اگر در نفل است قطع نماید که هنوز حکم آن نرسیده فرض جماعت

افقاب شروع نماید تا اگر بعد از شروع بشکند قضا لازم آید **مسئله** اگر بیت
 چهارگانه شروع کرد و رکعت لازم میشود بعد از قعود اول فساد واقع شود یا قبل از
 خلا: الابی یوسف **مسئله** اگر در نفل است با قدرت بر قیام جائز است ابتدا و
 بنا و اخلاقا لصاحبه فانه ادا شرع قائما گیره اما قاعدا **فصل** فی الترویج در ماه
 بعد از عتبات رکعت بد سلام پیش از وتر و بعد از باجماعت سنت است و ختم
 بجای خواندن در ترویج یا شنیدن در آن سنت است **مسئله** اگر ختم در ترویج ادا
 نمود در بقیه شهر ترویج ساقط میشود یا نه درین اختلاف است در حرأه الروایه
 از بعضی کتب نقل میکند که ساقط میشود و در بجز از آن گفته که ساقط نمیشود و
 هو الصحیح **مسئله** اگر در هر رکعت از ترویج ده آیه خوانده شود قیام تمام ختم میشود
 حکمانی و خیره العقبی و هو الصحیح حکمانی البحر الرائق ظاهر امر آن باشد که چون حافظی
 شود یا عذر شرعی داشته باشد و الا استماع تمام قرآن بالاتفاق فضل است **مسئله**
 بعد از چهار رکعت مقدار یک چهار رکعت بوجه سنت ادا توان نمود نشستن نیز سنت است
مسئله در ماه رمضان در جماعت مستحب است و در فتح القدر میگوید که سنت است
 و صاحب بنا یا از بعضی مشایخ اختیار نقل منباید و الظاهر الاول و غیر مصداق
 جماعت اگر بگذارد جائز است بگهت ذکره فی البحر الرائق **فصل** در ادراک فرض
مسئله اگر یک رکعت از فرض رباعی ادا کرده بود که اقامت شد و رکعت تمام کند
 و اقامت نماید و اگر سه رکعت گزارده است تمام نماید بعد از بیت نفل اقامت کند اگر ظهر یا
 عشا باشد و اگر در رکعت اول ضمیمه کرده است قطع نماید و ذکره فی الهدایه و
 الکافی و المحيط و همچنین اگر در نفل است قطع نماید که هنوز حکم آن نرسیده فرض جماعت

در هر رکعت از ترویج ده آیه خوانده شود قیام تمام ختم میشود
 حکمانی و خیره العقبی و هو الصحیح حکمانی البحر الرائق ظاهر امر آن باشد که چون حافظی
 شود یا عذر شرعی داشته باشد و الا استماع تمام قرآن بالاتفاق فضل است
 بعد از چهار رکعت مقدار یک چهار رکعت بوجه سنت ادا توان نمود نشستن نیز سنت است
مسئله در ماه رمضان در جماعت مستحب است و در فتح القدر میگوید که سنت است
 و صاحب بنا یا از بعضی مشایخ اختیار نقل منباید و الظاهر الاول و غیر مصداق
 جماعت اگر بگذارد جائز است بگهت ذکره فی البحر الرائق **فصل** در ادراک فرض
مسئله اگر یک رکعت از فرض رباعی ادا کرده بود که اقامت شد و رکعت تمام کند
 و اقامت نماید و اگر سه رکعت گزارده است تمام نماید بعد از بیت نفل اقامت کند اگر ظهر یا
 عشا باشد و اگر در رکعت اول ضمیمه کرده است قطع نماید و ذکره فی الهدایه و
 الکافی و المحيط و همچنین اگر در نفل است قطع نماید که هنوز حکم آن نرسیده فرض جماعت

دوازده رکنیکه در جبهه شماره ۱۲ اوست
 که اذان داده شده است پس
 بلا بیدار شدن در خانه ۱۲ اوست
 و با اقامت نماز ۱۲ اوست
 کرده است نماز خوانده در آن
 دو رکعت دوم بقیه بقیه
 کند نیاید خوانده در آن
 شد و گاهی که در آن باشد
 بیاید و اگر در آن باشد
 قطع نماید بقیه بقیه کرده باشد
 چهار رکعت اول است

در رکعت دوم بقیه بقیه
 کند نیاید خوانده در آن
 شد و گاهی که در آن باشد
 بیاید و اگر در آن باشد
 قطع نماید بقیه بقیه کرده باشد
 چهار رکعت اول است

از آن بهتر است مسلم اگر در سنت شروع کرد و اقامت شد صحیح نزد اکثر شایخ است
 که تمام کند و شیخ ابن مہام برین هستند که دو رکعت تمام کرده قطع نماید و در کتب العبادات
 تفصیل فرض مذکور نموده است و مختار بر بجز راتق اول است مسلم اگر یک رکعت
 از فجر یا مغرب ادا کرده بود که اقامت شد قطع کرده با امام اقتدا کند و ثواب جماعت
 از دست ندهد مسلم کرده است بیرون آمدن از مسجد بعد از نماز اگر نماز مذکور شد
 مگر آنکه سوزن یا امام مسجد دیگر باشد یا کسی باشد که استظار او اهل مسجد دیگر است مسلم
 سنت فجر و خانه ادا کرده در مسجد بیاید و اگر مسجد بیاید و سنت ادا کرده است و بد
 که امام شروع در فرض کرد اگر بدانکه یک رکعت همراه امام خواهد یافت سنت ادا نماید
 و اگر نه داخل فرض شود این مذہب جمہور است و بعضی بر آنند که اگر در تشهد با امام
 شریک تواند شد اوست سنت نماید صاحب او غیره ترجیح اولی نموده اند و در کتب
 و محیط ترجیح ثانی نموده است ذکره فی البحر الرائق و بر تقدیر ترک بعد از برآمدن آنجا
 او نماید نزد امام مسجد حاجت قضائیت نزد امام عظیم لیکن بهتر است ترک
 مذہب امام محمد عمل نماید و آنچه مسلم گفته اند که شروع کند و سنت بعد تحریم بیست
 فرض بگوید و بعد از سلام امام قضا کند سنت را بهمان تحریم آنرا در بجز راتق مکرره
 گفته است بوجه کثیره در بیان اوقات مکرره مسلم اگر همراه فرض سنت بجز
 ترک شده است قضا نماید تا دویچر و بعد نکند و بعضی محققان بر آنند که قضا همراه فرض
 کند مطلقا قال صدق الشریعۃ فی شرح الوقایہ لخصاص قضاء السنۃ
 بتبعیۃ الفرض بلقوله قبل الزوال لا معنی لک انتمھی لکن فیہ ان بعد
 الزوال یدخل وقت الظہر فلا یبغی ان یتقضی السنۃ فیہ لانہا کتیر

است اقامت گفته شده
 کرده است باید که شریک
 شود و بجز وعده و موزن
 بیرون آمدن ضروریست
 اگر چه اقامت هم گفته شود
 ۱۲ و ۱۲ یا برین بیان
 برای هر دو خطه مذکور بود
 در آن نماز شده باشد
 یا برای درس نموده است
 یا برای شنیدن وعظ
 یا برای حاجی اگر قصد
 یا زدن اذان دارد
 و اگر امام را در رکوع اولت
 دین مذکور رکوع اولت
 یا یک رکعت ترک دهد و یا
 امام شریک شود ۱۲
 بعد از مسجد اگر عبادت بود
 باشد عقب پرورنی کار
 یا باین مسجد در گوشه دور
 از صفوف و محتاط بصف
 مخالفت جماعت در قیام
 و متورک دیده سنت
 کردن مکرره است
 حکم عقوبت نیست
 تا اگر ازین بیان
 یا ترک دهد ۱۲ ط
 سنت ترک
 و بجز کاه ترک سنت
 برای حالت جماعت نیست
 یا اگر ازین بیان
 یا ترک دهد ۱۲ ط

اینجا دست نوشته های اضافی و حواشی در حاشیای پایین صفحه قرار گرفته است که به خط نستعلیق نوشته شده است.

مَا فَادِلْفِرْعَن مَعَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا ضَلَّهَا قَبْلَ الْوَقْتِ

فَقَطَّحِينَ وَآتَتْهُ الْفِيلُ كَيْلَةَ الْبَعْرِسِ كَمَا نَبَتْ فِي الْأَحَادِيثِ

مسئله اگرست ظهر کلاه شد تا وقت بایست نماز کند قبل از دو رکعت نماز اما

و بعد از نماز امام محمد بخوان که در اکثر کتب مذکور است و امام ابو یوسف میگوید

امام محمد است و شیخ این امام روایت تقدیم کرده است زیرا که در کتاب جبر

سلم است و در حدیث نیز وارد است لیکن اصحاب سنیان اشیا را تقدیم علی

نموده اند **مسئله** اگر وقت وفا کند سنت اول را نموده در فرض شروع کند

و اگر من از فوت باشد در فرض چهارم کرده **مسئله** اگر کسی از امام رکوع کرد و امام

با و در رکوع جمع شد نماز صحیح باشد اگر چه بی تک متابعت آنم گردد **فصل**

صلوة المریض **مسئله** اگر مریض است مانع شود یا بقیام خوف

زیادتی مریض باشد نشسته بکوع و سجود نماز بگردد و اگر از ادای این سر و سر

عاجزی است یا اشاره گزارد و برای سجده فروتر از رکوع اشارت کند **مسئله**

اگر نتواند نشسته بر پشت یا بر پهلو خفته اشارت کند و اگر طاقت اشارت ندارد

تاخیر کند و بچشم و بدل اشاره بکند **مسئله** اگر بقیام قدرت

دارد و بکوع و سجود قادر نباشد نشسته یا اشاره بگردد **مسئله** اگر در میان

نماز مرض حادث شد بهر وجه که تواند نماز تمام سازد و همچنین چون در عین نماز قادر

بارگاز او نماید **مسئله** در نماز نفل تکبیر جاریست **مسئله** در کشتی بجز

نشستن گزاردن جایز است از جهت آنکه احتمال سرکشتن دارد لیکن در نشسته

تمام نماز رعایت کند و نگردد **مسئله** اگر در پهبوشی یا در پویا کلی حاجت نماز ترک

محو بکار یا اشاره بگردد و صحت یافت یا غلطیده اشاره میکرد و بر قعود قادر شد نماز را ترک کرد و اگر در صورت اول

دو بقیله باشد در پهلوی راست است از جهت آنکه در وقت سجده به بینی او آید و در صورت اول

دو بقیله باشد در پهلوی چپ است از جهت آنکه در وقت سجده به بینی او آید

در صورت اول دو بقیله باشد در پهلوی راست است از جهت آنکه در وقت سجده به بینی او آید و در صورت اول دو بقیله باشد در پهلوی چپ است از جهت آنکه در وقت سجده به بینی او آید

در صورت اول دو بقیله باشد در پهلوی راست است از جهت آنکه در وقت سجده به بینی او آید و در صورت اول دو بقیله باشد در پهلوی چپ است از جهت آنکه در وقت سجده به بینی او آید

در صورت اول دو بقیله باشد در پهلوی راست است از جهت آنکه در وقت سجده به بینی او آید و در صورت اول دو بقیله باشد در پهلوی چپ است از جهت آنکه در وقت سجده به بینی او آید

فصل فی اجتناب مسأله

قضا واجب است و اگر زیاده از پنج باشد ساقط گردد
 کفن منوم و از ازار و لفافه و پیراهن است و کفن کفایت ازار و لفافه است و این
 هر دو از ستر تا قدم باید و پیراهن از گردن تا پا و ابتدای پوشانیدن از پهلو می چسب
 کند تا بجانب راست اول پرچه رسد بعد از جانب راست پوشانند و از بالای
 تا کفن پر شده بپوشد **مسأله** کفن منون نماز پیراهن و ازار و
 دینه بند و لفافه است و کفن کفایت ازار و لفافه و دینه است و کفن ضرورت هر
 میسر آید و اگر میت فقیر باشد بر مردم فرض است که کفن دهند و اگر نباشد سوال کنند
 ذکره فی السراجیه **مسأله** حد طول خمار زن و کز شعی و عرض او یک
 و جب است و حد طول خرقة سه کز است و عرض از پائین بغل تا زانو و حد طول پرچه
 که وقت غسل بر عورت میت می نهند یک نیم کز است و عرض دو کز است **فمن**
زاد علی هذا فقد تعدی او ظلم کذا فی ذخیره العقبی حاشیه شرح الوفاقیه
للقاضی الحلیمی مخفی نماند که بعضی کویوب سرزن مستور نمیشود و آنچه مستفاد
 از کتب دیگر آن است که بمقدار ضرورت کفایت کند و غایت آن دو و جب است
 و الحد اعلم **مسأله** کفن زن اول پیراهن پوشانند بعد از آن موها بافته و حصه کز
 بر سینه اندازند بعد از آن دامنش پوشانند و بالای او ازار پوشانند و بعد از آن لفافه پوشانند
 و در سینه بند و دوسو است بیکر و میت بالای همه گفته اند و صحیح است که بالای ازار
 و پائین لفافه باشد **مسأله** کفان پیش از پوشانیدن خوشبوی سازند
مسأله نماز خبازه فرض کفایت و اولی بااست با دشامهت بعد از آن
 اگر حاضر باشد بعد از امام حی بعد از آن که ولی دیگر بر اخصت

کفن منوم و از ازار و لفافه و پیراهن است و کفن کفایت ازار و لفافه است و این هر دو از ستر تا قدم باید و پیراهن از گردن تا پا و ابتدای پوشانیدن از پهلو می چسب کند تا بجانب راست اول پرچه رسد بعد از جانب راست پوشانند و از بالای تا کفن پر شده بپوشد
 ذکره فی السراجیه حد طول خمار زن و کز شعی و عرض او یک و جب است و حد طول خرقة سه کز است و عرض از پائین بغل تا زانو و حد طول پرچه که وقت غسل بر عورت میت می نهند یک نیم کز است و عرض دو کز است
 زاد علی هذا فقد تعدی او ظلم کذا فی ذخیره العقبی حاشیه شرح الوفاقیه للقاضی الحلیمی مخفی نماند که بعضی کویوب سرزن مستور نمیشود و آنچه مستفاد از کتب دیگر آن است که بمقدار ضرورت کفایت کند و غایت آن دو و جب است و الحد اعلم
 مسأله کفن زن اول پیراهن پوشانند بعد از آن موها بافته و حصه کز بر سینه اندازند بعد از آن دامنش پوشانند و بالای او ازار پوشانند و بعد از آن لفافه پوشانند و در سینه بند و دوسو است بیکر و میت بالای همه گفته اند و صحیح است که بالای ازار و پائین لفافه باشد
 مسأله کفان پیش از پوشانیدن خوشبوی سازند مسأله نماز خبازه فرض کفایت و اولی بااست با دشامهت بعد از آن اگر حاضر باشد بعد از امام حی بعد از آن که ولی دیگر بر اخصت

کفن منوم و از ازار و لفافه و پیراهن است و کفن کفایت ازار و لفافه است و این هر دو از ستر تا قدم باید و پیراهن از گردن تا پا و ابتدای پوشانیدن از پهلو می چسب کند تا بجانب راست اول پرچه رسد بعد از جانب راست پوشانند و از بالای تا کفن پر شده بپوشد
 ذکره فی السراجیه حد طول خمار زن و کز شعی و عرض او یک و جب است و حد طول خرقة سه کز است و عرض از پائین بغل تا زانو و حد طول پرچه که وقت غسل بر عورت میت می نهند یک نیم کز است و عرض دو کز است
 زاد علی هذا فقد تعدی او ظلم کذا فی ذخیره العقبی حاشیه شرح الوفاقیه للقاضی الحلیمی مخفی نماند که بعضی کویوب سرزن مستور نمیشود و آنچه مستفاد از کتب دیگر آن است که بمقدار ضرورت کفایت کند و غایت آن دو و جب است و الحد اعلم
 مسأله کفن زن اول پیراهن پوشانند بعد از آن موها بافته و حصه کز بر سینه اندازند بعد از آن دامنش پوشانند و بالای او ازار پوشانند و بعد از آن لفافه پوشانند و در سینه بند و دوسو است بیکر و میت بالای همه گفته اند و صحیح است که بالای ازار و پائین لفافه باشد
 مسأله کفان پیش از پوشانیدن خوشبوی سازند مسأله نماز خبازه فرض کفایت و اولی بااست با دشامهت بعد از آن اگر حاضر باشد بعد از امام حی بعد از آن که ولی دیگر بر اخصت

مسئله چون نماز گزارند بعد از اولی حضرت بگیرند جماعت که همراه زودند ذکره فی البریه
والکافی و جماعت که رفته اند قبل از زودن بے خصت نکردند بعد از آن حاجت حضرت
میت ذکره فی خزانه الروایه مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است بعد از تکبیر اول سبحان
اللهم الی آخره بخواند و در دوم و زودی که بعد از تشهد بخواند بخواند و در سوم عا
سیت کن ذکر یا نعم باشد اللهم اغفر لکینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا
و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و ائمتنا اللهم من احيته منا فاحیه
على الاسلام و من توفيته منا توفقه على الايمان و اگر بنا با نعم سیرا
بگوید اللهم اجعله لنا فرها اللهم اجعله لنا اجرا و ذرا اللهم اجعله لنا
شافیا و شفعا و اگر در قبر باشد این دعا بخواند اللهم اجعلها لنا فرها اللهم
اجعلها لنا اجرا و ذرا اللهم اجعلها لنا شافیه و شفعا و
بعد از چهارم ربنا ایتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا
عذاب النار گوید که مستحب است و آنچه سابق مذکور شد مسنون است مسئله اگر نخواست
بعد از یک تکبیر یا دور سید انتظار کند و همراه امام تکبیر گوید و آنچه رفتی است قضای
تا وقتی که جنازه برسد استند و آنکه حاضر است بی انتظار تکبیر گوید مسئله نماز جنازه
در مسجد مکه مستحب است که جنازه در غیر مسجد باشد و در آنست بی ضرورت در مسجد استاده
نشود مسئله یا سید امام بوسطه مرد و زن مقابله سینه مسئله و چون از نماز فارغ
شوند مستحب است که امام یا صالح دیگر فاتحه بقره تا مفلحون طرف جنازه و خاتمه بقره یعنی
امن الرسول طرف پایین بخواند که در حدیث دارد دست و در بعضی احادیث بعد از
دفن واقع شده هر دو وقت که بیشتر شود مجوز است مسئله اگر گوید که بعد از

در حق خواجه انسان ۱۲ خط
برای کسیکه اندرون مسجد است
و نماز کند در هر چه صورتها کرده
تمام قوم در مسجد باشد ۱۲ خط
بمعنی یا
با این جماعت که در جنازه بخواند
یا در صورتی که در وقت است ۱۲ خط

مسئله چون نماز گزارند بعد از اولی حضرت بگیرند جماعت که همراه زودند ذکره فی البریه
والکافی و جماعت که رفته اند قبل از زودن بے خصت نکردند بعد از آن حاجت حضرت
میت ذکره فی خزانه الروایه مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است بعد از تکبیر اول سبحان
اللهم الی آخره بخواند و در دوم و زودی که بعد از تشهد بخواند بخواند و در سوم عا
سیت کن ذکر یا نعم باشد اللهم اغفر لکینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا
و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و ائمتنا اللهم من احيته منا فاحیه
على الاسلام و من توفيته منا توفقه على الايمان و اگر بنا با نعم سیرا
بگوید اللهم اجعله لنا فرها اللهم اجعله لنا اجرا و ذرا اللهم اجعله لنا
شافیا و شفعا و اگر در قبر باشد این دعا بخواند اللهم اجعلها لنا فرها اللهم
اجعلها لنا اجرا و ذرا اللهم اجعلها لنا شافیه و شفعا و
بعد از چهارم ربنا ایتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا
عذاب النار گوید که مستحب است و آنچه سابق مذکور شد مسنون است مسئله اگر نخواست
بعد از یک تکبیر یا دور سید انتظار کند و همراه امام تکبیر گوید و آنچه رفتی است قضای
تا وقتی که جنازه برسد استند و آنکه حاضر است بی انتظار تکبیر گوید مسئله نماز جنازه
در مسجد مکه مستحب است که جنازه در غیر مسجد باشد و در آنست بی ضرورت در مسجد استاده
نشود مسئله یا سید امام بوسطه مرد و زن مقابله سینه مسئله و چون از نماز فارغ
شوند مستحب است که امام یا صالح دیگر فاتحه بقره تا مفلحون طرف جنازه و خاتمه بقره یعنی
امن الرسول طرف پایین بخواند که در حدیث دارد دست و در بعضی احادیث بعد از
دفن واقع شده هر دو وقت که بیشتر شود مجوز است مسئله اگر گوید که بعد از

۱۱۳

در حق خواجه انسان ۱۲ خط
برای کسیکه اندرون مسجد است
و نماز کند در هر چه صورتها کرده
تمام قوم در مسجد باشد ۱۲ خط
بمعنی یا
با این جماعت که در جنازه بخواند
یا در صورتی که در وقت است ۱۲ خط

بیاورد و اگر کسی در نماز نیت کند که در هر روز یک بار نماز کند تا روز قیامت و در هر روز یک بار نماز کند تا روز قیامت...

و اگر کسی در نماز نیت کند که در هر روز یک بار نماز کند تا روز قیامت و در هر روز یک بار نماز کند تا روز قیامت...

ولادت کریت یا جنب برود نماز کند و اگر نیت مسأله قوم پس خیار
رود چون بقیه رسد پیش از وضع نیتند مسأله گور را بخندد و از جانب
قبله درازند مسأله در وقت در آوردن لَبِّمُ اللّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللّهِ
صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گویند و روی میت سوی قبله کنند و بند کفن بکنند
دشت خام بعد از قطعات نصب نهند مسأله گور زن وقت نهادن بوشند
مسأله گور مقدار یک کوب یا لاکتند بطریق کوبان شرخشت بجهت و کعبه
مسأله بعد از دفن میت را برنیاورند مگر وقتیکه زمین منصوب باشد با مسأله انداختن
خاک سه مرتبه در قبر مستحب است در مرتبه اول مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ گویند و در مرتبه
دوم وَفِيهَا نَعْبُدُكُمْ و در سوم وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى گویند و ذکره فی الجحیم
الرخار و السلام لوق **فصل فی سفدات الصلوة** بدانکه سفد یا قوی است یا فعلی
قوی عبارت از سخن گفتن است عمدا یا خطا یا سهواً فلیکما او کثیراً بقیظة او نواماً
و آن برپیرده و جهت اول سلام در غیر قفده اگر چه سهواً باشد بطن شامستان
ذکره فی القیمة دوم سلام بر ایشان مطلقاً خواه عمدا یا خطا یا سهواً ذکره فی البدایع
سوم جواب سلام بزبان اگر با شارت باشد مگر نهست و صاحب مجمع گویند با شارت
دست نیز مفید است لیکن اکثر بقول سابق چهارم گریستن با و از بسبب دردی
یا مصیبتی اما اگر از خوف و ذبح یا شوق بهشت باشد مفید است و اگر محض
بجبت میت الهی یا لذت حضور باشد در فقه مذکور نیست اما ظاهر است که مفید
تواید بود چنانچه در حدیث صحیح است که صدیق اکبر در نماز میجو شد مثل جوین
و یک بر آتش و آمد علم پنجم تخم کردن بیدری اگر حرف ظاهر شود قال فی البحر

و اگر کسی در نماز نیت کند که در هر روز یک بار نماز کند تا روز قیامت و در هر روز یک بار نماز کند تا روز قیامت...

لَزَائِقِ انْتِكَانِ بَعْدِ لَا يَفْسِدُ وَإِنْ حَصَا بِهِ حُرُوفٌ وَإِنْ كَانَ
 مِنْ غَيْرِ عَدْدٍ يَكْغُرُضُ صِجَرٌ فَهُوَ مُفْسِدٌ عِنْدَ هَذَا خِلَافًا
 لَا بَنِي يَوْسُفَ فِي الْحَرْفِينَ وَفِي الْغُرُضِ الصَّحِيحِ كَيْفَ الْقَرَأَةِ وَ
 إِفْلَامِ أَنْفِي الصَّلَاةِ وَخَوِيهِمَا الْخِلَافُ الْمَشَاهِيرُ وَالصَّحِيحُ مَعَدَّة
 الْفَسَادِ هَذَا إِذَا ظَهَرَ الْحُرُوفُ وَإِذَا لَمْ يَظْهَرْ يَكُونُ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ
 أَيْ مَحْصَلُهُ وَشَرْفٌ كَقَوْلِهِ نَزَوَامَا مِنْ خِلَافِ لَابِي يَوْسُفَ وَحَبِيبَتِي
 خِلَافٌ وَمُخَفَّفٌ وَأَمَّا شَدُّ مَفْعَلٌ نَزَوَاتٍ فِي خِلَافِ صِيغَةٍ كَقَوْلِهِ
 مَفْعَلٌ فِي مَتْنٍ وَجِبَارٌ فِي مَفْعَلٍ مَعْنَى اتَّفَاقٍ وَأَمَّا خِلَافٌ فَخِلَافٌ
 فِي الْمَحِيظِ النَّمْحِ الْمَسْمُوعِ الْمَبْحَى مُفْسِدٌ عِنْدَهَا
 خِلَافًا لِأَبِي يَوْسُفَ مَعْنَى أَوَّاهِ وَنَايَةِ وَمِثْلُ ذَلِكَ فِي سَبَبِ رِيَابِ
 أَمَّا إِنْ ذُكِرَتْ فَمَا رَابَثٌ مَفْعَلٌ وَدَرَكٌ مَبْنِيٌّ بِهَرْتَمٌ نَالَهُ كَمَا
 يَأْتِي وَدَرَكٌ مَعْنَى مَفْعَلٌ فِي الظُّهْرِ بَيِّنَةٌ مَحَلُّ الْخِلَافِ إِذَا لَمْ
 الْإِمْتِنَاعُ وَالْقَائِلِ يَضُ إِذَا لَمْ يَمَلِكْ نَفْسَهُ عَنِ الْأَيْنِ وَالْثَاوِيهِ فَلَا
 يَفْسِدُ لِأَنَّهُ كَالْعَطَاسِ وَالْجَشَاءِ إِذَا حَصَلَ بِهِمَا الْحُرُوفُ أَيْ
 وَدَرَكٌ فِي خِمَاسٍ بِأَكْرَبِ الظَّاهِرِ مَفْعَلٌ ذَكَرَهُ فِي الْبَحْرِ الرَّائِقِ وَدَرَكٌ
 كَلَامٌ تَوَرَّى وَخَبَلٌ وَزُبُورٌ عَنِ أَبِي يَوْسُفَ إِنْ أَشْبَهَ الشَّيْخَ حَازَ
 بِشَرِّهِ عَطِيَّةً بِرِجْلِهَا كَقَوْلِهِ إِذَا عَطِيَّةٌ كَقَوْلِهِ مَفْعَلٌ
 إِذَا عَطِيَّةٌ بِرِجْلِهَا كَقَوْلِهِ إِذَا عَطِيَّةٌ كَقَوْلِهِ مَفْعَلٌ
 وَإِنْ عَطِيَّةٌ بِرِجْلِهَا كَقَوْلِهِ إِذَا عَطِيَّةٌ كَقَوْلِهِ مَفْعَلٌ
 إِذَا عَطِيَّةٌ بِرِجْلِهَا كَقَوْلِهِ إِذَا عَطِيَّةٌ كَقَوْلِهِ مَفْعَلٌ
 إِذَا عَطِيَّةٌ بِرِجْلِهَا كَقَوْلِهِ إِذَا عَطِيَّةٌ كَقَوْلِهِ مَفْعَلٌ
 إِذَا عَطِيَّةٌ بِرِجْلِهَا كَقَوْلِهِ إِذَا عَطِيَّةٌ كَقَوْلِهِ مَفْعَلٌ
 إِذَا عَطِيَّةٌ بِرِجْلِهَا كَقَوْلِهِ إِذَا عَطِيَّةٌ كَقَوْلِهِ مَفْعَلٌ

در این عبارت گفته شده که اگر حرفی در کلمات باشد که در آن کلمات از آن حرف استفاده شده باشد و اگر آن حرف در کلمات دیگر نیز استفاده شده باشد، آن کلمات را کلمات مشترک میگویند.

این عبارت به معنی آنست که در کلماتی که از یک حرف تشکیل شده باشند، اگر آن حرف در کلمات دیگر نیز باشد، آن کلمات را کلمات مشترک میگویند.

۱۱۵

این عبارت به معنی آنست که در کلماتی که از یک حرف تشکیل شده باشند، اگر آن حرف در کلمات دیگر نیز باشد، آن کلمات را کلمات مشترک میگویند.

در این عبارت گفته شده که اگر حرفی در کلمات باشد که در آن کلمات از آن حرف استفاده شده باشد و اگر آن حرف در کلمات دیگر نیز استفاده شده باشد، آن کلمات را کلمات مشترک میگویند.

نماز تابه نکرده ۱۲ طوع صلح
 گفت فتوی برین داده اند که
 بیعت خوانه در اول سجده
 گویند یا بعضی از مشفقین
 فایده ندارد و گویند نماز اگر
 ذکر شیطان شینه است
 بنود اگر با شسته باشد
 صلح اگر قصد جواب

در جواب گفت این در صلح
 کس دعا برای مصلحتی کرد و
 نماز تابه نکرده ۱۲ طوع صلح
 گفت فتوی برین داده اند که
 بیعت خوانه در اول سجده
 گویند یا بعضی از مشفقین
 فایده ندارد و گویند نماز اگر
 ذکر شیطان شینه است
 بنود اگر با شسته باشد
 صلح اگر قصد جواب
 این گفت گویند فاسد نشود
 ۱۲ طوع صلح و اگر غیر صلح
 این گفت نادرش فاسد نشود
 زیرا که دعا برای او بود
 صلح شامل است
 فتم مقتدی بر مقتدی و
 بر منفرذ بر امام دیگر بر غیر
 صلح برای فتم امام و منفرذ
 بر هر کسی در همه صورتها
 مقتدی ۱۲ طوع
 و اگر کسی که خارج نماز
 فتم کرد و مصلحت قبول نمود
 یا بیدار هم رسید
 و بعد تمام فتم شروع کرد
 نماز فاسد نشود در صورتیکه
 قبل از فتم آغاز نماز است
 ۱۱۶
 نمود ۱۲ طوع صلح
 در نماز که آن موتمورین
 است برابر است که در
 نماز اصلا بنشیند یا در
 نمازی دیگر بکشد و اگر یک
 مقتدی از دیگر مقتدی
 همین نماز شینه
 فتم کند فاسد نشود ۱۲
 و طوع کرد است
 مقتدی را که در فتم بر امام
 خود ندی بکار برود
 در نیست که امام خود
 بیاد آید یا نیست دیگر
 و همچنین که است امام
 اگر قدری که نماز بدان
 جا برت

و اگر جواب از آن گوید یا بعد از سماع اسم آن سر و صلی الله علیه و آله و سلم درود گوید فاسد
 و اگر بی شیندن اسم درود فرستد مفید نیست **مسئله** اگر کسی در نماز نام خدا
 تعالی شیند و گفت جل جلاله نماز تابه نشود **مسئله** اگر شخصی در مسجد آمد و نمودن
 را نذا کرد که تکبیر بگوید و در آن زمان امام رکوع کرد و نمودن بلند گفت بقصد جواب او
 نماز نمودن فاسد شود اگر در وقت ختم قرآن در عین نماز صدق الله و صدق
 رسوله گوید یا در وقت سماع شهادتین گوید نماز فاسد شود اگر قصد جواب دارد و بهم
 این گفتن وقت دعا بقصد جواب **مسئله** مصلی عطه و او شخصی گفت بر حکم الله
 و مصلی گفت آیین نماز شکست و لهذا قال فی النظریه اگر دو کس نماز میکردند یکی
 عطه و او شخصی از خارج بر حکم الله گفت هر دو آیین گفتند نماز عاظم شکست نه نماز
 آن شخص دیگر کذا فی البحر الرائق الا انکه ممکن است که آن شخص دیگر نیز بسبب اخلاص
 بقصد جواب گفته باشد مگر گفته شود که بجز در احتمال نماز را بفساد حکم کرده نشد الا انکه
 تحقیق شود و الله اعلم و بهم فتم کردن بر غیر امام و اگر بر امام خود فتم کند اگر مقتدی
 خوانده است فتم ضرورت و اگر خوانده یا احتمال بآید دیگر کرده است درین احتمال
 مشاخصت و صحیح است که نماز نمیشکند اصلانه فاتح را و نه امام را و بوی صحیح علی
 مانی الکافی و غیره **مسئله** اگر سوّم شیند از کسی که در نماز بود آن کلمه را پس فتم کرد
 بر امام خود نماز همه میشکند ذکره فی القیة **مسئله** باید که امام بعد از مقدار واجب
 و بر وایتی بعد از مستحب رکوع کند و هر او از فتم بر غیر امام است که قصد تعلیم کند اما قصد
 قرائت قرآن دارد پس فاسد نمیشود و زوّمیه کذا فی الخلاصه یا زوّمیه سجان الله
 بقصد تعجب گفتن **مسئله** چون امام سهواً ترک قعدۀ اولی کرد و قیام تمام نموده **مسئله**

باید که امام خود
 بیاد آید یا نیست دیگر
 و همچنین که است امام
 اگر قدری که نماز بدان
 جا برت

مقتدی سبحان اس گفتم قیل لا یفسد صلواته و عن الکرخی انه تفسد
 عندہ ہما کذا فی المحببی قال فی البحر الرائق و یبغی فساد الصلوة
 به و چون قریب قیام باشد سبحان اس نباید گفت ذکره فی البدائع و یبغی
 فساد الصلوة به لان القیاس فسادها عند قصد الاعلام بلا
 حاجة کذا فی البحر الرائق شاید این قیاس بحسب بعضی روایات باشد چنانکہ
 گذشت و او از وہم احمد شیدن خبر خوش گفتن و فی البحر الرائق اذا خبر
 بخبر نیتہ فقال الحمد لله اف یا مری عجیب فقال سبحان الله لیسند
 و این عبارت صریح در نیت کہ سبحان اس بعد از خبر امر عجیب سفیدت
 بخلاف العیون فانه مطلقا فی قصد التعلب و در همین حکم است آنچه در
 قرآن بقصد خطاب خواند شد لا یأخینی خذ الکتاب بقوة و ماتلک
 یمینک یا موسی و یا نبی از کتب معنا الی غیر ذلک سزید و ہم لاجل و لا
 قوة الا بالحدیث کا روایا می گفتن نہ در دینی فی الظہیرة لوف و سوسہ
 الشیطان فقال لا حول و لا قوة الا بالله ان کان لامر الاخرة لا
 تفسد و ان کان لامر الدنیا تفسد خلافا لابی یوسف و همین حکم
 تعوذ را اگر حجت دفع است و نحوه گفته باشد اما اگر از حجت دفع و سوسہ باشد
 سفیدت مطلقا ہر وہم لا اله الا الله در جواب کسی کہ گفت امع الله
 الی اخر کذا فی الکافی قال فی البحر الرائق الظاهر عدم التقیید
 ہذہ الصلوة لما فی فتاوی قاصینان لو اخبیر بخبر یمولہ
 فقال لا اله الا الله والله اکبر و اراد الجواب فسند

سبحان اس گفتم قیل لا یفسد صلواته و عن الکرخی انه تفسد عندہ ہما کذا فی المحببی قال فی البحر الرائق و یبغی فساد الصلوة به و چون قریب قیام باشد سبحان اس نباید گفت ذکره فی البدائع و یبغی فساد الصلوة به لان القیاس فسادها عند قصد الاعلام بلا حاجة کذا فی البحر الرائق شاید این قیاس بحسب بعضی روایات باشد چنانکہ گذشت و او از وہم احمد شیدن خبر خوش گفتن و فی البحر الرائق اذا خبر بخبر نیتہ فقال الحمد لله اف یا مری عجیب فقال سبحان الله لیسند و این عبارت صریح در نیت کہ سبحان اس بعد از خبر امر عجیب سفیدت بخلاف العیون فانه مطلقا فی قصد التعلب و در همین حکم است آنچه در قرآن بقصد خطاب خواند شد لا یأخینی خذ الکتاب بقوة و ماتلک یمینک یا موسی و یا نبی از کتب معنا الی غیر ذلک سزید و ہم لاجل و لا قوة الا بالحدیث کا روایا می گفتن نہ در دینی فی الظہیرة لوف و سوسہ الشیطان فقال لا حول و لا قوة الا بالله ان کان لامر الاخرة لا تفسد و ان کان لامر الدنیا تفسد خلافا لابی یوسف و همین حکم تعوذ را اگر حجت دفع است و نحوه گفته باشد اما اگر از حجت دفع و سوسہ باشد سفیدت مطلقا ہر وہم لا اله الا الله در جواب کسی کہ گفت امع الله الی اخر کذا فی الکافی قال فی البحر الرائق الظاهر عدم التقیید ہذہ الصلوة لما فی فتاوی قاصینان لو اخبیر بخبر یمولہ فقال لا اله الا الله والله اکبر و اراد الجواب فسند

سبحان اس گفتم قیل لا یفسد صلواته و عن الکرخی انه تفسد عندہ ہما کذا فی المحببی قال فی البحر الرائق و یبغی فساد الصلوة به و چون قریب قیام باشد سبحان اس نباید گفت ذکره فی البدائع و یبغی فساد الصلوة به لان القیاس فسادها عند قصد الاعلام بلا حاجة کذا فی البحر الرائق شاید این قیاس بحسب بعضی روایات باشد چنانکہ گذشت و او از وہم احمد شیدن خبر خوش گفتن و فی البحر الرائق اذا خبر بخبر نیتہ فقال الحمد لله اف یا مری عجیب فقال سبحان الله لیسند و این عبارت صریح در نیت کہ سبحان اس بعد از خبر امر عجیب سفیدت بخلاف العیون فانه مطلقا فی قصد التعلب و در همین حکم است آنچه در قرآن بقصد خطاب خواند شد لا یأخینی خذ الکتاب بقوة و ماتلک یمینک یا موسی و یا نبی از کتب معنا الی غیر ذلک سزید و ہم لاجل و لا قوة الا بالحدیث کا روایا می گفتن نہ در دینی فی الظہیرة لوف و سوسہ الشیطان فقال لا حول و لا قوة الا بالله ان کان لامر الاخرة لا تفسد و ان کان لامر الدنیا تفسد خلافا لابی یوسف و همین حکم تعوذ را اگر حجت دفع است و نحوه گفته باشد اما اگر از حجت دفع و سوسہ باشد سفیدت مطلقا ہر وہم لا اله الا الله در جواب کسی کہ گفت امع الله الی اخر کذا فی الکافی قال فی البحر الرائق الظاهر عدم التقیید ہذہ الصلوة لما فی فتاوی قاصینان لو اخبیر بخبر یمولہ فقال لا اله الا الله والله اکبر و اراد الجواب فسند

کسی که گفت ما مالک امی حیت مال تو برہر معطله و قصد تفسید در جواب کسی کہ گوید من لین حبت ای از کجا آمدی و همچنین اگر چیزی از
 فاسد کرد در بخلاف این
 یوسف ۱۲
 یہودی دیگر است چنانست
 در کالی گفت در برابران ظاهر
 ہند کردن است برین صورت
 چہ در قادی قاضی شہد خیرم
 کہ اگر ادا کردہ شد الا اسد
 دہندہ پس گفت لا اله الا الله
 و اسد کہ در اولدہ جواب کرد
 فاسد شد و اسد
 الفی و البغال و الخیر و الخیر

بناکان می باشد چون عافیت و موت
 کذب است که آن مطلق است
 در دو بجز این است
 و اگر اذان بعد از نماز جاری شود
 کذب است و نماز باطل است
 و اگر اذان در نماز جاری شود
 کذب است و نماز باطل است

علاوه بر این
 اگر کسی بعد از آن
 که اذان را خوانده است
 نماز کند آن نماز باطل است
 و اگر کسی در نماز
 اذان را بخواند آن نماز باطل است
 و اگر کسی در نماز
 اذان را بخواند آن نماز باطل است

انتهی و اگر تسبیح یا تهلیل برای منع از امری یا امری گوید هم فاسد کرد و ذکره فی حق
 خلاف آنکه بحیث اعلام نماز خود بگوید فاسد نمشد و کما فی البحر الرائق پانزدهم قرآن خوانند
 نماز نیست جواب شخصی مشکلا کسی خبر نصیبت گفت در جواب او مصلی انا لله و
 انا لله و انا الیه راجعون خوانند شازدهم اذان در نماز گفتن و فی البحر الرائق
 و کواذن فی الصلوة و اراد به الاذان فسدت صلوة انتهی این
 عبارت صریح است که نماز فاسد بقصد بیشتر و بخلاف مافی العیون فانه مطلق
 بجهت دعا کردن با الفاظی که مشابه کلام مردمان باشد یعنی خواستی آن از مردم محال
 نباشد نیز دهم خواندن قرآن بوجهی که مفید معنی بالکلیه باشد چنانکه در زلزله القار
 تفصیل آن معلوم شد در عیون از مفردات کلامی که خواندن قرآن بعد از
 بی خستیکار شده و فی الحقیقه این سلسله عاست چنانکه در بحر رائق گفته که بعد از
 حدث مذکور همانوقت منصرف گردد و اگر توقف کرد مقدار ادای رکعتی بضرع نماز
 فاسد و دوم مفید فعلی است و آن یا حدث است چنانکه در نماز جواب
 آمد و احتلام شد و یا تفکر منی بر آمد یا حدث عمد اقبل از تمامیت کرد یا بفعل مصلی
 خون بر آمد این هر چهار حدث مفید نماز است و اما حدثیکه بی خستیکار پیدا
 شود چنانکه تی پری دهن و روان شدن خون از بینی و روان شدن خون ریش
 و بر آمدن ندی یا قطره بول از ذکر و یا با داند بر و این مجموع سبب نقض
 وضو است و نماز بر حال است باید که وضو کرده از جای که کذب است لا حآنه یعنی
 بی قنارت قرآن شرع کند اگر مقتدایت و بعد ازان ملحق با ما م کرد و اگر آمد
 اقتدا کند ترک واجب شود و آنم کرد و ذکره فی البحر الرائق و باید که بجز وضو چیز

۱۸
 که نماز باطل است
 و اگر کسی در نماز
 اذان را بخواند آن نماز باطل است
 و اگر کسی در نماز
 اذان را بخواند آن نماز باطل است

و اگر کسی در نماز
 اذان را بخواند آن نماز باطل است
 و اگر کسی در نماز
 اذان را بخواند آن نماز باطل است

Marfat.com

دیگر عمل کند و از کس رفتن افضل است از ممر آنکه بار او از ده شرط است چنانکه در

بجرائق مذکور است بجا آوردن اشکال تمام دارد و والد علم و یا غیر حدش چنانکه تعلم کن

در عین نماز از مصحف کرد بعضی بجز و تعلم حکم بجا آورده اند و بعضی به برداشتن مصحف

اوراق گردانیدن حکم بجا آورده اند لیکن در کافی اول صحیح گفته است و بر تقدیر نماز

اگر مصحف موضوع باشد و تقلب اوراق دیگری کند جایز بود پس بدین و است

اگر بسیار ضرورت و بسیار ناچار باشد عمل توان کرد و تراویح و لهذا مولای عالم

تراویح در قرآن دیده ادامی کرد چنانکه در فتح القدر گفته است و خوردن آن سبب

زیاده از مقدار نخود چیز یک در دهن است اما اگر از خارج بگیرد مفید است اگر چه بعد

کنند باشد ذکره فی البحر الرائق و غیره و عمل کثیر مطلقا مفید است و حدس است

که ناظر از خارج تصور کند که عامل در نماز نیست و بعضی گویند که آنچه بهر دو دست کنند

و لا یقول احد علی ما فی البدایع و الذی یلعی و لو لوالحی و هو الاحسن

علی ما فی المحیط هو الصواب علی ما قاله الصدرا الشهدی اگر خار و

خود را سه مرتبه در یک رکع نماز فاسد کرد و در خلاصه مفید نموده است به برداشتن دست

در هر بار صاحب بجز اوراق میگوید و هو تقیید غریب و تفصیل عجیب و بدیعی

حفظه لکن فی الظهیریه معربا الی الصدرا الشهدی حسام الدین

انه لو حک مؤذنا من حبس ک ثلاث مرآت بدفعه و احدى تفسد

صلواته انتهى مفیدات نماز و رای این بسیارست محل کار نیست

فرضی از فرائض نماز ترک آمد مثلاروی از قبله بگرداند یا برخواست مقدار تسبیح

نماید آنچه بخش مقدار آن در بدن پوشد نماز فاسد کرد و در این مفید است و کتاب

نماید آنچه بخش مقدار آن در بدن پوشد نماز فاسد کرد و در این مفید است و کتاب

نماید آنچه بخش مقدار آن در بدن پوشد نماز فاسد کرد و در این مفید است و کتاب

نماید آنچه بخش مقدار آن در بدن پوشد نماز فاسد کرد و در این مفید است و کتاب

Handwritten marginal notes in various directions, including vertical text on the left and top edges, and diagonal text in the bottom right corner. The notes contain supplementary information and commentary related to the main text.

دیکر اندان مشهوره ایست که بعضی
کوفی است و بعضی از دیگران
نقد و بینه کرده است و اگر از آن
باید است یا کجای و قایمان نزد
فکر کرده و همچنین از آن
وطاقت کل آن است و فلسفه
بقدره کمال است و فیلسوف
نقد کرده و اگر چه او ایست
نوشته که توحید ظاهر از دیگر
نوشته که توحید است از آن
فلسفه است و بعضی از آن
مصطلح بسیار کثیر است و بعضی
نمازین فلسفه کرده و اگر
یکبار یکید بدون برسدن
شیر فلسفه نشود مستحق آفت
بقدریک صفت نمیدنند
لازم نیاید و بقدره و صفت
اگر گفته باشند که
نه اگر بقدریک صفت نمیدنند
بماند که رکنی است
و با بقدر صفت نمیدنند
تا آنکه از مکان نماز برین
و الله اعلم و علی حکم و الحمد
عبد سب العالمین و صلوة
علی خاتم النبیین ۱۲
قطع

مفصلاً تفصیل یافته آنچه کثیر الوقوع دیده شد بر این گفته آمده مفصلاً صلوة
تمام ساخت و این رساله بحسب شیخ احمد بن سلیمان که یکی از خواهر زادگان این
فقیر است بواسطه صلوة الرحم تالیف نموده شده امید است که حق تعالی آن محب را
و جمیع فرزندان و دوستان و مخلصان و درویشان را توفیق عمل داده بمطلب اعلی
رساند مبنه و کرده آمین آمین بسیار از مسأله درین رساله بحسب اختصار ترک نموده
شده اینقدر بحسبیت عمل کافی است و امید موفق و المعین الوافی قال المؤلف تم مفصلاً صلوة
بید مولف سنه احدی و ستین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها افضل التحیتین فی
سنة الشکر الحرام ذی الحجة بحمد الله سبحانه و المنة و الحمد لله اولاد و آخر اولاد صلوة
علی رسول باطن و ظاهرا و علی صحبه و من عمل بعلمهم غائباً و حاضرآ آمین یا العالمین



این کتابت نصاب حاوی و آیات معتبره بابت نماز بکثرت جزئیات مسأله عدیل
انبار گنجینه هدایت کاینات اغنی مفصلاً صلوة تصنیف بهر شریعت نبوی شمع راه
حقی معتدای هر نزدیک دور ملاحظ محمد متوطن برهان پور جزاه الله خیر الخیر آ و جعله مطم

عین الرضانت بالخیر
فصل فی

این مهر و دستخط هم العبد برای آن کرده شده
که هر گاه سوای مهر و دستخط این نسخه یافته شود
آن باز سرقه باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَنْشَاءُ اللَّهِ قَوْلًا بِاللَّهِ



مَطْمَعَةٍ فِي سِعْرِ كَرِيمٍ
رِجَالُ رِجَالٍ وَأَكَابِيرُ مَطْبُوعَةٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين
 لیکن بعد حمد و نعت کی محمد خان لدا ابراہیم خلیل خان قندھاری قوم شاہ عالم خیل نے چند مسائل ضروری کتب فقہی جمع کر کے بیان فرمایا
 نظم بیان کیا اور نام اسکا شرح محمدی کہا جاتا ان سائلوں کا مسلمان مردوں پر اور مسلمان عورتوں پر فرض عین ہی ساتھ حکم حدیث شریف اور

طلب علم کر دل سے ہی جان من
 طلب علم کا فرض ہی مومنوں

طلب العلم فریضة على كل مسلم ومسلمة

کہ یہ فرض ہی برہمہ مردوں
 حدیث نبوی ہی یہ دلی سنو

اطلبوا العلم ولو كان بالصدین

نوشہ شہرین گرفتاری پڑے
 کیا نام یہاں یہ مجھ کو عطا

طلب تم کرو چین میں علم جا
 یقین ہی مجھی میری بخشی خطا

ہمیشہ رہوں میں غلام محمد
 اسی بخشدی جو خطا میں کی

دیا ہی مجھی حق فی نام محمد
 الہی بحق نبی وعسلی

ہر طالب درویش اس کتاب کو ساتھ مطالعہ دل کے کہو لے بیچ حال پاک کے اور یاد رکھے اس
 عاجز کو دعای خیر سے اور یہ کتاب ساتھ پچاس فصلوں کے لکھی گئی واللہ الموفق والمعين

ہوئی سال ہجرت کی انہی نفس
 پلاساقیا جام سرشار ایک
 اگر ہوشاہ وصل دلدار کا
 پڑھی جو اسی مجھ کو دی یہ دعا
 دعا برقی ہی مومنوں کی قبول

ہزار دو صد اور اوٹھہ س
 خریدار لاکھوں میں لدا ایک
 نہیں یہ شاہ گہری آزار کا
 ہمیشہ رہوں غرق وصل خدا
 کہا حق فی موسیٰ ہی اسی رسول

حدیث مسائل کی کتاب
 یہاں کی شاہ میں نہیں کچھ رسول
 سرکہ مفصل شریعت کا باب
 دعا دو مجھی اور آمین کہو
 تو کہہ دس جا اور دعا اسے چاہ

ہوئی ختم جب یہ عجیب کتاب
 شاہی مگر کہنی حکم رسول
 شاہ اور کا ہوا اور لکھو نہیں کتاب
 یہی التجاہی مری مومنوں
 ہوا ہونہ جس منہ سے تیرا گناہ

دعا کر مری حق میں بر خدا	جو مانی مری بات ہی یا برین	اری ابد میں کمون ایک سخن
یسی آرزوی مری ز ابد	مجھ سے میں شر شارح کی برون	دعا مانگ یہ میں جو تجھی کون
مجھی چاہی وصل جان جان	تجھی چاہی فہم اور عقل و ہوش	مجھی چاہی عشق جوش و خروش
مجھی چاہی بس ہونیں حضور	تجھی چاہی جنت آرم گاہ	مجھی چاہی وصل نور اللہ
مجھی چاہی دل کرو نہیں کتاب	تجھی چاہی علم زہد و تقی	مجھی چاہی وصل قرب خدا
مجھی چاہی وصل حق کا دم	تجھی چاہی روز اولی ورق	مجھی چاہی دس سی ہون ہم سبق
مجھی چاہی وصل ای ز ابد	تجھی چاہی سیر باغ و بہار	مجھی چاہی وصل بسیل و نہار
یسی ہی تمنا محمد کی بس	تجھی چاہی عصمت و آبرو	مجھی چاہی وصل کی جستجو

شرع محمدی

۱۰	۹	۹	۹
۱۸	۱۲	۱۲	۱۱
۱۹	۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۱۹	۱۹	۱۹
۲۴	۲۵	۲۴	۲۱
۳۲	۳۳	۳۲	۳۳
۴۱	۴۰	۳۵	۳۲
۴۷	۴۵	۴۳	۴۱
۴۹	۴۹	۴۸	۴۸
۵۷	۵۶	۵۱	۴۹
۵۹	۵۸	۵۸	۵۷
۶۲	۶۰	۶۰	۶۰
۶۵			۶۲

موسوید بکاب نصلو کا حال

ی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای محمد پسلی لکھ نام آله
رحمت و حرمت ہی ہی لکھ کیا
او عطا ہو گیا ہوش و خرد
تا نشان آدم و حوا کمان
حکم باری یون ہوا ای کائنات
ہو گا وہ اظہار آدم کا سبب
بچہ ظاہر کر تو اسکوا ہی کریم
کیونکہ بگلو داسع ارض سما
پہر خدا سی آسمان فی عرض کی

جستی ہی ادراک کی ہی دستگاہ
جو کہ تما مکروہ وہ بتلادیا
تا کہ جانین ہم اوسی ہی وہ احد
تا مکروہ خالق ہر دو جہان
چاہتی ہیں ہم کرین ظاہر صفا
ہو گا وہ سردار سب کا لاکھ ب
تونی فرمایا بچھی عرش عظیم

یہ ناز بچگانہ فرسوس کی
اور تالی فرض و جب سنج
اوسنی سب پیدا کی ارض سما
پہر ہوا منظور حق کو بیگان
یعنی ہی نور محمد جو چہا
عرش اعظم فی سنی جو یہ نرا
پہر یہ کی کرسی فی حق سی النجا

روزہ درج کی اجازت ہو گوی
اور سکھای شرح کی احکام سب
وہ خدای وہ خدای و خدا
بچھی اسرار پنهان کو عیان
آشکارا اوسکو کرتا ہی خدا
کی یون خلاق زمانہ سی دعا
مجید ظاہر کر اوسی رب العلی

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضَ وَاَنۢ شَاۤءَ رَءٰی سَعۡدِیۡنِ

بخش بگلو روشنی اوس رخ کی

تونی بگلو زینت دنیا کا

تونی فرمایا ہی ای میری خدا

اسقدر میرا ہی اعلیٰ مرتب

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمٰوٰتِ الدُّنۡیَا مَصَابِیۡحَ

تی مگر ساکت زمین خاکسار
بچی اپنی کرتی ہیں سب التجا
کیا کہو نہیں آپ تو آگاہ ہی
ہیں ہون اک ناخیر عاجز نام خاک
خالق کبر جو ہی عاجز پسند
ہو حکم خدای لم یزل

عاجزی سی چپ ہی ہدفکار
تو ہی بنا کیا ہی تراہد عا
ہی نہیں پوشیدہ تجھی کوئی شی
ہی وہ مقبول خدا اک نور پاک
ہی مقبول حق کلام درمند
ای زمین تو خانہ غم سی نخل

جب ہوا فرمان رب العالمین
عجزی گویا ہوئی اوسد زمین
ہون چراگاہ ستوران میں زمین
پاؤ زمین کسطح سی ای رب نور
عاجزی کی جب زمین فی اسقدر
تھپرا بک و سرف کا ہو گا نزول

او اللع خاموش ہی تو ہی زمین
تو صدود دانا ہی رب العالمین
خاکساری میں کوئی بحسب زمین
سیب سی ہی نرا مت کا ظہور
اور دریای رحمت جوش پر
تو کہ میں تو اسقدر مت ہو ملول

حال یہ جب ش اعظم فی سنا
 ایک دن مینا تہا میں بس غمزدہ
 اک فقط امت بجز کی اور برہم
 کچھ سائل فقہ سی توجہ کر
 علم سی بخشای انسا لکو کمال
 جانوری وہ نہیں انسا
 لیکت اہ بجز سی محرم تہا
 پل ہی گویا علم او سکا پول بجز
 عارفون کی عاجزی ہی شوا
 بندگی بندگی ہی بجا بجز
 بجز آدم فی کیا انسا بیان
 قصہ فرعون یہ مشہوری
 بجز سی ہی مہربان رب جلیل
 کی سبب ای خداوند جلیل
 اوسنی وقت نیم شب مانگی دعا
 تو م میں میری بھی رسوا کر
 سن کلام مولوی ہندی
 ای محمد کستی میں عارف سہی
 بجز کا ایسی بیشک مرتبا
 یہ حکایت میں جو کرتا ہوں بیان
 گو نہیں مشکوٰۃ میں ہسکو لکسا
 دیکھ قول سرگروہ اولیا
 ہی وہ تھا دردم میں جو چاہی کی
 فعل اسکی کرتی میں ہاں سیر
 شوہر اوسنی ن کا گو گہر میں تہا
 کستی ہی کسی سی کہوں یہ باجرا
 یہ کہوں گی پرورش فرمائی

سرگزشت خاک سی انقب ہوا
 جیسی ہوتا ہی کوئی ماتم زدہ
 کچھ سائل دین کی دیکھو لکھو
 نظم میں ہر خد اگہ سر بسر
 بجز سی ہی آدمی فرخندہ حال
 سانی اک او سکا بڑا شیطان
 کیا ہو اگر علم تہا اوسنی بڑا
 ہی بنی آدم کا یہ مقبول بجز
 جس سی حاصل ہی نہیں بجز
 ہی محبت کا ای اخلاص بجز
 خالق اکبر موجب مہربان

پہر ہو گو یا وہ عرش جا گلدار
 تہا نہ ہت سی کتا ہو گی خوش
 حق فی اون لوگو کوئی کما فی ہی
 تاکہ اونین حق تجھی اخل کی
 بجز ہیو یا علم کا پایا نہو
 علم تہا ابلیس ملعون کو کمال
 حکم ہی یہ سبب ان انسا لکو ضرور
 بجز کار انسا اولیاست
 مرتبہ ہی بجز کا سبب سی فرود
 بجز سی تہی آدم کا بلند
 بجز کی تعریف ہو کس سی ادا

خاکساری سی ہوتی یہ مرقرا
 دفعہ آئی ندادن سی بگوش
 کرتی میں جو دین کا تین قم
 ہو نزول رحمت حق میں ہی
 علم ہو یا بجز کا برا نہو
 کبر و نخوت سی ہوا او سکوزوال
 علم و بجز و بندگی ای باشعور
 عاجزی مقبول درگاہ خداست
 عاجزی سی جملہ شی ہی سزگون
 بجز ہی خلاق عالم کو پسند
 بجز کا فرسی سی ہی رانی خدا

بجز کردن فرعون پیش البالین

تابع فرعون ہوا تہا رودیل
 حکم میں فرعون کی ہی رودیل
 یون زبان بجز سی گویا ہوا
 عاجزی پر میری کر اسدم نظر
 شنوی میں گنگیا ہی ای اخی
 پیش حق عزت بڑی ہی بجز کی

جب کہ موسیٰ ہی یہ دیکھا ماہرا
 حق فی موسیٰ سی کما سن ای سول
 فعل میں میری بڑی ادرین بڑا
 لات بر وہ بجز سی رودتار با
 چونکہ اسرار تہا نمان در دل بڑ
 ایک شب فرعون ہی کی عاجزی

جا کتب میں دیکھا مستوری
 کی جناب کبریا میں التجا
 بجز ہی درگاہ میں میری قبول
 کر نخل بچکونہ ای میری خدا
 جب مطیع حکم یہ دریا ہوا
 ان مرادت زود تر حاصل ہو
 مہربان او سپر ہوا فا در قوی
 بجز سی اکن کا شوہر جنگیا

**مضمون این حکایت مقابل ان
 حدیث است کہ در تواریح زویلی مشہولست**

ہی حدیث مصطفیٰ کا رجا
 گنگیا عطار با صدق و وفا
 مردہ صد سالہ چاہی جی او طی
 تہی بدنی میں ن اک نیکو گہر
 او سکی بھی خواب یہ دیکھا گیا
 فی الحقیقہ خواب ہی اپنا بڑا
 معجزہ یوسف کا اب دیکھا گیا

ای محمد کچھ عجب اسکا سین
 مردہ صد سالہ راجی نیکنہ
 کستی میں یون او باغ خوش خصال
 اوسنی دیکھا خواب میں یہ باجرا
 ہول سی اوس خواب کی تعبیر کو
 ہر وہ دلین مصلحت ٹہرائی یون
 دیکھی تہا کچھ تعبیر خواب

متفق اسپر میں اکثر راویان
 قادر مطلق ہی رب العالمین
 این بجز حق دیکری کی میکنہ
 عہد میں حضرت کی گذر انسا حال
 ہی ستون گنگیا
 چونکہ ہی پس خواب سی وہ بچکون
 صبح ہوئی مرتضیٰ سی جا کون
 یا علی بچکون ہست ہی اضطراب

آئی وہ وقت سحر پیش امام
غم تجھی ہوگا حقیقت میں
اوسنی چوڑی صافیت خالی
ہول ہی دل کو مری اس خجکا
غم سی جگلو چین اکدم نہیں
جو ہوا تھا پہلی فرمان علی
ہی مرا بسود وہ ب الفلق
پیش ختم الانبیا پر وہی
دو مجھی اسرار نہان سی خبر
دیجی تعبیر بس اس خواب کی
سب کہا ہی مجھی روح الفلق
تیری شوہری دین دنیا چٹی
تیرا شوہر اب تجھی زندہ ملی
سن جلا یا حق نی وہ مردہ ترا
دو دن کو الفلق بن تصدیق

مرتنی تھی سب کہا احوال
ہی ہی تعبیر تیری خواب کی
سنکی بس یوسن ہو کر اور او
خوابے بکھا ہی کو نہیں حال کیا
یہ تماشای مجھی ای با خدا
بعد اوسکی یون کہا ای نیکزن
عافیت سی تیرا شوہر آئی گا
عرض کی با بادشاہ مرسلان
شکے دیکھا ہی بہ میں نی ایک خج
جیکہ اوسن نی سب با میں
تو گئی تھی پہلی ج پیش علی
تو نی پر جا کر کہا صدیق سی
دی تجھی رحمت خدای دجھا
میں زلی اسد کی دونون حق
گر علی بود اگر صدیق بود

اور کہا تعبیر دو جگلو شتاب
عمر آخر تیری شوہر کی ہوئی
آئی وہ زن حضرت صدیق باس
شوق مری گھر کا ستون ہی چایا
ہو بسقل رنگ میری خوابکا
یاد کر تو نام رب ذوالمنن
دل سی تیری درد غم سب جانکا
یا حبیب اللہ شاہ دوجہان
ہی مری دل کو نہایت اضطراب
یون ہوا زمان خشم المرسلین
مرتنی نی مرگ کی تعبیر دی
تا کہ وہ اس خواب کی تعبیر دی
زندہ لادی تیری شوہر کو یہاں
بات دونون کی ہوئی مقبول حق
جان ہر یک غرق در تحقیق بود
جانشین مصطفی ہی وہ امیر

آئی وہ وقت سحر پیش امام
غم تجھی ہوگا حقیقت میں
اوسنی چوڑی صافیت خالی
ہول ہی دل کو مری اس خجکا
غم سی جگلو چین اکدم نہیں
جو ہوا تھا پہلی فرمان علی
ہی مرا بسود وہ ب الفلق
پیش ختم الانبیا پر وہی
دو مجھی اسرار نہان سی خبر
دیجی تعبیر بس اس خواب کی
سب کہا ہی مجھی روح الفلق
تیری شوہری دین دنیا چٹی
تیرا شوہر اب تجھی زندہ ملی
سن جلا یا حق نی وہ مردہ ترا
دو دن کو الفلق بن تصدیق

رحمۃ اللہ علیہ

یون ہی فرمائی میں تصدیق کی
دس برس میں ساری تجا نو کو تو
تخت تہی برگروہ کا فرمان
سنا قاہری کفار غوی
ہی خلافت تیسری عثمان کی
چہارم مرتضی شیر خدا
کے واس سوری کو جاواں میں
ای میں جو نذر حق بر خدا
میں پیشی مستطیر کی عیان
اور دینی میں محبت سی طعام
جان دینی میں در را خدا

مجھی ہی صدیق بن صدیق
اور کسی تھی اوسنی مومن نو کو
اشاء علی الکتف
خون اوس کے کمانی میں
جسنی راہ حق میں مشک جان
ہمسی کہا و صبا ہون اونکی ادا
یون فون بلانڈ و نجافون یون ساکان شترہ مستطیرا
پہر جلالی میں با صدق و
منتشر غایت پریشان بگمان
و یطعمون الطعام علی حبة مسکینا و یصلوا و یسیرا
ابنی الفلق سی در ویش زکرا
اور کہلاتی میں تمیون کو طعام

مستند آری دوم پریق عمر
بڑھ تو سورہ فتح میں ای نیکلی
کتی تھی فاروق اسکو مصطفی
وہ صیامیں بسکہ لاثانی ہوا
جسکی خود تعریف کرتا ہی خدا
ڈرتی میں دس دینی شریہ شہر
یعنی میں بیان مستطیر سی اد
سار و سکین وقت صبح و شام
اور اسیر و کوبی دینی میں ملام

کعبہ کو جسکی کیا زبرد زبر
ہی بیبیت شان میں فاروق
حق نی فرمایا ایشہ ابگمان
فرق اوسنی حق و باطل میں کیا
جامع آیات شہر آبی ہوا
دیکہ سودہ دہر عیسی الانی
ہی یہ آیت مرتضی کی شان میں
بر ملا جو و بگاساری خلق
سختہ و زحمتی یہ دیکہ تو باد
سار و سکین وقت صبح و شام
اور اسیر و کوبی دینی میں ملام

پس بچا دیکھا اور نہیں خانقاہ	ترجمہ حدیث شریف +		شہری اوسدن اور نہیں دیکھا
اور فرماتی ہیں یوں خیر الورا اور رہتی تھی ہمیشہ مرتضیٰ مارا اوس قلمی میں کبھی عیا	بعد میری ہونگی بارہ پیشوا ساتھ حضرت مسیح برغزا اور پکڑ لائی ہزاروں کافرا	پہلی ہی اونین علی سبک امام باب خیر کا اور کھارا اونین پھر کیا ازاد اونکو اسی اجی	مہدی آخر پر ہوگا استقام بار اوسکا کچھ نہ آیا وہیائین جتنی تھی کافر ہوی مومن سہی
حکایت			
مینی دیکھا ہی کتاب بند لکھا کرا آئی رجم مجھ پر حتم سے یہ سننا موسیٰ جب حق ہی لکھا مولوی فی یوں کہا اسی نیکو سامنی آیا وہ انکی بر ملا طور پر یعنی ہوا یہ امر حق تہج کو یہ تاج نبوت ہی ملا من جودم از حد کر دہم جنین شرم سی کہنی کا جب نہ ہو	تائین ہون اقف نکات علم کوچ میں اوسکی ہوی عالی مقام جستجو کن جستجو کن جستجو دیکھا اوسکونہی فی یوں کہا جاکی تو شیطان لی اب سبق اور مجھکو طوق لعنت کا دیا من عدم کار من کرست کہین	حکم یہیہ اونکو ہوا رحمان کا سنی تلاش اونکو جو اوس ملکوں سایہ حق برس بندہ بود تھا مجھی مدت سی تیرا انتظار اس سخن کوشکے بولا وہ رحیم جانتا ہوں خوب میں افعال بد سکی فرمائی لگی اوس ہی کلیم	عجز موسیٰ فی کیا پیش خدا جاکی تو شاگرد ہوشیطان کا جستجو از بسکہ اوس کافر کی عاقبت جو سیدہ یا بندہ بود یوں ہوا ہی مجھکو حکم کر دگا ہی تصور کس طرف تیرا کلیم نیک کاموں کی تین کر باہون تھای ہی درس ملا لکھی ای رحیم
محل شدن ابلیس وجواب اول او			
میں نہ کھناتا ہودی مثل من تو نہ خود میں ہو جو آی با خدا سچ تھا جو اوسنی کہا اسرار حق ولین لکہہ کہنی کی ہی اللہ تبارک و تعالیٰ کین مجھی بالائی اب ننگ خود بینی ہی بہر ہو شمند ہو گیا فرعون آخر غرق آب وہ چلا جاتا ہی اب تک زخاک تا پیر میں سب معنایان اوسکو بہم	یہ کہتا تھائی ہی مرد گرین آپ کو بہتر نہ کہنا ہوش کہہ کس ہی کہتا ہی یہ کافرات راست اس سخن کو کہتی ہیں سبب بہا اپنی خوبی پر کبھی خود میں نہو عالموں کو کبری بہا ہی اعا کبری فرد وہی را اندہ گیا اکھلی دل فی قصہ عجز و غرور اور کہتا تھا تجھی شدنی ہی	سہت تاب کہتا ہوں تجھی ہی یعنی میں بہتر ہوں اوس ہی میں ہی یہ بس تعلیم میری گوش کہ تہا یہ اسرار خدا ہی کم و کاست ہی کتاب بوستان میں یوں کہتا غیر کی او پر ہی بس بد میں نہو کبر و نخوت ہی خدا کو ناگوار کام اوسکا ایک پیشی فی کیا اور کہتا مجھی کہ سن ہی با شعور کچھ مسائل فقہ سی لکہہ تو سہی تاکہ ہو باخیر تیری آخرت	میں نہ کھناتا ہودی مثل من تو نہ خود میں ہو جو آی با خدا سچ تھا جو اوسنی کہا اسرار حق ولین لکہہ کہنی کی ہی اللہ تبارک و تعالیٰ کین مجھی بالائی اب ننگ خود بینی ہی بہر ہو شمند ہو گیا فرعون آخر غرق آب وہ چلا جاتا ہی اب تک زخاک تا پیر میں سب معنایان اوسکو بہم
مناجات			
یا الہی بہر آل فاطمہ اور اپنی فضل سی ہی پادشاہ	ہو مرا باخوب آخر فرشتہ بخشیدی ہم مومن کے گناہ	اور ہی خوش امت خیر الورا مینی دیکھا اولضحیٰ میں ہی لکھا	دین و دنیا میں طہرانی خدا تونی فرمایا ہی آی میری خدا
وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْفِرْ			
آوی جو در پر تری سائل گر	چاہی رہ سوال اوسکا نہ	اور فرمایا ہی تونی ہی خیر	میں عننی ہوں اور تم سب ہو فقیر

قول حضرت شیخ سید
 ماسیر اناس شہنا
 و دینہم بفرمودہ ہذا
 کی زکیر علیہ السلام
 ماسیر اناس شہنا
 و دینہم بفرمودہ ہذا

وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَالنُّزُومُ الْفَقْرَاءُ

اسی کریم با سخا و با عطا
دوسری طاعت کہ دن تیری بدل
چوتھی جسم میں کن عقیقی کی سیر
اور چھٹی جنت میں ہو میرا مقام
خاکسار بندہ رب حبیبیل
حالی ذکا اب یہ عجز کی لگی
اور ملا ہی خان کا ہو خطاب
شاہ عالی ہمت و دالاسب
اب بیان کرتا ہو نہیں حال کتاب

مانگتا ہی تجسی یہ سائل رزا
جب تک زندہ ہو میرا جسم گل
خاتمہ اوس وقت ہو میرا بخیر
جس میں ہو شکر ہو میں انی الکلام
ہی محمد بن برہاسیم حسیل
وارث تاج شہنشاہی رہے
اکتھی ہین ان ہین شیخ و شاہ
اور ہی امجد علی اوس کا لقب
ہی بیان سن شروع فضل و باب

پہلی دی مجھ کو بیان حق حلال
تیسری رکھ خوش محی باجائیت
پانچویں جب ہو مرا پیل پر گزر
یا انھی یہ محمد کی دعا
شاہ عالم خیل ہی یہ خاکسار
ہم ہین سید رشک نہیں سمین ذرا
اور وطن ہی خاص میرا لکھنؤ
رہتی ہین سب من ہی خود بزرگ
فضل پنجہ پر کیا مینی تمام

اپنی لطف و فضل سی یا ذرا
یہہ تمنا ہی مری ہی خوش نصفت
جاؤں اور سپر صورت باد سحر
کہ قبول اسکو بروج مصطفیٰ
اور وطن اجداد کا ہی قندار
جد امجد ہین ہماری مصطفیٰ
نور سلطان ہو نہیں ہی نیکو
ایک جا مینی ہین پانی بزرگ
اور ہو اشرف محمد اسکا نام

فہرست فصول

فصل اول میں ہی کر جابی پاک
فضل سیوم میں ہی جامی بیان
فضل ختم میں بیان ای بانیا ز
ساتویں میں حال ہی نیت کاسب
اگرش رکھ شتم کو امی نیکو جون
فضل نویں ہی لکھا حال قیام
بارہویں میں ہی رقم ذکر سجود
دیکھہ فصل چودھویں ای خوش سحر
کستی ہین یون عالمان ذوق نون
ہی یہ فضل سولہویں ہی ای
اونکا ہی اشار ہوین میں انصاح
فضل ہتم میں یہہ ہین عیان
تیرہ شخصوں کی امامت ہی بری
فضل ہست میں ای مرد فقہیہ
ہست پنجم فضل میں خوش صفات
اور ہین اس فضل میں نسیح
فصل ہست ہفت میں ایسے و قیام

رکوع اور سکوا یاد ای جان جهان
چاہی پچانا وقت نماز
امی نمازی کچھ لی کر ہی طلب
اسمین ہی تکبیر اولی کا بیان
اور دم میں ذکر قرأت ہی تمام
سجدہ کر بہر خدا تا ہو کشود
رکوع ہمیشہ فعل واحد پر نظر
جلد با فعل مصلی آبرون
اس سی سب ہر ہین چودھویں
قتل چنکا ہی نماز اندر مسباح
اسمین ہی مکروہ کا بالکل بیان
جس سی فاسد ہی نماز مقصد ہی
ہی امامت نوزدہ کس کی کرتے
ہی وضو کی ٹوٹی کی اسمین ہا
یعنی با ترکیب امی عالی نسب
میں ایض ہن نیم کی تمام

چارمی میں شریعت کا ہی حال
اور چھٹی کعبی کو سچائی بدل
اور قصص اس فضل میں مینی لکھی
اور نماز فوت کا ہی اسمین حال
گیارہویں میں نقش ہی حال رکوع
تیرہویں میں آخری ہی قاعدہ
فصل سندرہویں میں ہی نکتہ
یعنی پڑھ کر تورا تو قصد نماز
فضل سترہویں میں ای دالاکر
فضل دیکھہ ونیسویں امی بانیا
فضل ہست ایک میں ہی ہست
دیکھہ فضل ہست دوا ہی سین صفات
ہست چارم فضل میں فنض وضو
ہست و ششم میں ہی اگر اراہ وضو
اسمین نسخی آزمودہ ہین تمام
ہست و شتم میں ایض غسل کے

دوسری میں ہی بیان جسم پاک
ہی ضروریات سی اسکا خیال
تاناہو پیش خدا بندہ حسیل
یعنی تفسیر و حدیث و فقہ سے
یعنی با ترقیب امی نیکو خصال
کر ادا کر رہی ہی تجھ کو رجوع
جس سی ہو تجھ کو ہمیشہ فائدہ
پڑھ نماز فرض باہر اشتاب
تاکہ بخشی تجھ کو خالق ہست یاز
اسمین ہی سب ذکر سنت ہر مہر
ہوتی ہی جس چیز سی فاسد نماز
کستی ہین یون مرد دین کر توفیق
اقتد امین جنگی ہر گاہ اختلاف
یاد رکھہ دسی فرائض اسکی تو
گوش رکھہ تجھ کو اگر ہی جستجو
یاد رکھہ تیری بہت دینگی کام
عالموں کی قول سی ہین لکھے

فصل یہ اوتیسویں ہی ہوشیار	اسمین ہی فرض کفایہ شکار	فصل سی ام میں لکھا ہی ہشر	واجبات شرع میں بس یاد کر
فصل سی ویک میں ہی با شہور	پانچ کا مونکابی کرنا بالضرور	سی و دوم فصل میں لکھا	چار جا پانی ہی ہو کر کہرا
فصل سی سہ میں دیکھو تو بدل	اسمین حال نیستی ہی مستقل	فصل سی و چار میں ظاہر ہی حال	جو کری پوشیدہ باتوں پر خیال
فصل سی پنج میں ہی ذی سیر	دس جگہ پیشاب ہی پر پیر کر	فصل سی و پشش میں ہی کجا پیا	جو شخص میں جانور ای مہربان
سی و ہفتم میں ہی ذکر آب چاہ	جب میں تم پانی پر کہو میں گاہ	فصل سی و ہشت میں ہی خبا	ہی بیان آسمین فصل کفر کا
فصل سی نہ میں ہی نیکو خصال	شکر کا مینی لکھا ہی چند حال	فصل چہل میں ہی حال خلق بر	اگر اسی ہی با خدا تو دل ہی رو
فصل چہل ایک میں بڑہ کر دیکھو	صاف میں لکھا مہون حال کبر کو	فصل چہل و دو میں ہی حال یا	رہ تو اس ہی دور ای مرد خدا
فصل چہل و سہ میں ہی بد کا حال	یاد کر لو سی ہی ای خوش خصال	فصل چہل و چار میں ہی خوش حال	ذکر رقت کا لکھا ہی سر بسر
فصل چہل و پنج میں ہی محترم	ہی بیان عجیب بس اسمین رقم	فصل چہل و چھ میں ہی خوش حال	کستی میں اسکو بڑا بلا اتفاق
فصل چہل و ہفت میں ہی کچھ ہی	اسمین ہی حال کبار سر بسر	فصل چہل و ہشت میں ہی کجا	سی لکھا آسمین مناسر کا بیان
فصل چہل و نہ میں ہی حال حسد	مانگ حق ہی ای ذرا ہی بازو	فصل چہل و نین میں ہی کجا	یاد کر کہہ واللہ اعلم بالصواب
مومنو دیکھو اب ان فصلوں کا حال	وی تمہیں تو نیت رب و اجلال	فصل چہل و ستر میں ہی کجا	اور قبول حق ہو میرا بہ سخن
یا الہی جو پڑھی میری کتاب	وہ رہی آباد مالم حساب	فصل چہل و ستتر میں ہی کجا	تا کہ ہو باخیر میری خاقت
جب کروں نیاسی میں جلت تمام	فایذا سألکم اللہ فاسئلوا الفردوس	فصل چہل و ستتر میں ہی کجا	جنۃ الفردوس ہو میرا مقام
ہی یہ ارشاد نبی ہی مومنو	مانگو اپنی حق ہی تم فردوس کو	فصل چہل و ستتر میں ہی کجا	اور تمامی او سمین ہی چاند کافر
اور پڑھی ہی او سمین خاک مشکنا	ہر طرف او سمین ان نہا رہا	فصل چہل و ستتر میں ہی کجا	مانگ حق ہی او کی ہی نیکو سر
بیان شروع فرض نماز			
اب مسائل کو میں کہتا ہوں نماز	مومنو دل ہی سونو ہو کر جو	فصل اول در بیان جای پاکی	میں فرض پذیر ہر نماز
فرض بعضی کہتی ہیں کل سیزدہ	جس ہی قائم ہی نماز ہی مردہ	فصل دوم در بیان تن پاک	فرض تیرہ کہتی ہیں جو عالمان
اور اصح ہی قول ذکا سر بسر	لکھ گئی ہیں پذیرہ جو پیشتر	فصل سوم در بیان جامہ پاک	آٹھ شرطیں سات میں کن سمین
شرط اول ہی کہ موٹو پاک جا	فصل اول در بیان جای پاکی	فصل اول در بیان جای پاکی	تو کری جس جانماز اپنی ادا
دوسری تن پاک ہو بہر نماز	فصل دوم در بیان تن پاک	فصل دوم در بیان تن پاک	یعنی ظاہر پڑہ نماز ہا ساز
تیسری جامہ ہو پاکیزہ تمام	فصل سوم در بیان جامہ پاک	فصل سوم در بیان جامہ پاک	تا بلا شکی نہ جا کجا
اور چہن کوتاہ جامہ سر بسر	فصل چہل و ستتر میں ہی کجا	فصل چہل و ستتر میں ہی کجا	تا ہی سات کا نور او سپر گذر
کہتی ہیں اگر کن سول کرو گا	گذری گورستان میں کچی بوغرا	فصل چہل و ستتر میں ہی کجا	کو میں پی میں جون ہی بی آ
اپنے خمی ہی لیکراک چہرے	پیر کرو دونو کی قبروں پر رہی	فصل چہل و ستتر میں ہی کجا	میں عذاب سنت میں یہ تولا

کتاب التعمیر فی التعمیر
 جلد اول
 باب اول
 فصل اول

پاس قبر و نکی لگاؤ تم دھت مردی کو دیتا نہیں بیخ و ملا یہ نجاست نہ بچتی تھی ذرا اور سکا دہونا فرض ہی ہی خدا عفو ہی لیکن تو دہونا دیکھ لیکن کہتی ہیں یون عالمان با او	اس خبری کہتی ہیں اسکی سخت اور سکی شجہ کی سبب ذوالجلال جب فضل اور نہی حضرت فی کما جو نجاست ہو درم سی گرسوا اور درم بہری ہو کتر گرسوا	ابن عذاب قبر سی یہ بی خطر اگر تابی حمد و ثنای کس بہ یا کس ہی ان پر ہی یہ سخی مگر ہی نجاست سبب ان پر ہا دہواوسی و جب ہی عالی ہم	جب تلک باقی ہی شاخ سبز تر جب تلک وہ پیر رہتا ہی ہا پوجا اصحابون فی یاخیر پشتر یعنی چینیٹون شر کہتی تھی خیا اور نجاست ہو گرسول درم کیونکہ دہونا اور سکا ہر گاہ کتب
---	---	--	---

فصل چہارم در بیان ستر

بچی زانوسی لگانا زیریاف موندہ و پنچون کی سوا سارا بدن ہونہ میں ستر عورت بر ملا ڈالین موندہ بر چادرین با ضرور	ستر عورت مرد کا ای سینہ صاف عورتوں کا ستر ہی جانان من لیکن اسکی موندہ سخی دست پا کیونکہ ہی یہ ہم حق ہی با شور	پہر نماز فرض پڑہ بہرند ا ستر عورت فرض ہی بہر نماز ہی سراپا ستر عورت سر بہر موندہ و سخی سب چہا دین بیگان	چوتھی اپنی ستر عورت کو چپا رکھ تو پوشیدہ اوسی ہی بنیا یعنی زن آزاد کا اسی خوش اور جاوین گرسوی جب باہر نا
--	---	---	--

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ جَاءَ الْكُفْرُ أَجْرًا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْ أُمَّتِكُمْ يُنذِرُونَكُمْ أَنَّكُمْ تَصِلُونَ إِلَىٰ آيَاتٍ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيكُمْ فَتُحْمَلُونَ بِهَا لَوْمَاتٍ كَثِيرَةً مِّنْ لَّدُنِ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ

حشر میں اوشی کی آند ہی ہی اسکی آنکھوں میں سلائی گرم کر میں ہوں عبد اللہ نابینا مگر جسکی باعث حق بھیجا ہی تانہ دیکھو غیر کو ہی حکم رب	اور دیکھو غیر کو گزن کہے	جب تلک گرسوی رہن باہر اور دیکھو غیر کو گزن کہے	یعنی کارہین نہ پخت ستر یعنی پیر گچا خدا می دادگر نقل کرتی ہیں محبت حق شناس میبویک نسکی حضرت سی کما سن ہی فی اونکو فرمایا او شو
--	--------------------------	--	--

روایت

حکم ہی مومن اور سکو گرسول اور سی پردہ ناروا ہی ہی یاد رکھ یہ مسئلہ ہی جان من اس سبب پردہ ہی اصل دس	یعنی ہووی شخص جو خواجہ سرا اور ملازاد ہووی جو کہ چیز اور ہی خوبی کو شہوت مثل ان کہتی ہیں ہوتا ہی اور سکو حلام	ہی وہ نامحرم جو ہو اکت برید بس ہو اوہ شخص بغیر شہوت وہ نہ اس کوچی ہی ہی صلاخبر یا کرسی ان سی اس کی ذی ستر	کہتی ہیں اہل شہوت ہی شہید اور آوی جسکی گہر اکت برید چیز کو ہوتی نہیں شہوت مگر خواب میں ہوتا ہی منزل ہشتر
--	---	---	--

روایت

بعد تیری عقد ہی اوسک روا کہتی ہیں اور سکو ہی بغیر ستر گیارہ گہر کی ماسوا ہی مردون یہ روا ہی نزد عالم سر بہ اور ہی پردہ عورت ہی ہی	کیونکہ نامحرم ہی وہ بہانی ترا جسے پردہ میں اگر تاخیر کے اور نہ دی زن اپنی کو جانی کھیر دوسری جانی اگر خال کی گہر جس بشری عقد ہی ن کاروا	ہی یہ حکم شرع ہی خوان من اوس پردہ فرض ہی ہی با او حکم ہی آئی نہ دی تو اپنی گہر حکم ہی تجہیر اجازت اور سکو ہی یہ حکم عالمان ہی با شور	اور چپا و بہانی سی تم اپنی زن کہتی ہیں بارہ برس کا ہونہ اور ہووی فاحشہ زن جو اگر پہلی جانی گہر اگر مان باپ اور خالوسی کری پردہ ضرور
---	---	--	---

تیسری دیکھی اگر ہمسوا کو جا
ساتوین ہو قوم میں شادی بیز
آٹوین ہونے اذن دی بے سبب
دسویں مردہ شو اگر ہو جسکی بدن
اور جاوی جسکی زن کر غیر گھر
اور جاوی اوکی کسی سی زن
بعضی عالم کستی ہن ای ہوشیا
اور فرماتی ہن حنفی ای عزیز
وزن نامعلوم عورت کل نہو
کستی ہن ایک ن حقائق فی
وہ جو دنیا میں بشر دیوت ہن
یعنی ہونگی قید وہ دوزخ میں جا
یعنی اگر عورت کھی شو ہر سی آ
اور چوڑی زن کو جو پیش غلام
لائی ہن تنہائی میں اکثر فساد
ہو شب تار یک اور جابی پناہ
اور غلام ہودی اگر زن کافر

چوتھی گھر ہمشیر کی جابی ردا
جانی دواوس گھر میں تم اوکی گھر
ہو مگر استاد کامل مرد حق
وہ اجازت اسکودی ای جان کن
من کر تابی خدای داد گر

پانچویں مامو ہوزن کا جو شیر
یعنی ہوا دل ایک جدی اگر
اور نوین دانی جو ہوا ہی با خدا
گیا رہو ہن کھی کو جانی ردا
یا اجازت دیوی کر شو ہر رو

اور چھٹی اوکی سچا کا ہودی گھر
جاوین جب ہوشیادی کی گھر
ہی اجازت جابی وہ ہر زجا
لیک محرم ساندہ ہودی بر ملا
یعنی جا تو شوق سی گھر غیر کی
اوکی شو ہر بر پی لعن و لعن

روایت

بودی ڈولی بن اگر عورت سوز
پہلی ڈولی بن ہری کجہ ہا چہ

اوسکو لیا ونگی دوزخ میں کشتان
بعد اوکی آب ہودی جہا

روایت از حقائق

الدینوت کا دیکھ لکھتے

داخل جنت سی بس مابوس ہن
تار ہن او سین ہمیشہ مبتلا
گر قورستی ہن در کجہ بر ملا
کستی ہن دیوت او سکو ہی تمام
نفس شہوت او شیطان کہ تو باد
پاس ہو محبوب شک ہر وہاہ
اوس سی بردہ کم ای می

کیونکہ ہی غیور علام بخیر
کستی ہن دیوت او سکو عالم
اور راضی ہودی او برو بشر
یعنی وہ زن کونہ چوڑی زور
اور جنون کتہا ہی ای جان جہا
اوان رہی خوف خدای اپنی باز
کستی ہن جائزی اوس گنگو

داخل جنت ہونگی وہ آسیر
جو کہ مو طاعت میں ن گن
بس وہ ہی دیوت ای والا گھر
کیونکہ در پی ہن بشر کی سہ عد
یعنی ہی وہ مرد انسان بگمان
جنسی بی شک ہی وہ مرد دنیا
اور نہ پیشی سامنی وہ ماہر

بیان شہر کمان

راؤکی سچی سی لیکر تا گلہ

اور چھون سی لگا باز و کثیر

بہ ہین ہی ستر عورت ای عزیز

فصل سوم در بیان شناختن وقت نماز

پانچویں پچا نما وقت نماز
رہتی ہی جہا ت تو طوری نیبا
سی سفیدی وہ شک دم گرگ
کیونکہ ہی وہ شب شبہا جہا
ہی وہ وقت صبح صادق بگمان
اور آتا ظہر ہی بعد از زوال
کستی ہن ہن عالمان نیکو

مومنون پر فرض ہی ای نماز
ہوتی میں مشرق ہی دون آنکا
بہر سبب ہی سچی او شتی ہی بزرگ
روشنی کا ذب کی دینی ہی گمان
پڑہ نماز فجر تو ای مہرمان
سایہ پہلی ہی جہا یہ ڈہلی

کستی ہن اوس صبح زور عالمان
پہلی کا ذب پنا کرتی ہی ظہور
ہی وہ شبیک صبح کا ذب البقیہ
بعد اوکی طرہتی ہی ان روشنی
اور رہتا ہی سچ قیام
پڑہ نماز فرض ہی ہر وقت

ایک کا ذب یک صادق بگمان
نکلی ہی روشن سفیدی مثل نور
تو نماز فجر کی طرہتا ہن
کستی طرہتی ہی ان روشنی
نکلی سورج ہر زمین ہونا
یعنی لہلی دو پہر ہی مخلص
ہی وہ وقت خاص مبین ہر

بیان شناختن وقت نماز

پڑہ نماز فرض ہی ہر وقت

اور در پناظری ای بوشمند

بیان شناختن وقت عصر

از باده هو مصلی سی سایه ای بچند

در مجموع وقت من سایه دو چند

پره نماز عصر تو ای از چند اور در متاع عصری قبل از غروب

جاوی بی جانای چوب در شیشه

بعد غرق شمس ای مرد خدا

بیان شناختن وقت مغرب

بی ده وقت خام مغرب بر ملا

کستی من جب ڈوبتای آفتا

اوشتی بی سروات شرق بی شتا

اوس سی سرخی ماگتی بی دور

دو زنی بی اوسکی بچی ات تر

بیان شناختن وقت عشا

اوس سی سرخی گنئی بی ازین

جاکی ہوتی بی طرف مغرب کی گم

فصل ششم در بیان شناختن کعبہ

وہ عشا کا وقت بی یہ جانو تم

اور چھی بچا ننا کبھی کا جان

مومنون پر فرض ہی او کا دہیان

اور بخانی سمت کعبہ سر بسر

حکم ہی چارون طرف دکو لگا

جس طرف ل ہو رجوع او کا سوا

ای یہ حکم شرع ای مرد نیاز

اور اگر ہو جنگ یا چور و نکا ڈر

بی رو او سو کو پڑی جاوی

ہو دی لکھا جس طرف ای تشریف

اور اگر کشتی من ہو دی جو سوا

سمت کبھی سی ای بسن ہوشیا

سمت کبھی کی ہری وہ سر بسر

ساتوین نیت ہی سن ہر نماز

فصل ہفتم در بیان نیت نماز

فرض ہی ہر وقت کی ای بانیا

اور فرمائی من اکثر عالمان

ہو دی جسکی ملک کی جیسی زبان

تا سبجہ او سو کو پڑ من سنسی گر

کستی من نیت کی وقت ای بچہ

دل بان دونو ہم ہو دیں ضرور

کچھ خیال و فکر ای مرد خدا

بعد نیت کی اگر آوی خیال

عفو کرتا ہی اوسی ایند تمال

خیال وی دفع جلد او سو کو کر ای

کستی این یون او یان خوش خیال

گر گینکی دل من بد آوی خیال

ہی گنہ او سپر سراپا بیگان

حکم ہی ست کہ کسی بی لکا حال

ترجمہ حدیث یف منقول از مشکوٰۃ بروایت مسلم

صبر کر اور رو پیش ذو بجلال

نقل کرتی من محدث بر ملا

دل من اتا ہی مری اکثر خیال

لیکن او سکا کہ نہیں سکتا ہون حال

گر زبان پر او سکا لاؤن من بیان

اک صحابی نی پمیری کسا

کاش من ہون چلکی کو لا سر بسر

سن نی نی اوس ہی فرمایا حسین

ڈہری مجکو ای شہ عالی مکان

چور جاتا ہی دوان صجا ہون مال

یعنی ای یہ دزد ہمیس نعین

بی ترا ایمان کامل بیگان

تا کہ نازل او سپہ ہو قہ خدا

مومنو مانگو خدا سی تم امان

اور ہی ایمان مال مومنین

مولوی نی جو لکھی ہی یہ دعا

گر عشا یا نت بود با ما تقسیم

شرعی شیطانی کہ ہی ز دکلا

چو تو با مائی نباشد بیچ غم

کستی من یون عالمان محبت

روایت

دست چپ سی یکی شیطانی گنہ

دہنی جانب سی نہیں پاتا ہی آہ

رو کی ہی او سو کو فرشتہ نی خوا

رستہ وہ دیتا نہیں دہنی طرف

اوس ملک سی ہاگتای رو پیام

دست چپ کی سمت بلانا رو پرا

کیونکہ لکھتای ہی ایسا کی سب

اس سب سی نہیں ہی داوگر

کر نامی انسان بدی شام سحر

کس لی کرتا ہی تو ہنسان گناہ

ی یہ تیری زندگی مثل جاب

روایت

کیا کیگاتھی سی تو روز حساب

دست چپ کی سمت تو کی طرف	دست چپ کی سمت تو کی طرف	دست چپ کی سمت تو کی طرف	کستی میں کہ خواب بردگی بیشتر
خواب بد او کو ندری ملاخضر	خواب بد او کو ندری ملاخضر	خواب بد او کو ندری ملاخضر	اور پڑی وہ اس دعا کو بیشتر
تو کی بہ بائیں طرف کو بر ملا	تو کی بہ بائیں طرف کو بر ملا	تو کی بہ بائیں طرف کو بر ملا	یعنی پٹی پڑی تو کی بعد ازین
اس دعا کو وہ پڑی ای خوش سیر	اس دعا کو وہ پڑی ای خوش سیر	اس دعا کو وہ پڑی ای خوش سیر	یعنی دل ہی وہ پڑی الحمد کو
بعضی کہتی ہیں پڑی سورہ شفا			تاناو بد خواب سی اندوگین
اور فرماتی ہیں یون خیر البشر			ہی ہی سورہ شفا ای نیکو
<p>اَعُوذُ بِكَ يَا اللَّهُ السَّامَاتِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ وَشَرِّ عِبَادِهِ وَهَمَّاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَخْضَرُونَ نَفْسِي</p>			

حکایت

شب کو وہ کرنی وضو دریا	شب کو وہ کرنی وضو دریا	شب کو وہ کرنی وضو دریا	نفل آئی اک مجھی اس جا پہ یاد
اوس کی کو دیکھ کر اے عجیب	اوس کی کو دیکھ کر اے عجیب	اوس کی کو دیکھ کر اے عجیب	دیکھا دریا پر جو ہم چستیان
جس کی حق من کستی من خیر البشر	جس کی حق من کستی من خیر البشر	جس کی حق من کستی من خیر البشر	سیر یہ دلین اوس کی لی یون کہا
<p>ان ابلیس یضع عرشه على الماء کذا فی المشکوٰۃ</p>			
اوس کی بوجھی تمہاری آدم کا حال	اوس کی بوجھی تمہاری آدم کا حال	اوس کی بوجھی تمہاری آدم کا حال	تخت اک تحقیق ہی ابلیس کا
دشمنو نشی تم ہی مت کی کجی	دشمنو نشی تم ہی مت کی کجی	دشمنو نشی تم ہی مت کی کجی	سچ بتاؤ کیا کیا انسان سے
انکی باعث ہی ہو شیطان نام	انکی باعث ہی ہو شیطان نام	انکی باعث ہی ہو شیطان نام	یعنی دشمن من ہماری جان کی
چہ نہین سکتی من ادبیر گمان	چہ نہین سکتی من ادبیر گمان	چہ نہین سکتی من ادبیر گمان	اور تھا اک تخت میرا عرش پر
نخم یا رجم شیاطین سکیند	نخم یا رجم شیاطین سکیند	نخم یا رجم شیاطین سکیند	ہی نگہبان ادبیر اک تارا کر

ترجمہ حدیث شریف کہ از مسند ابو حنیفہ مقبول است

مارتہای او نکو تارا دو طرف	مارتہای او نکو تارا دو طرف	مارتہای او نکو تارا دو طرف	بو حنیفہ فی پسندین لکھا
سرسی پاؤن تک وہ دتہای حلا	سرسی پاؤن تک وہ دتہای حلا	سرسی پاؤن تک وہ دتہای حلا	بہاگتی من اوس ہی سب مثل ہوا
ہوتا ہی پیدا انگ ہولناک	ہوتا ہی پیدا انگ ہولناک	ہوتا ہی پیدا انگ ہولناک	راکہ او سکی کر پڑی صحرا میں جا
دفعہ آوی یا اوس شہر من	دفعہ آوی یا اوس شہر من	دفعہ آوی یا اوس شہر من	اور گری گز خاک او سکی شہر من
<p>چہ نہی من جسم شیاطین جرح</p>			
<p>جو شیاطین متصل او سکی ہوا</p>			
<p>اور در بائیں گری گز او سکی خاک</p>			

فائدہ

وہ کری دلسی نیاز ذوق کمال	وہ کری دلسی نیاز ذوق کمال	وہ کری دلسی نیاز ذوق کمال	حق و باسی او سکو رکتہای بجا
جمع ہرگز سوسان پاکیزہ غور	جمع ہرگز سوسان پاکیزہ غور	جمع ہرگز سوسان پاکیزہ غور	صاف کر پھر او سکی ہونی بوٹیاں
اور اذان میں سات یاغ نیاز	اور اذان میں سات یاغ نیاز	اور اذان میں سات یاغ نیاز	پنجی ہی او سکی وہ نکلیں سات بار
اس ہی ہوا	اس ہی ہوا	اس ہی ہوا	کستی من یون اذان سات روز
<p>ایکدن فرماتی تھی خیر الورا</p>			
<p>ہوتا ہی عجبی وہ انکی تیربا</p>			
<p>اوس ہی پیدا تی من ہوتی</p>			

فائدہ

تاد باسی من ہی نکو خدا	تاد باسی من ہی نکو خدا	تاد باسی من ہی نکو خدا	ایک عاکر تا ہون من شب سبیل
مثل تم تو بد کی روز و شبان	مثل تم تو بد کی روز و شبان	مثل تم تو بد کی روز و شبان	رکو پھر انی گلی من ہوسان
<p>اس دعا کو لکھو ہا دست عا</p>			جس ہی جن ساگی من از فضل جلیل
<p>اللہ الرحمن الرحیم ایت</p>			دعا بس

بَلِّغْ حَلِيلَ سِتِّ كَمِ لِسْتَه خَلِيلِ سِتِّ حَاتُونِ تَوَلَّ سِتِّ عَلِيٍّ مَعْنَانِ سَوَّلِ سِتِّ بَكْرِ زَوِيَاتِ وَفَضْلِ سِتِّ عَلِيِّ عَنِ وَتَحْتَ لَدُنَّ رَافِعِ حَلِيلِ
وَحَقِّ رَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَبِحَقِّ رَيْطِ حَمْرٍ اَلطَّعَامُ عَلٰى جِبْهَةِ مَسْكِيْنًا وَيَتِمُّوْا اَلْاَسْبَابَ اَلْحَقِيْقَةَ مَحْرَمَتِ اَبْنِ اَبِي هَانِئٍ

وحرمت ابن سہمی باک از فتہای باگمدار یا حافظ یا حافظ یا حافظ
لیون با ہم مومنان کبری سیاه
اور پیراؤں بزرگوای صاحب
کساؤں او سکومونان سب ہو
اور پیراؤں بزرگوای صاحب
کساؤں او سکومونان سب ہو

فائدہ

<p>کتنی من جب شہر من آوی و با اور تبارک پڑھ کی بائیں کان من ہو محل کی جہا پیر چار راہ حکم ہی سبکو زین من گاڑ دین</p>	<p>اور ایک ترتیب ہی امی با خدا پڑھ کی ہونگین کی دہنی کان من ذبح او سکو پیر کرین ہر آگ اور او سکی استخوان اور پوست لین</p>	<p>اور پیراؤں بزرگوای صاحب کساؤں او سکومونان سب ہو اور پیراؤں بزرگوای صاحب کساؤں او سکومونان سب ہو</p>	<p>اور دعا بخشی ہی مرشدی بھی مخکو بخشای اہنوں اذن عام جو لکھی اسطور سی او سکی تین لکھ کی گراس اپنی جاودان ای محمد یہ بیان اب ختم کر دوسری لی اسطرح سی بر ملا اور سو جانی او سکو ایسی کیت جاتا تھا اک طفلان پڑھنی کو کہین جو بنا ایسے او سکا سخن گاہ مارتا جو مارتا گہ زبان کام توئی یہ کیا ہی استوار اور منگا او سکی تین خلعت یا ہو کی با ہم سب شیطان ہی کما گر ہاگ باز لڑکا علم سے اور رہی ہم او سکی مانع درجیا جو نہ لایا امر خالق کا بجا ایک عابد ہی یہاں خود نشین رہتا ہی زرد و وظائف تین آ خوبکار او سکو ای عابد کمل دیکھ کر عابد کو بولا بول بفضل در لایا مومن براق نازین</p>
<p>ذبح کر نکو و باکی واسطے پیر نہیں کھٹکا و با کار نینار ہی نگہبان تو سبھو نکا بیگان او سکا حافظ ہی خدای جہا</p>	<p>یاد رکھ سکوتو ای نیکو شمار ہکو آفت سی و با کی دی امان الھی حرمت محمد صادق صاحب آفت بانگھل ار</p>	<p>قصہ مذکور کو لکھ سہر سہر پیشن ابلیس لین کنسی لگا کہ رہا وہ اپنی پڑھنی سی صلوة باز رکھا علم سی او سکی تین کو د اپنی تخت سی وہ رازین گاہ او سی کتا تھا اچھی خان جس سی انسان کانہیں غرور دی خلعت پیر او سی خصت کیا کام اپنی ایسا کیا مشکل کیا اپنی کم فہمی سی اسکی فہمی سی از نماز روزہ و حج و زکوٰۃ ہو گار سو خشرین پیش خدا جاننا ہی کی نہیں وہ علم دین لیکھ امرونی سی غافل تمام باہر آئی من کر لیت دلیل حق نی کی ہی بند کی تری کمال ہو سوار سپر تواب جلدی کہین</p>	<p>اک شیطا طین اونین سی بولا خبر جاتا تھا انسان اک ہر نماز اک شیطا طین سبکی تہا چھی کترا اور لگا یا او سکو ایسی کیتل پر آخوشی سی لیگیا گودی او طما گاہ کتا تھا او سی نور ابصر یعنی بی علمی سی انسان خیر نی جو باقی اور او سکی گڑبگڑ نئی بختا جو ہی شاہی لباس اور برائی ہمینی کی انسانکی ساتھ یہ دیا ہمینی او سی سب کی سلا سین شیطا طینون کسارنی گنگو ہی سجدہ و پڑانیکو خصال کہ شیطا طینون کو ہمہ لیگیا جو سنی عابدنی وہ بانگ عجب چل پلاتا تانگکو رب اہمالین دیکھی عابد کو فریب ہستوار</p>
<p>آج میں فی قتل کرد ایابشر میں فی لار کہا او سی مسجدی باز پڑھ کی یون ابلیس سی کنسی لگا مانہودی علم سی وہ بہرہ در تخت پر اپنی بٹھایا او سکو لا تچہ پسی قربان کی لاکھوں پیر ہم دنیا ہم بعضی ہم حساب دیکر کہا یا سبھوون دل میں کر ایسی بخشش سی ہو ہم سب اور مانہودی خشر من اسکی نجات ہا کہ غافل ہو وہ از امر خدا ہنسکی یون کنسی لگا وہ نشت غ ساتہ میری چلکی دیکر او سکا در بہ عابد کی کیا سبکو کترا یک بیک یا چلا او سکی قرب یعنی آبا من ہون جبریل من بچلا ابلیس کو خیر سوار</p>	<p>اک شیطا طین اونین سی بولا خبر جاتا تھا انسان اک ہر نماز اک شیطا طین سبکی تہا چھی کترا اور لگا یا او سکو ایسی کیتل پر آخوشی سی لیگیا گودی او طما گاہ کتا تھا او سی نور ابصر یعنی بی علمی سی انسان خیر نی جو باقی اور او سکی گڑبگڑ نئی بختا جو ہی شاہی لباس اور برائی ہمینی کی انسانکی ساتھ یہ دیا ہمینی او سی سب کی سلا سین شیطا طینون کسارنی گنگو ہی سجدہ و پڑانیکو خصال کہ شیطا طینون کو ہمہ لیگیا جو سنی عابدنی وہ بانگ عجب چل پلاتا تانگکو رب اہمالین دیکھی عابد کو فریب ہستوار</p>	<p>قصہ مذکور کو لکھ سہر سہر پیشن ابلیس لین کنسی لگا کہ رہا وہ اپنی پڑھنی سی صلوة باز رکھا علم سی او سکی تین کو د اپنی تخت سی وہ رازین گاہ او سی کتا تھا اچھی خان جس سی انسان کانہیں غرور دی خلعت پیر او سی خصت کیا کام اپنی ایسا کیا مشکل کیا اپنی کم فہمی سی اسکی فہمی سی از نماز روزہ و حج و زکوٰۃ ہو گار سو خشرین پیش خدا جاننا ہی کی نہیں وہ علم دین لیکھ امرونی سی غافل تمام باہر آئی من کر لیت دلیل حق نی کی ہی بند کی تری کمال ہو سوار سپر تواب جلدی کہین</p>	<p>اک شیطا طین اونین سی بولا خبر جاتا تھا انسان اک ہر نماز اک شیطا طین سبکی تہا چھی کترا اور لگا یا او سکو ایسی کیتل پر آخوشی سی لیگیا گودی او طما گاہ کتا تھا او سی نور ابصر یعنی بی علمی سی انسان خیر نی جو باقی اور او سکی گڑبگڑ نئی بختا جو ہی شاہی لباس اور برائی ہمینی کی انسانکی ساتھ یہ دیا ہمینی او سی سب کی سلا سین شیطا طینون کسارنی گنگو ہی سجدہ و پڑانیکو خصال کہ شیطا طینون کو ہمہ لیگیا جو سنی عابدنی وہ بانگ عجب چل پلاتا تانگکو رب اہمالین دیکھی عابد کو فریب ہستوار</p>

<p>اصل و مرکب کی تھی کہتی ہیں چ جاکی خندق میں آیا اوسنی گرا یہ دکھا کر حال اقی سرسبر حقانی تھی نہ لوی بھیج اسلام تا بننا وی تھو کہو اسی مرد خدا اور کہتری ہیں منظر تیری تلک سنکی عالم فی دیا اوسکو جواب اب نہیں آئی کا جبریل امین یعنی بیشک ہی تو لمبیں یمن دل نیار ایدز گفتار دروغ چون شو اسیج و علت کل سلم ہر کہ بیباکی کند در راہ دوست جا چہ پانچ زمین میں سرسبر گر تیری عالم دور کعت آشکار</p>	<p>اور آیا وہ براق اوسکو نظر بول غلط جس جگہ رہتا پرا ایگیا اوان سبکو ایک عالم کی گہر میں ہون جبریل امین لایا پیام عرش پر اپنی جناب کبریا آسی ہن ہر مری ملی کر فلک پوچ کیا بتائی ہی خانہ فراس تا نزول عیسیٰ ای مرد لعین میں نما کہا نیکا اب تجھی نہیں آب و نین سچ نفوذ فرود غ طعم کذب صدق رہا شدہ علم ہر زنی مردان شود نام و دوست کہتی ہیں لمبیں کا اوسجا ہی گہر اور تیری امی اگر کعت ہزار</p>	<p>لکھ و فون ہا تھہ باکو کو تھام بہر گئی کپری غلاطت میں تمام ورپہ ہی عالم کی اوسنی یون نیا یعنی میں ہوں خاص یہک جلا علم تیرا بس ہو مقبول رہا پر کرینگی اپنی تھہر سائبان میں دیکھا ہی کتا بو نہیں لکھا اس سخن ہی تیری رہا بت ہوا سن کلام ہو لوی اسی تیرہ سر ورحیثیت آرام دل است عشکو تھی تو گس واری شکار کہکھی یہکھی لکھی اوسکی چا اور کیا سب جو تھی شاکی وہا زیادہ ان کا ہی ایسے مرتبا</p>	<p>اوس خبر ہی دم کو ہا نکا تیر کام کہر تلک ہی وہ روئی نیک نام مہربانیاں تک تو آمد و خدا چل بلا تھی تھی ایزد شمال اس سبب یا ہو نہیں لینی لو اس تا ہنو خورشید کچھ ایزد اسیان لیکنی تشریف جس سے سٹھنے ہی فریڈہ تو جسکو بر بلا مثنوی میں لکھ گیا ہی سر رہا تھہا دانہ و زامم دل است میں نیم امی سنگ گنہر حسرت پیا ہا گا اوسجا ہی مع خودیش متبا دیکھا تھی علم کا تھہر یہاں گر ہزار امی کرنے رکعت ادا</p>
<p>نقل کرتی ہیں مختصر معتبہ ایک دن شیطان فی جو سیر کی کی دعا اوسنی کہ امی بل لجا فضل یہہ جاویگا اسکا آپٹل جبکہ ستر ہو گئی پوری وہاں فضل دیکھا اسیج ہی ہی کپرا سنکی فرمانی لگا رب العباد اوسنی ہی دسجا عبادت سنی لکھتی ہیں اوی مفصل یہ خبر جبکہ ہفتہ میں ہوا اوسکا گز جاکی تھی کویا اوسنی اوشنا</p>	<p>حکایت دیکھی تھی عرش کی ایک تیری فضل ہو اس کو تھہر کجا اب کجا حال ظاہر تھو تھو ہر گا جزو کل کھل گیا اوس کا دروازہ عیان پر چراغ عقل اوسکا بچو گیا یہہ ہی دیکھ گیا ہن کشتاد خود پوچو در تھہر اوسکی کھل گئی ایسی تھی اوسنی اوسجا سائتہ انرا اوسکی تھی ہر تھی لوج کہ</p>	<p>اور گاتا فضل ایک سہین حکم آیا اوسکو یہ خالق کا بس سنکی امر حق کو وہ لایا بس انرا اوسکی جب گیا وہ بی لہر پہر دعائی اوسنی امی بار خدا کہ عبادتہ پہر سہاں ہفتا سال جبکہ پائی اوسکی اندر اوسنی کہتا تھہا وہ پر امر حق ادا بعضی کہتی ہیں تھی تھہر کی</p>	<p>عمدہ سی آدم کی وقت پشتر دیکھا اوسکو یہ حیرت میں پرا کہ عبادت اس جگہ ستر برس اوس جگہ ستر برس سجدہ کیا اور در آیا وہاں اوسکو نظر فضل ہی در کا ہی ہو جلد ہی ساکہ ظاہر تھو تھو ہوی اسکا حال تیسر اور اور دیکھا اوس جگہ حکم حق ہی فضل خرد کھلا تھہر تھہر تھہر تھہر تھہر</p>
<p>پڑہ کی کلمی کہ پہا دل میں اوس کر محبی معلوم ہوتا ہر سخن</p>	<p>یہ سخن کہتی لگا اتق شناس تو لکرتا عرض پیش زو امین</p>	<p>میں تھہر دیکھ گیا سجدہ ادا ایک کلمی کی لوی صد بار سن</p>	<p>ایک اس کلمی ہی میں اتق ایک عبادت سب ہی بر باد سن</p>

<p>جیکہ زمین اوسکی یہ آہنی سال اک فرشتہ ہی نہیں گاہ ہوا یہ روایت معتبر ہی ہے سب فرشتوں کی گواہی ہے یعنی اکی آدمی اوسنی کشتی</p>	<p>پیش حق کا فرمودہ ہر حال لیکن اوسکو جانتا اسد تھا متفق ہیں جہاں باب سیر ہی خلیفہ یہ ہمارا جہان ہو بولایہ خاک کی ہی میں ہون لشی</p>	<p>حق نبی پوشیدہ رکھتا رہتا جبکہ مٹی سی بنا آدم کب جب بنا باحق نبی آدم زمین سب فرشتی حکم حق لائی بجا دیکھ سورہ من من ای میری جان</p>	<p>پہنہ مدت تک کا کافر وہاں کفر پر شیطان کا نفاہ ہر کس اور ہوا فرمان رب العالمین اک فقط ابلیس و گردان ہوا آپ کرتا ہی خدا اوسکا بیان</p>
<p>یوں کہا ابلیس نبی انبی تین میں بنا ہوں آتش جلاک سی</p>	<p>قَالَ اَنَا خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ</p>	<p>یعنی میں ہوں آدم کی تین اور بنا آدم ہی شت خاک کی</p>	<p>یہی میں ہوں آدم کی تین اور بنا آدم ہی شت خاک کی</p>
<p>سنگی اوسپر یوں ہوا امر کریم پس کہا حق نبی کہ تو زندہ گیا اور پھر زمین ہی تار و زخم</p>	<p>قَالَ فَاتَّخِذْ مِنْهَا فَاثَاكَ رَجُلًا وَانْ عَلَمَكَ اَعْتَبَةً اِلَى يَوْمِ الدِّينِ</p>	<p>تو مجھ کو زندہ تار و زخم پھر کہاں ہی موت و زخم اوس ہی پوشیدہ نہیں ازینا</p>	<p>قَالَ فَاتَّخِذْ مِنْهَا فَاثَاكَ رَجُلًا دوزخ ہو گا تو نصیحت دوزخ</p>
<p>حق ہی بہر ابلیس نبی کی التجا یہی سب ہو گئی زندہ دوزخ اور پھر ہی خدا ہی دوزخان</p>	<p>قَالَ رَبِّ اِنظُرْنِي اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ</p>	<p>اس نے عین کشتی میں اوسکا تاکہ میں زندہ ہوں نذر نہیں جا رو کیا یہ کراوسکا اور دعا</p>	<p>تازہ جگہوں انہ میں موت کا بعد مردن ہر ہوا زندہ تو کیا ظاہر و باطن کو ہی وہ جانتا</p>
<p>ان کے احوال ہی کہ مہلت بخاوری یعنی مشرک اوسکو مہلت حق نبی نفع اولیٰ سی سب ہو گئی فنا ای نفع ظہر دعا ہی ہر لوی کن بخت بر نیسایم ابلیس مرادی ہوا ان بہ بند در نفس</p>	<p>قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ اِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ</p>	<p>آوی جس دن گھری معلوم تاکہ آوی وہ قیامت کی گھری زندہ ہو گئی جب تنگی گادوسرا اور لازم ہی زمین ہوں سہی کو مت نقتہ ہر شریف ہر پش درزن و در مردا فرزند ہوس</p>	<p>اوسکو مہلت حق نبی بخشی جب تنگی گادوسرا نفع صدر کا لیکن دشمن شمار ہی عین ای خدا فرما دس ان زمین عدد صد ہزار ان سحر دروی حضرت اسکو سبحان الذی میں کجا</p>
<p>سجدہ آدم کو نہیں کرتا مجھی پھر کہا ابلیس نبی ای کردگار سب یہ دی تونی بزرگی ابلی گر بھی رکھی قیامت تک خدا تا میں ہر گھو دون ہی کسم جا یعنی راہ بد میں ڈالو گناشتا بن گندی جو تورا ہی مری</p>	<p>قَالَ اَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا قَالَ اَرَايْتَكْ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَنْ اَخْرُجَنَّ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَاخْتِيَاكُنْ ذُرِّيَّتًا</p>	<p>کہتی ہیں معلوم سی ہی نفع صدر ذائقہ چکھی گا اوسدن موت کا شری اسکی تم بچا ہی ہونان تاجہ دارا این حسود اندر کدو اندر دن ہر حدیث اوشترت پھر کہا ابلیس نے بار خدا</p>	<p>یہی بنا جسکو تونی خاک سی یہ وہی ہی شخص باغ و وقار کیوں بزرگی مجھ پہ دینا تباہی حسب دل برابر آوی مدعا کہ نہ حرف حق کسی دل ہی نہیں جس ہی واجب ہوتا و نیر غدا یعنی ارکا تو گھسان ہی سدا</p>
<p>جنتی باعث سی نکال میں گیا الالف تبارک وہ نہیں ہرنگی جی سی مری</p>	<p>قَالَ رَبِّ اِنظُرْنِي اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ</p>	<p>اس نے عین کشتی میں اوسکا تاکہ میں زندہ ہوں نذر نہیں جا رو کیا یہ کراوسکا اور دعا</p>	<p>یہی بنا جسکو تونی خاک سی یہ وہی ہی شخص باغ و وقار کیوں بزرگی مجھ پہ دینا تباہی حسب دل برابر آوی مدعا کہ نہ حرف حق کسی دل ہی نہیں جس ہی واجب ہوتا و نیر غدا یعنی ارکا تو گھسان ہی سدا</p>

قال اذهب		
یون ہوا فرمان رب العالمین	جاء ابی لینی ہم برای لعین	یعنی مسری پاس ہی اسب اور مو
پس جو ہو دیگا کوئی تابع ترا	فَمَنْ يَتَّبِعْ مِنْهُمْ	یعنی ہر پیر سے جو ہو دیگا کوئی تابع ترا
پس یقین جانو جنم ہی سبزا	فَانْجَهَلْمُ جِنَّةً مِّنْكُمْ جَزَاءُ مَوْفِقِيكُمْ	یعنی ہر پیر سے جو ہو دیگا کوئی تابع ترا
ہی جزا اونکی لپی دوزخ مشتاق	لفظ سو فوراً مکمل ہی عذاب	یعنی ہو دیگا عذاب و نیز جزا
تابع ابیس من شیک سب	اس لپی او پیر سو اقر و غضب	کستی من جو میں منافق سبک
اور کسحق نبی تو کراونی سب	وَأَسْتَفِرُّ زَمَانًا اسْتَطَعْتُ مِنْهُمْ بَصُوقًا نَكَ	ناد غا کسارین اور ناسکب
اور بلا تو کرسی او کویہ سان	یعنی دی جنبش تو انکو بیگان	اسانہ تو او از کی اپنی بلا
روایت		
ابن عباس سکا یون لکنتی میں حال	ہی دی و از شیطان بر ملا	یعنی فرمایا ہی خالق نبی دی
دل میں خیال بر کی جوادی ہندا	اوتوم انسان میری راہ پر	اور بخا اوراہ دین پر زینہار
دیتا ہی او از شیطان سب	اس روایت کا بیان دکنی لکھا	بالیقین کتبا ہی ابیس لعین
سولوی نی مشنوی میں بر ملا	کہ اسپرینج و درویشی شوی	میںو اگر دی زما بران و ابری
کہ مروزان سو بندیش ای ہو	ہیت بانگ خدای چون	بانگ دیوان گلہ بان اشقیات
این شکوہ بانگ آن ملعون	وَأَجَلْتُ عَلَيْهِمْ جَنَابًا وَجَبَابًا	اور پیار و کاپی ہی ہو دی سلطان
اور او پیر سچ تو اپنی سوار	وَشَاكِرًا كُفْرًا فِي الْأَمْوَالِ	یعنی فرزند ان آدم آفرین
تا کرین گمراہ دیوان لعین	تا کہ لیون سود اور کسلیں جو	یعنی یون مال کر ہی او پتا
اور شریک ہوں میں دکنی تو جا	وَالْأَوْلَادِ	تازناسی لاورین و سسل اولاد
اور شریک و لا دین دکنی تو جا	وَعِيْدُهُمْ	وعدہ باطن خلاف اولاد کا
اور دی عدی او نہیں باطل تو جا	مکو بخشا وینگی بت پیش خرا	اور چھوڑو تم کو ایک نام
جو دیا وعدہ بقوم اشقیبا	دوزخ و جنت کمان دوزخرا	جانی میں عدی لپو سکی شکران
اور لو دنیا میں آنی کا فر	وَمَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا عُرُوقًا	شکر دوزخ ہی میں ہر شرت
اور کتی میں ہر انکار ہشت	أَنْجَبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ	جز بکو جسدہ شیطان ہر شرت
اور نہیں دیتا مگر وعدہ دروغ	وَكُفْرًا بِرَبِّكَ وَكَيْدًا	شکر تو کرا
یعنی دکھاتا ہی وہ خانہ خراب	دست رس ترا کہ کرسکی	خاص ہی سوز کجا اور کرا
اور نہیں اون خاص بند و پیری	ترجمہ حدیث سرف	
یعنی کافی ہی خدائی اور جان	میں نی یہ عیب میں نہ کہا لکھا	کستی ہی اصحاب و شاہان
نقل کرتی میں نصیب با خدا	چار چیز جانتی ہو تم پرسان	

پہلی بی کا رو کوئی ہو ہلاک چوتھی بی توبہ کی رب بخشی گناہ یہ بتا ہکو امیر مقتدر جانی ہی اوس وقتہ میں لعین گر پہلا اول کو اوسنی بدل دوسری ہو جو وضو کی رو کو تاک پاک باطن ہو گیا ایمان من گر پہلی تجھ کلمہ ایسا بار	دوسری بی آب ہو وہ شخص پاک گر چہ ہوں اوسنی کسی شام و چکاہ کون چیرن ایسی ہوگی طیبہا ہوں پہلا زکریا اوسکی تین پہر نہیں آئی شیطان متصل پہلی ہی تسمیہ کی ہو تانی پاک اور ظاہر پاک کر پانی سی تن	تیسری جو شخص ہو ظاہر فقیر شکی اسی ہونے حضرت سی کما جب یہ فرمائی لگی خیر الانام یعنی غافل ہو وہ از ذکر خدا ہو تانی لاول شیطان ہلاک جو پہلی اسم خدا با صدق جان تیسری وہ شخص ہی درویش جو	اور وہ بی مال ہو جاوی میر ہم نہیں اس کی خبر یا مصطفیٰ ذکر حق بندہ کری جو صبح و شام لاتا ہی اگر کی ولیم و سوسا یہ چوری ہی اوسکی حقین و مال پاک ہی پانی سی پہلی بیگان ورور کی کلر تجھ کلمہ کو
--	--	---	---

کلمہ محمدیست

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

اجر دیا ہو اوسی ب کریم خالصا رسی پر ہی بہر خدا برزخ کسب و در دل کا و در چوتھی منورہ کر کی طرف ہی گئی بخش دیا ہی گناہ اوسکی آتہ شخص سب میری گناہ پرور گنا	بی زمین مغترہ سی تا عرض عظیم تا براوی اوسکی دل کا مدعا ایچنین تسبیح کی دار و اثر بیشی حاجت کی لی پشاپ کر گر چہ تھی اوسنی کسی شام و چکاہ میں ہوں تیری فضل کا میرا	چاہی مومن کو ورو کلام سن کلام مولوی معنوس صدقنا در دست بود لفضل اور اوسی کہی گرا اوسی خیال یا الہی از رہ لطف و کرم جب تک باقی ہو میری زندگی	یا غنی ہو یا وہ ہو مفلس تمام مثنوی میں لکھ گیا ہی اسی کو کی کند نور خدا در دل نزل اوسط سے پہری بندہ جا اور طفیل سید خیر الامم میں کروں تیری خدا باندہ
---	---	--	--

فصل ہشتم در بیان تکبیر اول

امی خدا میں پیش تو قربان ہو جو قربان ز جہان بیرون شد بسم اللہ سبیل در نماز افتتاح و اولی و تحریرہ جان حق ہی کی تجھ کو عطا بہر نماز اور ہی تکبیر سجدہ خشوع عالموں اسکی معنی بیان لکھی	سن کلام مولوی ہمدق جان یعنی کہہ اللہ اکبر امی انجی اور کتا بو نہیں لکھا امی پونا افتتاح ہوا سطلی اسکو کس دوسری کہتی ہیں اولی گوش کر ایک تکبیر میں سن ہی یعنی اسی سب کیا اندر نماز	فرض ہی تکبیر اولی تم کہو مثنوی میں کہہ گیا ہی وہ بیان فصح ہوتا اس سے ہی نفس شعی نام اس تکبیر کی کہتی ہیں تین اس کی کہتی ہی نماز امی خدا کیونکہ تکبیر ہونی ہی یہ ہشت فرض ہی تکبیر اولی امی انجی کہا نا اور پنا حرام امی بانیا افضل الدنیای او بیگان	یعنی دنیا میں ہی جتنا مال لکھتی ہیں ترغیب میں بیار روٹی میں نون میں آسان
--	---	--	--

التکبیر الاولی افضل من الدنيا وما فيها

دو اوسی گراہ حق میں سب روایت ازہ ترغیب الصلوۃ بلکہ عرش کرسی و قدوسیان عرض کرتا ہی فلک بار خدا	زیادہ ہی دینی سی اولی کا صوا جب قضا ہوتی ہی مومن ہی نماز حکم مولوی گریو نہیں اوسے جا	اور کتا ہو گا حشر من آسان جب قضا ہوتی ہی مومن ہی نماز حکم مولوی گریو نہیں اوسے جا	
--	--	---	--

<p>امرتق انابی امی جرح برین یعنی اب توبہ کری اور گویا ز</p>	<p>ہی بہ بندہ جاہ یہ الزام جو تھا اس سے ہونی میری</p>	<p>شاید اوی بار اور توبہ کرے رہ تو ابی جاہ ساکن امی جان</p>	<p>بہ نہ یا کو کوئی عصیان میں عقوی اسکو اگر پیری قضا</p>
<h2>بیان نماز قضا</h2>			
<p>گوش کہ فرما کر میں ابی ساز پہلی نسخہ کہ کر اپنی شمار کستی میں دو طرح میں نیت قضا پہلے پہلے بہر خدا با صد نیاز</p>	<p>جی برس کے لوگوں کو بکری ماسوا اسکے نہیں ہرگز روا نیت کی میں یہ چار کھانے فرض ذمی ہی کہی جو نزدیک ہے</p>	<p>اس برس تک وہ قضا ہے کہ جو پہلی میری ذمی ہی مگر نیت کی میں یہ چار کھانے فرض ذمی ہی کہی جو نزدیک ہے</p>	<p>گر قضا جیہت ہووی نماز ہی یہ حکم شرع امی مرد نیاز یا جو ہی ذمی مری نزد کتر جو قضا جیہی ہووی فرض نماز</p>
<p>یابہ وہ جس وقت میں ہے قضا یعنی بعد از فجر میں وانا گھر دوسری اگر تک ہووی وہ پسے مکر وہ ہی وقت خوب وہ وضو بہ وقت پرتارہ کری اگر شرط نما اگر کجی بیان ای محمد لکہ تو اب حوال کن</p>	<p>ہی قضا مکر وہ پرتارہ منع ہے پرتارہ قضا و ہوتے بعد مغرب پرتارہ قضا جائز ہی پرتارہ ہی وقت کو قضا جائز ہے تاقیاست تک اسے بیان کہنا جو خلاصی میں لکھا ہی حال کن</p>	<p>کستی میں جس وقت تک قضا اور وہ ہی پرتارہ قضا جائز روا اور ہووی یہ جاری جب تک کستی میں پرتارہ ہی جیہت وقت کیونکہ ہی یہ حکم حلق جہان سات کہتا کن میں اندر نماز</p>	<p>تین وقتوں کی سوا جائز کیا پرتارہ قضا جائز ہی شرع و عصر تک جائز ہی امی سکو حکم ہی سفی کا او سیر سیر بہ نہیں ایسا وضو ہی سخت شرح کی اسکی کسی کتاب تو ان جس ہی ہونی ہی نماز ای نیاز</p>
<p>فصل ہفتم در بیان قیام فصل ہشتم در بیان قنوت فصل نہم در بیان رکوع فصل دہم در بیان سجود فصل یازدہم در بیان فعل واحد فصل چہار دہم در بیان قعدہ اخیر فصل پانزدہم در بیان پیرن آمدن نماز</p>	<p>یعنی خارج ہووہ با فعل آتا ہر رکعت میں کہ اندر نماز یعنی ہی یہ فعل واحد امی</p>	<p>رکن اول ہی قیام امی با خدا دوسری قرآن پڑھی اندر نماز تیسری لاوی بجا یعنی رکوع چوتھی امین فرض ہی کہ سجود پانچویں رکبہ فعل واحد پرتارہ اور چھٹی ہی قعدہ اخیر نماز ساتویں خود قصد ہی قنوت</p>	<p>دست بستہ قبلہ رو ہووی کھڑا تین آیت خردیا آیت دراز امرتق ہی چکان امی با شرع کراد اسکو ہی امی مرد تا چھی بخشہ خدائی دادگر ہی امی بر اتفاق سالانہ صنع ہی آونی بہ میرزا</p>
<p>فصل سیزدہم در بیان فعل واحد فصل چہار دہم در بیان قعدہ اخیر فصل پانزدہم در بیان پیرن آمدن نماز</p>	<p>یعنی خارج ہووہ با فعل آتا ہر رکعت میں کہ اندر نماز یعنی ہی یہ فعل واحد امی</p>	<p>ہی یہ حکم شرع امی سکو جیسی قنوت یا قیام یا رکوع کیونکہ آتا ہی نماز اندر رکعت</p>	<p>بیان فعل واحد فعل واحد میں یہ سب امی یا در کہ یہ مسئلہ امی آتی ہر رکعت</p>
<h2>روایت</h2>			
<p>ایک فی عالم سنی ہو جاہ کلام یون کہا عالم نے او کی درجہ ایک سجدی کا ہوا تھا حکم رب</p>	<p>فرض ہر رکعت میں دو سجود مسئلہ ہی معتبر اندر کتاب سن فرشتوں کی کیا با صد اد</p>	<p>ہی یہ کیا حکمت تھا جیکہ پیدا حق نے آدم کو کیا جیکہ سجدیسی او ٹھایا اپنا سر</p>	<p>ناکہ ان پڑوی میرا دعا حکم سجدی کا فرشتوں کو دیا دیکہ کہ ابلیس کو وہ سر سبر</p>

یعنی جو ابلیس کو دیکھا کہ طر
یا کیا یہ سجدہ از خوف طویل
اسلی سجدہ کیا تھا دوسرا
وہ جو وہ سجدہ ہی ہوئی قبول
اور روایت معتبر ہی ہے
بیجا ہی و سپہ چمت حق ہم
روح اسکی پس مری آئی ہی پس
کتی ہن لیکن محدث ای خنی
ہی وضو جائز نماز اسکی صحیح

کتی ہن یون را دیان معتبر
جو کہ لایا امر حائق کا بجا
اور نہ دو سجدہ کی کسی حسنی اگر
اور کیا ہی سہی سجدہ اولین
اور سجدہ آخری حسنی کیا
یون ہوا جو اس وقت فرمان سول
عرض کی سب لی کہ یا خیر لبشر
سجدہ اول کا کیا سبب و مان
یعنی دی ہکو خیر یا مصطفیٰ
آوی جو سجدہ کو گہری بانیاں
جلد سجدہ آخری میں ہونے تک
ایسی نعمت حق نی کی بکو عطا
ہو گیا ہو گرفتار ای حق پرست
یہ نہیں سجدہ ہی محسوب نماز
یعنی میں داخل ہوا ان نماز

کتی ہن یون علما ان فی مقام
دوسری الحمد سی سورت ملا

طوق لعنت کا ہی گردن میں
تا نہوین مثل شیطان ہم پل
یعنی امر حق ہوا ہم سی ادا

ترجمہ حدیث تریب الصلوٰۃ و تواریخ بخاری
دیکھ لی تریب میں چاہی اگر
اور فرشتوں سی بہ کتابی کلام
چوڑ کر اپنا تن خاک کی لباس
نہند او سکو خود بخود آئی جلی

ترجمہ حدیث تواریخ اوسط بن محمد اسمعیل
ایک دن فرمانی ہی خیر البشر
اور دو سجدہ کی کسی اوسنی ادا
واسطی اسکی ہی بس ناسفر
وہ مر گیا ہو کی مشرک لمیقین
پہلی کافر ہو گا وہ دنیا میں آ
ہو گئی خاطر صحابہ کی ملول
ہمکو اس احوال سی دو تم خبر
لای ہن ایمان جو با تصدیق جان
جس سی سجدہ آخری ہوئی ادا
اور جماعت کو وہ دیکھی نماز
مہربان اور سپر ہی احد لاشرک
یہ نسا زچگانہ بر ملا
سجدہ آخر کا دیان روز است
ہی عوض اس سجدہ کا ای بانیاں

داخل ہو امین نماز میں بھی اس امام کی اللہ الہ

فصل شانزدهم در بیان واجبات

چودہ واجب ہن نماز میں تمام
پہلی دو رکعت میں ای مرد خدا

ایک سجدہ حکم سی لای بجا
یا یہ سجدہ شکر حق ہی آخری
اشفق اس پر من سب اہل اصول

ابنی اصحابو نسی حضرت لی کما
دیکھو بندی کو مری تم ملکی
اور طاعت میں ہی تن مشغول
اور وہ سجدہ میں سو جا دی تمام

حق نی اروا کو جو سب پیدا کیا
ہی بلا شہرہ مومن ان میں
ہو گا پیدا مشرکوں سی بگیان
یعنی پیدا ہو گا مومن بشر
اور مر گیا ہو کی مومن بگیان
جو خسیفہ سی دایت ہی صحیح
یعنی ظاہر یہ ہوا ہکو نفسین
اب تا ہکو اسپر مقندہ
ہو گئی خاموش سن خسر لورا
ہو دی سجدہ آخری ہن گراما
یعنی سجدہ آخری لاوی بجا
چاہی تیری تین مرد نیاز
پا یا جب تونی یہ سجدہ آخری
اور نیت اسطرح بانڈ ہی بشر

داخل ہو امین نماز میں بھی اس امام کی اللہ الہ

فصل شانزدهم در بیان واجبات

پڑہ تو اول سورہ الحمد کو
اور در میں رکعت جو چھالی ہی

دوسرا پھر شکر کا سجدہ کیا
جسنی سجدہ کی ہن تو فتوی
دونوں سجدہ دیکھو کیا حق نی قبول
افرض ہر رکعت میں ہنگی اس سب
گر کوئی سجدہ میں خود سو گیا
بخودی میں سجدہ یہ کرنا ہی ب
اسکا سجدہ یہ بھی مقبول ہی
جسطرح سو جاتی تھی خبر الامام
عالمون کا اسپر ہی فتوی صریح

اولی اور حکم سجدہ نکا ہوا
تا ابد او سکو ذرا لغزش نہیں
اور مر گیا کفر ہن کافر عیان
اور مر گیا ہو کی کافر فی بصر
یعنی جنت میں رہیگا جاودا
دیکھ لی سند میں کتبی پر صریح
جتنی ہن یہ مومنان پاکدین
سجدہ آخر کی بیان کیہ ہی قننا
بعد ساعت کی صحابہ سی کما
مدعا او سکا ہی ہو حاصل تمام
ہیگا اس سجدہ سی سجدہ ادا
پڑہ ہمیشہ تو جماعت کی نماز
بخش دیکھا جو کہ قادر قوی
تا کہ سجدہ آخری پاوی بگر
پہی اسکی یہ جو پڑہتا ہی نماز

فصل شانزدهم در بیان واجبات

ماد او جب ہو با قلب نکو
کتی ہن عالم کہ ہی حکم نی

این خالی پاره تو سوره حمد کو
لیکید جب ہی اوس پر ملا
نہیب ضعیفین ہی بیشک والہ
جو تہی نظر و عصر بستہ پر ہو
قعدہ اولی ہنگام و جب ہی آئے
اور ہو وی ترک قعدہ آخری
ساتویں آخر کی قعدہ میں ہی ایک
کستی ہن تبدیل اوسکو عادلانہ
تا شمار اتن ذرا پکڑی مشہور

ہی یہ سنت بایقین ہی کچھ
ہو جماعت کا اگر وہ پیشوا
چاہی آہستہ پڑھی یا بر ملا
پانچویں ہی قعدہ اولی تم سنو
اور ہنگام فرض قعدہ آخری
وہ نماز اوسکی سوگی ہی اخی
یعنی التحیات ہی ای مردیک
جو نماز اندر ہو عادلانہ گمان

میسری مغرب خفین پڑھ بند
اور نہماگر پڑھی کوئی بلند
ہن یہ دونوں طرح سنت ہی آئے
کستی ہن اولی اوسی ہی بانیاں
قعدہ اولی ترک ہو جس ہی اگر
اور چٹی قعدی ہن ای الا تھا
آٹھویں تبدیل ارکان بالفرض
یعنی اس تبدیل میں عادل ہو

اور نماز فجر ہی ہی پڑھ بند
مغرب فجر و عشا ہی ہونند
ہر یا اخفا پڑھی تنہا کوئی
پڑھ کی دو رکعت ہن پیشی در نما
سجدہ اوسپر سہو آنا ہی اگر
پڑھ تو التحیات کو دل ہی نما
کر ادا دلسی ہا سی ہی باشعور
سجدہ کر کی دفعی ہی سجدہ کر
ہی ہی تبدیل ارکان ہونند

ترجمہ حدیث بروایت احمد حنبلی

گوش کہ فرمائی ہن خیر الوجود
سکلی یارون فی کہا ای بانیا
یعنی قعدی پڑھ ٹھراک ذرا
کستی ہن اہل خبر ای جان ہن

بدترین جہہ دزد ہن از دزد ہا
کرتی ہن کس طرح چوری در نما
چار اٹھل سر اوٹا سجدہ کیا

جو کہ چوری کرتی ہن ہن نماز
جب یہ فرمائی لگی خبر اشہر
سجدہ اوسکو دزدی زرد کلان

دزد جانوا از نگہ تمام ہی اہل نماز
جسنی دو سجدی کی ہی ہمہ گیر
کی نماز اونہی یہ اپنی رایگان
ہی یہ ارشاد رسول ذوالمنن

مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَدِّلاً بَقِيَ فِي النَّارِ ثَمَانِينَ خَبْرًا

جسنی کی قصد افضا اپنی نما
مثل سال دہوی ای ہم نفس
اتنی غوطی اوسکو دیگانی نیاز
بانڈہ کرنیت بجالا وی قیام
سجدہ کر پھر کر تو سجدہ دوسرا
اور کری ادریم ہن اک سجدہ دا
ہی ادا اوس سی یہ بی وجیب
بعد اوسکی در پڑھ ای نی کام
سن پیشش تکبیر ہی ای بانیاں
فرض بعضی کستی ہن ای نی کام
کستی ہن دونوں طرف ہی ہن
ساتھ جب کی بصدہ عجز و نیاز
بانہ آوی کچھ حائل اندر نماز

اوسکو کہ سجا خدائی در جہا
اور اتنی جہی کا کر تو شمار
اور نوین ترتیب ہی وجیب کر
اور تراوت کو پڑھی مشن از رکوع
اور کری سجدہ اگر سہلی کوئی
پہر کری بعد اوسکی آخر کو قیام
اور ہم خود و تری وجیب کر
گیارہویں وجیب ہی تکبیر قنوت
چو دہویں جب تک کی فایغ ہونام
بعضی جب کستی ہن ہن ہی ہن
جس ہی ہو وی ترک کر لفظ سلام
سات سوہن حکم ربانہ ہن
ہوں کر خجہ کر وجیب افضا
فصل مقدم در بیان سنتہای نماز

استی جہی کہ ہن دزد و سجا
سال ہوتی چار سو اور چہ ہن
کہ تو اوسکو دیان ہن گوش
بعد اوسکی سجدہ ہی ای اشوع
بعد اوسکی ہر رکوع کو ای آ
وہ نماز اوسکی ہی کس ای کام
اوسکو پڑھ بعد از عشا تو سہر
بارہویں کستی ہن ہی ہن ہی
وہ ہی بانین کہ لفظ سلام
اور سنت کستی ہن ہی ہن ہی
اوسپہ سجدہ ہن ہی ہن ہی
پڑھ اوسکی کوئی ہن ہی ہن
بدلی اوسکی کوئی سجدہ ہن ہی
ہی یہ حکم ہن ہی ہن ہی ہن

استی جہی کہ ہن دزد و سجا
سال ہوتی چار سو اور چہ ہن
کہ تو اوسکو دیان ہن گوش
بعد اوسکی سجدہ ہی ای اشوع
بعد اوسکی ہر رکوع کو ای آ
وہ نماز اوسکی ہی کس ای کام
اوسکو پڑھ بعد از عشا تو سہر
بارہویں کستی ہن ہی ہن ہی
وہ ہی بانین کہ لفظ سلام
اور سنت کستی ہن ہی ہن ہی
اوسپہ سجدہ ہن ہی ہن ہی
پڑھ اوسکی کوئی ہن ہی ہن
بدلی اوسکی کوئی سجدہ ہن ہی
ہی یہ حکم ہن ہی ہن ہی ہن

فصل مقدم در بیان سنتہای نماز

اور نماز اندین سست
جکتو ہو وی کٹر اہر نماز
یا اشارہ ہی بہتر دعالمان
دست دہنی سی ہی نیکی مراد
اب طرف خالق کے اپنی منہرا

است بہت ہی سکتا ہے
ناتہ اوٹھا لیکر کو ای با نیاز
ترک کہ نہیں کیسی دونوں
اور با میں سخی عقبتی کرتا ہے

پہلی سنت ساتتہ میں اندر قیام
کنتی میں لاوا انکو ٹہنی لیکو شتر
اس لیے کتا بو زمین کا نہ پتہ
یعنی دنیا سی اوٹھا یاد ساتتہ

یا در کہ کتا مومن میں کتا
یعنی نہ مہ گوشت کتا با عقل
چوڑا میں کتا خرد او لو کتا
آخرت سی دست چپ کتا و کتا
او یہ سی و کتا سوسی خردا

طالِبُ الْعِلْمِ لَنْ يَفْلَحَ إِلَّا بِمُحْتَمِلٍ

کہتی ہیں دنیا کا جو طالب کسگر
گوشت و لسی سس کلام مولو
جبست دنیا از خدا غافلین

نام او سکا ہی محنت سسر
مثنوی میں کہ گیا ہی ای اخی

ابن دیاودی ہی با نقدہ کتا
ابن دیاکہ فران مطلقہ

روز و شب کتا مہی با کتا
روز و شب کتا لوقا و کتا
نی قماست کتا و فرزند کتا

طالِبُ الْعِلْمِ لَنْ يَفْلَحَ إِلَّا بِمُحْتَمِلٍ

اور جو طالب ہی عقبتی مدام
اسی کتا ہی ہر ورد دعا

عالموں زن رکما ہی او کتا
ابن عقبتی ہی ای کتا

ابن عقبتی ہی ای کتا

روز و شب کتا مہی با کتا
ہی فقط جنت سی او کتا

طالِبُ الْعِلْمِ لَنْ يَفْلَحَ إِلَّا بِمُحْتَمِلٍ

طالب مولی ہی مرد با وفا
گوشت کتا فرماں میں خیر لہر
چوڑا کر خالق کو چاہیں میں جنان

چاہتا ہی کجا نہیں کتا
ای محمد حق کا طالب مدام

ای محمد حق کا طالب مدام

جز خدا مت کہ تو ان کو تو کتا
صاحب جنت میں نادان کتا
میں وہ نادان اہل جنت کتا

أَهْلُ الْجَنَّةِ سَكَنٌ

بیان دوم سنتہای قیام

دوسرے کتا تھو کتا بند ہی زیر کتا
تیسری سجدی کی جا رہی نگاہ
او بسم اللہ جہتی کی بیگان

بائیں بردہ سار کتا ہی ای کتا
جو تہی پڑہ سجانک اللہ کو تمام

اور روای سینہ بردت کتا
جو تہی پڑہ سجانک اللہ کو تمام

یعنی بلذ میں مہ سنے پر عیا
باچوین اعود کو ای نیکنام
ساتوین امین کو ای سہ چار

بیان سنتہای رکوع

اور سنت ساتتہ میں اندر رکوع
دوسرے گستاوہ رکنا دونوں
تیسرے کتا رکوع میں پشت با
اور چہٹی سنت ہی کتا بارنا

کنتی میں یون عالمان با حق
تا او ہو وی کو کتا سنت کتا

پہلی کہ اللہ اکبر ای سنت
اور جانزی ہی بندر خفیان

ہی یہ کتا سیر کو کتا سنت
رکوع زانو پر کتا دارہ او کتا
توسیع اللہ کو کتا مہا
ہی یہ سنون ہی ای سہ چار

جو تہی ہی تسبیح ای مرد خدا
مقتدی کو یاد رکہ ای با خدا

باچوین بعد از رکوع قومی میں جا
ساتوین قومی میں کجا کتا قرار

بیان سنتہای سجود

اور سنت ساتتہ میں اندر سجود
پہلی سنت جانو تم تکبیر کو
تیسری دونوں کتا کتا در میان
اور چہٹی فارغ ہو جب سجود کی
دیکنا سجد میں ہی نہی ضرور
مثنوی میں دیکہ قول مولو
ای برادر از خودی خود دور شو

یہ برای سجدہ کنتی میں کہو
منہ کو سجدہ کی لپی کو وہاں
دوسری سجدی کو جاؤ مہیہ کر
رکہ تو ابی چشم خود میں ہی ر
اوسنی خود میں ہی کتا ہی شرح
با خدائی غرق بجز نور شو

دوسری سجدی رکوع پر سجود
جو تہی رکوع سوسی کتا کتا
ساتوین سجد میں دیکو کتا کو
دیدہ حق میں حق کے تین طور
دیدہ مینا از لقای حق شود
از خودی بگذر کہ تا یا با خدا

گوشت کہ فرماں میں اہل کتا
اور کلالی ہو وی استاد کتا
باچوین تسبیح پڑہا بیگان
تا غم عقبتی سی تم بیباک ہو
جو کہ خود میں ہی بندہ سجدہ
حق کجا پڑہا زہرا حق شود
فانی حق شو کہ تا یا با لقا

سیرت میں اس پر پابندی ہے
 ایک کلمہ کسی ایسی چیز میں
 اور میں نے یہاں تہمت آشکار
 ایک تہا فاسق نہایت بد عمل
 کہتی ہیں ان روز صالح فی کہا
 اس قدرت کہ گناہی خود پسند
 کچھ نہیں ہر اچلے گا پیش
 مولوی نے سنوی میں ای جہا
 مشورت بانفس فرشتہ فرمال
 چشم ہم ہو کر کہا ای نیک نام
 سیری حالت پر کری اپنا کر
 کچھ دیکھنے کی بعد دیکھا بر ملا
 جس کی تونگی تو یہ تمام
 یعنی چچی حشر کی ای بھر
 محکو بخشی گلا خدای دوجہاں
 لیکنی ارواح لو او کی ملک
 حکم ہو دی جو تراب کریم
 یعنی اسکو داخل جنت کرو
 ہو تو اب اس شخص کا مانع تمام
 اور کیا مسکن ترانا سفر
 یعنی تو جانی تھا محکو کریم
 لیکن ل میں نیک ہی عقلمند
 کہتی ہیں یوں اویان خوش صفا
 ایک گجا پر ہی جائز قول
 اور طہنکی نہو طاقت اسی
 کہتی ہیں یوں عالمانی عقول
 یعنی جو تعبیر میں ہیں سنت تمام
 کہتی ہیں عقیدہ میں سنت ہیں

خیر و بدی کے لفظ کے از مشکوٰۃ منقولہ

یوں دایت کرنی میں اپنی با
 تلمتہ لہی جگہ خود بینی کہیں
 ایک فاسق ایک تہا پر نیر گا
 تہا لیکن دوسرا نیکو عمل
 تو یہ کہ جسے گنہ سی باز آ
 دو جہاں میں تو نہو گا سود
 اوس عن اب سخت سی جو ہی اگر
 یوں کیا ہی نفس ظالم کا بیان
 ہر جہ کو یکساں شہد کمال
 تو یہ کی میں نے گناہ ہوشی تمام
 وہ تو ہی غصہ رای والا ہم
 فسق میں فاسق کو صالح نہیں
 اوس ہی سی پر رکھا آخر کو
 تو نیک ہی گاہی روی بہشت
 ہر بان ہی ہر بان ہی ہر بان
 با تحمل ہریش خانی عرش تک
 ہم بجالانی پس میں مستقیم
 اور سخن صالح سی تم اتنا کہو
 دیکھیں تجکو رک تو ہکا مقام
 رہ تو اس تش میں جلد اسر
 جانتا تہا وہ مجھی ب کریم

روایت

میں چہرہ نسی ہی یا نکو زوال
 اس سخن کی محکو پوچی ہی
 عالموں نے جب کہا جائز آوی
 ہی وہ مومن نزد اللہ رسول
 قول بد فعل بد بد عقلمند
 جس جگہ پر ڈر ہو دشمن کا تمام
 ایک دیکھیں نیک ہو ہی عقلمند
 تاکہ تو خیال کی شہر ہی اللہ

مناہی سے

میں عالمانی ہی صفا
 پیشی اور ان ہی حیب پر ہر

بچہ شوقانی ستار وار
 ہی بی یعقوب میں کہتے ہیں
 ہم نوالہ ہم پیالہ لکھتے ہی
 تہا خریدی میں دوسرا لیکن ہما
 دیکھی تیری وہاں کہی ہی
 مجھ کو دیکھا دوزخ میں جہا
 وسطی فاسق کی ہی ہا تہا
 ہر جہ کو یہ کہ خلافت ان فی
 کہتے ہیں کہ اوس میں خود ہی
 اور گناہ ہوشی دیکھی جگہ ہی
 ایک ل میں اپنی کہ تہا جہا
 پھر وہی بد گاہ تو کرنی لگا
 حق نبی جنت بخش گیا وہاں
 رب مر غفار ہی صاحب کرم
 دوزخ شخصوں کا ہوا آخر صفا
 میں یہ تیری دوزخ حاضر ہی
 اسکو دوزخ سے نہ جنت میں
 حق نبی جنت بخش گیا کہیں
 تا ہمیشہ خوش ہی نیک ہی
 اسلیں دوزخ میں الہی
 گو او نہوں کہ گری شام ہی
 شرم آوی جنت ہوا اسکو

کہتی ہیں ایمان مومن کو ہما
 اوس جگہ کہ منہ ہی ہما
 کوڑا
 اسی کی کہتے کہ لکھتے ہی
 کہ تو ظاہر اوز کو پیش خاص
 سر سری بلو کا نوا ہو کہ ہما

اور سرین پر عورتیں بیٹھیں مگر
چوتھی ہووین سوئی کعبہ انگلیان
اگر تو اہل دل شدی بیدار باش
کیست بیگانہ تن خاکی تو
اور چھٹی بھی جو نبی پر تم درود

ہی یہ اونیر حکم امی والا گھر
پانچویں دل کی طرف دیکھو عیا
طالب دل باش ریگبار باش
از برای اوست غمناکی تو
ساتویں مانگو دعا بعد از درود

تیسری زانو پر کہو درود تو
مولوی کا یاد رکھو کہ تو یہ کلام
اکارہ خود کن کار بیگانہ کن
اگر تو میخوای جہین زندگی
عالمون کا حکم ہی اسے بانیا

ہی یہ سنت امی ہی
شہنوی میں کہ گیا وہ وہی
بر زمین دیگران خاد کن
بندگی کن بندگی کن بندگی
اس دعا پر بس کری ختم عاز

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدِي وَرَجِّعْ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ بِرَحْمَتِكَ يَا

فصل ہیندوم در بیان مباح

اور نماز اندر مباح ای با خدا

فصل تو چیزوں کا کرنا ہی
اس خبر سی عالمون ہی امی

ارحکم الراحمین
قتل موذی کی اجازت ہوگی

أَقْتُلُوا الْمُؤَدِّبَاتِ قَبْلَ الْأَذَى

کہتی ہیں راوی پیرنی کہا
یعنی ایذا سی تو پہلی قتل کر
پانچویں پچو چھٹے زنبور کو
گرچہ ہوج میں ویاندر نماز

قتل موذی قبل از ہی روا
اس سے یہ ثابت ہی در عالمون
جب مفصلی پرتی آوین اگر
مار اونیر حکم ہی پا پوش کو
قتل موذی حکم ہی با دست از
عالمون کا قول ہی امی پرتین

ماراوس ہی کو جو ہو لیندوسان
قتل نہیں چکی ہی امی تکر جوا
قتل کرنا اوسکا ہر جا ہی روا
کہہ لی تو فغلیں اپنی تحتین

الغالبین تحت العیبتین

کیونکہ ہی پاوشن کفرب کلان
انہوین یوانہ ساگ ہو پلا

اس ہی بچا ہی موذی کہا
اور نوین ہی قتل جائز سانکا
ساتویں موذی ہی ہی پچھلی
لیک رکھتے اپنا کعبی کعبان

اسکو ہی پاوشن ہی ہی
جب وہی قتل موذی ہی کعبان

ترجمہ حدیث شریف کہ ارشکوة و مندا و حنیفہ

نقل کرنی ہیں یہ باب پیر
دیکھو اوس آگ کو خیر الامم
اور لکھا مشکوہ میں ای ہوشیار
اور کیا حضرت دست اپنا داز
جب نماز فرض ہی فارغ ہوئے
و بھی ہو کو مفصل یہ بتا
یعنی لایا تہا وہ آگ لکوی جلا
تا حوالی لکون گردن او

پرتی ہی حضرت نماز ہی خطر
ہٹ گئی کہتی ہیں بھی تویم
اور کہا حضرت فی یہ کلیمان
یقولوا اعدوا ذبائلہ منک قال العنک بلعنة الله ثلاثا و بسطیہ

سامنی خیر البشر کی گی
دی پناہ مجھ کو تو ای حلا ہی جا
لمن کی اوس پرتی فی تین با
اور ہو مشغول برا م خدا
جو ہر طے پچھ پچھ ایک سر پیر
تہا یہ ابلیس نعین کا شعبدا
پکڑا تہا ابلیس کو ہر سزا
واسطی اسکی کیا اوسکو رہا

پہلی امی ہاتہ کو جلدی ہٹا
کیا ہوا تہا آب کو خیر البشر
جب یہ فرمائی لگی خیر الورا
اور دیا تہا ہاتہ جو مینی بڑھا
لیک یاد آئی سلیمان کی دعا

وَلَوْلَا دَعْوَةُ أَخِي نَسَلِيْمَانَ كَمَا صَبَرْتُمْ مَوْتًا يَلْعَبُ بِهِ وَلَدَانِ أَهْلِ الْمَدِيْنَةِ

کہتی ہیں یون عالمان با خدا

گوش کہ حضرت سلیمان کی دعا

اس سبب مینی نہ کی ہلاو سکی کہ

اور کسی تعلق مری بن و بشر
اور کسی تعلق کسی کی جبین
کستی بین اطمین ہی زمینیان
جب کسی فرمان حق کی پری
ای محرابہ تو اون پر خون سنی
جو کھکاری آپ ہی اندر نماز
ہی رو او اس شخص کو ہی باخدا
تیسری رووی مصیبت ہی گر
گر کسی گرد ز شوق و از نیاز
یعنی ہی جھکو آئی ملک مال
ہیں بلبلین اعظمی کی معتبر
گرد عا سطح مانگی آشکار
کیونکہ یہ طاقت نہیں کہتا بشر
یعنی ہی اسد پیشک مہربان
یہ صغیری میں لکھا ہی سر بسر
یعنی آیا گہرین کر سیر جهان
پا پٹی لاجول کو قصد اگر
آٹھویں گراہ نکل ہی جو ان
دوہین آونہ مفسد ہی ترفعا
یہ خلاصہ میں لکھا ہی ہون
اور ہنسی دوم ہی فتح کئی ہی
اور ہنسی اسکی سنی گرد و سرا
اس ہنسی اگر کوئی ہنسی
یعنی گرو مقتدی آگلی کرا
اور اوسے گرو غیر ہی آیت بتا
چند ہون فاسد ہی ہی مرد نما

جو نہ صرف مری پروردگار
راستی ہون طاعت میں شام
گر کر چکا تو وہ ہون گی کشان
لی گئی تھی بر فلک قدوسیان
یعنی وہ چیزین توڑین ہین نماز
اس ہی فاسد ہونی ہی آوی گنا
ایکباری وہ کہنکاری بر ملا
ہی یہ رونا اوسکا فاسد سر
رو نفی یا بدز گریہ آن نماز
یا وزنی ہی ہوونی صاحب حال
کستی ہین ممکن ہی ہی جہا ہی بشر
بخش جھکو ہی مری پروردگار
جسکو جہا ہی بخشی جنت سر
مومنون کو بخشی گا باغ جنان
گر نماز اندر کوئی دیوی خبر
منظر ہی جسکی اکثر مردمان
کستی ہین فاسد ہی ہی الا کہ
بیگان فاسد ہی نزدیک عالمان
کستی ہین جسکو گرو نامردمان
ہی ہنسی دنیا میں وہ کہتا ہی
ہوتی ہی اس ہی فقط فاسد صلوة
ہی ہی بس نزدیک لقمہ
سن طہارت اور نماز اوسکی ہی
یہ جہی سکی ہووی اوسکا پیشوا
ہی یہ فاسد لی جو لقمہ غیر کا
سر عورت ہو چہارم گر کھلا

ہی دیا تو فی خدای دو جہان
بعد مری یا کریم ذوالجلال
اور نہیں کرنی کی رو فرما کر
وان عبادت حق کی وہ لایہ جا
کستی ہین فاسد ہین سنجیدہ
لیک جائز ہی اوسی گرو ہوا
دوسری گرو چھینک دیوی ہوا
اور رو جو محبت ہی کوئی
جو تھی گرا نگلی دعا اندر صلوة
یہ دعا جائز ہی نزدیک شافی
وہ طلب حق ہی ہی ہی جنت
اس عا کو کستی ہین جنتی دا
یہ اوسی کا کام ہی بخش عطا
یا بچوین مفسد سخن ہی نیکنام
آی گیا تھا جو بشر گھر سے گل
سنکے وہ ہی ساختہ ہی باخدا
اور جسے گرو خود کری جسکو سلام
اور لوہین گران کرین مردوزن
گیا ہون کوئی ہنسی اندر نماز
فقہہ اول ہنسی ہی بانیا
صنک اسکو کستی ہین وان از
تیسری خندہ تیسر ہی صریح
بار ہون جو ہو کرا پیش از لام
تیر ہون فرامی ہین اہل صبر
اور با ہم اسپ ہین عالم ہی
اور کہلی زن کل چہارم عضو

ملک و مال و تخت شایگان
ایسا مت دینا کسی کو ملک مال
یعنی تجھسی وہ کرین گی کشری
جن تھا لیکن خاص بندہ ہو گیا
حق ہی اوسکو پس لایا اوسکو ہی
یا در کہ لکھتا ہون ہین ہی بانیر
بند ہووی اوس ہی آیت تمام
ٹوٹ جاتی ہی نماز ہی کامیا
اوسکی حق میں کہ گیا ہی مولوی
مانگتی ہین جیسی بیرون صلوة
اعظمی کستی ہین فاسد وافی
مانگ و سکو ہوونی انسان پر
مانگ حق ہی اپنی ہی مرد خدا
جسے مشت خاک ہی آدم کیا
گر کری قصد اویسا ہوا کلام
وہ ہوا داخل سنا ہی ہنی کل
گر کہے اٹھتے بندہ بر ملا
ساتویں دیوی جواب السلام
ٹوٹ جاتی ہی نماز ہی جان
اس سے جھست ہی نماز ہی بانیا
اس ہی جا ہی وضو ٹوٹی نماز
جو ہنسی وہ خود ہی اندر نماز
مسکرا نا جسکو کستی ہین فصیح
ہی نماز او شہ
جاون دولت میں لایت کو بولا
دی اگر جائز ہی لقمہ مقتدی
یعنی جیسی کلان ہین یاموی سر

یا کمال یا تو کی پیشانی پیشک
 مستقیم سبب محبت شایخی
 عورتی است از آن جو کبر است
 سن بی پند و چون کنی کنی
 اور کر می سجده بر پیش و شتر
 یا جو بسیار پیشه یا کسب
 سوتون کعبه کو بسکی پشت
 ہی کثرت ده عمل انی صفت
 یا کر ای دو نمانه سی جس کام
 بجدیم فرمائی مین ای بانیا
 بهی لازم ہی اوی سپری قضا
 اور قضا جی سرت ہون ای جان
 کر کہ کسانا خود ہو مثل خود
 بستہ یک گز کہ ہو کر نماز
 بستہ دو گز کن کجاوی مین
 بستہ سوم کتی مین ای محرم
 بستہ چارم دکنتا قرآن کا
 کتی مین تبدیل ہون مینی اگر
 حاوی کا گرچہ خرچ ایک ہی
 حوت صلی شش بوجہ ای غریب

بیکمان فاسدی نزدی ہم
 نسا کا شیخا عار ریا شیخا
 ہونی والی مین برہنہ بقی
 جسکی سجدی مین دین دین
 یا جو ہوانکی سوا غلہ در
 جو نماز اپر پڑھکا ہی تہا
 بی سبب سدی ای مرد کو
 بانہی جو دستار کو اندر صلو
 ہی کثرت وہ عمل ای کچھ
 ہودی ذی ترتیب صبا نام
 بعد وقتی کو پڑھی وہ بر ملا
 اوس سی ہی ز تہ سبب ای
 ہی یہ فاسد مینی دکنتا ہی جو
 ٹوٹ جانی ہی نمازی بانیا
 وہ نماز اوسکی ہی فاسد شکا
 کر کثری ہون دوزن صغین
 کتی مین فاسدی پڑھنا نظر
 ہی یہ فاسد مینی ای ذی
 فرق انین کتی مین مینی
 ہمزہ باو حاو حاو عین غین
 حای حلی سی ہی حد کبر یا

اور پھی زن اگر کبر مین
 مومنو کوسیل دینی والیان
 کہ تو جو نکوز مین پرستوار
 یعنی گر کا کن ہو یا ہو
 اور خود کندی ہی جان نماز
 ہفتہ ہم گرجن سی ہو عمل کشر
 یا جو بانہی بند جامہ سر
 یا کر ہی اک ہاتھ ہی شو اکلم
 ہی گراوس سی قضا ہون شکر
 اور اگر ہو وقت تنگ بہ نماز
 کتاوی جو بیسویں اندر نماز
 بیسویں پانی کا مینا ای جو
 یا قیام دیا ہو قرات ہا کر
 اور فرمائی مین اکثر عالمان
 اور اگر ہون دوسری صفین
 بستہ پنجم جو پڑھی قرآن غلط
 ہا ہی ہوزی پڑھی گرجہ کو
 یعنی خرچ کا حلی ہی عین
 حای حلی سی ہی حد کبر یا

ہی نمانہ مین کی
 کتی مین فرمائی ہی صحت ہی
 اور او پڑھیں کئی والیان
 مانہ سجدی مین او شین ہر نماز
 یا عدس ہو یا ہو ہندو ابر ملا
 اگر سو جا سپہ پیرہ ہی بانیا
 کتی مین فاسد ای بر ملا
 یا او تاری اپنا جامہ ہر
 کتی مین یہ ہی کثرت ہی تمام
 اور پڑھکا وقت کی فاسد نماز
 اوسپہ جائز وقت ہی ای بانیا
 اسکو فاسد کتی مین ای بانیا
 اسکو ہی کتی مین فاسد
 قعدہ آخر اور سجدہ یا خشوع
 رکن احد مین کجاوی گرجہ
 یہ نہیں فاسد ہی نزد عالمان
 اوسپہ قرآن ہی ہی لسن سقط
 جاتی مین مینی بدل ہی کچھ
 مستحق ہر مین جملہ قاریان
 چوتھی ہی سی غیر مینی بر ملا

روایت از اصول عمادی

روایت ہی عمادی
 اور انستار کی ہی فاسد تمام
 ضالین سی مین مینی گرجہ
 اور پڑھکا ذال سی کردالین
 امر حق ہی یون کواوی ہون
 ای ہی گری ہی بر ہر گاہ

ضاد کو گرجا پڑھی ای مردان
 یاد رکھ مینستار ای ذی مقام
 طاسی نظر مینی سایہ بیکمان
 یعنی گرجا سی پڑھکا ظالین
 بعضی کتی مین کہ وہ کافر ہوا
 اور مینی ظالین کی سبب
 ولا الضالین
 امین
 لفظ امین ہی قول کردگار
 گوش کہ فرمائی مین خیر الورا

وہ نماز اوسکی ہی فاسد مینی
 ضالین جستی اگر طاسی پڑھا
 سایہ کر نیوالی کتی مین سی
 مینی ذلت مین اسکی نہیں
 رب نہ دکلا ہکوردہ گرجہ
 لفظ امین قول ہی جہول کا

تیر سوئی سی ججی کی جلی	ہاتھ سی مار کچ وہ اپنی اوٹھا	یکساں کردہ ہی ای حق تیر	بعضی کستی میں کہ ہی عمل کثیر
میان مکروہات سجدہ			
سن تو مکروہات سجدہ کا بیان اولین نیست ای مرد چند تیسری کردہ سن با گوش دل پانچون کردہ ہی یہ سخت تر	منفق اسپرین اکثر عالمان جو کری تکبیر کو قصد افضا گرسکم زانو سی جاوی کمال	یہ سجدہ ہستند انہا در حساب دوسری تسبیح پڑھنا بازده چوتھی جواز خود کر گیا چشم بند	میں کہ موجود ست پیش تو کتاب پانچویں کئی تین سی ای مردہ سجدی میں کردہ نزد ہستند رہ تو اس سی در ای والا گھر
رحمۃ اللہ علیہ			
گوش کہ فرماتی ہیں حضرت نبی حشر میں دیکھیں کہ سب ہم عیان اوپر ہی گرمون کشادہ انگلیان ساتون کردہ ہی او سپر عیان اور نوین سکوی تو کردہ جان گیارہون کردہ ہی ای دین کستی میں بازو کو رکھ اپنی کشاد چوہ ہون کستی میں سکوعالان ہی یہ پندرہون کرید ای حق بر سولہون کردہ ہی ای نیک علی یعنی قعدی کو نلایا بسن بجا حکمی جب ہو چکی سجدہ تمام	ہلی جادی سجدی میں گرفتگی منہ گد ہی کا او سکا ہو گا یگان سجدی میں کردہ نزد خفیان جو زکمی سوی کعبہ انگلیان رکمی جو کئی اگر بالای مان رکمی جو سجد میں نبی کہ حسین مانہ بفلون سی طین ای خوش نہاد سجد میں ہک پا کا اوٹھنا یگان جو زانو کی مقابل رکمی دست سجدی سی تسبیح جو پڑتا او ہی چوہی ہ شخص جو رو دین مانہ رکہ زانو بہ اوٹھ بہ قیام	بعد ازین سجدہ میں پراوی نام یعنی گردانگا خراو سکوندا ہی یہ جائز کہ ہم انگشت کو آٹھون ناقص ہی پای مردین دسویں کستی میں ای ماندا بارہون فرماتی ہیں عبدود تیرہون کنکر ہوگر سجدی کی جا اور اوٹھیں گردون دونوں سپر کستی میں جائزی یہ سجدی ست سن نوستر ہون کو ای والا گھر کستی میں اٹھارہون سکلی اور ہی ای حکم سجد کو جا	کستی میں وس قعدی کا ختم نام مقتدی عبد میں گر پہلی گسیا ماجد او کھی سی اک از کھی نو گرگی سجدی میں کئی بر زمین ہو نہ کئی ناک کو سجد میں جا گر طین بفلون سی بازو د سجد لی صبی او سکا اوٹھنا ماندا دو نماز او سکلی شوگی ای سپر رکہ تو زانو کی مقابل ہی ہاتھ حسنی و سجدی کی پی بی ہم گھر جو اوٹھیکا مانہ رکہ کر بر زمین مانہ اپنی زانو پر رکستا ہوا
میان مکروہات قعدہ			
ای سجد حال قعدہ گوشس کہ دوسری فرماتی ہیں اہل سیر اوٹھیں عورت میں پاؤں بجا پانچون قعدہ سو نکو دیوی گر بجا ساتون جو اوٹھیکان دیوی برجا اور نوین کردہ ہی ای فی طرف گیارہون کردہ ہی ای با خدا تیرہون بی بی ہی نزد ہون	اس میں میں کردہ چوہ سیر چار زانو اس میں جو پیشی اگر ہی یہ اوپر حکم ای مرد خدا یعنی گسترہ زمین پر بر ملا یعنی زانو سی کندر جا دین سوا جو زکمی وہ نظر دلکی طرف پیشی جو قعد میں کر تکبہ لگا جو پڑی قصد اور دین شمار	کستی میں کردہ اول ای تیسری تلوا از رکمی جو کھرا چوتھی گرمون پاؤں دونوں طرف اور چھٹی قعدی میں جسکی سگیا آٹھون یہ ہی ناقص نخل دسویں کستی میں ای عالم ہون بارہون فرماتی ہیں اہل کشور پڑہ کی تم تشبہ کو ای نونو	قعدی میں گوشس گ مکوئی یعنی دہنی پاؤں کا ای با خدا کستی میں کردہ ہی ای فی طرف وصل کر زانو یہ ہو دین جو کہ مشا پیشی جو قعد میں جو کر سگیا چوہر کہ قعد میں ہی قصد اور حکم ہی دونوں ہر دو کر سگیا

جو دہویں مکروہ ہی و سپر تمام
جو نہ کی شایانہ نکو وقت سلام

نقل اسکا کرنی چاہی بیان

بیان مکروہات مجمل و

اب بیان مجمل کاسن ہی ہوتا
پسلی ہی اوس شخص کی ناقص نماز

کستی من مکروہین پیش تمام
دوسری جو حاجت پیشات ہو

کر تو مجمل کو مفصل من شمار
جو پڑھی در وقت تنگی یا نیاز

یسری غلط کی ہو حاجت ہے
یعنی ہی مکروہ اسپر واقعی

چوتھی بعد از کسانیک ای بانیا
پانچویں موجود ہو دی گرام

اور نہ کر کی دفع حاجت کو پڑا
حسنی کہا کر کہ اگر کئی نہ کی

اور چوتھی منہ میں اگر پسر ہی بان
منہ میں بہر آوی تمہاری تو کو

ساتویں تو کی میں باسار
آٹھویں کستی میں یوں اندر نہ تک

ہی نماز اندر یہ نقصان زیان
تو کو کو قدموں کی آگی تو کو

اور نوین خوشبو سی بولیوی
بارہویں فرماتی میں نیکو صفات

گیارہویں یہ ہی ہی ہی مرد کو
تیرہویں مکروہ کرنی من رقم

دسویں جو اونگلی کو چٹکادی اگر
یہ ناقص و نگنا اندر صلوة

یعنی پانی جو کوئی اندر نماز
ہی یہ پندرہویں ہی ناقص بر ملا

چودھویں انگشت کو ای خضمال
سولہویں لکھی میں اوی سپر

یہ ناقص بر ملا ہی بانیا
گر کاری کوئی سر کو دی ملا

سفد ہم مکروہ ہی ہی بصفات
کستی میں پڑتا ہو کوئی گر صلوة

بجد ہم فرماتی میں ای با خدا
گوش دل سی جو سنی اونکا سنی

جو کہ داری میں لگا دی انباتہ
اور کرین دو آدمی و سجاہت

پیش پس سی کسچی جو دریں
دیکھی کن انکھنوسی جو ابہر او

بیسویں دیکھی کوئی جو چپے ست
ست و پڑتا ہو کوئی کچر اگر

بست چار اونچی یہ ہو دی باہم
لیک اک چا پری اجاڑی

بست ویک یہ ہی ہی ناقص
بست سد دیکھا فتاد میں لکھا

بست چار اونچی یہ ہو دی باہم
لیک اک چا پری اجاڑی

اور زمین پر بی مصلحا ہو امام
بست و ہشتم ہنی ہو ٹو پی امام

یا جو ہویں مقتدی بلا اگر
وان امام ہو دی کٹر بالا اگر

بست و ہشتم ہنی ہو ٹو پی امام
بست و نہ مکروہ ہی ای ذی طرف

مقتدی ہویں مصلی بر اگر
ہو وہی تنہا صنف کی چوچی کٹر

مقتدی کی ہوتی ہی ناقص نماز
کستی میں جائزی ہی مرد خوی

مقتدی کی ہوتی ہی ناقص نماز
کستی میں جائزی ہی مرد خوی

خوف سی دوزخ کی دوی چی کوئی
کستی میں جائزی ہی مرد خوی

یہ روایت ہی باخبار صحیح
جہمائی جو کہ لیگا دینسا

یہ روایت ہی باخبار صحیح
جہمائی جو کہ لیگا دینسا

یہ روایت ہی باخبار صحیح
جہمائی جو کہ لیگا دینسا

یہ روایت ہی باخبار صحیح
جہمائی جو کہ لیگا دینسا

یوں حسن بصری فی فرطیا عین
توڑ پتہ سی تم اوسکا ایک سر

بادر کہ لکھتا ہونین اسکو تمام
مقص ہی و حال میں گرم ٹہرو

کستی میں ناقص ہی بی کلی نماز
اور گر سنہ وہ پڑھی ناقص تمام

ہی یہ ناقص میگمان ہی ہوشیار
جو نماز اندر کر ہی معنی کو پاک

تن کو دو دفعہ گجا دی اپنی جو
کستی میں لی زور ہی جو باندام

پہری دان تو نہیں جو مانند خمال
جو ٹرا بالونکا ہو گر بالای سر

دیکھ شرح کترین چون ہی لکھا
ہو گی ناقص وہ نماز ای جانمن

ہی یہ ناقص ای اخی یکم و کاست
اور خیال و سپر کری اخی خوش

مقتدی ہون و سکی نجی جو تمام
ہو دین ججا پرست سی مقتدی

وان جماعت دوسری ناقص تمام
ہی نماز مقتدی ناقص تمام

بانہ ہی ہون گر مقتدی پکری تمام
کہ نووی طفل ستادہ بصف

ترجمہ حدیث شمار و ایٹا ابو حنیفہ

ایک دن فرماتی ہی خیر البشر
اور جہمائی جسکو آوی بر ملا

یوں محدث لکھی میں اسکو صحیح
ہو گی ناقص وہ نماز ای بانیا

یہ روایت ہی باخبار صحیح
جہمائی جو کہ لیگا دینسا

یہ روایت ہی باخبار صحیح
جہمائی جو کہ لیگا دینسا

توکی ہی اوس منہ میں طبعین
خندہ زن ہوتا ہی طعون بسر
کستی میں ایکو ہت ارہ عالمان
ہی نہیں میرا کوئی فریاد برس
اس سبب میں فی کیا ہی ہو گیا
اور جہائی لی جو بیرون نماز
ہی اشارہ یہ ہی امی مرد خدا
اوی گرز دیک سیر ہی طبعین

گر جہائی میں کیلا دیکھی کہیں
یعنی شہتایی جہائی دیکھ کر
رکھی منہ پر ہاتھ اپنی بیگان
اور نہ طاقت ہی بھی لڑائی بس
مانہ پونجی فعل شیطانی گزند
ہی یہ اوسکا مسئلہ ای بانیا
اپنی منہ پر ہاتھ رکھی بر ملا

اور روایت ہی صیح مشکوٰۃ
گر جہائی اوی جو بی کم دکھا
یعنی اب عاجز ہو نہیں اندر نماز
گر بلا ونگامین اپنی دست و پا
ساگاہی اوس شیطان سر
یعنی اوی گر جہائی ناگمان
یعنی اب طاقت ہی بچھین

بہت سہی ابلیس سے حرکات کی
ہی یہ لازم رکھی نہ پرست
بزم دعا کار کریم کار ساز
بس مری ہوگی نماز ناروا
منہ کو بند اوس شخص کے دیکھی
دست چپکے پشت کہنی نہ پان
ازرہ لطف و عطا پروردگار
مار ونگام نہ برطمانچہ بالیقین

فصل سست و بیستم در بیان فاسدن امام

سیرہ میں شخص مرد عالمان
دوسری فاسد ہی من کی اقتدا
اور جماعت گر برہنہ ہو تمام
اور جاوی او بگہ رجاء پیش
پانچون جو شخص ہوی کوڑہ
اور چٹی جو نفل پڑتا ہو کھرا
آئین جو ہوشربا لی مشوا
اور زین پورا ہو جاری حکام
اوسکو لازم ہی پڑی آتھنا نماز
کیا ہوں مسوق کن چچی ہی
بارہون گونگا اگر ہودی امام

ہی مات جنکی فاسد بیگان
یسری خفتی کی امی مرد خدا
بچ میں صف کی ہوتا ہوا نام
وہ نہ کھی دنگو ہراوی خوش
اقتدا اوسکی ہی ہی بس نہ در
کستی میں فاسد ہی اوسکی اقتدا
ہی نشی کی وقت مات نار
اقتدا اوسکی ہی فاسد بسر
یا وہ ہودی مقتدی امی بانیا
کستی میں فاسد نماز مقتدی
اقتدا اوسکی ہی ہی فاسد نماز

پہلی ہر مطلق نابالغ امام
چوتھی گر ہودی برہنہ مشوا
اور نہ ہوی پیش یعنی اقدام
گر او نہیں جو شخص دیکھی نظر
یعنی رکعتا ہو رکوع میں گر امام
ساتون امی اگر ہودی امام
کستی میں اوسکی ہی خود فاسد نماز
دسویں جاری ہو شکم ہی حکام
اور نہ ہوی پیشوا یعنی امام
یعنی وہ مسوق ہی ای بخدا
تیرہون جو شخص پڑتا ہو قضا

وہ امامت اوسکی ہی فاسد امام
جامہ پوشونکی ہی فاسد اقتدا
کستی میں جائز ہی امی الایہم
ہو گا روز حشر میں سوا گہر
عرض ہر رکعت میں ہی کرنا ہم
ہی نماز عالمان فاسد تمام
گر پڑیگا وہ نماز امی بانیا
یا ہو جاری اوسکا قطرہ کہ تیرہ
اقتدا اوسکی ہی فاسد تمام
ہو جوشا اوسکا گونہ میں
بچھی اوسکی ناروا ہی اقتدا

فصل سست و دوم در بیان اختلاف امام

میں شخصوں کی امامت میں ہم
مختلف ہی یہ نیز عالمان
یسری گزند کی زن ہودی امام
ہودی لیکن زن جو نہیں مشوا

اختلاف ابای امی والا ہم
اسکا اعلم ہی خدای غیبان
مختلف ہی یہ نیز خاص عام
بچ میں صف کی ہوتا ہوا بچا

پہلی جو صاحب تیمم ہو امام
دوسری بعذر پیش جو بشر
بعضی جائز کستی میں ای بخدا
اور نہ ہوی پیش یعنی بگفتہ

مقتدی ہوں جو مسوق ہی امام
مقتدی اوسکی گری ہوں امام
چار میں ابسین کہیں نہ ہوتا
مشکل صف گونگا

فصل سست و سوم در بیان شرط امام

نوزدہ شخصوں کی بچی جو ساز
چاہی اوسکی کہیں سب اقتدا

گر پڑی کردہ ہی امی بانیا
کچھ نہ ہوی نقص جسین بر ملا

کیونکہ ہی جہائی ہی امام
ہی امامت ہی لوگوں کی کریم

یہ امامت ہی اعلیٰ اقتدا بیگان
تسعوں میں جب امام وان اقتدا

پسلی گرهودی حرامی جو بشر
تیسری ہر اگر ہودی امام
ساتون فرماتی ہن عالم تمام
اور عالم ہو اگر اند با امام
اسہوین جو شخص لکنگاری ام
تغ موعی ہی زبان او سکی صریح
دسویں جسکا پیشوا ہوونام
بارہویں جو چیز ہودی پیشوا
چودہویں فاسق کی چچی کی

افتد اگر وہ او سکی سسر
چوٹی ہنگلا باخوین تلاتام
ہو جماعت کا اگر اند با امام
رکسی جارہ اپنا پاکیزہ تمام
پہی ہی مکر وہ اسی عالی مقام
لفنگوی شہر کی شیرین فصیح
افتد او سکی ہی ناقص تمام
افتد او سکی ہی ناقص بر ملا
ہوتی ہی ناقص ناز مشقی

دوسری ہنگر ہو یا ہو پوسی
اور چٹی کانی کن چچی افتدا
اگر امامت جسکی تابینا کری
کستی ہن جائز ہی ای مرد خدا
اور نوین ہنگانی جو ہو پیشوا
اور فصیح تری کلام و الکریم
گیارہویں چچی کن چچی ہر سر
پہرہویں جو جہ اگر ہودی امام
حق ہن لیکر فاسقوں کی بر ملا

ہی امامت او سکی ناقص ہی
کستی ہن مکر وہ ہی ای با خدا
اپنی پر مکر وہ کو بسینا کری
او سکی چچی مقتدی کی افتدا
شہر والکنی ہی ناقص افتدا
پسٹ ہی اسکو فصاحت سی امام
کستی ہن مکر وہ ہی ای خوش سر
کستی ہن مکر وہ ہی عالم تمام
کستی ہن راوی ہیرنی گما

صلوات خلف کل برود فاجر کذافی المشکوة

تم پور ہر شخص کے چھی صلوات
سن تو پور ہویں کستی ہن نصیب
ہند ہم لنگری کی چچی افتدا
وقت قرأت کی کلام ذوالجلال

خواہ فاسق ہو یا ہونیکند
ہی امامت اہل بعثت کی کریم
بجہ ہم لنگی کی ای مرد خدا
رکسی جو آیت مطلق کا خیال

ہووی لیکن سکو لگو جاننا
سولہویں جو خوش صد ہوا امام
گوش کہ مکر وہ جامع نوزدہ
اور نہ ٹہری ہیر برای مردین

جب امامت ہی روا ای با خدا
تر پور ہگار گ سی سورت تمام
افتد او س شخص کی امی ہود
وہ امامت او سکی ہی جائز ہیر

فصل ہست و چہارم در بیان فساد وضو

ہن ہر ہر فرض س کستی ہن جان

تبا ادا ہو حکم رب العالمین

دوسری کستی ملک ناتونکو ہود

بیکمان ہیر ہی قول کردگار

فصل ہست و چہارم در بیان فساد شدن وضو

بہای ہونہ کو تو ای مرد گزین
تیسری ہر کا چہارم سج کر
ای چکر کہ تو اون سب پر نگاہ
پسلی کر آوی ہن ہر جسکو تی
اور آوی ہن ہر کی کم جسکو تی
اور نہ ہر زخم سی ہون خون اگر
اور نہ ہر توک کہ اگر ہودی جو
اور نہ ہر کسیر کا ای ہیر جان
تیسری ہر کسیر کسیر نقاس
اور نہ ہر کسیر کسیر کسیر
اور نہ ہر کسیر کسیر کسیر

جس سی ہوتا ہی وضو شکشاہ
وہ وضو کستی ہن فاسد و کھای
جمع ہونہ ہر وضو جا تار ہی
ہی وضو اس شخص کا ای ہی
بعضی جا تر کستی ہن بعضی ہون
یہ ہی توڑی ہی وضو کو سگان
یہ وضو توڑی ہن ای ہی اس
ہی وضو فاسد نہ نزد عالمان
اوسکا جا تار ہی وضو ہر کہ تو یا

کستی ہن یون عالمان با تیر
اور کم منہ ہر سی نکلی ای جان
دوسری گرزخم سی ہون خون
تیسری نکلی ہن سی گر لو
اور بست ہون توک کم ہودی
لیکے رت پر ہن زیادہ ہن چتر
چوتھی نکلی زخم سی جو زرد آب
اور چٹی آوی اگر جای ضرور
آٹھویں زوی عمل جسکو طیب

ہی یہ فرمان خدا ای نیکو
چوتھی رہو ٹخنون تلک پاسر
توڑی ہن ہر وضو کسیر چیز
ہی وضو قائم نہر عالمان
وہ وضو کستی ہن اوسکا بہ کما
ہوز زیادہ توک سی توڑی وضو
ہی درست اوسکا شربت ہن وضو
خون حیف و استحا ضہ ای عزیز
اس سی ہوتا ہی وضو نجسیت نہ
کستی ہن توڑی وضو غلط ہر
یہ ہی توڑی ہی وضو کسیر نو

<p>یعنی راہِ پسِ سی ویتا ہی دوا اب یہی آوین اگر چہ یکنین اور نیم نکلے کیم از راہ پس وسوین کہتی ہیں مذی تری و کیا رہوین جسکی دوی نکلے سفید باز رہوین جسکی منی نکلے اگر تیر رہوین پتہری اگر نازکی راہ ہون جو پندرہ رہوین برہنہ مردوز فرص و فون پر نہانا ہو گیا کچھ نہانی کی اوی حاجت نہیں ہند ہم سی ہون غالب ہند تو حقہ ہی نوز وہ آسی بانیا ز بیسوین سوئی سی آسی مرد اور نہ شکی ہاتہ کو وہ بزمین</p>	<p>جسکو حقہ کہتی ہیں ای ما خدا کہی ہیں جو شتاب حقہ او ٹوٹ جاتا ہی وضو آئی نفس یا در کہہ یہ سکہ بسول سی تو وہ وضوی ہو وی اپنی ناسی ٹوٹ جاتا ہی وضو آئی ذی کر نکلے جسکی ہی وضو او سکاتاہ جا لین ٹوٹی وضو کرتن سی تن گر منی نکلے نہ نکلے کبیا ہوا ٹوٹی ہی لیکن وضو آئی مردوز یعنی پانغرش کری ڈالی جد جو ہمسی یعنی اگر اندر نماز کہتی ہیں او سکا وضو جاتا رہا</p>	<p>پیشتر ہی تھی اسکو چھوٹند ایجا تو اپنی بند و نکو سجا اور کرم جو زخم سی نکلے اگر ہی مذی کا زورنگ می آو دو پہر کری تازہ وضو کو بر ملا اور غسل تہا ہی فضل اسکی سبب چو رہوین مشاب گراوی سبب اور سپاری جاوی گرا ندر بند اور کری کوئی جماع حیوانی کر سو کہوین غش کہا کی ہو ہو ہجرت ہم توری وضو دیوانگی اور ہی کر طعل نابالغ تمام اور ہی سی جو سو جاوی بشر</p>	<p>ہو تہا بیار کا موزنہ جبکہ بند اس بلا میں تا نہوین ہتلا وہ وضو قائم ہی آئی والا کہ غسل فرض اسکی سبب تہا نہیں ہی یہ حکم شمع آئی مرد خدا کو در شہوت سی نکلے جسکی سبب با وضو ہو پھر وضو کرنا آوے یعنی فرج و در بین ایجان من جب تلک منزل نہووی ہ بشر اور سکا جاتا ہی وضو آئی نکلے کہتی ہیں اس سی گئی نکلے اور سکا رہتا ہی وضو نرو امام ورست انومو نہ تکلیف اور سکا کر اور سکا قائم ہی وضو ہی نکلے</p>
<p>ترجمہ حدیث شریف</p>			
<p>اور فرماتی ہیں ختم المرسلین یعنی وہی باد کی ہی چشم بس کہتی ہیں یون عالمان با خدا دوسری مکروہ ہی او سجا وضو چو تھی پانی گرم ہو کر وہ پ اس مرض کو کہتی ہیں سبب دوا</p>	<p>بند مطلق سی وضو جاتا نہیں فصل سبت و ششم در بیان مکروہات وضو گیا رہہ ہین مکروہ وضو میں بر ملا جا ہی استنجا جوی آئی نیک خو مت وضو کر کہتی ہیں ناقص ہر اس سی عاجز ہین اطبا بر ملا</p>	<p>ایک غفلت سی ہوئی جب چشم بند پہلی دنیا کا اگر لاوی کلام تیسری تانبی کی برتن سی اگر کیونکہ نقص کہتا ہی یہی پانی تمام ہی دوا اسکی کلام ذوالہن</p>	<p>اور اس سی جاتا ہی وضو ہی ہو بند ہوئی یہ کہل گئی وہ آہ اس سی ہوتا ہی وضو ناقص تمام ہی وضو ناقص کر گیا جو بشر بگڑی ہی اس لہو ہوتا جدام پڑہ تو سورہ فیل کو ایجان من</p>
<p>ترجمہ حدیث شریف</p>			
<p>یا در کہہ فرماتی ہیں خیر الورا وہ روکھی جو کلام ایزوی</p>	<p>جسنی سورہ فیل کو دسی پڑھا وہ ہوگا مسخ دنیا میں کہے</p>	<p>اور اسکی صورت کو نہ بد لگا خدا یعنی رکھی وور سورہ فیل کو</p>	<p>مسخ سی رکھی کا حق او سکا سجا ہی ہی اسکی وہ ای نیک</p>
<p>بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سُوْرَةُ فِیْلِ مَنْتِ الْکَوْمِ تَرْکِیْفُ فَعَلَ رَبُّکَ اَعْطَاکَ اَلْکَرْتَجَعُ وَتَرْکُوْنَا اَرْسَلْنَا مِنْکُمْ طَبْرًا کَبَابِیْلَ وَتَرْکُوْنَا مِحْجَارًا مِّنْ سِجِّیْلِ اَلْمَدِیْنَةِ اَلْمَدِیْنَةِ یعنی اس پشتو کی لکڑیا ہی خدا سانپ گرا تو ہی کت کی</p> <p>اس سے بھی عاجز ہین جکا ادرید وانغ کی حق میں پیرنی کہ اور سکا نوسا در کوسن ہی دوا</p>			

<p>دو نون کو اک جا کر میوه پیکر پہر ملی و اعنون پر اپنی سرسبر تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>
<p>فصل پنجم</p>			
<p>اور جو سبکی بون میں سن کر یعنی بخششی ہی شفا اوسکو خدا مشک جنی پیکر سن پر ملا رس کپور و لونگ اور مرچین سیاہ</p>	<p>اسی ہوجاتا ہی آخر کو جذام بارہ ماشی رس کپور ای باخرد و صل ہوجا میں پب با یکدگر تا لگی مو نہ میں ہی گیتی فروز</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>
<p>اور سبکی اشک ہو وی تمام سات لی لونگین مرچین سن پنسی اوسکو ایک دن اور دو پہر بامانی اوسکو کما ہی سات روز</p>	<p>یہ دوا ہی اسکی ای مردانہ اور لیوی پانچ تولی شیریش پہر بناوی اوسکی چودہ گویان اور کماوی بڑکا کلہ یا کرشہ</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>
<p>فصل ششم</p>			
<p>اور جو جس شخص کا پیشاب بند پہلی اوسکو تو پکا ای خوش نہا مجموعہ پنچ ہی خبر کہہ دیسا لین تا خداوی اوسکو صحت یک سبک</p>	<p>یہ دوا ہی اسکی ای مردانہ اور لیوی پانچ تولی شیریش پہر بناوی اوسکی چودہ گویان اور کماوی بڑکا کلہ یا کرشہ</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>
<p>فصل ہفتم</p>			
<p>اور خارش جسکی ہوا ہی خوش حاصل اور لی سیندور اور مرچین سیاہ پہلی لیوی تین ماشی طوطیا پہر ملی خارش یہ اپنی عیان</p>	<p>طوطیا لی اور لی سیاب رال چار تولی لیوی گئی ای مردانہ کھیل کر گامی کی روغن میں ملا اور لی مہندی کی تون کا وہ رنگ یعنی گئی ہو گامی کا ای ہوشیا اور لیوی اویہ دو سنے مگر</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>
<p>اپنی پیش شکو ہوا ہی نیک خو گوش کر فرماتی ہین خیر الورا پیکر پانی سی پانک ای با خدا پوست سی دوری کو پہلی دور پانچ ماشی لی دوا و نون تمام اور چھول بڑکی پانونین پکا</p>	<p>پوست سی دوری کو پہلی دور پانچ ماشی لی دوا و نون تمام اور چھول بڑکی پانونین پکا</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>
<p>فصل ہشتم</p>			
<p>اور در بعض دوا ہوی جو کوئی سب دواون کو برابر وزن تا خدا بخششی شفا اوسکی تین اور آوی جسکو جوڑی یا بخار یعنی اس آیت کو لکھی باقین بانہ ہی پہر بازو پر اپنی وہ بشر اور پڑی کشتی میں اس آیت کو</p>	<p>لیوی شورہ قلمی اور پالک جوی اور عرق لیون میں پہر سیاہ اور گندک اور لی کہتہ خرید یعنی پسی ان سہونکو سر مہ سا</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>
<p>اور راجو اور لی تچ ای رشید اور لگاوی دوا پر صبح و سا ہی یہ نسخہ آزمودہ باقین اور لکھی اوسپر کلام عزوجل تا شفا دینا ہی و نہ با لہین دیوی اوس ہی وضو میں بہا عرق دریا میں کہ وضو نہ</p>	<p>لیوی لکھی برکی ای ہوشیا چیلک اور کاناوی ایک لکھ پہلی جوڑی ہی اوسی غی شہر جب خدا اور شخص کو بخششی شفا</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>	<p>مشک و سپر وہ ملی خوشی یہ دوا ہی طلب نبوین لکھی تا شفا بخششی اوسی پروردگار ہی یہ قول مصطفیٰ آئی ہو</p>

Marfat.com

میری آمدنی بفضل عزوجل اور نگارین او کو نیلا سر اور پٹی وہ سورہ رحمن کو یعنی سب سورت پڑھی یا خدا پھر گلی میں لڑکوں کی ڈالی جیسا	دراصل چپک کی بخشا ہی عمل پہر تا دین اور گانڈا ای سپر تا شغادی خالق او کی جان کو فبامی لاسمین مین کتیس جا	جیکر آدین لڑکوں چپک کے دن یعنی لڑکوں کی بنا دین استریا پہنچی اس آیت پہ جب ہی رڑہ رڑہ کی اس آیت کو اور سپر کر	کچی تاگی سوت کی لی سات گن یا کوئی مومن ہو خواند بر بلا فبامی الا کوڑہ کی دی گره جب کر آیت ختم ہوا کہ گره دے تا خداوی او کو چپک سی اما
اور نظر ہی لا دو آئی جندا دیکھو سورہ نون میں آئی خوش یعنی عالم میں اس آیت کی سوا	اسکی عالم میں نہیں ہرگز دوا ہی یہ آیت بالیقین دافع نظر نہیں ہی چشم زخم کی ہرگز دوا	ہی دوا اسکی مگر قرآن میں اور تفسیر جنون میں ہی لکھا پڑہ کی پہنکوا اپنی اور صبح شام	رکھتے ہی انہی با خدا تو در پیان موزنا اسکو پڑ جو سبج و سا تا سچا وی تکو خالق بس ملام

منسخہ برای دفع نظر بد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَاِنْ يَّكَاذِبُ الْاٰذِنُ كَفَرًا وَالَّذِي لَقِوْنَكَ بِاَفْصَا رِجْمٍ لَّمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ وَاَمْوَالُهُمْ

برای امن از رحمت برق

اور غضب ہی برق ہی مرد خدا برق سی وہ شخص مرنیکا نہیں	گر پٹی چپراوسی دی ہی جلا یعنی او سپر برق گرنیکا نہیں	اور حسن بصری کہتی ہیں کہا پڑہ تو اس آیت کو چپکی برق جب	جنسی اس آیت بہر حق پڑھا امن تا جلی ہی بخوشی تجا کورب
---	--	--	--

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ يُسَبِّحُ الرَّاعِدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ

منسخہ برای دفع درد نیم سرد

اور مودی جبکو در نیم سرد اور مجھی پہنچا ہی منتر اک عجیب پڑہ کی پہونکی او کی سر پر بر بلا	ناس لیبوی لون کی امی زدی سپر درد سی کی لیبی امی خوش قلب تا خداوی درد کو او اسکی شفا	یعنی مودی لون سا نہر کہتے ہیں جو کہ بہت تر پڑی دل سی الر کالی چڑی کلچری کالا پہل کہا	تا شفا جیسی او سی رب العباد دفع مودی اس سی درد نیم سرد الہی برکت صاحب کی داد اپنی کر
--	---	--	--

برای امان دیوار شق شدہ کار افتادون

اور ہو دیوار جسکی شوق اگر یعنی رکھیکانظر بیشک خدا	وہ لکھی اس نام کو دیوار پر پہر نہیں کہنکا ہی گرنی کا ذرا	اسکی عبت سی خدا ہی دہان الہی بحریت عروت کر چی	ہی بلا شبہ نہ گھبان مکان باندرسا لہا دیوار ترستے
---	--	---	--

منسخہ برای مار گزیدہ

اور جبکو سانپ کالی امی سپر اور مجھی پہنچا ہی منتر سانپ کا پہلی مٹی پڑھی امی خوش سیر مینی بخشا موزو کو اذن عام سن تو اب پشتو کی لفظو نکایا سانپ گر کالی نہو مجھ پر اثر	دودہ میں لسن ملاوی پیکر ہی مگر پشتو میں امی مرد خدا ماری پہرٹی کو او سپر بہنیکر مایو کہین دلمین اپنی وہ مدام مین یعنی اسکی اسجان جهان زہر او کا دفع کر امی داو گر	پہر ہی اوس دودہ کو با صد جو پڑہ کی منتر چاہی پکا ہی سانپ کو اوس ہی ہر کو او دیوی چکا درو ہادہ خدا وہ رشول در میان لایا مین مین ہی خدا ہی یہ خدا یعنی منتر شیخ کا	یہ دوا ہی آرزو دہ امی امنی شہد یہ کہتا ہی او اسکی زہر کو جب پکا او سکا تا خدا وہ شہد شیخ محمد عربی وہ اور لایا مین مین ہی مین ہی مین جلتا ہی بس کچہ زہر کا
---	---	--	--

منتر برای دفع زہر کرم و موم

اور مانتی جسکو بچھوڑنک اگر
یعنی ہونکے نیش ہوجہن ہباگا
اولی و آخری ہیک یک درود
آز کالی جسکو گنت باولا
پانچ تولی وہ پی تانچ روز
پڑہ کی اس منتر کو ہونکی زخم پر
پہر بناوی سات گڑگی گویان
پڑہ کی منتر کو لیو پندم کرے
یعنی کماوی ایک گولی ایک روز
اور تہی بی نل کی وہ فرش پر
یعنی گدین اور سپر جلیں

وہ پڑھی اس نام کو ای ذی بر
پڑہ کی ہونکی اور کی اور پڑھی
اور دی سہ بار وہ تالی جبا
ہی ہر برکت میں علی کی نام
ہی عرق کیلی کاریں اور کی دوا
یہ مجرب ہی دوا ای لفروز
زہر اور کما بہ نہیں کرتا اثر
مثل ریشی خروکی آبی مہربان
تا خدا وین شخص کو اچھا کر
اس طرح شش روز ای گیتی فروز
جسمین نیلا ایک گامو اگر
یعنی لی وہ پیر کیسی کا مگر
اور منتر سگ کا ہی ہینچا بھی
اور پانی پر ہی ہونکی بر ملا
اور ملاوی قوم کر بات کو
ایک گولی اور کی سری جو پور
اور نہ پنی رنگ کپرائیل کا
ہی میان تک نیل ہی ہر جتیا

بک علی یاعلی یاعلی
زہر اور کما دفعہ جاتا اور تر
تا شفا بخششی اور سی ریت ہو
اور کالی اور کالی پانی ہونکے
ہی مگر شپو میں آبی نو خند
اور کما دیوی پھر ہی پانی پلا
وزن دونوں کا برابر ایک ہو
اور کما وی ایک گولی صبح کو
زہر ہی چالیس دن آبی خدا
گذرین جب چالیس دن با بعد
پہر نہیں ڈہی اور ای مل فروز

جدا ایہہ ہی

دَرْوُهَا دَحْدَادَ سَرَسُولُ حُدَّادٍ مِجْنَبًا بَادًا أَحْمَدُ دَمْحُودُ دَاوَا مِجْنَبُ خَيْلُودِي
أَحْبَبُ دَخْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَاكَ فَلَيْسَ لِيُوَالِي وَ لِيُوْمِنُوا بِي كَعَلْمِهِمْ يَرْتُدُّونَ

ہی یہ جدا احمد و محمود کا	ہی یہ جدا سالک و مجذوب کا	ہی یہ جدا عاشقان رازدوا
ہی یہ جدا اولاد صلان ہا	ہی یہ جدا آزمودہ بار ہا	ہی یہ جدا رازدار انبیا
ہی یہ جدا طالب مطلوب کا	ہی یہ جدا عاشق محبوب کا	ہی یہ مہین بابا کا جدا مگر
اور ہی جدا یہ مہین چیل کا	یعنی مہین بابا کی اولاد کا	معنی اسکی سات ہین آبی مہربان
انکی بی اور پستے بر ملا		تھی خراسان مین یہ تون اولیا

برای دفع بلا

اور ہون ہی جو بلایا مین بستلا	ورور کھی اسکا وہ صبح صوم	پونخان ہی یہ عمل ہینچا بھی
عمل ایشنت	آج کل پرسون چو	با وضو یک صد و یک مرتبہ صبح و شام بخواند
اور اولو عنبر حسن سی ملا	لکھنومین قطبوں کا اقطاب تھا	امن خشیکا اور سی خلاق جان
دل سی جو اسکو پڑھی با اعتقاد	اور کی بر لادی خدا جلدی ہرا	مولوی کاسن کلام دل پسند
آن عامی شیخ فی چون ہر دعا	فانی ہت گفت و گفت خدا	چون خدا از خود سوال دکر کند
کاملو کار کہہ سخن در روز بان	ہی یہ تاثیر کلام عاشقان	اور کہا ہی مولوی فی یہ سخن
چون شوی دور از حضور اولیا	فی الحقیقہ گشتہ دور از خدا	جو گزراں مین ولی اللہ سے
جستی ہین راہ خدا مین مردان		

حکایت

تھی بران کہتی ہین اونکی زبان

<p>نقل ہی وہی کی اسی مرد کو اور کہا تم ہو نہیں خاص حق یہ لطیف ہی کتاب اندر لکھا پہلی ہی ہوتے جو پناہ دوست یعنی اوس دم وہ کرمی بس دوست دوسری دشمن جو ہووی دوست قیسری دشمن ہی وہ دشمن کا دوست دوست پناہ خدا کو آئی ہے کچھ تا وقت مجھی بہر خدا پڑے تو اس کلمی کو کیصد مرتباً</p>	<p>قتیدین شہ فی کیا اک شخص کو تم ہی کہتا ہی بہت اخلاص حق رکھہ تو اسکو یاد اسی مرد خدا دوسری اوس دوست کا ہو جو وہ دوست دیر ریشیاں حالی و درماندگی جان اپنا اوسکو دشمن بر ملا اوس سے تو یا ہم نہو چون مغز و پلو پہر نہیں کہتا ہی دشمن کا ذمی تا ملی اس قیدی مجھ کو رہا</p>	<p>جب ہوا وہ قیدین از بس اوس حق تہارا اور ہی تم حق کی دوست اہتی میں انسانکی میں دوست و لیکن ہووی دوست صاوق پکھا اور دشمن مجھ ہی ایجاں جہاں دوست دشمن کو بس پہچانے یعنی رہ بہر خدا اوس ہی پر دوست جب کا ہو خدا ہی دادگر سنکی اوس کامل فی فرمایا اوس</p>	<p>بہیجا اوسنی آدمی کامل کی کیا دوستان حق کو میں کہتا ہوں دوست اور دشمن میں میں ہی نیک فر صدقی اور بہر جان ہی اور خان کا ہووی دہلی جو تری ایذا رسان اوسکا دشمن اپنا دشمن جانے کیونکہ ہی وہ دوست دشمن کا ہے اوسکو کتے دشمن ہی نہیں ہی ہنر کہدی خادم اپنی جاخصی روم تا خدا ہی جھکوزندان ہی ہا</p>
اور بہنیدہی ساون آیا			
<p>عقل اس جا پر مری حیران ہی ایسی ہوتی ہی زبان اولیا نعمت حق کی امانت ازین اولیا بہت قدرت از آلہ</p>	<p>یہ سخن کیا ہی خدا کی شان ہی جو کہین فی العزیز کرتا ہی خدا پہر خدا کی گنج کی مختار ہیں</p>	<p>کہتی ہیں سہ و رنگ اوسنی پڑھا ہیں فی بی شہدہ خاصان آلہ سن کلام مولوی اسی ذمی سیر</p>	<p>ہو گیا پر وہ مصاحب شاہ کا جسکو چاہیں مل میں پناہ مشغولی میں لکھہ گیا ہی مسر تیر حیرتہ باز کرد اندر زراہ</p>
بیان چشم مکروہات و صنو			
<p>پانچویں مکروہ بائیں ہاتھ سے ساتویں فرماتی ہیں ناقص اور نویں کہتی ہیں اوسکو موشیا یعنی آنکھیں زوری مت بند کر گیارہویں جو دیکھی اپنا شہ گاہ</p>	<p>لیوی پانی موزنہ میں کلمی کئی ناک کو پونچھی جو دہنی ہاتھ سے پانی کو موزنہ پر جو دالی چار بار تا کہ پانی کا ہوا آنکھوں میں گذر</p>	<p>اور چھٹی گردت چپے جو پشہ آٹھویں مکروہ ہی اسی نیکو دسویں موزنہ ہونی کی وقت ہی ہو کہتی ہیں یوں عالمان نیک خو</p>	<p>ناک میں پانی کو ڈالی سر سے زوری پانی کو ماری آنہ پہ ہی یہ ناقص جو کر گیا چشم بند کہہ اپنی حال پر تم چشم کو ہی و صنو مکروہ اوسکا خواہ مخواہ</p>
حکایت			
<p>نقل سن اک مجسی اسی عالی نژاد علم میں کامل تھی وہ مرد خدا آئی تھی حالت جو اونپر آئی تھی اور کہی کہتی تھی اسی والا گھر کرتی ہیں جو شخص سیر قلیصا آنکھ پر افلاک زقمارش بود گفت پیغمبر کہ حق فرمودہ است در دل ہوں گنج اسی عجب</p>	<p>مسئلہ آیا مجھی اس جا پہ یاد اور نہ تھی اونچین ابوی ریا بول ڈوتھی تھی سر مفضل کہی آئی ہی سب شہی اسی میں نظر کیا ہی مشکل اوسکو سیر کوہ قاف بر زمین رفتن چہ دشوارش بود من گنج پیچ در بالا و پست گر تو میجوی در ان طلب</p>	<p>عبدالقاد میری مرشد حق شاکر تھی شریعت زہدی کی مستقیم کہتی تھی اکثر خدا کو میں عیا اور تباہی چہ اگر کہ قاف میں سن کلام مولوی اسی ذمی سیر مشغولی میں کچھہ قول مصطفیٰ در زمین آسمان و غرض تیر اور مجسی میری مرشد فی کہا</p>	<p>جا تا تھا یعنی سبق میں کی کیا حق فی نجاشتا اوزن میں خلق دیکھتا ہوں جہت بی کیف یہاں دیکھتا ہوں اپنی قلد صاف میں مشغولی میں کچھہ پہر اسی میں یوں کیا ہی حیرت من گنج تو یقین ان العین ایسی گنجائش ہی قلد اولیا</p>

یعنی بی اوس و لیلیٰ سعت
 ہر کہ خواہد ہمیشہ جنت
 اولیا کی بیہرہ صحبت نہیں
 ہی اثر صحبت میں ای مرو خدا
 یعنی بی اوس گل کی صحبت کا
 مولوی فی مثنوی میں بہ بلا
 اور نہ تو ہم کسید کا بس مرید
 ای بسا ہمیں دم دی است
 میری مرشد تھی مثال آفتاب
 بودین لیکر مسئلہ رہ نظم میں
 اونکی پر توسی بعض اوقات
 آن طرف کہ عشق ہی افزو در
 اگر با استدلال کاروین است
 یک سادہ صحبت با اولیا
 رہتا تھا صحبت میں میں
 یہ کہنا میں فی سنا ای نیک خو
 آپ فی اندر ہونے ہی او کو مثال
 یہ سخن اوس کی کہا جب باضوا
 جو گیا اس آہ پر با صدق جان
 کام تو موقوف زاری دل است
 یا در کہ تو مولوی کا یہ سخن
 اسی محمد پیش حق رو آپ سے
 اسی خاک چہمی کہ آن گریان آو
 ہر کجا آب روان سبزہ شود
 یعنی رو پیش خدا ای مرد راہ
 اسی ہی کی رو کی تو قرب خدا
 چون شمع بر رہ کوی کے

جس میں ہی نور تجلی حبس وہ کر
 گوشین اندر حضور اولیا
 تا نظر آوی جمال بار خورشید
 شیخ سعدی گلستان میں کہا
 ورنہ میں ناچیز گل ہوں سسر
 صحبت صبا و بد کو یوں کہا
 ہمیں کی دنیا میں بہت پو پید
 پس بہرستی نباید داد دست
 اوس کی صحبت تھی مجھی ای کامیاب
 تا پڑھیں مومن ای سب زمزم
 مسئلہ میں لکھی شعرو میں سب
 بو حنیفہ شافعی درسی نکر
 فخر رازی راز داروین سے
 بہتر از صد سال بودن در تقا
 علم میں پڑھتا تھا اوس کی صحبت
 دیکھنا مکروہ اپنی ستر کو
 وقت پاکی جھکوی اونکا ساحل
 ہو گیا خاموش سن سائل جواب
 ملکیا او کو خود ای دو جہا
 بی تصریح کامیابی مشکل است
 اوس کی تمثیل دنی کی ہی سن
 مہربان یادہ ہی وہ باب سے
 وی ہا یوں لکہ آن بریان
 ہر کجا آب روان رحمت بود
 مثل چرخ رہ تو ستادہ چاہ
 تا ز کوی حق تجھی اک دم جدا

گوش لوسی سن کلام مولوی کے
 اولیا مرآت نور مطلق اند
 اور کہہ صحبت بد کی تو حذر
 یوں کیا تھا خاک نے مجھی کلام
 جبکہ مٹی میں اثر صحبت کا ہو
 صحبت صبا تر اصباح کند
 مثنوی میں مولوی کرتا ہی نقل
 اوس کی صحبت کچھ جو آئی مہربان
 ایک دن مجھی کہا ای نیک فی
 اور پو مقبول حق تیری کتاب
 سن کلام مولوی اسی ہی صفحہ
 صد کتاب و صد ذوق دینار کن
 پامی استدلالیان جو میں بود
 مولوی دم بہر جو دلی کا ہمیشہ
 ایک دن اک شخص سائل ہوا
 ہی مری اس مسئلہ ہی عقل گم
 یعنی کر لیتی ہیں کچھ میں اپنی بند
 یا آئی از رہ لطف و عط
 سن کلام مولوی معنوی
 اسی محمد رو کی مانگ حق ہی دعا
 تا نگزید ابر کی خند و چین
 مثنوی میں دیکھہ قول مولوی
 در پی ہر گریہ آخر خندہ است
 باش چون دلاب نالان چشم تر
 جیسی چرخ لیتی ہی رو و کی
 بیہرہ راہ حق میں ہو کر ملتج
 فصل سبت و ہفتم در بیان فرائض ہم

مثنوی میں کہہ گیا ہی ای حق
 اولیا آئینہ خاص حق اند
 ہوتا ہی بی شہرہ صحبت میں اثر
 ہی اثر اوس گل کی خوشبو کا
 تو تو خود انسان ہی ای نیکو
 صحبت طالع تر اطلاع کند
 ای بہت اہمیں میں انسان کی
 مولوی جو صاحب شریعت پیمان
 کچھ مسائل جمع کر توفیق سے
 حشر تک بخشی خدا تجھ کو ثواب
 شعر یہ اور کجا ہی شیرین از بابت
 خستہ دل با دلہ گلزار کن
 پای جو میں سخت بی تکمین بود
 سو برس بہتر ہی تقوی ہی میں
 پوچھا اوسنی مسئلہ مکروہ کا
 لیتی ہو کس طرح پاکی اپنی تم
 تا نہ سوچھی کچھ ہمیں ہی ہوشند
 راہ جھکوی پاک مردونگی دکھا
 تا براوین تیری مطلب ہی آ
 آما دعا ہو تیری مقبول حسد
 مانا لہ طفل کی جوشد لب
 چشم گریان کی یوں اوسنی ح کر
 مرد آخر میں مبارک بندہ است
 تا تجھی بخشی خدا جنت میں گم
 چاہ ہی زاری کنان ہی نکتہ پاب
 مولوی فی اسکی یوں تمثیل ہی
 آخر میں ہی تو ہم روی کے

<p>کہتی ہیں فرضیں پنجم میں ہیں چار قیسری مٹی پہ مارو دونوں ہاتھ پیر و پیر بائیں پر دہنی ہاتھ کو اور تیم اوسپہ کراہی با خدا جیسی کمل یا ہو خدا یا پشال اور زمین مسجد کی اسی پر خدا</p>	<p>مستحق ہیں عالمان باوقار پہر ملو یا تو نکو اپنی موزنہ کی ستار حکم ہی کجمنی تلک کی نیک خو جو زمین سی ہو وی پیدا بر بلا ناروا ہی اسپہ ای نیکو خصال پاک ہی لکین تمیسم ناروا</p>	<p>پہلی مٹی پاک ہو ہی سب سب چوتھی پہر یا تو نکو مارو خاک پر بعد ملن سخی سی پنجہ یکدگر اور زمین سی جو ہو پیدا وہ چیز توڑی ہی جویشی وضو کو سب سب کیونکہ ہی تعظیم اوسکی اسلیے</p>	<p>دوسری نیت کا کرنا بیشتر سوت چپ ہی پہر پیر و پیر ہی یہ سنت سننت خیر مت تیم کر تو اوسپہ ای عزیز اوس سی توئی ہی تیم ہی مگر ناروا ہی بس تیم کی لیے</p>
<p>فصل سبست و ہشتم در بیان فرض غسل</p>			
<p>اور فرائض غسل میں کہتی ہیں پہلی کلی کر تو ای نیکو خصال اور فرماتی ہیں یہ خیر البشر یعنی وہ سب بال تن کی بر بلا وہ نہ کہولین سر نہاویں سر سب</p>	<p>دوسری پہر ناک میں پانچو ڈال تاجابت کا اثر جاوی چلا مال یا سوکی رہیں یا پورین تر</p>	<p>تیسری وہ حکم ہی سارا بدن تحت کل شعرة جناب ہی ولکین عورتو نکو یہ منا ایک جریا لون کی اسی مرد خدا</p>	<p>مستحق ہیں عالمان نیکدینا تاجابت سی ہو تیرا پاک تن غسل ہی ہر بال کی سخی مگر جسکی چوٹی میں پرا ہو موی با حکم ہی سبکو بگووین بر بلا</p>
<p>فصل سبست و نهم در بیان فرض کفایہ</p>			
<p>کہتی ہیں یون عالمان باادب گوش کہ اول جنازی کی نماز اون دوسنی ایک جا شامل ہوا</p>	<p>ہیں شریعت میں کفایہ ایک یہ کفایہ فرض ہی ای با نیاز ساری محفل ہی کفایہ وٹہ گیا</p>	<p>پانچ امین فرض میں سنت ہی دس اگر مہی ہون اک جا موشنا اور اون میں کچھ کلام ہوونی پوی</p>	<p>دو کو وجب کہتی ہیں ای فرد اور جنازہ او سطرشی موروان لین اجازت اوسکی وارث</p>
<p>ترجمہ حدیث شریف کہ از مشکوٰۃ مشکوٰۃ</p>			
<p>اور لکھا مشکوٰۃ میں انجمن شریف آج گر بخشا ہو سکین کو طعام پہر کہا حضرت فی یہ بار دگر پہر یہ فرمائی لگی حضرت نبی آج اوسکو ہی کیا مینی ادا یون کہا صدیق فی ای نیکنو جسطر منی چاہی تو صدیق جا جو کہ جمعی کو کری یہہ چار کام شکر شدہ جو بکو ہی حاصل ہوا</p>	<p>ایک دن فرماتی تھی خیر البشر یون کہا صدیق فی ای نیکنام آج روزہ جبکا ہو دیو ہی سب کوئی تم میں سی ہو اسی مقصد ہی فضل حق سی یا رسول مصطفی آج دیکھا مینی جا بیار کو کہہ نہیں تجھ کو وہاں کہہ کا ذرا اوسپہ ہوگی آتش و فوج حرام</p>	<p>اپنی اصحابو نبی شاہ دو جهان مینی اک سکین کو کہنا دیا یون کہا صدیق فی ای پیشوا آج کی جو سنی میت پر نماز پہر لگی کہنی یہ تیم الانبیا سنکی فرمائی لگی خیر البشر کہتی ہیں وہ دن تہا جمعی کا مگر اور پری سخی میں جمعی کصلوٰۃ</p>	<p>یعنی ہی مٹی کوئی ایسا جو ان واسطی اللہ کی اوسکو کسلا آج روزہ ہی مرا بہر حندا عرض کی صدیق فی آبا نیاز آج عیادت کو کوئی مٹی گیا واسطی تیری گمنا جنت کی در مستحق ہیں عالمان خوش یہی کہنی تہا جمعی کا مگر دن جمعی کی چاند تہا رمضان کا</p>
<p>بیان کفایہ دوم</p>			
<p>سن کفایہ دوسری ای نفس فرض ہی یہ میں اوس وقت چو</p>	<p>جز خدا دلمین نہ کہہ خوت سر جب کرین غلبہ گریہ کا دن</p>	<p>کہتی ہیں عالم کہ دوہین گل جہا مستحق ہووین وہاں سب دور</p>	<p>فرض میں فرض کفایہ کر تو یا حکم ہی عورت ہی ہو شریف</p>

اور لڑکی جتنی ہو زمین ہوشیا	ہو زمین باہم مستعد بر کارزار	اوس جگہ پر سب کریں جنگ تکیا	یا اونہیں باہرین ویا دیوین کمال
اور کفایہ دوسرا ہی یہ ہے با	ماید کہہ اسکو تو اسی عالی ترازو	جبکہ کفار و نپہ جاوین ہونان	ہی ہی فرض کفایہ اسی جوان
کستی ہین یون راویان مستبر	ساری شہرون میں جو پہنچی ہیر	جاوی ہر اک شہر سی اک نوجوان	اوٹھ گیا سب کفایہ پیکان
یعنی جا کر اونکی وہ شرکت کری	باقی ماند و پیر خدا رحمت کرے	اور سخاوی ایک ہی پیادہ سوا	حشر میں پوچی گاسے کر دکا

بیان کفایہ سوم

تیسری پڑہنا کلام اللہ کا	یہہ کفایہ فرض ہی ای با خدا	اپنی کور میں ایک ہو قرآن خون	ہی اوس سب سی کفایہ ای جوان
اور پڑہنا فرض عین اندر نماز	ہر مکلف بند و نپہ اسی بانیا	کستی ہین اوسکو مکلف اہل از	فرض ہی جس شخص پر ذرہ نماز
وہ مکلف شخص ہی ای نیک خو	یعنی ہو وی صاحب اسلام جو	اور پڑہی جو روز قرآن کریم	ہی یہ سنت پر ثواب ہکا عظیم

ترجمہ حدیث شریف

یون خبر میں ہی پیمبری کبسا	خوب ہی پڑہنا کلام اللہ کا	ہر مہینہ ختم اک قرآن کرے	نہ کہ لیکر طاق میں اوسکو دہری
اور اگر ہو وی کوئی چالاک و	ختم اوسکو ایک مہینے میں دست	ختم اوسنی کر گیا مہینے سی کم	یہہ نہیں بہتری ہی و ملا ہم
ختم بعضے کہتی ہین تہ روز کا			یعنی اس سی کم نہیں جائز کیا

بیان کفایہ چہارم

اور کفایہ سن چہارم ای جوان	ماید کہہ اسکا میں لکھتا ہوں	کہتی ہین عالم کہ دو میں علم دین	فرض عین فرض کفایہ با عین
فرض ہی یہ عین علم بندگی	کہو اوسکو یاد تم نازندگی	اور کفایہ ہی ہی فاضل کی مراد	ہو وی تفسیر و حدیث و فقہ یاد
اہل محمد علم پڑہ بہر خدا	مولوی فی جسطح فرما دیا	علم دین فقہات و تفسیر و حدیث	ہر کہ خواند غیر ازین گرد خدایت
قوم میں اپنی اگر ہواک پڑا	سکی گردن سی کفایہ اوٹھ گیا	اور ہو وی قوم میں عالم اگر	یہہ کفایہ سن ہا اوس قوم پر

بیان کفایہ پنجم

کستی ہین یون راویان اہل دین	و عظیم ہی ختم کفایہ با عین	یہہ کفایہ فرض ہی ای مومنان	پند نافع از برای صالحان
سن کلام مولوی معنوسے	مشوئی میں کہہ گیا ہی ای ا	پند مردان را پذیرا شو بجان	تا رہی از خوف و مانی دران
و عظیم ہو وی شہر میں گر ایک جا	ہی اوس سب کفایہ بر ملا	اور نو وی شہر میں ای با ادا	حشر میں ہونگی دشیمان پیش رب

بیان کفایہ ششم

اور چھٹی و جب ہی عطسی کا جوا	کستی ہین یون عالمان شیخ و شاہ	گر کسیکو چھینک دی ناگمان	اور کھی احمد شد وہ جوان
سکی اس کلکی کو اک مرد خدا	یون کھی یہ حکم اللہ بر ملا	بیگمان و جب ہو اسے ادا	یعنی محض سی کفایہ اوٹھ گیا
اور مذہبی ایک سہی و کا جواب			اس کفایہ سی رہا سب پر عذاب

بیان کفایہ ہفتم

ساتویں احوال واجب کا تون	کستی ہین اسطرح عالم سخن	وس اگر مومنان انک جانشین	اور سلام او پیر کھی اک مرد دین
اون دوسریسی ایک ہی پوچی آ	یہ کفایہ ہی اوس سب شتاب	اور کھی کوئی نہ و علیکم سلام	یہہ ہا سب پر کفایہ لا کلام

بیان کفایہ ہشتم

Marfat.com

<p>آٹھویں ہی یہ کفایہ سنتی یعنی بیٹھی وہ برای اعتکاف بعضی کہتی ہیں کہ بیٹھی شرب و اور ترکی پاؤں مسجد سے بدر اور نہ بیٹھی شہر میں گھر میں ایک</p>	<p>آوی جب کیسویں رمضان کے کہتی ہیں سب کفایہ ہی مسافرا مستکف ہو کر کی ای کہتی فروز نی ضرورت ہی بہ فاسد سہرا</p>	<p>حکم ہی بیٹھی ہر اک مرد خدا تین آن کہتی ہیں بعضی عالمان اور دنیا کا نہ لاوی وہ کلام یعنی جاوی وہ برای احتیاج</p>	<p>اپنی ای شہر کی مسجد میں جا مستکف ہو کر کی بیٹھی بیگمان جو مسائل اور عبادت کی تمام کہتی ہیں جائز ہی عالی مزاج یہ رہا باقی کفایہ سب پہ لیک</p>
<p>پہلی صدقہ دی تیر ہی تہی نماز اور اگر جو ہو تو دی یک صاع ہر نصف صاع ہوتا ہی ای مرد پیر دی عوقل تنہا ہی ای نکاح ای جوان اوس کا روزہ ہی نہیں جاتی ملک</p>	<p>یعنی عید الفطر کی ای با نیاز ہی یہ فرمان ہی ای خوش سیر دی گندم چٹانک اور ڈیرہ سیر ہو گا سایہ سر کا حشر میں عیان</p>	<p>متفق ہیں عالمان فی صفات پہلی واجب وتر ہی ای باقتدا بیان صدقہ عید الفطر دیوی سکینون کو گندم صاع لکھنؤ میں صاع کہتی ہیں تولا اور نابالغ ہو دختر یا پسر کہتی ہیں دی تیسیرنی کما</p>	<p>دوسری توجہ و عمرہ کراد چوتھی قربانی ہی واجب بر ملا تول ہی کھی کی ای مرد شجاع تین سیر اور آدہ پالی بر ملا یا کنسیرک یا غلام بیچ اگر جو نہ دیوی صدقہ عید الفطر کا چوڑ جاتی میں اونھی بر فلک</p>
<p>یعنی روزہ اوس کا تنہا ہی نکاح تا تہی بخشی خدای دوجان دہوی ہی تیر میں کی اکثر خالص</p>	<p>آسمان کی نیچی بالای ہوا بدلی اسی حشر میں اک سایبان</p>	<p>ای محمد روزہ رکہ ہر خدا اویگا جب میں ہر پر آفتاب</p>	<p>اور دی صدقہ تو عید الفطر کا خلق کو مہونی گا جو مثل کباب صدقہ او سجا پر تری ایگا کام</p>
<p>اور قربانی کری پڑہ کر نماز کیو قربانی کو بند ہا تندرست</p>	<p>ہی یہ واجب شرع میں ہی با نیاز اور ہو وین سکی بر اعضا درست</p>	<p>کہتی ہیں اوسکو ہی قربانی آوا لی جوان سینڈ ہا تو ای الا کر</p>	<p>جو تو نگر ہو دی ای مرد خدا پیل سی ہو تیرا بخوبی تا گذر</p>
<p>لکھتی ہیں اہل خبر ہا صدقہ شط ہو جو وندہ و رینڈ ہا کو پسند اور اگر ہو وی کوئی بیل حال ساکری وہ ذبح ای ہا تہ سی</p>	<p>ہو گا یہ مرکب تمہارا بر صراط اس میں شرکت ہی نہیں ای ہونند سامنی اوسکی کری ہون ہلال</p>	<p>گاؤ بیل ہینس لیوی یا شتر کر تو انکو ذبح اپنی ہا تہ سی بعضی کہتی ہیں چہری لی ہا تہ</p>	<p>سات شخص شرکت کریں چاہیں اگر یہ خبر پہنچی بھی مشکو تہ سی ہا تہ دیوی اپنا اوسکی ہا تہ میں نیچی اوسکا ہا تہ شرکت میں ہی</p>
<p>اور لکھا ہی کنز میں ای علی خدا یا کہ بی غتہ ہونا بالغ پسر یعنی ہون تکبیر ہی افنگر اور کری اگر ذبح تر سا و ہود لان مگر اسم خدا لا وین بجا</p>	<p>ذبح ان شخصوں کا کرنا ہی روا یا جو ہو وی غسل میں ہون بشر جب وہ ای ذبح اوسکا سہرا یعنی ہودی وہ نصاری ہی ہود اور کرہ میں تکبیر کو اوسپر ادا</p>	<p>جیز ہویا ہو محنت یا غلام ذبح ان کوں گا کرنا ہی درست مشترک و مرتد مجوسی کا ذبح بعضی کہتی ہیں ذبح انکی روا ذبح کی تکبیر سن ای ہوشیار</p>	<p>پاک زن ہویا کہ حال غنیمت لیکھا ہو کر ای ای ای ای ای ناروا ہی اسکو تم جانو صریح نزد بعضوں کی بڑی ہی بر ملا پہلی بسم اللہ کہ تو ایکبار</p>

پس چونکه الله کبری است
اسی بس سوتی بی مانی عمل
لیک حصه سلی دی راه خدا
اور جو هووی شخص ذی ان
اور پڑه تکبیر ای مرد خدا
ای محمد یاد که حکم رسول

تکبیر نیست
نصف لی دی نصف راه اول
دو مرد دی هون جو بیتری آتربا
نصف اسپری ساج یو شخص
جسکه آوی عرفه عید منجی کا
تا کبری تکبیر تیری حق قول

الله اکبر
اور نزد خفیون کی سبر
ایسرا حصه نولی ای با خدا
کستی من جائز بی قربانی مگر
پڑه نوبن تاریخ سی شل ملک
کستی من جب پڑه کی هو فارغ

بی بو من حکم خدا قول نبی
من حصی کرتو ای والا کبر
ای شریعت من یہ قربانی روا
دسویں سی لی بار هو یکن سبر
بی بیست تیر هوین کی عمر تک
دل سی پڑه حمد خدا ای بانناز

الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر

پانچویں باب کے خدمت کر
مردل سی باتوا صنع پیش
جس سی رضی ہو و نیکی مادرت
عاق گر جسکو کرین مادر پدر
ره توگی او نکی لرزان شل سبر

اہل جنت حق فی فرمایا او
جو وہ فرماوین اوس لایو کا
اوس سی حق رضی سی پی
واسطی اوسکی ہی بس ناسر
اور بنواونکی دعاسی نامید

کرتو نیکی دل سی با مادر پدر
اور کر زمی سی گفت از کو
اور غصی سی نکر ادنسی کلام
یعنی گر بخشین نہ حق کو والدین
اور او کا نام لیکر مت پکار

د اسطی خدمت کی رہ مانوی
کستی من اوسکو ادب سی نیکی
پہل نیا پو بکا کبھی ای مرد خام
چین دیکھی گانہ وہ ای فرین
بس بی سی ترک ادب سی ہو پکار

حق فی یون قرآن میں ہی
اونکی اکی تہا تو طفل شیر خوا
ای من محتاج تیری ونو پیر
کہ گیا سی ہو لوی ای نوجوان
کہ تو خود انصاف دلیں ای سبر

و بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

مختونسی بچکو پالا در کنار
چاہی اونکا تو ہو وی شکر
زیر پای مادران باشد جهان
کیسی خدمت کرتی من مادر پدر
اور ره طاعت من اونکی تو دم

کرتو نیکی دل سی با مادر پدر
شیر مان تی تی ہر شام سحر
جو وہ فرماوین تو لاوی بجا
دل پر از حد کر صحف درغل
باتھی بخشی خدا عالی مقام

طاعت اونکی مثل با زید
لای پانی سی کٹور اجلد سبر
دل من شیطان اونکی لایا سو سا
ای انیسین معلوم حال عادیان
یہ رو ای بچکو حق مادر
یہ رو اونکو نہ من ای بی ادب
اور خدا سی چاہتی من ہم آدم
صح کو جاگی جو وہ والا کبر
از رہ اگر ہر بار اللہ

حکایت

مان کی لائی تھی بجا خدمت
دیکھا مان سوتی ہی فرزند خا
اب جگا کردی اسی پانی پلا
گر گئی برباد اک باد خسران
تشد لب سوتی ہی مادر تری
ہی جگانا ما کاسن تک ادب
بی ادب بحر و گشت از فضل
دیکھا بالین بر ہی ہتادہ سبر
کرتو اسکو عارفونکا بادشاہ

مان فی ادنسی پانی مانکا اکر ات
مانکی پانی مجسی مان شاید پکار
آتش سوزان کری سبکو ملاک
اس سب غارت ہو وہ بو اللغو
اور کما خاموش ای دیو پید
چاہتا ہی ہر کسکو آپ سا
برف سی مانکی جا یا تونہ جام
اکی حیرت من یہ کی مان فی دعا
اسکو شاہ عارفین حق فی کیا

ایسی ہوتی ہی عاصی الدین

اور ہودی قید میں ہوسن گر
بادضو اسکو پڑی صبح وسا
دعا

اور پر یاد رکھی حق میں ہی دعا
اور رکہ اللہ ہی اوکی لیے
بخش ادکوا ہی مری پروردگا
کتی میں کافر ہو گر جسکا پر
ہی یہ لازم خمر لیکر اسکو دی
اور پر جسکا ہوسن ایچوان
ای پر لازم نہیں مینا شراب

کتی میں یون عالمان ہی وقار
دوسری مثل پر ہی استاد
گر لیا اوستی مینا ہی جوان
چوتھی رکشا ہی خسر حکم پر

اور چٹی طاعت کری شو پر کی ان
اوس ہی خدمت میں گئی تابکے
بسینال و سکی کری فرمان بر

ساتون جب ہی انی لاکر
اور نہ لاؤ اسکی نہ پر سخت بات

کتی میں یون عالمان زمینقام
کچھ ہوسا اپنی ہستی کانکر
چاہی تو پھلا قدم آگی دہری

حق میں فرزند و کی سلی ہی پرین

یعنی ہوتی ہی عا اولی قول

فائزہ

اس دعا کو وہ پڑی ہی ختم کر
کتنی میں اسکو پڑی چالیس روز
کھنزار و کصد و یک مرتبا
اول و آخر پڑی سو سو درود

خلصنی مرقید المشدید الھی بجزمت سلطان باتیز
وقل رب ارحمہما کما ربتیان صغیرا در سورہ بنی اسرائیل

رحم کرد و نونہ ہی خالق ہر ک
میں یہ تیری فضل کی سیدار
اور ہو فرزند ہوسن در سکاگر
اور کباب خوک ہی جلدی ہی
وہ شراب و کونڈی ہی سگمان
حدیسان، اور وہاں میشک غدا
جسطرح طفلی میں پالاتبا ہی
اور اگر کافر میں ہی اسلام میں
وہ جو فرما دی پسری لاشراہ
زرد کافر میں یہ دنون حلال
اور نہ توئی تمش و یعنی خفا
کیونکہ دین حق میں نہ پاپا کی

روایت

میں شریعت میں ہر انسان کی چار
علم دین جس کی باہر جسے باد
کتی میں مزدور و اسکو عالمان
ہی طاعت انکی وجہ گوش کر
یاد رکہ یہ مسئلہ ہی باخدا
حکم ہی اللہ دیوی وہ سبق
تیسری اتا جو ہوا ہی باخدا
کر تو خدیت انکی دل در جان

میان و حکم

ہی یہ وجہ شیع میں ای جانین
یعنی وجہ س سے یہ ساقط ہوں
کتی میں یون عالمان ختم
اور رسی طاعت میں شوہر کی ام

میان و حکم

نہن نفقہ زن کو دیوی عمر
ہی یہ حکم شرع ای نیکو صفات
اور اسکی کنتی میں خاطر کرو
اور برادرسن کو کدای مانیاز

فصل سی و نواں در بیان بیج کار ضروری

جلد کرنا حکم ہی بی بیج اکام
موت کو توجان لی بالای سر
یا قدم آگی ہی تو چھی بہری
سوت جب آگی ای مرد خدا
حکم جسم ہو چکا خالق کا

جسکہ تم ازنی کرو طاعت

صبح و شام ہر روز ای ہی
مار باہر قیدی ہی شخص زود
ایست

جیسی فرمائا ہی قرآن میں خدا
نعمتوشی نمازی اور شیری
کر عطا او نکو آلہ العالمین
اور بنا تو خوک کی جلدی آبا
سبب جائز ہی نہ تو شخص
یون کمی و س ہی منت مش
اور دل ہوسن بخش ہی باکی

باب اول جس سے جو پیدایا
اور نہ لی شاگرد ہی سخت کما
اوسکی شوہر کا ہی تہہ پاپا
منہ نہ پیدایا کی کہی فرمان کی

بیشی کو شوہر جو دنیای ہی
جو کمی اسکو بجلاوی تمام
یعنی حاضر ہو ہی رضہ شگری

ہو جو او سکا روز مرہ اسکو
جو کری قصد انفسا ہی

تا انھی انھی ہی ہی
پہرچی مہلت نیرگی اسکا ذرا
چھوڑ دیکھا مرغ جان تن کا

<p>مر تو پہلی مرنی سی ای خوش بدن کیا سی اوسى جو تو کا بیان مرگ تبدیلی کہ در نورى بڑی جو مری گلارہ حق میں بیشتر ادب جہاد کا فرمان ہی اصغر شیراز دہن کہ خود دبا بشکند تا کہ کا مین نکلی سرداروں کی ماتا ہی جو کہ ابنی نفس کو</p>	<p>مولوی فی مثنوی میں اچان فی خنان مرگی کہ در گوری ہی وہ نہیں مرنی ہی ای والا کھر کہتی ہیں اسکو جہاد اکبر سہل شیری ان کہ صفحہ شکند جانی ہیں گھوٹی دھاکر زہر</p>	<p>بھتی ہی گر آپ سہی اپنی مرا گھر نہیں مردن فراغت ہمارے پس ترن جسم جان شیر شہن ہی یہ مرنی ہی ہی خوش بناو یہ سخن اور مکابہ مصری کی ٹلی جو کہ توڑی ہی صفت کفار کو</p>	<p>یاد رکھ فرمائی ہیں خیر البشر تا کہ دیکھی اسی مرنی کا مزا معنی سو تو قبل مرنا زدن بود آن کی کہ بی بدن داری بدن یعنی کر تو نفس پر اپنی جہاد سن کلام مولوی معنوسے سہل یعنی کہتی ہیں اوس شہر کو اہل ہی وہ شیر نرائی سیکو</p>
--	---	---	---

روایت

<p>دوسرا ہی منظر گوشس کر ظالم و اظلم ہی مرد بیگان از سبب بی آلتی افسردہ است طاعت ایزد میں ہنای ہی ام نفس لوامہ کی ای والا نامم اپنی اوپر آب زردی غضب نی پلا میں لاو کر بارگشاہ دڑنا تھا دنیا میں تو اس جہاد دنی ہی والی کو کہتی ہیں بڑ کچھ نہ کہ دنیا و مافیہا سی کام صاف فرماتا ہی رب العالمین</p>	<p>نفس لوامہ ہی بہتر ہی پس چار میں ہی نفس آثارہ عیان نفس اثر در راست این کی ذرہ است اور لوامہ ہی پاکیزہ تمام</p>	<p>پیدا خالق فی کی ہی میں نفس جار جو کیا کر تا ہی دائم بندگی مولوی فی اسکی حق میں یون کیا یہ نہیں مرنی ہی بی فضل خدا</p>	<p>کہتی ہیں یون راویان ہی قار نفس سوم طلحہ ہی ای اخی یعنی کافر ہی یہ نفس جیسا نفس آثارہ ہی یعنی از دوا حق فی اس آیت میں کہا ہی ہی تم معنی لوامہ سن ای مرد دہن اور کہتا ہی وہ ای میری خدا حشر میں اوس ہی کہی یون خدا اور اوس پر حق کری گا و جھٹلا اور جو دہنا نہیں جن ہی بیان تا کہ ہی ہی خدا کی کردگار</p>
---	--	--	--

وَلَا تُسَبِّحُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةَ

<p>یعنی کر تا ہی ملامت و زہر شب مجھکو بھیجا تھا سبک تونی اللہ یعنی دل ہی دو کر خوف و خطر بڑہ قرآن میں لا اٹھا تو اہی ای محمد یا دع حق میں رمدام بڑہ تو اس آیت کو ہی مرگین</p>	<p>یعنی ملامت کر سدا ہی نہیں کچھ نہ تیرا حق کیا میںی ادا یان نذر دنیا میں تو دوتا رہا بس کہی گا وہ کہ میں باضی ہوا اوس جہان میں تو رہی کل بیان ہی نہیں اس زندگی کا اعتنا</p>	<p>یعنی ملامت کر سدا ہی نہیں کچھ نہ تیرا حق کیا میںی ادا یان نذر دنیا میں تو دوتا رہا بس کہی گا وہ کہ میں باضی ہوا اوس جہان میں تو رہی کل بیان ہی نہیں اس زندگی کا اعتنا</p>	<p>معنی لوامہ سن ای مرد دہن اور کہتا ہی وہ ای میری خدا حشر میں اوس ہی کہی یون خدا اور اوس پر حق کری گا و جھٹلا اور جو دہنا نہیں جن ہی بیان تا کہ ہی ہی خدا کی کردگار</p>
---	--	--	--

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

<p>حق ہی آنا سانی اوس ح زکا</p>	<p>پہر کری گا زندہ مردوں کو خدا</p>	<p>ایک دن ہو میں کی آخر کو فنا</p>	<p>ذائقہ چکھیں گے ساری موت کا</p>
---------------------------------	-------------------------------------	------------------------------------	-----------------------------------

ترجمہ حدیث شریف بروایت معاذ بن جبل

<p>حال امت کا تری کیا ہو ہی کا سن بڑہ صورت او تھا دی گ خدا خوک کی مانند ہو میں کی نمود جیسی بو آتی ہی مردی کی سڑی اور نہیں دینا زکوٰۃ ای کا سیاہ</p>	<p>ایک فی پوچھا ہی سی بر ملا شکی اوس ہی جب پیر فی کہا دوسری دنیا میں جو کہانی ہیں ہو گی اوسکی تن میں ای ہی بڑی</p>	<p>یہ روایت بن جبل ہی ہی ہی دو مہی احوال امت سی خبر وہ نہیں کی عیب میں جہان جو نہی تا تھا زکوٰۃ ای باخرد</p>	<p>نقل کرتی ہیں محدث ہی اخی یعنی روز حشر میں خیر البشر بندوں کی سبب ہی ہی جو ان تیسری آوی اوس سی بوی بہ یعنی جو دنیا میں ہی صاف</p>
--	--	--	---

ترجمہ حدیث شریف

اوسکی حق میں خون پیمبرنی کہا
 حشر میں اوس ہی کی گانو لکرا
 سن کلام مولوی آی خوش سر
 یعنی برسی ہی نہیں پانی اوپر
 چوتھی نکلیں کی بریدہ دست پا
 پانچویں عالم جوہن کی بی عمل
 اور اوٹھیں کی چوتھی گونگی وہا
 کہتی ہیں نماز اونکو اہل دین
 روز محشر وہ اوٹھیں کی بی قات
 اونکو دیوی کا خدای دادگر
 دسویں نکلیں کے بشر مثل قمر
 جو کہ لائی ہیں بجا حکم خدا
 دوسری تجھ پر سیکار ہوئی فضل
 اور بعضی کہتی ہیں آی خوش سر
 قطع یون اہنت کو کرتی ہی تمام
 اور چاہی کا حسی خلاق جان
 اور تحسن ہی قرض آی خوش سر
 تیسری دختر کر ہوئی جوان
 چوتھی جو عمان ہی تیری گھر
 پانچویں بہت کی چلبلی نماز
 ماسوا ان پانچ کاموں کے عیان
 پانی پینا چار جا بھی سب
 تیسری پسنورہ مومن کا بی
 گوش کہ فرماتی ہیں خبر بشر
 لیکن اطن ہی میں اوسکی بیخبر

بھی وہ قابل بالیقین انسان کا
 قونی دنیا میں کیا تھا قتل عام
 شہوی میں لکھ گیا ہی سر
 جو نہیں دیتی زکوٰۃ مال زر
 جسنی ہمسای کی رنجیدہ کیا
 وعظ کہتی ہیں خود کرتی عمل
 جو کہ ہیں مغر و طلعت میں بیان
 جو یہاں تی ہیں نقصان بالیقین
 واسطی اونکی ہیں بس آتش کی دا
 جامہ آتش کہ تاہنیں بتر
 اوسنی روشن حشر ہو گا سر بسر

جنتی دنیا میں مرین گی خوش سر
 یعنی خود تیرا نہ تھا حق خدا
 ابرنا بار دہی منع زکوٰۃ
 اور ہوتا ہی زنا جس جہاد م
 یعنی کافی کا خدای ادگر
 دانتوں سے ہی پنی وہ تین کی زبان
 ساتویں نمازیان کرتی ہیں جو
 یعنی ساعی ہیں پیش حکمان
 آٹھویں گردن کشان ہیں جو بشر
 اور نوین حاکم جو ظالم ہیں بیان
 بعضی اونہیں ہون کی مثل فنا

خون اوسکی تھی ہی آی خوش سر
 صاحبہ کجھینہ تہا ہی بیجیا
 از زنا افتد ربا المذرجات
 آتی ہی اوس جا وہا ہی نیک نام
 دست وہا حشر میں اوسکی سر
 شہ سے اونکی پرچہ بن گاروان
 اونکو سولی دین کی روز حشر کو
 بہر تادان وزبان مردمان
 چلتی ہیں از خود اگر تھی سر بسر
 روز محشر ہون کی نابینا عیان
 بعضی ہونگی جیسی تہاری بیجا ب
 اونکا ہو گا حشر میں یہ مرتبا

بیان عجیل گردن در کار دوم

جلد کر اوسکو ادہتی میں قرض
 کیونکہ بدی قرضی مرد خدا
 الْقَرْضُ مَقْرَضٌ الْمَحَبَّةُ
 جیسی قینچی کافی ہی کا غلام
 اور بلی قرض کی دی گا خدا

قرض حسنہ خوب ہی دیوی اگر
 اوسکو بخشی گا خدا اس نیکان

بیان عجیل گردن در کار سوم
بیان عجیل گردن در کار چہارم
بیان عجیل گردن در کار پنجم
 پیش کہتی ہیں اکثر مردمان
 کام جلدی ہی سو ہی شیطان کا
 کام جلدی کا نہیں ہوتا درست
 دیکو کہتی ہیں سب ایدرست

فصل سی و دوم در بیان استادہ نوشیدن آب

استادہ ہون کی آی والا ب
 پہلی زمزم کو پی ہو کر کھرا
 سوا اللومینین شفاء
 یعنی جابلن سیکستی بیجان سی
 اور تن کو بخشا ہی فر ہی
 ہی شفا پسنورہ مومن سر بسر
 دور کرتا ہی یہ پانی درو سر

دوست کو کرتا ہی دشمن بر ملا
 قرض ہی قینچی محبت کی گھر
 حشر میں کہتی ہیں سخت اوسکو سزا
 بدلی اوسکی قرض خود دیتی عیان
 اک ترم کی بدلی آی جان جان
 جلد اوسکا کر کج آی مہربان
 جلد اوسکو دی کھلا تو وقت پر
 پراوسی رکھ گور میں ہی بانیا
 دیر کرنا کام ہی رحمان کا

دوسری ہو
 کہتی ہیں اس میں شفا ای نیک پی
 کیون میں ہم کہتی ہیں جہوشنا اوسکی
 اس سے ہوتا ہی دل مومن قوی

اور چشمی و ششانی چشمه کو
اور گوی ہی دفع بہ آزار کو
اور سکو آشتا میں جو بی
چوتی استادہ پی سی بسیل
نقل کرتی ہیں محدث بر ملا
یہ روایت ہی بخاری ہی بیان
سستی ہی فی الفور امر مصطفیٰ

جو پی او سکو کسی نہ مانو
بس نقوی ہی دل بیمار کو
یہوک جای او سکی تم ہی نیکلی
یہ روایتی نہ عالم ہی جلیلا

دافع خفقان ہی یہ پانی تمام
کتی میں اب سکم ہی ہاضم تمام
چاہی ہو من کا پس خوردہ مہم
باسوا ان چار پانی کی کتری

بس نقوی اور سہی ہی مہم
ہی صفت سجون کی سہن تمام
مثل زمزم پی بہ تعظیم تمام
نار و ہای اور اگر پانی سبے
اک صحابی ہی کتری پانی پیا
جلد تی کر کیوں پاتونی کتری
مانہ باقی پیٹ میں پانی ہی

مرحومہ حدیث شریف کہ از تواریخ بخاری

ساتہ تباہت کی نہ یکو جوان
اکتسی من با صد ادب لایا بجا
دیکر حضرت ہی فسر یا اوسی
یعنی کی اوستی ہا نیر جلد تی

مصلی و سوم در بیان ہستی

نہ لانی میں ای مرد عزیز
وہ ریگا خوار دنیا میں مہم
اس سی ہوتا ہی فقیر مہوا
یہ سبب خوار یکا ہی ای مرد
خوار کمی ہستی ہی سسر
لانی ہی دل پر سیا ہی سستی
نہستے میں وہ ہنسا د ائم را
ہی یو ہن حکم رسولی و الکرام
ہو گا وہ درویش گری اغنیا
ہستے کا ولید یہ لانا ہی لغ
ن میں جو ہستی ہی جاہہ ہٹا
منع ہی و سکا نملالی ہوا
کرچہ بورہ رست ہی والا ہجر
زانکہ ایشان اور چشمی و ششانی
آتی ہی او سپر اسر ہستے

سن پوسلی اسکوی والا گھر
پسری جو ہو کی نگاہی انھی
پانچوین کر کی وضو ای نیکو
ساتوین جو بیاز کا چلکا جلا
یعنی گراؤن ہی آوی ذرا
کتی میں عطار ای والا گھر
پہلی ہو پانی سی کنگی عین
دسویں جو کٹ پر جو ہستی آوی
بارہویں مگر کا ہو جالا لگا
چودھویں شیکوندی جارو کو
سولہویں جو چو شیر کا خلا
بفد ہم کماوی قسم جوٹی کوٹی
بس کلام مولوی مسنوی
کتی میں اٹھارہویں فسق و فجور
یسویں جو شخص سووی صبح کو

گر خنابت میں کوئی سووی شہر
شہ کو یاد نہ کو اگر سووی کوئی
دست و پا دہن سی پونجی اپنی
جلد او شہرستی کتسی ہن ہی
یہ سبب ہی ہستی کا بر ملا
از گد ایان پارہای نان مخ
بال ہر ڈا ہی کی بجا او چیان
رزق کی ہوتی ہی اس سے بکلی
گہری اپنی دور کرای باخدا
گہر میں اپنی کتسی ہن ہی نیکو
کر کر ہی دنونین ہی نیکو خصلا
وہ ریگا خوار شیک آدی
ششوی میں کنگی ہی ای آ
یہ سبب ہی ہستی کا بال ضرور
ہستے میں اوستی ڈالا آب کو

کتی میں عالم بری ہن میں جنہ
دوسری جو غسل میں کہا طہام
چوتی لی جو نام مان اور پک
اور چشمی نہ کر وضو ناقص جگ
آٹھویں دہنی کا گرا ہو اگر
اور فقیر و شہی لی روٹی خن
او یوں جو خشک کنگی کو کر
تاچی آباد کر ہی حق مہم
گیارہویں جو شہ کو دیکھی آنا
مرہویں ہستی نہ ہون کو نہ چرا
ہی یہ ہند ہویں کہ کتسی ہن ہی
یعنی ہوی جو درخت سوہا
اور ہر ای جسکی ہر عادت قسم
رہستان ہر حاجت سو گتہ
شام ہی یسویں سوہو کوٹی

مصلی و ہارم در بیان کرکوسی

مرحومہ حدیث شریف کہ از مشکوٰۃ مشکوٰۃ
او کی کا نونین خدای و جلا
ڈالیکا گرم سیر حشر میں

المخالیس بالامانۃ کے ذانی المشکوٰۃ

کان دہر کر چوستی و سکو اگر
اور کر گا بر فضیحت نشر میں
ہی بحالیں بالامانہ بر ملا

اور سرگوشی جو کرتی میں بشر
یوں ہی فرماتی ہیں ہی سیری
اور فرماتی ہیں یوں خیر الود

یعنی محفل ہی مانتا ہی ہے
روز محشر اوسکی علامت پنجہ

مت خیانت کرانت سین
بس نکالیکار زبان کبری کو

جو کبکجا خبرای با خدا
اور ہی قول ہی خوشی

یعنی اس محفل کی اور محفل
دیکھ سندیں گہا ہی

وہ اوٹھیں گی حشر میں باجنہ کو

بوحقیقت ہی دایت ہی عیان
جو سحر کرتی من وہ سحری

دیکھ لی سند میں ہی الا کمر
پوسنلی اونکی کر نکا کردگار

کستی میں فرمائی ہیں خیر
میں سو با ہم فرشتی آشکار
اور یہ سچ سکی حواد نکا کام

ترجمہ حدیث شریف

ترجمہ حدیث شریف

تا کرین نہ لعن او پیر بس مدام

میں شخصوں پر ہی لعنت ہے
روز محشر اوشی پوجا جاکا

سہلی و سپر لعن کرنا ہی خدا
نگہا ہی ہو لوی ای نیکام

حسنی مدیکر نہیں لیا کیا
وعدہ با بادر وفا کردن تمام
ماہر نبی در قیامت فیضان

اور فرمائی ہیں یہ خیر بشر
یعنی جو کرتی نہیں وعدہ وفا

وعدہ نا اہل صدر پنج روان
مرد ہو کر جو بناوی شکل زن

وعدہ کردن او فاشد بجان
تیسری لعنت ہی و سپر رطا

حسنی نامنا کو بخیر کیا
تا کہ جادی و شکست کی

فصل سی و پنجم در بیان شاشیدن

یعنی سکا یا بطرف راہ دور
کستی میں یون عالمان سیکو

دس جگہ میں وان کر پیشانی
تو کسی پیشاب و سجا نب کر

پہلی کستی کی طرف ہی با خدا
بیسہ ہی ہو جسطرف کو آفتاب

منع ہی کرنا او وہ پیشاب
منع کرنے میں او ہر سستہ

دوسری و شصت ہر ہودی فر
چون ہی ہودی جو درخت بیوہ

پنچ اوسکی منع ہی ہی ہوشیا
ساتویں دریا میں ہی نیکو چول

پانچویں کستی میں رستی میں
آٹھویں مور کہ کا جسجا پیر

کیونکہ رستہ ہی تازی کا گذر
تو نکر پیشاب سے خارج پیر

ہون چٹی جس جا قبور ہوسان
اوسیں اکثر رستی میں ہوت بلا

اوس سبب کستی میں عالم ناروا
ناروا ہی میں ہی ای با اوس

اور نویں وہ ہی میں جو سخت
اور دہم سوراخ میں ہی ہویا

منع ہی او سجا نکر پیشاب
تو نکر پیشاب در میں شمار

حکایت

کستی میں ایک شخص فی پیشاب
جبکہ کپڑے پڑا اوسکی پیشاب

تا کیا سوراخ میں ہی نیکو
غار سی آنا نکل کیا چو تاب

اوس میں ہتا جن تباک فر آخو
اک طمانچہ بسا مارا سنی جو

زیرک دانا و عالی خاندان
منہ پر اوسکے گرا انسان

فصل سی و ششم در بیان شناختن جانوران پاک و ناپاک

یعنی میں پاک ہی وہ جانور
یا ہمیشہ کماوی جو مردار ہے

جو پرند و پھن شکاری ہو مگر
کستی میں عالم اوسی ناپاک ہی

مار پر خوشی از کماوی وہ چیز
وہ جس میں ہر چند نہیں درند

وہ جس میں جانور ہی پاک
جو کہ کرنا ہر ناپاک

یا نکر تا ہو جگالی کو کہے
باز میں من جو رہی سوراخ کر

وہ جس میں جانور ہی شقی
فصل سی و ہفتم در بیان بہا ہی

ایک دین پاک ہی گھوڑا مگر
بہا ہی مطاہر و مقدس

زرد عالم وہ جس میں جانور
اوسرا بالی مقید گمان

کسی میں یون عالمان ذمی مقام

پانچ ہالی میں شریف بن آنا

پہلا ہالی سیکا مطاہر اب جان

تیسرا مکروہ ہی پانی تمام
کھتی ہیں مطلق وہی آئی مٹوین
یا کٹوین کا ہو وی پانی بر ملا

چوتھا ہی مشکوک ای الامقام
پانی آتا ہی فلک سی زمین
کر وضو اوس سی ہی مٹوین

پانچواں پانی ہی مستعمل بیان
یا ہو حوض و نہر یا تالاب ہو
کھتی ہیں مطلق کی ہی چاہ

اگوش رکہ مطلق کا پہلی بیان
ہی وہ مطلق بیگان ای نکلو
مٹوین کو اوسکی بندر کہ ہی شستبہ

حکایت

نقل سن اک مجھسی ای گیتی فروز
پہر نیپا یا مین نی اوسکا کچھ پتا

مین نی اوسکا مٹوین پانی پتہ
مثل قارون چاہ مین وہیں گیا

تھی ہی بس خواہش حکم خدا
اب محمد مٹوین کا کہ تو بند

شکو میرا کھل کی گھوڑا گریرا
تاناہ پونھی چاہ سی نکلو گرند

بیان نھر روان

اور ہو وی نہر جواب روان
اور بہاوی گھاس کو ای نیک نام

نہر ہی وہ مثل دریای کلان
کھتی ہیں آب وان کھتی مین

کھتی ہیں سو گز ہو وہ ای والا گھر
لیکن اوسکا گرنہ بدلی ہو مزا

چلو بہر نی ہی نہ کہن جاوی زمین
وہ روان ہی آب پاکیزہ تمام

بیان حوض و دروہ

اور ہو وی حوض و دروہ مگر
گر پڑی اوس میں بخت آجوان
اور ان مین ایک ہو تبدیل گر

یعنی سو گز ہو وہ ای والا گھر
ہی وہ پانی پاک نزد عالمان
یعنی رنگ و بو مزا بدلی اگر

کھتی ہیں سو گز ہو وہ ای والا گھر
لیکن اوسکا گرنہ بدلی ہو مزا
مٹوین کو اوس سی ہی مٹوین

حوض کا گرنہ جو ہو وی عرض طول
جب وہ پانی پاک ہی آتی خدا
کھتی ہیں اوسکو بخش پانی ہوا

بیان آبہای چاہ

اور کٹوین مین جو گری پاک چیز
یا گری گو بہر کٹوین مین ای اخی
تین سو پھر ڈول پانی ہی نکال

وہ بخش ہی چاہ ای مرد و عزیز
یا گری دو پینگی گراوشت کی
تا کٹوین ہو پاک ای نکلو خصال

کھتی ہیں خائط گری مٹی کا گھر
اور ہو جاوین مگر ریزہ تمام
قول بعضون کا ہی کیصد دل کو

یا وہ غلط بط کا ہو وی سر سبر
وہ کٹوین ہی بس بخش نام
کھتی ہیں پانی ہی بہر کھینک دو

لیک جسکا ہو وی اندر کٹوین
اور کٹوین مین تی گری بہر کی جو
اور مری گری کٹوین مین ہی آئے

اوسپہ حکم دلو ہی ای مہربان
ڈول اوس سی تم کٹوین سو
یا مری جو گری اوس مین چھلی

اور کٹوین مین جو جیکا اندر کسی کم
اور گری اندر کٹوین مین جسکی مٹی
یا مری چوہا کٹوین مین جسکی جا

وہ کٹوین مین پانی نام نم
وہ کٹوین مین نزد عالم پاک ہی
یا چھو پندر ہو وی ای مرد خدا

کھتی ہیں یون ای اخی نکلو سبر
وہ کر اوس چاہ ہی پانی تمام
اس سبب اوسکا اوچنا ہی نکال

ہی یہ حکم شرع ای والا مقام
ڈول تھ صد اوس سی کھتی ہیں نکال
یا مری انسان اوس مین گری جو

اور کٹوین مین جاوین مگر کھینک
اور کٹوین ہو جیکا اندر اگر
اور مری جس چاہ مین تی لاکر

یا چھو پندر یا چوہا یا چھو پکلے
ڈول پینگی مین سو پانی ہی مہر
سارہ پینگی مین ڈول اوس سی جلد مہر

اور کٹوین مین سک گری ہی نکلو
کھتی ہیں اسکو نجاست جسم مہر
اور نہر وی جسم جسکا چون شرب

پہلی اسکولی نکال ہی شہو بار
وہ قحط پانی کو پینگی بہر شتاب
تا نجاست مین ہی جسکے کم

یا مری نخر دیا ہو وی وہ خمر
تا نجاست سی کٹوین ہ پاک ہو
سب نجس پانی کٹوین کا وہ گری

یا مری نخر دیا ہو وی وہ خمر
تا نجاست سی کٹوین ہ پاک ہو
سب نجس پانی کٹوین کا وہ گری

میں اوس سی نکالو ڈول تم
کٹوین مین غسل کا پانی گری

اور گری گری کٹوین مین ہی آئے

اور گری پانی وضو کا اوس مین جو

یا وہ ہو مٹی ل و غلط آدمی

<p>یا غویہ یا وہ جو بریم بشر تین سو کتی ہون دولت اس سے نکال ساتھ دولت اس سے نکال کو بیچکر یعنی جیسی ہی کہو تیرا بشیر کیونکہ ہی اپنے نظر کہنا مجال یا گدی ہی کا سم گری ہی نیک خو لیک نہیں ہونہ چربی کا اثر کتی ہون عالم ان با خدا ہو گیا بالکل شمس بیشک کنون یعنی چاہ ہی پاک ہی والا گھر تین ہی اوس ہی نکالو دولت کو یا ہوز نور و گس یا کیچو</p>	<p>پیش میں نزد عالم سب تا کنون ہو پاک ہی نیکو خصال تا کنون ظاہر ہو تیرا سب پاک ہون یہ شرح میں سن ہی لیر اس سب جائز ہی نزد خود خصال یا شتر کا سم ہو یا گھوڑی کا ہو جب کنون ہی پاک ہی والا گھر دول جب کا ہو کنون میں جو گرا اور ہا وہ غسل کی اندر جو ان اور ہا وہ غسل کی اندر بشر تا کنون ہو پاک ہی مرد نکو</p>	<p>یا کسی کا جاہ گروہی بلید اور گری پانی اگر مکروہ کا اور گری غا نظر پند و نجا اگر یا کہ میتنا جیسی ہی باشند چا اور گری نسا کی جو ہوی سر یا ہو گھر کبر یا ہون ہڈیاں اور شمس میں بال کہ سو رکی اور جاوی اوسکی یعنی کو شتر اور سخن شرح طحا و میں لکھا تو اول پر ہی فتویٰ بجان یا مری جس چاہ میں بند کراگر</p>	<p>چاہ میں جسکی گری سن ہی شید یا گری مشکوک ہی مرد خدا وہ کنون ہی پاک ہی والا گھر اسپس ممکن نہیں رکھنا گناہ خواہ کافر کی ہون یا مومن کفر سب یہ جائز ہیں نزد خفیان اور اوسکی ہڈیاں ہی با اوب غسل میں ہووی اگر وہ سب دو نو اپنی حال پر میں بر ملا ہینگی وہ دونوں جس ہی مہربان یا ہومارو کثروم و ماہی مگر وہ کنون ہی پاک ہی مرد خدا</p>
<p>بیان آبہای مقید</p>			
<p>کہتی ہون دوم مقید ہی آب یا شکتا ہو کوئی از خود درخت کتی ہون خفیان ہی شکار کیونکہ یہ آب مقید ہی نہیں تیسرا مکروہ نزد عالمان گر ہنوی آب جو مطلق کہیں</p>	<p>کیونکہ ہنوی عرق یا ہو گلا پاک ہی اور کا عرق ہی شکتا پاک ان چیزوں ہی ہوتا ہی لبا</p>	<p>یا ہوا آب سونف یا کا زربان یا پھوڑی رنگ پتون کا اگر ایک شیر و روغن زرد و سیاہ</p>	<p>یا ہوس کہ یا ہوشربت ہی جو ان میں یہ سب آب مقید سب اس جامی کو نہ دہو ہی مرد منع ہی ہوا سطلی ہی اہل میں</p>
<p>بیان آبہای مکروہ</p>			
<p>چوتھا ہی مشکوک پانی بر ملا پہ نماز فرض پڑہ بہر خدا پانچواں وہ آب مستقل ہی جو ہی وہ پانی پاک لیکن دور کر</p>	<p>پی لین جس برتن کا پانی فرعی موش و گری پانی زراغ و زرعین</p>	<p>پانچواں ہی مشکوک پہلی اس ہی کرو ضو انچوش</p>	<p>انکا جو پانی بڑا آجان من اس ہی جائز ہی و ضو اولیٰ من</p>
<p>بیان آبہای مستعمل</p>			
<p>شک بارہ چیز کو خود کو نواز دورہ کہتی ہون سب بالاتفاق کفری ہی کوئی شی بد نہیں</p>	<p>مت و ضو کو اوس ہی مرد نکو یا دیکھ کہتی ہون مستعمل اوسے</p>	<p>میں یہ بارہ یا دیکھ ہی خدا اور کبیرہ اور صغیرہ اور حسد دیکھ سورہ تم کہ میں ہی حنا</p>	<p>بعد اسکی کر تیم سب ہی بد نہیں حکم شریعت بر ملا طشت میں پانی و ضو کا جو گراگر غیر کو کر تا نہیں طہا ہر مگر</p>
<p>فضل سی و ششم در بیان کفر</p>			
<p>کتی ہون عالم ان با نیا اور بدعت و غیب و نفاق سن یہ فرما ہی رب العالمین</p>	<p>کفر و شرک و خلاق مد کہ ہوا اسی برادرانک کہ</p>	<p>آیت شریعتی ہی لکھے</p>	<p>کفر و شرک و خلاق مد کہ ہوا اسی برادرانک کہ</p>
<p>أَوْلَئِكَ هُمُ شُرَكَاءُ الْبَرِيَّةِ</p>			
<p>حاصل اس آیت کا کتی ہون</p>	<p>یعنی جملہ شی سی بد میں کافران</p>	<p>خوک گریہ ظاہر انا پاک ہی</p>	<p>باطن اوسکا کافر ہنی پاک ہی</p>

<p>کیونکہ واحد جانی ہی اللہ کو بندہ وہ ہی بندگی لاوی بجا مومنوں کی مع کرتا ہی خدا</p>	<p>اور شریک و سکانین کج تہا ہی یعنی طاعت میں ہی حق کی سزا</p>	<p>اور نہ کافر کو تو کہہ بندہ کہی اور گروہ مومنان پاک دین</p>	<p>کہتی ہیں مخلوق کہ انکو سہی بہتر از عرش و فلک خلدیرین پڑہ تو سورہ لم یک میں بر بلا</p>
<p>ترجمہ حدیث شریف</p>			
<p>اور فرماتی ہیں یہ خیر الورا ہوگی بہت گرجہ تیری مذہب لیک نہ صلیح علی لا دین بجا اسی محمد منسی رہ تو خدا جیسی خمر و خم و خمریر و زنا یعنی جیسی خمری یا ہی زنا اور کی او سپر اگر تکبیر کو بعد او کی نوش فرادی طعام</p>	<p>میں عفو اور تو شفیع یوم دین وہ بیان کہین ہر گہری اللہ کا اب مسائل کفر کی لکھہ بر بلا ہی وہ کافر جو اسی جانی روا جو پڑی او سپر تو وہ کافر ہوا ہی وہ کافر بالیقین اسی نیکو ہی یونین حکم رسول نو الکرام</p>	<p>انکو جنت بخشو نگار و زہر بنا اور کہ بائد ہونگی جو جو فسق پر کہتی ہیں کافر اوسے نیکو خصا یا پڑی اسم خدا کو غیب پر یا کوئی لاوی چورا کر جانور کہتی ہیں کہانا اگر ہو وی حلال مستحق اسپرین جملہ عالمان</p>	<p>مومنان پاک دین یا اختصا حق نی میری بس مجھی اگر کیا ساتھ تیری یا رسول مصطفیٰ اونکی سر پڑی خرابی سب منع جوشی ہی اوسی جانی حلال منع ہی جو شرع میں ہی باہر یا زبردستی سی لبوی چین کر پہلی تسمیہ پڑی ہی ش خصا ساتھ اس کلمی کی اسی نیکو چون</p>

<p>ہی اگر تحقیق یہ کہانا حلال کسی کی کہانا کہنا یا صبح شام اور کرتا زہر ہی او سکوا اثر</p>	<p>اسکی لیتا ہون نام دو الجلال اور بسم اللہ نہ کی وقت طعام</p>	<p>ان کان حلالا شریعاً بسم اللہ الرحمن الرحیم ایسی وایت معتبر ہی سب سب کہتی ہیں تمیان میں ہی مردود</p>	<p>کہتی ہیں یون عالمان ہی سب ساتھ کہانا او سکی اہلسن جسی بسم اللہ نہ کی کہانی پگر</p>
--	--	--	---

حکایت

<p>نقل کرتی ہیں محدث ای عزیز ایکیرت ہو کر گنہگار بسا و دوس سنگی مالک فی کہا اسی بی تیز سب کہا اسی تو ہی ماہ اخیر میں ہون ماہ نو کہ روشن دن یعنی لاؤن نوجوان اسی مرد پیر چند باشی عاشق صورت نکو انچہ بصورت تو عاشق گشتہ عشق بر مردہ باشد پایدار و ان پانچم جاودان خاک تو خاک بر وید رنگ</p>	<p>زہر دیتی ہی میان کواک کینز یہ سخن کہنی لگی آ او سکی اس زہر دیتی ہی مجھی کیوں ہی کینز میں جوان ہون صورت ماہیر اور آیا بس ترا آخر ہی دن مثل ماہ نو کہ اپنا ہم صغیر طالب معنی بشو معنی بچو چون ہون شد جان چہر ایش عشق را بر جی و بر قیوم دار یک مان اگر نہ از تہر جان در بہاران کی شود نہ رنگ</p>	<p>چند مدت طور یہ او سکا رہا زہر دیتی ہون تجھی ہر دن مگر پہلی اپنا مدعا مجھ کو بتا یعنی تو فی مثل ماہ پایا جمال زہر تجھ کو اسلی سی منے دیا تبت کہا مالک فی سن ہی بو فنا صورت ظاہر فنا گر دو بدن صورتش موجود این سیرتی ز تو بیک خورای گریزانی عشق ہست ظاہر لیکہ پنهان از شما ہر کہ سر را بخت اندر کوی او</p>	<p>لیکن او سکو کچھ اثر کر تا تھا کیا سبب اسکا نہین کر تا اثر بعد او سکی گوش رکھہ قصہ مرا اب نہیں حاصل ہی تجھ کو جز زوال تا مری تو اور لاؤن آپ سا مولوی فی مثنوی میں یون کہا عالم معنی بسا اند جاودان عاشقا و اجو کہ معشوق تو کیت تو سخن نامی منید رانی عشق اکی بود خفاش راتاب صنیا بگر و صد بار جانان سوی او</p>
--	---	---	--

<p>گر تو میخوای بیغریزی چوروز ز سر کتک مجبکو دیگی ای کینه دوسری ژپتا ہونین اوسکا کلام قیسری کہتا ہونین نرق حلال مولوی کاشن کلام بی بسا نان کجا اصلاح آن جانی کند چشم گریان بادی ت چون طفل خرد جاکیا آزاد شجکوا می کسبیز اس سخن بی اوسکو ہوتا شیر کی اور طفیل مرتضیٰ کی ای عزیز تا کہ دیکھون شجکوا میں اوسجا عیان</p>	<p>مستی همچون شب خود را بسوز چار چیز کو مین رکھتا ہون عزیز یعنی ہم اللہ کو وقت طعام مجبکو دیتا ہی وہ رتبہ ایلا مثنوی میں کہہ گیا ہی بر ملا کودل ز فرمان جابان بر کند کم خور این نان اکہ نان آب تو برد ہو خوشی جس جا تری رہہ با تیر حرص اوسکی خود بخود جاتی رہی اور طفیل جو کہ تھا مالک کسبیز</p>	<p>چند چند از حکمت یونانیان پاس لاتی ہی مری تو طبعام جو پڑی تو آن کو با صدق جان چوتی مین توت کو اپی سر سبر کی گوار و لغتہ بی دیدار او گر شود عالم پر از خون مال مال چون فراموشی خودی یادت کند کہتی مین مالک بی جب سے کہا یا آئی از طفیل ^{مستطوف} بخش مجبکو ای خدا فی الکلام</p>	<p>حکمت ایمانیان را ہم بدان شکر کرتا ہون خدا کا لیکلی نام زہر اوسکو کچھہ نہیں ایزارن صرف کرتا ہون عبادت میں مگر بی تماشای گل گلزار او کی خور و مروت خدا الاسلام بندہ گشتی آنکہ آزادت کند سن کزیک کی گئی حرص و ہوا دور کر چھسی مری حرص ہوا جنہ العزوس میں اعلیٰ مقام دیدہ ظاہری ای خلاق جان</p>
<h3>بیان تقلید فاسد و اصح</h3>			
<p>کہتی مین اسلام میں تقلید و اوس سی پوجی شخص کوئی دوسرا لیکن آنا جاننا ہون اچوان کہتی مین کافر ہی وہ مرد لعین پوجی اوس سی جو کوئی مرد گزرت یعنی یہ کلمہ شہادت کا پڑھا اسلی ٹپتا ہونین کلمہ مدام</p>	<p>ایک فاسد ایک اصح ای نیک خو یہہ تا مجبکو کہ تو فی کیا پڑھا روز و شب نہ پستی مین اوسکو مروت جو کمی اسطوری ای مردین کیا پڑھا تو فی تا میری تین نوز ایمان جسکی پڑھی ہی پڑھا تا مجبی بخشی خدا عالی مقام</p>	<p>ہی یہ فاسد سخت نزد عالمان شکلی گراوس سی کمی وہ بیجا اور حقیقت سی نہیں اسکی خبر اور اصح کہتی مین اوسکو عالمان اور کمی وہ شخص اوس سی بلا اور ہی اسکی بزرگی استدر کہتی مین اسکو اصح ای دوسرا</p>	<p>جو نہ سمجھی اور پڑھی کلمہ عین کیا تا ہون خود نہیں مین جانتا جو کہون تجھسی مفصل سبر جو پڑھی کلمہ شہادت کا عین گوش دل سی سن سی ای با خدا کرتا ہی کافر کو مومن سبر ہی وہ مومن کہنی والا تائین</p>
<h3>روایت از کتاب نظم سیری</h3>			
<p>جسکی منہ سی کلمی کلمہ کفر کا دیکھ لی جا کر ظہیر کی تین ایک ہو دیکھانہ مومن وہ شہر اور کھما مشکوہ مین ای نیکیا لا الہ کے الا اللہ کہہ سن کلام مولوی ای پوجش سیر</p>	<p>بس رسیدیم کہتی مین کافر ہوا کہتی مین اسلام میں حجت نہیں تم پڑھو کلمی کو بانیت مدام اور محمد ہی رسول اللہ کہہ شعر یہ اوسکا ہی شیرین از شکر</p>	<p>یاد وہ ہو قصد او یا سووا اگر اگر پڑھیک اپنی نادستی مدام کر توفیت اسطرح ای نیک خو کہتی مین سب سکوم و ان خدا تا گوئی لاوالا اللہ را</p>	<p>بیگان وہ ہو گیا کافر شہر یعنی وہ کلمہ شہادت کا تمام یون پڑھی عادت سی اپنی عمر سبر یعنی مین ہوتا ہون مومن کلمہ کہہ وہ نہی سب سکوم و ان خدا دریابی شیخ امین راہ را</p>
<h3>ترجمہ حدیث شریف</h3>			
<p>اور نبی فرماتی مین ای با خدا</p>	<p>کلمی جسکی مومنہ سی کلمہ کفر کا</p>	<p>اور نہ سمجھی اوسکو ای مرد گزرت</p>	<p>یہہ پاس کفر اوسپر تائین</p>

کفری رو کو زبان ای مومنو

اللهم اني اعوذ بك من ان اشرك بك شيئا وان اعلم به

وورور کھو کلمہ رکھ کر

واستغفر لك لا اعلم به ثبت عنه وثابت من الكفر والشر واللعنة كلها واسلمت قول لا اله الا الله محمد

روایت از کتاب طہری

بجستہ کیا عملو از راه عطا

یعنی اس کلمے کے باعث خدا

گر کھی کافر کو فی مومن سی آ

تہا میں داخل تم میں ہوں سی

اور ویجاہی ظہیری میں کہا

مجہبہ ظاہر کر تو اب سلام دین

دی رضا اوسنی اوسنی کفر

سنکی گراوس سی کسی وہ بر ملا

جا تو نزد عالمان اسلام لا

سہو تی میں کلمی سی مومن از جہاں

شاید اس صی میں نہ کافر مرا

اس سب کفر سہیہ و سپر مہرا

میں نہیں واقف ہوں میر خدا

حکم ہی دیوی پڑھا کلمہ تمام

ہی یہ جز اسلام کی آئی نیک نام

یعنی کافر کی نہ پہچانی جگہ

ہینگی یہ کافر جو دنیا میں تمام

دفع انکا یا کہ جنت ہی مقام

بلکہ ان یہ کفر ہی آئی نیکو

حق فی یون قرآین ہی ہی خبر

واسطی کافر کی ہی نار سفر

جو ہوشہ کہتا ہوں تم ہوں کا تمام

کیونکہ کافر سی نہیں بد کوئی کر

اوسکو لازم ہی نہ یہ کلمہ کہے

ہو گیا کافر ضروری آئی جی

یا کسی جس سی برہمن ایسی بات

مہونی والی تجہیہ ہی یہ کل کی آ

ہیں بخوبی جملہ کاذب سر بسر

کہتی ہیں کہا کرتے خیر لب

کذب المنجس مومن بہت لکعبہ کذابی اسند

یہی وہ کافر بالیقین امیر بان

جیسی ہولی یاد یوالی ہی مگر

یا کری جو شخص رسم کافران

بہت جو کر سی جس قسم کی

یا کسی کعبہ اگر ہو اوسط

من تشبہ بقوم فهو منهم کذافی المشکوۃ

ہی یہ کلمہ کفر کا ای باسی از

یا کہنی بھی خدا جنت میں گر

حسرت ہتھی تو اسی ہی

بات تیری میں مانوں خواہ خواہ

یا کسی دیوی گواہی گر ملک

ساتھ تیری میں بن جاؤں مگر

کہتی ہیں یہ کفر ہی اہل اصول

کیونکہ علم غیب ہی خاصہ خدا

سح سخن تیرا بنانوں حشر تک

جانتی تھی اوسکو بس خیر الورا

یا خدا کو لاوی شاہد جو ہوشہ پر

اور نہ تھی واقف رسول مصطفیٰ

بلکہ ان عالم ہی حق کذب کا

یا کسی کوئی خدا وی جب کمال

ہی یہ کلمہ کفر کا ایسی سی

در میان لایا جو وہ لفظ حرام

اسی محمد حق سی مانگ اکل حلال

مال ہ ہو وی حرام اور یا حلال

جسکو چاہی پل میں کر دیوی

یا کسی سکو خدا ہی نیک

ہی وہ ہر شی پر تو انا ذوا جلال

شرع میں یہ سب ہی کلمہ کفر کا

اور حالت میں جو ہوا اپنی کوئی

شرع والی کہتی ہیں کافر سی

لیک مارینگی وہ ذری سر بسر

یعنی ہی وہ شخص حالت میں

نکلی اوس سی گر یہ کلمہ ای اخی

خود وہ کہتا ہی میں جن میں

اور ہوا جس شخص پر سایہ خدا

اوسکی پیش ہی ای سینہ صفا

می بردازش جس سر

چون پری را این تم قانون

خاق جن پری خود چون بود

سایہ حق سی ہی چپ کیا جال

<p>نقل ہی ہو تو لویسی ای کشید گفت ستانہ عیان ای ذوقون اور شرابی ہو جو ای مرچند اور وی زن کو طلاق اپنی اگر یا کسی کوئی میں کرتا ہوں دعا یا کسی تیری کفایت ای سپر یا کسی اللہ کی مجھ کو قسم کہتی ہوں یہ کفر ہی عالی ہم یعنی کی خیرات میں بی شمار یعنی اہلی بالعوص ماؤن ثواب ہی شفاعت حق ختم الاسبیا</p>	<p>کہتی تھی حالت میں کثر بایزید لا الہ الا انابا عبدون نکلی او کسی موندہ سی کلمہ کفر کا ہو گئی بیشک طلاق ای ذی سپر کیا اسی سنتا نہیں میرا خدا کہ نہیں سکتا حسد ای داوگر اور تیری سہ کی اور پاکی قسم یعنی کہ ہوں ہم دونوں قسم ہی یہ کلمہ کفر کا ای ہوشیار بیشک این کفرست نزد شیخ و شاکا</p>	<p>چند جوئی بزین و بر سما اور بی حالت کسی جو یہ کلام کہتی ہوں عالم کہ او سکوی ہی معنا یا کسی اور خدا نیچے ہوتی یا کسی کیا حق گیا ہی تجھ کو بول میں کہوں تیری کفایت کیا مجھ یا کسی مجھ کو قسم اللہ کے یا کسی جو کچھ مجھ ہی حق فی دیا یا کوئی دی صدقہ کر مال حرام یا کوئی قائل شفاعت کا ہوں</p>	<p>نیت اندر حجتہ ام الاشدا ہی وہ کافر بالیقین ای نیک نام نشا میں غلطان جو ہو و جیلا اور کو اس کہنی سی کافر جان تو ہی یہ کلمہ کفر کا ای ہی حقول میں یہ باتیں کوئی ای ہی حقول اور تیرا پون کی تیری راہ یعنی او کی بالعوص ایسا کیا اور کوئی ای ہی حق وہ تمام بیگمان یہ کفر ہی ای نیک نام حق فی فریاد فرستے ہر بلا</p>
<p>وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ سَرَّابًا فَتَرْضَىٰ</p>			
<p>کہتی ہوں نازل ہوا جب و انھی یعنی میں رہنی ہونگا ای کرم ہی ایک آواز طوفان برلا اور نہیں جو سکی او سکو موندنا یا کسی آتا ہی تو مجھ کو نطفہ یا مجھ کو بد کے یا ابر کو یا کسی رمضان کیا آیا ہی حجت یا کسی میں دور کتا ہوں تجھے یا کسی میں دست کتا ہوں شاکا یا اگر کوئی ہنسے سے بون کے یا گتہ جس شخص فی ظاہر کیا کیونکہ ہی او ہی گتہ کی مشورت یا ہوں جس شخص ہی ظاہر گناہ کیا کیا انعام یا میں نہ نا یا کسی کوئی کسی سی یہ سخن یا کسی بیاد سے کوئی اگر</p>	<p>پرہ کی اس آیت کو حضرت نے کہا تا یہ بخشی او سکو جنات نعیم کہتی ہوں وہ خیرہ سر کافر ہوا ہو گئی کافر نیزو عالمان مثل عزرائیل کی ای ذی سپر بیگمان یہ کفر ہی ای نیک نام موندہ نیز میمان آیا کرخت سن یادہ حق سی ای فرخندہ بی یا زنا کو وہ کسی خانہ خراب یعنی بعد از مرگ جنیبا ہی کے دیکھو اوس ہی کسی گردوسرا اسیسی کافر ہوا وہ بد صفت اور کسی اوس ہی کوئی مرد آلہ جو کہوں توبہ میں ای مرد خدا دفن کر آئی اوس ای جان من اوسنی ہیجا ہی مرض تجھ پر مگر</p>	<p>گر یہی گاگ میں اک آتے یا کوئی قرآن پڑھتے ہوا اگر یا کوئی نقال لادھی نقل کر یا کسی کوئی اگر ای خدا یا کسی کوئی فرشتہ نکو برا کیونکہ یہ تاج میں سب اور خدا یا کسی معلوم تھا مجھ کو یہ حال یا پیمبر ہی زیادہ گر کے یا کسی کوئی کہ کر لی عیش یہاں یا عذاب حق ہی تجھ کو جو کہ توبہ پوشیدہ گتہ کو ای جوان کہتی ہوں یوں عللان نیک ہی توبہ کرنا اس گتہ ہی ہی ضرور کہتی ہوں کافر ہوا وہ خیرہ ہم دیکھا جسکو توبہ ہی کل بیارتھا یا کسی کوئی کسی سے برلا</p>	<p>میں نہ رہنی ہونگا کہتی تھی اور کھی جو دور سر کھنکی بشر و غلط کی مانند مودہ سر سہر میں فرشتہ ہوں تیری کلمہ کفر کا اور کسی بد کہنی سی وہ کافر ہوا سنی ہی فی اللہ لاتی میں کجا نملہ بس ہونگا کران تیرا کھی سا یعنی تو از بسکہ میرا دوست ہی دیکھو لینا اوس جہا نہیں بچوان یا اوس ای امر رحمت کے کہنو کفر میں جمل ہوا بیشک عیان منع کرنا تھا اوس اوس حرم سکھی اس کے میں ہوا جرم لو ہوا کلمہ جان اپنی سو پ کر تجھ کو مرا بالعوص تیری اوس ہی خدا</p>

اور زیادہ جان کو تیری کسے
 یہ تھی اسید مجھ کو اسی بشر
 یا کھی دیکھوں سو نہیں اس کی تین
 یا کھی جیتا ہی میرا پدر
 یاد رکھ یہ سنا اسی میر جان
 کس لپی کرتا ہی تو جگر ایمان
 یا کھی کوئی مصیبت کا پینا
 بالعوض میری کری تجھ پر خدا
 کہتی ہیں کافر ہی وہ مرد شقی
 یا کھی زن سی کوئی مرد خدا
 یا کھی زن کو کوئی دیوی صلاح
 اور سخن اور سکا کری گزن قبول
 یا کھی مومن سی مومن دوسرا
 یا کھی توئی پڑھی کچھ پانی چیز
 یا کھی کرتا ہی تو دستور کام
 یا کھی میری عوض پڑہ تو تمام
 سنگی گرا دس سی کھی وہ جیب
 کہتی ہیں اس شخص کو سب اہل دین

ایسی لیکر جان اس کی تجھ کو دے
 حق نی بھیجا پہر تجھی بار در
 موت سی ہی مر گیا وہ نہیں
 مجھ کو روز کا نہیں جن جن و خط
 میں یہ کلمی کفر نزد عالمان
 چل شریعت میں کریں اس کو دنیا
 ظلم مجھ پر کرتا ہی میرا خدا
 ظلم سی تیری سچو میں ست پنا
 یعنی وہی نسبت خدا کو ظلم کی
 حق ہی شوہر کا بڑا کر تو ادا
 تو ہو مرد توٹ جاوی تا کج
 ہو گئی مرد نہ زدی عقول
 میں رکھی ہی نماز اپنی اوٹھا
 جو لیکر مجھ کو بلا اسی عزیز
 کہ نماز فرسن پڑتا ہی مدام
 میں یہ باتیں کفر کی اسی نیکام
 میرا جانی سی وہاں پر کام کیا

یا کھی سید کو ہودی شفت
 یعنی انسان کا تجھی بخشا جلم
 یا کھی جینک میں میری دست پنا
 یا کھی از راق ہی بیشک خدا
 یا اگر سچین بھم دو اوسے
 سنگی گرا دس سی کھی وہ جیب
 یا کھی مظلوم ظالم سے اگر
 یا خدا سی گری وہ پو فضل
 یا کھی زن مومنہ شوہر سی جو
 وہ کھی مجھ پر حق شوہر نہیں
 کہتی ہیں مرد اوی سی ہی یہ
 اور ہو کافر وہ دی جسی صلاح
 یا کھی اسی پڑھی میںی نماز
 یا کھی پڑتا ہی تو بہر بہشت
 یا کھی پڑتا ہی تو بہر نمود
 یا کھی کوئی چلو عالم کی پاس
 یا کھی ہوتی ہیں عالم نا کسب

اور کھی اوس ہی سخن گدوسرا
 مر کی پہر زہر ہوا اسی محترم
 مجھ کو روز کا نہیں کچھ غم ذرا
 لیک میں محنت سی زری اتنا
 اور کہیں یہ بات اس کے مدغ
 میں گرز کا کام تجھ سی ہم کا
 ظلم جو توئی کیا ہی خیرہ
 ظلم ظالم کا تو کرتا ہی قبول
 تجھ لہنت حق کی ہی ہی زشت خو
 میں یہ باتیں کفر کی ہی ناز
 ہووی جو مومن سی کافر نہر
 قتل ان دنوں کا کرتا ہی مساج
 دل مرا گبر گیا اسی بانیا
 بوند پاؤں کا کھی اسی بدبشت
 تاکہ جان میں مجھ کو سب صاحب
 کچھ مسائل شرع سی ہوں شناس
 سیکھتی ہیں علم کو بہر فریب
 ہی تو کافر کہنی والا باتیں

فصل سی و نهم در بیان شرک

حق نی فرمایا ہی اسی مرد شید
 انکو اندر کعبی کی آنے ندو
 یعنی سال نیدہ میں خیر الامام
 بعد حضرت کی صحابہ نی کیا
 اور ہی محروم اس سی رافضی
 جاری ہیں انک ہاں احکام دین
 امر حق ہی اسی گروہ مومنین

انکو کعبی میں ہی رہنی تمام
 بت پرستوں کو بندی کعبی میں جا
 یہاں تلک ظاہر ہوئی تیرہ صد
 سینوں سی ہی گروہ مومنین

جب ہو کہتی ہیں یہ حکم خدا
 پہر اوٹھایا سنیوں نی امر حق
 یعنی سب بارہ سوارا و شہدہ ہوئی
 ایک شرک کو بندی جابی قرار

فَاتْلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

ہو دین جس جانی قوم مشرکین
 جہڑی اس مکر و بیانی سی تمام

بس کر دو قتل جا اولی تین
 کیونکہ ہی کار غر اسکل کا کام

سرخ راج کہتی ہیں ہی خوش نما
 گرنوئی سنیاں جند ا

عینی میں مشرک وہ ہیں سارے طبر
 کیونکہ میں مشرک جس ہی نیکو
 اور کو حضرت نی نکالا بر ملا
 امر حق کی ہیں ہ بیشک حق
 کی سی حضرت مدنی کو گئے
 بلکہ کعبی سی نکالا اور نکو مار
 فاتلو اکتا ہی رب العالمین

بی امام ہم پر نہیں لازم جہاد
 مشرکوں پر کون پہر کرتا غزوا

<p>کستی میں مشرک و نہیں انہی مقام جیسی جاہل پوجتی ہنگی مزار جز خدا یہہ ہی طاقت کسکو ہی مت کسی سے مانگ آئی نیکو شہ گفت پیغمبر کہ جنت از آتہ او میںی ایک کمال ہی سنا اور کہا ہی مولوی فی یہہ کلام اسم میخانی مسمی را بجو ہی یہہ بیشک شرک ہی مرد خدا یاد آئی از طفیل کے تھے یا کری جو نذر بکر از بیج کر یعنی وہ مشرک ہی انسان بائین</p>	<p>جو پیش کہتی ہنرت کی تمام کہتی ہن ہی ہکو بیٹا یا مدار جو سچی بیٹا و بیٹی دی سکے اگر تو کہتا ہی تمنا ہی ہشت اگر تو میخواہی کس چیز ہی میخواہ ایسی خواہش ہی طریق اولیا مثنوی میں کہیہ تو آئی نیک نام بی مسمی اسم کی ہشت نکو جز خدا کوئی نہیں مشکل کشا دور کہ مجھسی مرا سچ و بلا شیخ سدو کی لپی آئی ہی سیر گر ارادہ نذر خالق کا نہیں</p>	<p>یا اگر پوچی کسی کی قبر کو یا کہی ہی ہکو بیٹا یا حسین ہی فقط یہہ شرک اور ہم خیال گوش رکہ فرماتی میں خیر لورا ورنہ خواہی من کفیل مر ترا وہ نہیں کرتی ہن انسان ہی سوا اللہ اللہ می کہنی از بہر ان یا کہی کوئی علی ہی یا علی لیک ہی اک طور جائز ہی آ یا طفیل حسین کی پروردگار کہتی ہن یہہ گوشت ہی مطلق حرام اور فرماتی ہی رب العالمین</p>	<p>ہی وہ مشرک لیہتیں ہی نیکو بیگان یہہ شرک ہی آئی نیکو کیا کوئی دیوی گا الاذو الجلال اپنی حق ہی مانگی تو ہی روا جنتہ الما وہی و وید اجندا رہتی ہن نیامین ائمست حال فی طمع ہشتین اللہ را بجان وقف کر شیر خدا شکل مر اگر ہی اٹھو رست جو آدمی دی محبی بیٹا تو با عز و وقار اور ہوا وہ شخص من مشرک تمام کہا و تم اوس گوشت کو آئی ہی</p>
<p>فکلوا مما ذکر انکم اللہ علیہ این آیت سورہ انفاس</p>			
<p>جب یہ تم ذکر خدا لائی سجا یا کہی میر حسن کردی بسلا کہتی ہن نذر و نیاز ہی مرد لیکہ پہلی ہی بیج تحفہ برسبے ہو ہی لیکن نذر تیری ہنفا</p>	<p>اور کیا تکبیر کو اور سپر ادا یا کہی عباس کو حافظ ترا جز خدا و نہ جہان جائز نہیں نذر تا مقبول ہو جاوی تری</p>	<p>یا جو چوڑی سر پہ چوٹی سیر کی یا کری کوئی کسی کی گزب از خاص دل ہی پسلی کر نذر آتہ پہر تو کہہ اس طوسی صدق جا</p>	<p>یا کلی میں ڈالی مہی آئی آتی ہی وہ مشرک لیہتیں ہی بائیا بعد اسکی ہی بیج تحفہ جسکو جاہ ہی یہہ تحفہ از برای مومن تا ثواب دن بسکو پہنچاوی خدا</p>
<p>فصل چہلم در بیان خلق بد</p>			
<p>خلق بد کستی میں ہکو عالم کہتی ہن اسکی تین بد خلقیا خلق رکہ تو نیک ایضا نشان سن کلام مولوی آئی ہوشیا حق فی یون ہی پیسری کہا</p>	<p>جو ہنومون ہی اعن کر بیان حق ہی مانگو اخذ آئی مومنا تا دوبارہ آوی انسان تری پا مثنوی میں کہہ گیا ہی باوقا خلق ہی تجمین بر یا مصطفی</p>	<p>اور ہو ہی تر شر و ماتہا من خلق بد مومن کو کرنا ہی حرام چاہی ہن مومن کو بس خلق نکو من نذیرم و جہان جستجو یعنی ہی تو صاحب خلق عظیم</p>	<p>عیب میں نکتہ صبر ہی پر حق ہی چھلت مشرک کو نکی لاکلام بوی ریشل و حسین اک ذرہ نون بیج الہیت بہ از خلق نکو دیکہ سورہ نون میں قول کر</p>
<p>وَ اِنَّكَ لَعَلَّ لَتَخلُقُ عَظَمًا</p>			
<p>گوش رکہہ در ما ہن عالم ہی کہر او سکو کہتی ہن ہی شور سن یہ فرماتی ہی رب العالمین</p>	<p>فصل چہلم و یکم در بیان گزب جو کہ دانالی ہی سچی خود کو دور اور زمین پر کہی ہی گن گن گن</p>	<p>فصل چہلم و یکم در بیان گزب جو کہ دانالی ہی سچی خود کو دور اور زمین پر کہی ہی گن گن گن</p>	<p>چاہی ہن مومن کو خلق آدمی یعنی با انداز و نماز ہی محترم اور اگر تا تو سچل ہی مردین</p>

اور تو اس طوری ست ہورون	انک کنی تخریق اکادض	جو زمین چلتی مین گرن کشان
اور زمین کو تو نہیں سکتا ہی	زوری پانوں کی اسی مرد فقیر	کیونکہ ہی یہ کہ ازراہ خطا
اور نہ پہنچے گا پہاڑ ذمہ تیرے چاہی تیری تین عجز و نیاز بندہ باش بر زمین چون	تو زوی ملل تو است مین تکون چل کر چہی سرور از فی جنبا زہ چونکہ برگردن	تا اگر چاہوی زمین مین ناگن مشوئی مین لکہ گیا ہی بہ سخن مثل دریا ہی سمت ر سبر
حکایت		
کستی مین اگن سمنڈنی کہا اور ہی میری درازی سقدر یہ تکبر جسکہ دریا فی کیا سنکی پدا امرق لایا بسجا ظلم اپنی جان پر مینی کس گرنہ سنجشی تو آکہ العالین اب دکل و سب کو ہی جانا ہی یہاں س پیکر تاثیر شکم ہی لوگ باون پر حکمت را	ہی کہان مجسا کوئی دریا برا اسی زغر تبا بشرق سبر آیا اک پدی کہ فرمان خدا اک سچوڑا اوئی قطره آب کا اسی خدا بس کبر کی پانی سزا تو مین ہون بدتر از بسین ہی جو تیری پست مین دریا کمر گم ہوئی شیر ہی اوس ایک قلم	فی زمین سی تا بہضمر آسمان سب مین میری پست مین جانا تا ہی باقی نہ اوس مین نام م رو کی دیون کہنی لگا چشم نم ہو مین تیری شخص کل امید و آ آیا پھر تیکو فرمان حسدا سب یا پانی کو اپنی موزن اوس مین شیرین سکی جانی مین جو سمنڈ مین گیا گھاری ہوا
فصل چہل و دوم در بیان ریہا		
اور ریہا کستی مین اسکو عالمان گر عبادت میکنی بہر حسدا یا کہ ہی اس ہی تہجد کی مراد یا کہ تیری دلین ہی مکر و دغا کستی مین اسطرح پڑہ ہمدق جان یا کہی خیرات جو ظاہر مگر حکم خالق کا ہی اسی مرد کو جان دی از بہر حق جانت ہنڈ	جو پڑے نقلین بہت موعیان خفیہ کن گرافاش کردی شدیا یعنی پوشیدہ تو پڑہ آئی خوش تا کہ جانین خلق مجبوک با خدا پڑتی مین جسطرح عالی ہمتان یہ ریہا ہی سن تو اسی الا کمر جو ریہا ہی مہی تکو تم ہی دو	مشوئی مین کہ گیا ہی اسی جانی گر پڑیگا اسکو ظاہر ہی ریہا یعنی مسجد مین باغ از تسم ہی ہی بیشک یا کہہ یادداشت پہر تو چاہی خفیہ پڑہ یا بر بلا دست چپ کو ہی انوحس ہی خبر مشوئی مین کہ گیا ہی بہ سخن نان دی از بہر حق نانت ہنڈ
فصل چہل و سوم در بیان بدعت		
کستی مین بدعت اوسکی ہی خدا نہی گردوی مصیبت کوئی یہ سرفانی ردوی میت کی اگر	جو کئی تہی کہی خیر الورا اہل عبت ہی ضروری ہی جانی میزن سی کستی مین عبت سبر	گر کری جو شخص اسی فعل کو یا مصیبت کری آہ و فغان اور روا ہی رویی آسوسا

<p>یا کہ روی در روی جو حج گزار مولوی کاسن کلامی بہا صبر گنجت آی برادر صبر گن صبر تلخ آمد بر او شکرست</p>	<p>صاحبیت ہی نذر ہوشیا صبر کا اوسنی کیا ہی ترجمان تاشقایابی زمین پنج کمن</p>	<p>حکم ہی کر صبر ہی مرد گزین گفت پیغمبر خدا سن بیان صد ہزار ان کیسیا حق آفرین</p>	<p>تا جزادی تجکورب العالمین ہر کر اصبری نباشد در نہا کیسیا ہی پچو صبر آدم ندید صبر سوی مقصد تو رہت</p>
<p>فائدہ</p>			
<p>پڑہ الم شرح میں آی مرد خدا یعنی بخشگی کا خدای داوگر جو کہ لاوی صبر مشکل میں بجا آئی محمد مانگ حق سی تو پناہ جز خدا کس نیست بر قوم ہزار خوف حق ل میں ہی جسکی سدا</p>	<p>ہی یہ آیت عشرتیں بر ملا راحت و نیاو عقیقی آی پسر اوسکو بخشگی کا دو آسانی خدا تا بچاوی تجکو مشکل سی آلہ دل مدہ غیر از خداوند جہان جنتی بیشک ہی وہ مرد خدا</p>	<p>حق نی راحت معنونگی ہی عیان بیکمان تختی بخشگی کا کریم اور مشکل کافرون کو دی تمام چونکہ غم آید تو ان ایاد کن اور جا رہی بلا شک آی خمی کیونکہ فرما تا ہی بالعالمین</p>	<p>بدنی مشکل کی و آسانی بیان بالعوض سختی کی جنات نعیم تاکہ دروغ میں میں جلتی مدم پیش آن فریاد رس یا دکن خوف سی حق کی اگر وہ کوئی یعنی اس آیت میں ہی مرد گزین</p>
<p>وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَبَىٰ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ</p>			
<p>جسنی رکھا نفس کو باز ہوا اور فرماتی ہیں یہ خیر الورا</p>	<p>یعنی حرص آد کا مانع ہوا صَوْتَانِ مَلْعُونَتَانِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ</p>	<p>پس وہ مومن ہی ہشتی بیکمان اور صد اپر لعن کر تا ہی خدا</p>	<p>و اعلیٰ اسکی ہی جنت میں کلان اور صد اپر لعن کر تا ہی خدا</p>
<p>وَمَا صَوْتُ الْمَرْءِ عِنْدَ نَفْعٍ وَصَوْتُ الْمَرْءِ عِنْدَ مُصِيبَةٍ</p>			
<p>پہلی وہ آواز جو دتی میں تا اور بدعت ہی وہ نر و عالمان جلدا و ثبات کو بہر دعا</p>	<p>جیسی مزنگ و طنبور اور ستار فرض سنت کی پڑھی جو میان</p>	<p>دوسری آواز آی والا کہ سنت روایت ہی یہ عیاس سی</p>	<p>نکلی جو وقت مصیبت ہسر جبکہ فایغ ہو نماز فرض ہی ساتھ اس آواز کی آی باخرا</p>
<p>السَّلَامُ حَيْثُ رُبَّنَا السَّلَامُ وَأَدْخَلْنَا دَارَ السَّلَامِ تَبَارَكْتَ رَبَّنَا وَتَعَالَيْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ</p>			
<p>پڑہ کی اس اور ادا کو ہی ہونو اور کہتی ہیں محدث آی خمی یعنی سب پڑھتی ہی یہ خیر الورا جو سوا اوسکی پڑھی گا کچھ اگر یعنی آتی ہیں فرشتی بشمار جسنی کی تاخیر سنت میں ذرا</p>	<p>جلد سنت پھر ہی کی تم پڑھو فرض پڑہ سنت کو پڑھتی ہی ہی بعد اوسکی کرتی ہی سنت ادا دین میں کی اوسنی بدعت ہسر فرض سنت کی ہی آی ہوشیار چھوڑ جاتی ہیں اوسنی پیرسا</p>	<p>جسنی سنت پڑھتی میں تاخیر کی لیکن اتنا وقفہ کرتی ہی تمام اور وہی کہتی ہیں حضرت علیشا اور لکھا ترغیب میں آی بانا فرض پڑہ کر پیرتی ہیں سلام یعنی سنت چھوڑ جاتی ہیں ملک</p>	<p>دین میں کو یا کہ بدعت اوسنی کی پڑھتی ہی ہی خیر ایشانت اسلام پڑھتی ہی ہی حضرت ہمیشہ یہ نا آتی ہیں قدر و بیان یعنی نماز غفلت رہتی ہیں سنت کی تمام فرض ایجابی ہیں</p>
<p>فصل چہل و چہارم در بیان روت</p>			
<p>اور روت اوسکو کہتی ہیں سہی جیسی سنت یا جماعت یا جہا</p>	<p>ترک جو مومن کری فعل ہی یا نوافل یا عبادت رکہ تو یاد</p>	<p>یعنی کرتی ہی ہی جس کام کو متفق پسر ہیں جملہ عالمان</p>	<p>ترک کرنا اوسکاروت جان لو یہ ہی کا فعل ہی آی ہونمان</p>

ایک شہر مولوی ہی کا ہے
تیسری شہر طبری ہی کا ہے
اور سندھ میں لکھنوی ہی کا ہے

یہ ہندوی تو مگر ہی خوش نہاد
جبکہ بن غلبہ گروہ کافرین
کستی نہی کدن سولن و این

پہلی کہ ہندی خزانہ ابھوان
حکمری باہم ہوں اور سجا ہون
گر مری امت میں سے جو آدمی

دوسری ہو ہستیا مومنان
سب کین جنگ جہان کا فتنان
عقد میں ان کو نہ لاؤ گا کسی

النکاح من سننی فمن رغب عن سننی فلیس منی

فصل چہم در بیان عجب

وہ زمین محسی ہی کا ہے
عجب و سکو کئی ہیں ای
اور بیت ہر فرزند ہیں

اور سی بہتر جو ہے بچھ آلو
بزرگوئی میری مقابل کیا حال
بسن ہی ہی عجب نے عالمان

بسنے میں ایسا ہوں مرد شہسار
بسن ہی ہی عجب نے عالمان
دور اس سے تم ہوا ہی ہمتان

یعنی وہ سنت ہی ہی ہے
بھسا دنیا میں نہیں ہی اقتلا
دور اس سے تم ہوا ہی ہمتان

فصل چہم و ششم در بیان نفاق

نستی میں عالم اوسی ال نفاق
ہی ہی شکیں نفاق ہی ہون
سن کلام مولوی ہی با خدا
یعنی عیب ہی ہی عیب خلاق جان
کل منافق کستی ہیں اندی گئی
مولوی کا سن کلام پسیر
جیسے شہر ہی خوارج برطا
کستی میں حضرت نبی تمی پر پاک
کستی میں نبی صمدی ہر
یو یقاس ہندی جس ہی جو کناہ

حسین ذرہ ہی ہندی نفاق
جیسے فرقہ خارجی کا ہی عیب
مثنوی میں کنگیا ہی برطا
بہا شہر ہی و سکا پردہ پیمان
قمر کی زنجیر ہی بانہ ہی گئی
مثنوی میں کنگیا ہی وہ امیر
بغض نہ کتا دوسی ہی وہ عیا
صل ان دنوں کی تکی شہر خاک
سند را ہی ہی ہن شہر
وسکو کافر کستی ہیں وہ سیاہ

بسنے جو رکشا ہو کفر باطنی
آکے کستی میں مومن بگیاں
چون خدا خواہد کہ پردہ کس در
ڈالتا ہی دل میں اور سکی میل بر
میل بد صحابوں پر لائی ہون
مان مان کج حسد کن باشہا
ہی عداوت اور کئی ایسی ابھوان
عقد میں لائی یہ کیوں نیت سول
یعنی ان دنوں کی ہی ہن
میں منافق خارجی بالانفاق

ہو وہ مومن ہر میں کو ظاہر
میں حقیقت میں گروہ شکران
سیلش اندر طعنہ پاکان برد
ناکہ ہندی میں ہی ہندی ہندی
دین میں انکا گدا را پر کمان
ورنہ اعلیٰ شہر ہی اندر جان
یعنی عثمان و علی ہی بگیاں
اس سبب جرح ہوی وہ لفظوں
عقد میں حضرت کی ای جان جان
یعنی ہن انسی ہی جزیہ ہی نفاق

مَرَبُّكَ كُنْتَ مَوَكَّلًا فَعَلَىٰ مَوَكَّلًا كَذَانِي الشُّكُوَّة

کستی میں حق میں علی کی ہون
سبب کئی ہنکی مولامرضی
کیا سمجھ ہی انکی ہی مرد خدا
جان ہی حضرت یحییٰ کو کستی

اونکی سنت کرنی ہن سنیا
یعنی ہندی شخص جو شہر خدا
حرف سمت کستی ہن او وہی

بعضی کستی ہن علی کو ای جوان
وہ چہانی سی کر چہنا ہی کب
اور ہی فرماتے میں ہی ہن

جسکا میں مولاموں سکا ہی
کرتی تھی ہر جا تقیہ بگیاں
ہی ہن نمید پر اونکی عجب
میں ہوں شہر علم اور حیدر ہی

انامدینۃ العلم و علی باب

در علی ہونور دین ہی با خدا
رضی کی مدح میں ہون کیا

فصل چہم و ہفتم در بیان کبار

کستی میں عالمان ہی مقام
میں ہون ہمت و خمر و زنا

ترجیح میں جو وہ کبار ہن تمام
ابتہا بت ہی بعد در اللہ کا

پانہن سکتی ہن درن گریا
بلکہ نہیں سخت تر ہن با نجب
اور ہی باقی جو تو ای نجب

کون بادی بی علی علم الہ
حکم خدا ہی سن حکمی سبب
اور سین قاضی کی جو ہندی مصلحت

<p>چای ماری او سکوی فطرت بلند اور ہی تعزیر دنیا میں تمام کتسی میں اوی بی بی یون کیا اور کیا پوشیدہ اوسنی جو گناہ ہی کبیرہ سخت کتسی میں گناہ</p>	<p>یا کری چای ماری او سکوی جسد ترجمہ حدیث شریف جس ہی ہو دو چا کبیرہ بر ملا جز خدا کوئی نہیں اور سپر گواہ اس ہی ہوتا ہی دل میں سیاہ</p>	<p>ای محمد کہ کبیرہ نسبی حذر ترجمہ حدیث شریف او سکوی ہم تعزیر دینگی بالضرور کچھ غرض ہو کو نہیں جانی خدا اور کم ہوتی ہی برکت نرق کی</p>	<p>کیونکہ ہی انکی عوض ہا سقر گوش دل سی سن پیر کا کلام تاکہ او سکوی بخش دی ب غفور چاہی بخش دی او سکوی دیوی ترا اس ہی ظاہر ہو دی ظلمت تن کی</p>
<p>خون ہی دل کبیرہ سخت تر اور راضی ہو پدر او سکا اگر اور نہو گر باس او سکی نقد زر ہو دین لیکر اونٹا دین قسم چار جب نہیں ہی قتل قاتل کاروا دوسری چوری کی حق نہیں</p>	<p>قتل جو ناحق کری ای ہی کر دی دیت بدل او سکوی قاتل سیم قسط کردی او سکی ای الا گھر بو تہ و پیر و جوان ای ہوشیار</p>	<p>بالعوض مقبول کی ماروا دی کتسی میں دوی رومہ دس زار اور ہی کتسی میں دوی سو شتر قسم چارم ہو او پیری میری کار</p>	<p>یعنی قاتل کو بلا شک و شبہ سی یعنی بدلی خون کی ای ہوشیار خون بہا کی بالعوض ای حق یہ دیت ہی او سکوی قاتل گمان ہی ہونیں حکم شریعت بر ملا صاف ماتی یون خلاق جان</p>
<p>اور ظاہر جس ہی ہو چوری اگر کاٹی قاضی او سکی دست بست اور ہی فرماتی میں ای خوش سر</p>	<p>کاٹو او سکی ہاتھ کو تم ہی خط تانہ پر چوری کری ای بکنجو چوری ہی جو چر او کی کچھ اگر</p>	<p>کتسی میں جو دس روم لہوی چر اور کری چوری حودہ بار دگر یعنی گر لی جز ادنی کو چر</p>	<p>او سکا کاٹو ہاتھ دہنا بر ملا پاؤن جب کاٹو تم او سکا سر چوری بیشک بقول مصطفی</p>
<p>تیسری زانی جو ہو ہی باشعور گرز نا ظاہر ہو جس کا ایک بار یعنی مارو او سکوی تیر سیر کتسی میں محسن ہونیں ای ہی ہم</p>	<p>شرع میں دس پری حودہ دنی مار تاکہ ماری پھر دنی جاوی کر مرد بازن ہو وزن ہو محسن</p>	<p>اور ان میں ہو جو محسن دوزن اور دوزن ہون جو محسن ملا اور وہ محسن ہون دوزن کر</p>	<p>حکم حق ہی او سکوی مارو بالضرور حکم او سپر جسم ہی ای جان من حکم ہی ای شہولہ سپر جسم کا ماریگی سو در ای ذکی پشت پر</p>
<p>جو ہی نمت سخت ہی جرم عظیم کوئی ہون بر اگر نمت کری خاص وہ نمت ہی ای مرد خدا اور فرمانی میں شاہ دو جهان</p>	<p>اس ہی ہوتا ہی ال ہون نیم ترجمہ حدیث شریف جای نمت ہی روای سن</p>	<p>ادیکہ سورہ نور میں ای با خدا ترجمہ حدیث شریف ہو جهان نمت بجا و تم او کر</p>	<p>حق نی یون ای ہی پیری کیا مارو اس ہی دسی لزم ہی او جو کہ موزوں ہو کر انکر مارو مگر صرا ہی انکر</p>
<p>باکسی دل الزنا ہون کو جو</p>	<p>یہ ہی نمت سخت ہی ای سن</p>	<p>جسے فرمانی میں ظلم با خبر</p>	<p>اسی دسی او سکوی مارو سیر</p>

اور لادنی چاروہ او سپر گواہ
اور سجاوی وہ اگر فریاد لی
یعنی رکھی ساتھ روزی پی بی بی
اوس ہی جب تہائی کفارہ ادا
پانچویں مینوش ہو دی جو کوئی

قتل کرتی ہیں محدث معبر
وقت مینوشی کی اکثر مردمان

جمع یہ دنوں ہونگی ایک جا
ترش دنی کا ہی اسکا سبب

اور روایت کرتی ہیں اور بیان
یون کری کا حکم رب العالمین
دوسرے فرعون کو درو بالضرور
چوتھا دیون کی علم قابل کو
پانچواں ابلس کو دینگی نشان
اور رہیں گی اوسین کفار لئیم

اور چھٹی غلام میں ہی صیاف
بعضی کہتی ہیں جلا دوا سکوستا
اور فرماتی ہیں یون شیر خدا
اسیہ فتویٰ ہی بنزد حقیقان
پاک ہوئی کا نہیں وہ عمر بہر
جسنی دنیا میں نہ کی توبہ اگر

اور نایبنا رہا دنیا میں جو
پس وہ عفتی میں ہی نایبنا رہا

جب مار کھتی ہیں نران راہ
آپ ہی اوس شخص کو وہ بخش دی
ماہ رمضان کھلج ہی نیک بی

اور نہوا و سپر اگر شاہد کوئی
جب مار کھتی ہیں عالم تمام
یا کھلاوی ساتھ مسکد کو طعم

اردی اتنی دہری او سپر ای غنی
یعنی ماری اسکو قاضی باندہ کر

روایت

دیکھ لی عمدہ میں تو چاہی اگر
ترش رو ہوتی ہیں کیون ہمیں
کلا بجمع الخمر فی الایمان فی جوف امر امون منا ابدا

خمر اور ایمان ای مرد خدا
جب شکم میں جسکی جاتی ہی ترش

روایت

پانچ محشر میں کبھی ہونگی نشان
ہاں ملک لاؤ نشان تیشین
پہلی بوجہ لبعین کو دروہ اب
تیسرا دروہ برس یا کو لا کلام
پہلی بوجہ لبعین کو دروہ اب
تیسرا دروہ برس یا کو لا کلام
پہلی بوجہ لبعین کو دروہ اب
تیسرا دروہ برس یا کو لا کلام

بیان کبیرہ ششم

کہتی ہیں حدیث ہی اوسکی اختلا
تا کری یہ مجرم اوسکا حق معاف
اوسکی اوپر تم کر و حد زنا
یعنی قول مرتضیٰ پر بیگمان
گر نہاوی سات دریا میں شہر
اور گیا وہ شخص بی توبہ کی

**وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی
فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی**

وان نہوگا اوسکو دیدار خدا
ای خدا و کھلا بھی اپنا جمال
واصل سبب

ماری گا بی شہد قاضی ای غنی
لیک کسی ساتھ روزی لا کلام
یا کری آزاد چاہی اک غلام
رہ تو اس کلمی ہی دور ای غنی
حکم ہی ہشتاد دوری سر

مدعا اس بات کا مجکو بتا
کوش رکھ فرماتی ہیں خیر لورا

اوس ہی ہوتا ہی جدا ایمان شتاب
یاد رکھ حکم ہی ای با ادب

شعلہ زرن آتش فلکن بیدار سان
جمع ہون اوسکی تلی سجاو سبب
جمع ہون اوسکی تلی انی تمام
جو زمین پر کرتی تھی خور زینا
بخششی گا لاریب کی سبب خطا
وہ نشان لجا میں کی ہوی مجرم

اوسکی اوپر ڈال و دیوار کو
جبکہ وہ توبہ کری نہیں چھوڑو
تا کہ حد او سپر سی یہ جاوی اوترا
تا قیامت وہ جنابت میں رہا
اس کبیری ہی رہو اندیشہ ناک
اوسکی حق میں ہی یہ آیت برلا

راہ جن دل ہی نہیں دیکھی ہی
میں ہون اک بندہ ترا عا کمال

اور فرماتی ہیں یوں خبر پشتر
یعنی کرتا ہوں ادا حق ضاد کا
یا کری آئین پر شدہ میم
اور پٹری جو سین کی لیسف کو
اور نصرت پٹری کر سین سی
یعنی فتح کہ یا فتح دگر
یا پٹری کھار تو اب کے جا
اور خلق میں برن میں جنسی بانیا
اور جنسی تاس میں بن سین جو
کسی میں یوں عالمان مستبر
بس پٹری ہونم جسی میں پٹریا
اس خبری عالون نی برطا
گر نو باور تجی ای خوش صفت
پہلی یہ کردہ ہی ای چندا
دوسری کردہ کئی ہن ای
چوتی گر ہون بند جای گی گولی
اور چٹی جامہ ہو کر شیم کا خاص
کئی ہن ہنم وہ ہی ناقص ازار
اور نوین کردہ ہی کپڑا ہیں
گیارہویں جو شخص ہو دی بی نماز
یعنی ہی ہستر پوش نی نماز
تیرہویں ہو دی کوئی جو ننگی سر
ہی یہ پندرہویں ناقص ای
اوسکی جامی ہی پٹریگا جو نماز
چار غصب اٹھارہویں کئی ہن
کئی ہن اویسویں کردہ ہی
بیسویں جامہ کہینہ ہو دی جو

کتاب فی المشکو
موسو ہونم ہی ہو پڑھ صطفی
وہ نماز اوسکی ہی کاسہ ایہم
اوسکی ٹوٹی ہی نماز ای نیکو
اس سی جانی ہی نماز ای نیکو
ہم نی کو فتح دیگی کسیر
وہ نماز اوسکی ہی سد برطا
گر پٹری ایسیر زبر فاسد نماز

فصل در بیان مکروہات
صلوات کا دار ایتمونی اصلان کذانی مسندا امام حنبلی

با حضور دل نماز بانیا
کرد یا کامل سی ناقص کو جدا
گن لی کردہ کھنہ شادو
جامہ سین ہو زرد جو ہنی ننگا
عاریت جامہ جولی کفار ای
کئی ہن کردہ تیر ہی ہے
اوسکو ناقص کئی ہن بالاختصاص
جس سی چارون ٹخنی چسپنی
جس سی چار ہو دی تالی مردی
اوسکی جامی ہی ناقص نماز
اس لی کردہ ہی ای بانیا
کئی ہن ناقص ہی ای الا گھر
پہنی ہو جامہ نصار کا کوئی
ہو کی ناقص وہ نماز ای بانیا
چہین لی جو موسو نسلی ہنی
دہوتی بانہ ہی جو نماز اوس پٹری
جسکو کئی ہن گری ہی نیکو

میں ہون بل ضاد ہو کو دیان
پٹری ہی جسطح ختم لکڑی ہن
اس سبب سدی نزدی ہن
صاد سی گرمی کی معنی کہ تو نا
ہم نی کو دیگی نصرت برطا
یا ہن حسنی فسر کر گس کی تمام
بس نماز ابی کو وہ فاسد کر
اس سی ٹوٹی ہی نماز ای نیکو
صاد سی فاسد ہی پٹریا جان

ایک دن فرماتی سی خبر پشتر
پٹری ہی میں جو فرض سنت ام
میں کی کردہ ایک سی ہی سا
یاور کہ لکنا ہونین بلی ایس
سرخ زرد و سبز کالا برطا
ہی یہ بس کردہ تحریر تمام
یعنی تار دن کی شیدہ سیر
اسکی ہی اگر وہ ہن شہین
مانہ ہو پچی بدنگہ سی کی گزند
یعنی ہو دی جس سی زینت کار
کئی ہن اوس پٹری ہی خوش سر
ار کہ نی کو گر برانی سی پٹری
گر گلا ہو جسکا سینہ اور شکم
رک گیا ہو جو امانت جسکا
بیکان
یاور کہ یہ مسئلہ ای بانیا
اس لی ہی منع ای حاج
جامہ کر ہو دوسرا ہست

بست چک جو اوڑھی جاوڑھی ہر
 ہی روا او سکوپن ہی دوزن
 بست چارم گرگری دستار سر
 بست و ششم کتی بن اہل سیر
 یا نہودی پاجسامہ سر سیر
 اور نہودین جس کتی یہ دوزن
 اور پڑھی لیکن نماز کردگار
 ہر کہ اجامہ ز عشقی چاک شد
 رکھی وہ دستار اور پنی کلاہ
 تیسویں کردہ ہی ای ہوشیار

مثل زن کردہ ہی ای ذی سپہ
 تانہ ٹھکین آستین سوی زمین
 ہی کر یہ دسکا اوٹا نا سیر
 بی سبب بانہ ہی جو ہو کوئی
 اور پنی ہووی وہ جامہ گر
 وہ ہر اس سی ہی ای ہاتیر
 ہی یہ حکم عالمان ہی ہوشیار
 اور حرم عیب کلی پاک شد
 زد عالم ہی یہ ناقص خواہ خواہ
 کہ گلی میں ہووی مصحف ہیکار

بست دوم کتی بن ہون علما
 بست سوم ہونہ ہائے پرودا
 بست چہم گوش کہ ای باخدا
 بست و ہفتم ہون قطع پنی ازار
 کتی بن ناقص ہون دوزن
 یعنی ہی کردہ ہی ہون شخص پاک
 اور کما ہی مولوی فی یہ سخن
 بست و ہشتم ہون قوامی مردانہ
 لکھی ہون بست و نہم کردہ کو
 اور گلی میں تم ہر الوی سنو

جو لہا ہوسری اور پنی سلمان
 وقت پڑھی کی نماز ہی شخص
 ہووی گرد اگر بند ہاستار کا
 اور نہو جامہ گلی میں جسکی بار
 ہی یہ بیشک ہی انھی تو شک
 او سکا جامہ ہر گ ہی ہشت
 مشنوی میں دیکہ تو ای جانن
 پاس جسکی ہووی دستار کلاہ
 ہووی گر بازی کینان جامی ہی
 کتی بن ہون ہونہ اور نہم سچ کو

سیان مروتات جامی ہزار

ای محمد اوس جگہ سی کہ تو باز
 پہلی ہی کردہ بیخانی کی جا
 بی اجازت انکی پڑھنا ناروا
 تیسری کردہ ہی جامی تمار
 جب تک فیصل نہوہی جو ان
 غضب نزد عالمان ہی نہوہی
 اور چٹی وہ جامی نزد ذی شناس
 آٹھویں اوس باہم بری ناروا
 دسویں گر ہوشم روشن پچراغ

جو جگہ کردہ ہی بہر ہزار
 او سکومفتی بی نہیں جاز لکھا
 کیونکہ میں یہ دشمن میں خدا
 ہووی ہون جس جگہ پر حبت ما
 ہی وہ جا کردہ نزد عالمان
 ہیوی ناحق جو سلطانو نسچین
 ہونجاست جسجگہ کی آس پاس
 جسکی نجی ہونجاست ذابا
 رو برو جدی کی ای اہل دماغ

کتی بن اڑھیس جامی عالمان
 دوسری وہ جا کہ یہ ای نکبت
 اور روا ہی ہون زمین ای خوش
 جوتی ہی جامی خصوصیت شہ
 جامی خیم غضب ہی ای بانیا
 اور غضبیت کا فرونگی ہی حال
 ساتویں آتی ہون حجابی بر
 اور ہون حجاب ہون آتش شہزاد
 گیارہویں حمام میں جا ہون

ناروا ہی ہون پڑھنا و مان
 کا فرونگی ہووی جسجا ایک
 جس میں ہر گ گلی ہون چہاد
 جس میں کا ہووی جگہ سیر
 جو پڑھنا او سپہ ناقص نماز
 جو کہ ہون دار احرب لو اسکا
 ہی نماز او سبازی ناقص سنہ
 سامنی جدی کی ای خون
 اس سبب گہری اہلین

ترجمہ حدیث شریف

یاد رکہ فرمائی ہیں حیر لورا
 ہار ہون ہی جامی تجاز تمام
 ہی کر یہ او سجا بہ پڑھون نما
 جب وہی آہ میں ای دوزن

یعنی ہی حمام گہر شیطان کا
 پیشست سجدہ کیو کہ ناچی ام
 شاہرہ میں جو پڑھی ہی نیاز
 ایک جاز کیت بر صلا ہون

کیونکہ دان ہوتا ہی غسل مردان
 تیرہویں ناقص سلح خان کی
 کتی بن جاز ہی لیکن ایک جا
 سولہویں کردہ ہی حوا کی جا

اسلی جاز نہیں ای ہر مان
 چودہویں کوچی میں ای مرد خدا
 متصل ہو کیت رستی کی
 سن بغیر از سترہ کی ای باخدا

سیان سترہ

کتی بن سترہ اوی ای ہون

بہنی ہووی مثل کر گری ہون

لورا دسکا عرض ایک محل کا ہون

کر تو ستادہ اوسی ای ہون

<p>خواص سحر بود اگر یا بود راه بفرد سم ده جاجمان ناجابی بست یک ده جانی ناقص یگان بست چارم کتی بن این پیر اور نووی گهرین بی صورتی اور نهی کرده تصویر درخت بعضی جائز کتی بن ای سینه صفا جب یہی کرده بی شبہ عیان بست دہشتم بودی تاریکی جان تیسون کرده ہی ای خوش پیر ہو جان سی دوم بانگ جرس سی و چارم ہی جانی لیسفا سی و پنجم کتی بن ای بانیاں سی و ہفتم گوش کہ ای نیکنو</p>	<p>ستہ کر ستادہ متن سجدہ گاہ بجد ہم جسکہ بر چکی چلے کتی بن جسکو طویل مردمان سامنی سجدی کی ہو جوان گ دیکہ گہر موٹا ہی خوش بودنی اوس سی کچہ مطلب نہیں ای نیکنو نزد بعضو کی ہی ہمیں اختلاف ہی وہ جائز میانین ہو کر نشان ہی وہ جا کرده نزد عالمان گر پڑھی کسی کی کوئی بام پر ہی وہ جا بیشک ہی ای منفس جو کہ ہو جنبش بن ہنگام صلوة تنگ جا کرده ہی پڑھنا نماز ہی یہ ناقص سامنی تربت جو ہم</p>	<p>پڑھ نماز فرض و سجای خطر نوزد ہم کرد ہی ماتم گاہ گہر بست دوم ہو دین جسجا کو سید بست پنجم لکتی بن تصور کو وہ نہیں کردہ ہی مرد خدا بست و ششم کتی بن تلوار کو کتی بن شمشیر ہو نیکی اگر بست ہفتم بودی جسجا شورش بست نہ گہر ہو مصلحا خوش نما تا قص سی و یکم ای بانیاں سی و سوم ہو جو سرجی کی دکان یعنی جسبی جار پائی ہی تمام سی و ششم وہ جگہ کردہ ہی سی و ہفتم کتی بن مرد نیاز</p>	<p>کچہ نہیں سحر او سید ان جنم تیسون جسجا بند ہی دین بست و سبیلو نیکی جانی سامنی کردہ گر سجد کی ہو یعنی ہو تصویر جسکا سر کتا سامنی سجد کی رکھی اپنی جو سامنی سجدی کی ستادہ کر کتی بن کردہ اسی ای توڑن ہی نماز او سپر ہی ناقص نما جو پڑھی سجد کی غرضی بن نماز کتی بن کردہ وہ جا علامت انی ہی جنبش بن انسان ہی ہم ہو جان استخالی فرخندہ بی جو پڑھی گاہ قبر کی او پرنساز تین شخصوں پر لعنت یگان</p>
---	--	--	---

روایت

<p>ابن عباس کا کرتی بن بیان جو پڑھی گاہ قبر کی او پرنساز تیسری عورت جو جادی قبر پر ہی کھلتی بن جگہ نصیب دوسری بڑھ جادو بن کلاوسی تم تیسری رکھی برابر جو کہ ہاتھ اور جائز ہی بن نزد حنفیان اور چشمی اکبار مت کہ زینهار ساتویں کردہ ہی ای نیکنو کتی بن یون عالمان میفا دوسری کردہ ہی ای خوش پیر چوتھی ادوی زور جو اکٹافون اور چشمی کردہ ہی ای سینه صفا</p>	<p>لعن و سب پر سجای بی نیاز اور کری جو روشنی قبر زینہ جا سات بن کبیر اولی بن کریم ہی یہ ناقص بر ملا ہاتھو کی سات مثیل زمان کردہ ہی شاد نوکی سات رکھو اپنی حال پر تم او گلگان یعنی اکبر کو اگر ہی ہو شیار</p>	<p>اولین کردہ سلسلے مرد کو کتی بن کہو انگوشی یگان چوتھی جو ہو دین کشادہ نگین پانچویں اللہ کا ہی جو الف سمعی اکبار بن محسنی عیان</p>	<p>دس لعنت ہی خدا کی امانا لعن کرتا ہی خدای بگروہ ہاتھ اپنی آستین بن کمی جو یعنی زنی گوش بر پای مومنان ہاتھ جادو بن جبکہ کانو کی زمان اوس الف پر رہو گرا ہی زینت اسم ہی شیطان تیس فننگان بی او شای باندرہ اوجا</p>
<p>پندرہ کردہ بن اندر قیام رکھی جو باؤنگو اپنی باؤن پر اور ادھی گرا ہی دوم سر ہاتھ اپنی بانہی جو مالای پنا</p>	<p>پندرہ کردہ بن اندر قیام رکھی جو باؤنگو اپنی باؤن پر اور ادھی گرا ہی دوم سر ہاتھ اپنی بانہی جو مالای پنا</p>	<p>پندرہ کردہ بن اندر قیام رکھی جو باؤنگو اپنی باؤن پر اور ادھی گرا ہی دوم سر ہاتھ اپنی بانہی جو مالای پنا</p>	<p>یعنی مل کر کتی بن کردہ اسکو بر محل چار دانگل سی زیادہ بر ملا ہاتھ کو بانہی گاہی والا گہ</p>

سیان مکروہات کبیر اولی

سیان مکروہات قیام

بہی را ہوسو جا رکنا از ناز
اور نوین ہاتھ کو کھادی اگر
بارہون جو باندھی اپنا پشت
چو دہون کردہ ہی اپنا کتلی

کستی ہن سین نہیں کچھ لکھنا
نہ سب حنفی من ہی ناقص گر
باندھی ہن جیسی جو خود ہر
اگر کھف سی جو انگڑائی کولی

آٹھون ناقص ہی ای مرد کو
گردہری دسویں مگر چوکہ ہا
تیر سوین از خود ہی اندر ناز
کستی ہن ناقص ہی بند ہون گنا

دست چپ ہن ہی پکھی اپنی جو
گیارہون کردہ ہی پکھی کی ستا
ہی یہ ناقص بر ملا ہی بانناز
بہت سے جو دیکھی اپنا سجدہ گنا

بیان مکروہات قرأت

سن قرأت کا بیان ای مرد
اور دوم کردہ پڑھنا ای جوان
اور نو اسل من ہی جائز گنا
پانچون کردہ نزد قاریان
اور چہٹی کردہ ہی ای با خدا
آٹھون کردہ ہی ای خوش سیر
دسویں یہ کردہ ہی ای بانناز
بارہون انگشت برای ہوشیا
چو دہون کردہ کستی ہن ای
جو چہٹی اسو اسطی سوت ہری
بند ہم سب گم جو چہٹی کولی
یاد رکھ او سوین ای ہوشمند

کستی ہن کردہ اسین نوزاد
یعنی سورہ خرد پر سورہ کلان
چاہی ایک سرت چہٹی دوزنیا
ایک سرت جو کہ چہٹی در میان
حرف جو اک لک چہٹی کی جدا
جو چہٹی آیت گو آیت چہٹی کر
چوٹی آیت جو چہٹی اندر ناز
جو کری تسبیح و آیت کا شہا
جو قرأت کو چہٹی گارگی سی
ماجماعت میں ہو دہن متقدی
یعنی سورہ فاتحہ برای انھی

پہلی سورت جو چہٹی سچی کی کر
تیسری کر نامتھر سورت ایک
چوٹی یہ کردہ ہی ای ہی صفا
اور جائز کستی ہن ای ہم س
ساتون فرمائی ہن نیکو متقا
دو نوین کستی ہن اسکو ہوشیار
گیارہون کردہ ہی ای نیکلی
تیرہون پڑھنا قرأت کا دراز
اور پندرہون قرأت بر ملا
سولہون کردہ ہی ای با خدا
کستی ہن اٹھارہون اسکو لکھا

دوسری کت من ہو بالا اگر
کستی ہن کردہ ہی ای مرد نیک
انصاف سورت جو چہٹی اندر صلو
چوٹی سورہ در میان اچارک
جلد سورت جو چہٹی اندر صلو
جو چہٹی گنا فرض ہن آیت دوا
عصر پیشین آیت سجدہ چہٹی
جس سی تنگ ہون متقدی اندر ناز
کستی ہن یون عالمان بلند
جو کری اعوذ کو قصد اقصا
جسنی قصد ترک من کو کسا
جو چہٹی اعوذ یا آمین بلند

بیان مکروہات رکوع

ای محکم کر بیان او کا شروع
پہلی یہ کردہ ہی ای خوش سیر
تیسری جسکی ہم ہون افغان گنا
پانچون کردہ ہی مرد الہ
اور چہٹی جسکی کیا سر کو نگون
کستی ہن ہوار رکھو پشت کو
اور نوین کردہ ہی او سب تمام
کستی ہن ٹہری ذرا بہر قیام
دسویں ہی اسکی ہن ای انھی
بارہون توئی جو چہٹی کر

یعنی جو کردہ ہن اندر رکوع
جسنی تکبیر رکوع جو چہٹی کر
یعنی انور رکوع ہن گلان
جو نہ کی اپنی قدموں زنگا
یعنی جاوی اگر گد چہٹی برو
تانا کوزہ پشت تم معلوم ہو
جو رکوع سی ہو کھرا قبل از امام
اک موافق سچی لی ای نیکنا
جو سب اللہ کو چہٹی کولی
ہو گا محشر ہن شہان ہن ہن

کستی ہن کردہ ہن تیرہ تمام
دوسری بلا ہون گد نونھی
چوٹی کی جو رکوع ہن چشم بند
یہ سخن فرمائی ہن اہل خیر
ساتون کردہ نزد ہوشمند
آٹھون تسبیح پڑھنا ای جوان
اور امام جو دی رکوع ہن آ
بند اسکی بہر رکوع لاوی بجا
گیارہون کردہ ہی ای نیکلی
کستی ہن نورہ دسی ای باخبر

یاد رکھنا انکا سنت ہی ہم
کستی ہن کردہ ہی ای حق پرست
نزد عالم ہی سر ہر ہن پسند
حکم ہی قدموں پہ کتو نظر
پشت سی گر جو رکوع ہن بلند
ہن سی کم دس سی افزون بگنا
جانی ہی شامل ہو دی متقدی
ہی نماز متقدی کامل ادا
رہنا کو ترک جو قصد کری
یعنی ہون ہی گہری کی رکوع

اور ہوا وہ راہی کہ اہلس
یعنی مابینار بادہ راہ سی
والسچی دل میں شیطان سخن
تو نہ توبہ ٹوٹی سی ہو لول
کیا تھی جلدی ہی توبہ کی مگر
تو ہی توبہ نکلائی خود سال
میفریدین جان جابی فناست

ہیں یعنی ظاہری اکی غمغض
جیسی اندازہ پویشکا پیری
کن گنہ امروز فردا تو بہ کن
توبہ ہی مومن کی نزد چوں
تو بہ کر لینا تو وقت نزع بہ
چند ہفتہ چند ماہ و چند سال
گر پیری فرصت توبہ کجاست

جو در توبہ ندکی گایمان
اک معتبرنی لکھا ہی سر بسر
بہتین مومن کو یوں تیلہ می
اجمان ہی ہوی توجہ وقت بہ
کہہ فرادنیامین آئی کا تولی
ای محمد تو نہ دم میں اسکی آ
اور فرماتا ہی یوں خلاق جان

وہ درخشش نیکی کا بیان
رکہہ تو اسکو یاد آئی فوراً بصر
کہ خدا ہی مہربان صاحب کرم
توبہ جیب کرنا تو ہی مرد فقیر
ہیں توبہ کی دونوں پت کھلی
ہی یہ کافر راہزن نہان کج
تم بدل توبہ کرو ای مومنان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ تَوْبَةً نَّصُوحًا

لائی ہو ایمانج باصدق صفا
ناگنہ بخشی ہتاری سب خدا
جانو توبہ ہی پشیمانی بول
کہتی ہیں ہفتہ کبیرہ بخش کو
بالعوض گالی کی تم گالی نہ

تم گناہوں سی پیر و سوی خدا
پہلی جوئی کی جرم و خطا

یعنی تم دل سی طرف حق کی پڑ
یعنی تم توبہ کرو غافلجان

خالصاً بہر خدا توبہ کرو
ہیں یہ معنی ہیں نصوحا کی عیان
پیر نہودی و دکنہ کی متصل

بیان کبیرہ ہفتم
اس سی تم کو زبان ہی ہونو
کیونکہ گالی بخش ہی ای نیکو
اور اگر گالی کوئی دیوچی ہی
جسکی عادت بخش گالی ہی

اوسکو قاضی چاہی جو تعزیری
نکلی کی اوسکی بہت سختی ہی جان

اٹھو چوں سو لوی ای جوان
یا کہ تولی کم جوی والا کہ

یا کہ لی کہتا گالی بعد از خیر

بیان کبیرہ ہشتم و نهم
یا کہ لی کہتا گالی بعد از خیر

اوسکو دشمن حق کا جانو بیگان
کہتی ہیں یہ سب کہاں ہیں شہید

اور نوین کھلی اگر کوئی جوا
دسویں کہتی ہیں کبیرہ ہی فروغ
سن کلام مولوی معنوی
جسکی جینے پڑی کی ای ہویا

کذب کو ہوتا نہیں گالی فروغ
شہنوی میں کہ گیا ہی ای نخی
سچ کا وہ رہتا نہیں ہی اعتبار

بیان کبیرہ دہم
جو تہ کو جسنی کیا ہی اختیار
ہر کرا جسمن در عت ای سپر
دیکھہ سران میں آیت کجا

لائی تعزیر بیشک وہ ہوا
ہوگا بیشک وہ ذلیل بولی دقا
راست پیش او نباشد مہتر
جوٹ کہنی والون پر لوجن

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ

گیارہویں غیبت سنی جسکی بیان
خبر صاق فی وی ہی میں خیر

بیان کبیرہ یازدہم
الغَيْبَةُ اشْتَدَّ مِنَ الزَّنَا

بیان کبیرہ دوازدہم
یہ کبیرہ سخت ہی ای نیکو
تو نہو جویای عیب مومنان

یا کہی خود اوسکو پیش مردمان
ہی زنا سی ہی غیبت سخت تر

کہتی ہیں غیبت ہی بیان دا
بارہویں میں کج دہوی عیب جو

بیان کبیرہ سیزدہم
تیرہویں ہی یہ کبیرہ بیگان

بیان کبیرہ چار دہم
اس سی توبہ خدا پر ہیز کر
دیکھہ قرآن میں توہرات کجا

گر کرے کوئی کسب سرب مل
عینت لی بد آگ

تیرہویں ہی یہ کبیرہ بیگان

اس سی توبہ خدا پر ہیز کر

دیکھہ قرآن میں توہرات کجا

جو کسی لولون سی عیب مومنان

چوہویں ہی ظلم ای والا کہ

اس سی توبہ خدا پر ہیز کر

دیکھہ قرآن میں توہرات کجا

ظالمون پر لعن کرنا ہی خدا

لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

اور ظالم وہ ہی ہی ہی کی کر
ہست نیا فرخانہ کردگار

جس کی ذرہ مرد ظالم کی

فصل چہل و نهم در بیان صغیرہ

اور صغیرہ وہ ہی نزد عالم
اور کبیرہ کو کسی ہر روز گر
کما دیکھا حدی یادہ گر کوئی

سن کلام مولوی معنوی
جو گنہ ہی خردای نیلو جوان
اس سی ہوتا کفرای و لا لاکم
یہ صغیرہ ہی بلا شک سی

لگیا ہی منہوی میں ای اخی
قبر میں چون قبر کردی اختیار

س سی ہوتا ہی کبیرہ لاکم
ہی وہ کافر بالیقین ای مرد راہ
اس سبب سی ہی بہت کما ناکم

مَنْ أَكَلَ فَوْقَ شَبَعٍ فَقَدْ أَكَلَ حَرَامًا

ہی ایشاد ہی ای خوش سر
یعنی جو کما وی یادہ سیر ہو

ہو گیا اور سیر حرام ای بیکو
اور فرمائی ہن یہ خیر الانام

جو کوئی کما وی زیادہ پیٹ ہو
سبب تیر کما حق نی حرام

كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ كَذَا فِي الْمَشْكُوتَةِ

یا کسی کی گھر بی طرف سیم دزر
اور کما و گاکا اگر دسین بشر

ہی خبر میں کستی ہن خیر الانام

پٹ میں دسکی ہر گاہ دو مقام

مَنْ شَرِبَ فِي رَأْيِهِ فَضَّةً فَكَانَ قَدْ شَرِبَ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ

یعنی روز خشر میں نار جہنم

اور بلا و گاکا اوسی اب حمیم
یہ خبر تحقیق سند میں لگی

ایک دن فرمائی ہی حضرت بی

الدُّنْيَا حَيْفَةٌ وَطَالِبُهَا كَلْبٌ

یعنی ہی مردار دنیا سیر
بہ گیسل باش آزاد ای سیر

اور طالب و سکای کتا گر
چند باشی بند سیم و بند زور

شہوی میں دیکہ تو ای جان کن

یا جو پنی مرد جامہ سرخ دزر
یا جو پنی جا کہ رشیم کا خاکم

پانچ روزی سال ہن کتنا
دسویں سی تاثیر ہون بیکو

ما صدق قانع نشد پر نشد
یہ صغیرہ ہی بلا شک سخت تر

یہ صغیرہ بی ہی ای مرد نکو
یہ صغیرہ ہی برای نیکم د

یا کری جو دوستی فاسق سی
یا جو سائل پر کری آواز سخت

یادہ د فاسق سی جا ہی سیر
کستی ہن دسکو صغیرہ ہی کر

یہ صغیرہ سخت ہی بلا اختصا
یا وہ چوڑی سر پٹی سیر

یعنی اس جامی سی ہی ناقص ناز
یا جو ٹوپی پنی گر زین کوئی

منع ہی اسو اسطی ای بانبار
یعنی نار و نسکی کشیدہ ای اخی

یا جو ٹوپی پنی جو پنی کی بال
گر کی زین و سکای ای والاکم

یا جو پنی جا کہ رشیم کا خاکم
یا جو پنی جا کہ رشیم کا خاکم

بہ صغیرہ ہی بہ نزد خوش خصل
جب نہ او ہی ہی سیر سیر

بہ صغیرہ سخت ہی بلا شک سخت تر
یا کری آپسین دوم غوی جنگ

فصل چہل و نهم در بیان حسد

اور فرمائی ہن اکثر علما
یا کری عدت میں جو عورت سنگا

یا جو پنی جا کہ رشیم کا خاکم
یا جو پنی جا کہ رشیم کا خاکم

نزد بعضوں کی کبیرہ ہی عین

جو کری اور سیر حسد حاسد ہوا

جو کہ ہونست کی قابل حکمان
دسکو کر خشن کری نہت خدا

کستی بن نعتی مومن گوگر دوستی مومن کی ہی نعت بہشت یعنی ہی ایمان نعت ای اخی گوش دل سی سن کلام اولیا دور کر سلی صد اور بعض مومن مولوی انی مشنوی مین یون کما اور نعت نعت کی قابل مشرکین اور کما نیکو ز قوم خار دار	دیکھو اور سکی تین تو شکر کر کما و سگی وہ نعتیں نیکو شکر مومن نیکو ہی عطای سیرت کنگنی عطاری امر خدا بعد ازین مومن تو کہ اپنی تین کیا خشک ہی شخص وہ مرد خدا جو گری اور نیر حسد حاسد نہیں دیونگی اور نیکو ملک ییل و نثار	کیونکہ مین نعت کی قابل مومن اور مین دنیا مین نعت تمام ہی وہ مومن ای اخی عبد صمد از حسد اول تو دل اپاک دار یعنی دل ہو پاک از نخل حسد عقبہ زمین صعبتر در را نیت کیونکہ ہی اونکی الی اوزخ مین جا ای محمد در خدا سی روز شب	مرح کر با خشکی ہی خلاق جان موشان پاک دین عالی مقام دل مین جسکی کچہ ننو بوی حسد خوشنق را بعد از ان مومن شمار کچہ ننو او سمین بجز ذکر صد ای خشک آن کو حسد ہر نہایت مار و زدم حسین رہتی مین سدا با جادوی نیکو ہر نعت ہی سب
---	--	---	--

مصلح خاتم در بیان حتم کتاب

مصلح حق سی حتم کی مین کتاب اور عنایت سی تری پروردگار یہ چہی چابی مین از روی شمار شکر تیر ہی خدای کردگار اور بدل سپر کرین مومن عمل اور کر پر پیر عصیان سی ام اور بخش سی مری اخوان دین یا الہی بہر روح مصطفیٰ	کہ قبول اور سکون خداوند او پاد یہ چہی شمش بارہ باغ و دقار ساتہ اجرت کی مکمل چار ہزار لکھنوی مین اسنی با پاعتبار دیدہ مینادی اور نہیں عزوجل نا تھی بخشی خدا دار اسلام از رہ الطاف رب العالمین اور طفیل انبیا و اولیا	اور مہولی ہوا سمین جو مجھ خطا لیکن ابکی یہ اصح چابی کئی نیکو لیکن بہر ہوس باقی رہی یا الہی سب مین ہو نچی اسکا نا ای محمد رکی کر حق سی دعا کیا خوشی اور سدن ہوا ہی از نیم خوش نصیب و کی مین ایجان بخش مجکو یا آلہ العالمین	بخش دی و سکون تو ای تری کچہ نہیں غلطی ہی سمین اقی یہ چہی صد بارہ ای قادر قوی شہر شہر و قریہ قریہ گاؤں مانگ و سکون سی ہر رضی خدا حق جو بخش مجکو جات نیم جسکو حق بخش گیا جنت مین کمان جنت الفردوس با خلد مین
--	--	--	---

وکان بالمرء منین رحیما

قول تیر ہی خدای دو جان مانگنا ہون تجسی مین از اولی و لکھرا	بس مین ہونگا مومنون بہر وی بھی جنت مین اک عالی مقام الی رتوکانا ظرہ	مین ہون ہون رتویشک رحم کیونکہ ہی وعدہ ترا خلاق جا ن	یا کریم یا کریم یا کریم دیکھیں گی جنت مین مجکو مومن
---	---	---	--

موتی بنا اپنی خالق کی طرف یا الہی بہ دعا ہو وی قبول	جنتی جنت مین باغ و شرف مرتبہ نقیبات مینا انک انت السميع العليم	اس ہی جنت ہی سر آمد دعا از طفیل آل و صحابہ	حسین دیکھوں تجا بوی تری از طفیل آل و صحابہ
--	---	---	---

تمت

مناجات سی بجا مع احکامات تصنیف محمد خان ہمدانی

کاش جادوی بہ میرا میرا بار	تیری کو جہ مین ہو گندہ باز	التجا میری عاجزی کی سنا	ہو دی مقبول و مکر نارب
----------------------------	----------------------------	-------------------------	------------------------

ہی غفور رحیم تیری صفت

کسکو طاقت ہی رہ بتاتی کی
نفس چاہی ہی دولت خواری
اور عنایت ہی تیری مین پاؤں
ہیکامختار انسان جان کا تو
سب کا فریاد رس ہی تو لاریب

نعمتون مین بھی تو رکھ شاکر
نہ قضا مجھسی ہو نماز کہی
آوی رمضان کا مہینا جب
تا او ایمن کر دن کو تو تیری
دن ہی دس دن ہوت حج اکبر کا
جاؤں کہی ہی پھر مین مین
کاشخا تو ہی حق کلام ترا
آوی جب وقت موت کا میرے
اور ملک آوی اپنا صورت
لی ملک روح کو کوری پر زار

سیری اعمال پہ بار خدا
بیج کوئی ولی پڑھی وہ نماز
سورہ ناک ہو شیفتق مرا
کون تیرا ہی مالک و خالق
اور عنایت ہی تیری بکریم
نکلنیں اس ہی ہوی گل مانند
سایہ عرش مین مری اسد
کہ ترازو مین ہو بدی میری
اگر تو محفوظ دوزخون ہی

مہربانی کی کر نظر یارب

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

تو رہی ماوی ہی زاہر یارب
تو پچھی نہو ضرر یارب
نفس پہ فتح اور ظفر یارب
شمس تیرا ہی اور قمر یارب

شَاكِرِينَ لِنِعْمَتِكَ صَابِرِينَ عَلَىٰ بِلَاغِكَ

اور صابر بلا پہ کر یارب
عطر مغرب عشا سحر یارب
ساتھ روز دن کی ہو سہرا یارب
فضل ہی تیری علم پھر یارب
میرا کہی مین ہو گداز یارب
ہوئی او سجامی سہرا یارب
روز محشر مین کر پڑ یارب
فوج شیطان ہو جیادہ کر یارب
جان کندن کی وقت پر یارب
کہول مجھ پر فلک در یارب

وَمَا آذَنَّاكَ مَا عَلَيْكَ كِتَابٌ مُّرْفُوعٌ

انہر شش کی اپنی کر یارب
آگی میری جنازی پر یارب
مجھ پر روشن کرئی ہ گہرا یارب
کون ب تیرا ہی بشر یارب
کہلی جنت کا مجھ در یارب
حشر سب تمکی سر سہرا یارب
وی جگہ مجھ کو بخطر یارب
زیادہ نیکی کو میری کر یارب
امتش انکی ہی نیز تر یارب

قول تیرا ہی آن پشانیہ

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

رکھ مجھی حبیب اپنی یا اسد
روز و شب مجھسی مانگتا ہوں
جو وہاں لکون مین ہوتوں
تجہ سوا کس ہی مین کہوں جا کر

حکیم سیری مین بجا لاون

اور رکھ ظہر پہ مجھی مضبوط
اور تو گھر تو کر غصے مجھ کو
امن تو شہ نصیب بارت ہو
باندہ احرام حج کو لاؤں بجا
اور شیفتق کر مرانی اوسدن
اور لا تقظوا کہا تو سنے
بہا کی اہلسین سالی لشکر
نکلی اوسد مزبان ہی الالہ
پونچون مین جبکہ تاہ علیوں

ہو کی ادراج دان ہی پڑھی

رکھ مین بعد اسکی گور کی اندر
اور پوچھ مین کی سنکر اور نکیر
دون جواب اونکو مین بتائے
اوشی جبے لزلہ قیامت کا
آوی گا کوس بہر چان سوج
رکھی میزان مین نامہ اعمال
اور نامی کو میری وہی ہاتھ
زہر پر و جہنم اور سبیر

مجھ کو پونچھی ہی یہ خبر یارب

نہ پھر مجھ کو در بدر یارب
نفس کی شرسی اٹھڑ یارب
وی زبان کو مری اٹھڑ یارب
کون سیرا ہی داد کر یارب
مین ہی تیرا ہوں اکا بشر یارب

دی تو توفیق اسقدر یارب

باندھی اسپر ہوں گداز یارب
وی خزانہ ہی اپنی در یارب
حج کی خاطر کروں ہر یارب
اور خزان کروں شہرا یارب
مرکی جیون کی جب شہرا یارب
جرم میری سناں کر یارب
فضل کی تیری ہو سہرا یارب
پڑہ کی کلمہ مین جاؤں میرا یارب
دہان رکھتا ہی خیر و شر یارب

تن مردہ مین سر سہرا یارب

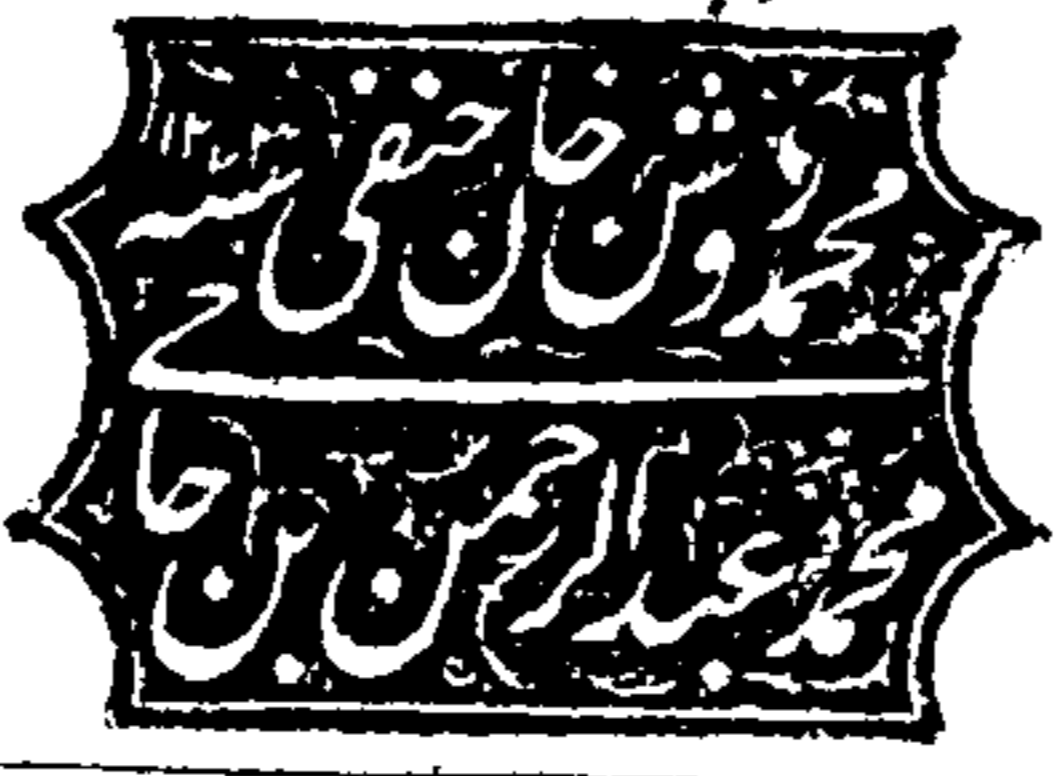
قبر مجھ پر نہ تنگ کر یارب
قبر مین مجھسی آن کر یارب
مجھ کو طاقت دی اسقدر یارب
شئی ہو آسان مری قبر یارب
خلق کا ہونی گا جگر یارب
توئی گا سب کا خیر و شر یارب
ویوی لانا نہ نامہ پڑا یارب
ماویہ حامیہ سقر یارب

اور دوزخ پہ ہین ملک دنیا شکل او کا سوال و نہیں جواب جاؤں مل سی گذر میں مثل صبا مثل عثمان کی خداوند پتی او کی کہوں دکھا مجھکو اور سب منوں کو وحی جنت ہی ہی آرزو محمد کی	وہ ندیوں مجھی ضریاریب کر دو میری اس قدر یاریب ملی جنت میں مجھکو گہ یاریب اگر تو محشر میں بی خطر یاریب اپنا دیدار بہر نظر یاریب کہا دین جنت میں تھریاریب	ہونگی اوسدن کتری ہستی جب سنیں ہ ملک سخن میرا بخش مجھکو طفیل احمد کے اور علی دیوین ہاتھ سی اپنے حسرت دیکھو نہیں او شاکلی گنا بخش میری برادر و مادر	سب چھینگی غصہ کر یاریب ہو دین خاموش سر سہریاریب بہر بوبکر اور عسکر یاریب مجھکو کوثر کا جام بہریاریب تو ہی آوی او دہر نظر یاریب زن و فرزند اور پدر یاریب سیدہ دعائیں قبول کر یاریب
ترا آناد لدر اچھا ہوا کری لاکھ کوئی دعائیں نہرا رہا مدقون جبر کی قید میں یہی التجا ہی محمد کی بس ہمیں دیکھہ غیا جلتی رہا شب بزم جانانیں سبکی ہزاروں	اکہ آنی سی بیارا چھا ہوا کسی سی کہیں نہ اچھا ہوا کیا کھل کر قمار اچھا ہوا	یہی سب طبیوں کی تشخیص کی اگر ایک نسخہ تھا معجون جمل بیان لای جو آپ تشریف کو	کہ دیکھی سی دیدار اچھا ہوا ملا او سکوا اک بار اچھا ہوا خزان گہ کا گلزار اچھا ہوا محمد مایا بار اچھا ہوا
خاتمہ			
سدا دست فسوس ملی رہے نہ بکی مگر ہم سنبھلتی رہے محبت میں گل کی ہم ہی محمد	رقیبوں کی ہاتھوں سی ہر روز ہم رہی ات بہر جاگتی وطن بزرگ شجر خوب پہلتی رہے	تری راہ میں درج بدلتی رہے سب مان دکھی نکلتی رہے	

خاتمہ الطبع ہزار ہزار شکر اوس و امہب العطا یا کو کہ جسک فضل و کرم سے یہ رسالہ مطبوع خلافت مسی بہ
شرع محمدی مسائل ضروری نماز روزے پر شامل واسطے سجا سننے والوں زبان فارسی کے
نہایت فائدہ مند مینے دیکھہ ۱۲۰۰ ہجری مطبع نظامی اہتمام امیدوار رحمت غفار منان محمد عبد الرحمن بن حاجی
محمد روشن خان برادر خرد محمد مصطفیٰ خان افاض علیہا شایب الرحمة و اللہ لہذا ان میں چہ امید کہ جب ناظرین اس سے
نفع او ٹھاون مصنف اور مہتمم اور کار گزاران اس مطبع کو بدعای خیر یاد فرمادین

وجہ مہر کی غائت پر

واسطے سند اس بات کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع نظامی کی ہی دستخط اور مہر مہتمم کی ہے



العبد
محمد اللہ خان

مناجات مولیٰ محمد بن عبد اللہ صابغ اباد

لہذا ہر روز
 الہی حسن و جمال محمد
 الہی روح نبی حجازی
 الہی تصدیق صدیق کبریٰ
 الہی باکر ام عثمان عثمان
 الہی تطہیر خاتون جنت
 الہی باغ از روح خدیجہ
 الہی باخلاص عباس و حمزہ
 الہی بسوز دل و بسوز تن
 و لم رعایت کنی تازہ عشق
 مراد جمیل است یکا شمسید
 بروزیکہ نفسی کو بند مرسول

الہی فضل و جمال محمد
 الہی بجاہ و جلال محمد
 وزیر صداقت آل محمد
 کہ شد کشتہ در آفتاب محمد
 کہ جان داد از انتقال محمد
 کہ بود دست محمود وصال محمد
 کہ بودند غمخوار حال محمد
 کہ بود عاشق زار زان محمد
 بجزوبی خط و خال محمد
 برویای صادق جمال محمد

الہی بحق بنی مکرم
 الہی باعجاز و تمیز بنی
 الہی بانصاف فاروق اعظم
 الہی بکریم و اعزاز حمید
 الہی بافضال بسطین اقدس
 الہی بتقدیس روح حمیرا
 الہی بتوقیر زید بن حارث
 الہی بمقبولی غوث اعظم
 مراد و لم را بر آری الہی
 پس ز مزون خود بفرود آید

لہذا ہر روز
 الہی بحد و نوال محمد
 الہی بصدق مقال محمد
 امیر عدالت سگال محمد
 کہ ظاہر شد از وی کمال محمد
 جگر گوشہ و فخر آل محمد
 کہ بودہ فدای جبار محمد
 الہی بعشق بلال محمد
 کہ عین علی بود و آل محمد
 بتائید اصحاب آل محمد
 نشیند بصفت نعال محمد
 شفیقم بود جمال آل محمد

قصیدہ سراپای رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم

اللہم صل علی محمد و آل محمد بعدد کل معلوم ملک
 وہ سماں پہ صلی سے خدای سرسرا
 سر جہا کا دل طرح چون لک جان و دل
 چشم حیات ہی کی پوئسی کہ خود جانی دیہ
 یعنی پاک کا وہ خط مثل الف ہی قلم
 کیا مر امانت بنا کر ان کی لوت دین کو
 ذات تو کی آبا و جد کے ہی کہ اپنی آپ کو
 جلوہ روی پاک میں نور خدا کا تیار
 اور گلیاں پانچ آپ کی قوت نازیکی پانچ
 خالی مواد حرص سے نعت حق سے پانچ
 محبت اب کی خوش خوش انور باکی کرنا
 پاؤں تہا قائم آپ کا وہ رہہ مستقیم پر
 رنگ تاج آپ کا لیکے عرب سے تا عجم
 سدرہ شہی پہ در جان میں ل سے خلی
 یا اولیای سب پرستی نہیں فقط درو

ورد زبان کہ دلاصل علی محمد
 ہی خطا کہ لطف کو شکستن یعنی ان
 ابرو کی بلال دو ماہ صیام و ماہ چاہ
 گوش مبارک آگے سنی کی وہی بنی
 بینی کی نخرین پر کیوں نہ سی منیا
 بات میں جو ہٹھاس تھی کی وہ ہلا
 نور ہمارش میں کہ چہ زرد تہا سبکی روبرو
 دست بنی تھی آپ کی ہر دعای نذیرین
 صاف تو یوں ہی ایسا کہاں ہی پانچ
 مات میں عرش کا بوی بان کی کونک
 سر کو زمین کی کہتی تھی شمع زبان کمال
 جسم مبارک کا ہا یہی حق کی تہا بنا
 عرش پہ رتبہ جب ملاجلی قلم لی لوح
 وہ ہی شفیع عصیان ہی کریم اور حم
 خاک کو محسن اپنی لیکے پانچ مری کو

صل علی نبینا صل علی محمد
 زلف کی بوی جان فراصل علی محمد
 جسنی کہ دیکھا خوش موصل علی محمد
 معنی حق کا مدعاصل علی محمد
 ہی وہ دروپی ہی بجاصل علی محمد
 قند و نبات میں فراصل علی محمد
 رنگ شغای ہر کا اصل علی محمد
 مسند کی قبول تھی دعاصل علی محمد
 سیدہ ہا جیسا آپ کا اصل علی محمد
 تانی میں ایسی بوی کا اصل علی محمد
 آپ کی دیکھ ساق پااصل علی محمد
 سر سے تکی لیکے تا پااصل علی محمد
 سر کو جہا کی یہ لکھا اصل علی محمد
 ایسا ہوا ہنود لیکھا اصل علی محمد
 روضہ پہ چل کی پڑھ اصل علی محمد

